آیة الله العظمی مکارم شیرازی

پیام قرآن

روش تازه‌ای در تفسیر موضوعی قرآن

جلد نهم

نبوت عامه در قرآن

با همکاری جمعی از دانشمندان

فهرست مطالب

تفسیر موضوعی چیست؟ و چه مشکلاتی را حل می‌کند؟ ۹
تفسیر ترتیبی این مزایا را دارد: ۱۱
اشاره ۱۴
۱ـ امامت چیست؟ ۱۶
۲ـ آیا امامت از اصول است یا از فروع؟ ۱۸
۳ـ بحث امامت از کی آغاز شد؟ ۲۱
واژهٔ «امام» در لغت و قرآن ۲۴
۴ـ عظمت مقام امامت در قرآن مجید ۲۷
۵ـ فلسفهٔ وجود امام ۳۷
ترجمه: ۴۹
آیه انذار و هدایت ۴۹
آیه صادقین ۵۶
آیه اولی الامر ۶۲
۱ـ حدیث ثقلین ۷۳

جمع بندی فشرده ۸۶
تکرار حدیث ثقلین بر زبان پیامبر۹ ..... ۸۷
نکات مهمی که از حدیث ثقلین استفاده می‌شود ۹۰
تنها یک سؤال ۹۲
مفاد حدیث سفینه ۱۰۰
محتوای حدیث نجوم ۱۰۷
سؤال ۱۱۱
محتوای حدیث ائمه اثنی عشر۷ ..... ۱۱۹
نکته: ۱۲۵
زمین از حجت الهی خالی نمی‌ماند ۱۲۵
اشارات قرآنی و منطقی بر لزوم حجت الهی ۱۲۸
اشاره ۱۳۲
یادآوری ۱۴۰
۲ـ وراثت از پیامبر ۱۵۳
۳ـ ارتباط با فرشتگان ۱۵۶
۴ـ القای روح القدس ۱۵۷

۵ـ نور الهی ۱۶۱
اشاره ۱۶۴
اهل بیت چه کسانی هستند؟..... ۱۷۱
۲ـ داستان حدیث کساء در روایات فوق العاده فراوانی با تعبیرات مختلف وارد..... ۱۷۵
۴ـ روایات متعددی که از ابوسعید خدری صحابه معروف نقل شده و اشاره به آیهٔ ۱۷۹
پاسخ به چند سؤال..... ۱۷۹
خرده‌گیری‌ها بر مسألهٔ عصمت ۱۸۷
تعیین امام تنها از سوی خداست ۱۹۴
اشاره ۱۹۸
ولایت تکوینی در احادیث اسلامی..... ۲۱۱
اشاره ۲۲۰
شأن نزول..... ۲۲۴
جریان غدیر ۲۲۶
محتوای روایات غدیر ۲۲۸

بررسی و تحلیل تازه‌ای روی آیهٔ تبلیغ ۲۳۵
توضیحات ۲۳۸
۲ـ آیات دیگر قرآن در تأیید داستان غدیر ۲۴۱
پاسخ: ۲۴۵
۳ـ ارتباط این آیه با قبل و بعد از آن چگونه است؟ ۲۴۷
۴ـ چرا علی۷ به حدیث غدیر استدلال نفرمود؟ ۲۴۸
شأن نزول ۲۵۱
چگونگی دلالت آیه ولایت بر مسالهٔ خلافت ۲۵۶
ایرادها و بهانه جویی‌ها ۲۵۸
پاسخ: ۲۵۹
پاسخ: ۲۶۳
پاسخ: ۲۶۴
پاسخ: ۲۶۶
پاسخ: ۲۶۷
آیه قربیٰ در احادیث اسلام ۲۸۴
اشاره ۲۹۵

مباهله در کلمات محدثان ۳۰۱
اهمیّت مباهله ۳۰۸
خرده‌گیری که بر آیه مباهله دارند ۳۱۳
پاسخ ۳۱۳
هل اَتی در اشعار شعراء ۳۴۵
خرده گیران در برابر سورهٔ هَلْ اَتی! ۳۴۷
نتیجه ۳۶۰
آیهٔ سقایة الحاج ۳۶۳
محتوای آیه و احادیث «وزارت» ۳۷۴
سؤال ۳۸۲
سؤال ۴۱۷
پاسخ ۴۱۸
۱ـ منظور از «قلیل من الاخرین» کیست؟ ۴۲۲
۲ـ نخستین مسلمان که بود؟ ۴۲۳
تنها یک سؤال! ۴۳۴
پاسخ ۴۳۵

نتیجه ۴۴۲
اشاره ۴۷۹
۱ـ آیه صلوات و درود ۴۸۴
۲ـ آیه نور و بیوت ۴۹۴
۳ـ صراط مستقیم ۴۹۷
۴ـ وسیله پذیرش توبه آدم۷ ..... ۵۰۰
۵ـ بهترین حسنات ۵۰۴
تصریح به نام امامان اهلبیت: ۵۱۱
۱ـ حکومت صالحان در زمین ۵۱۹
آیه سوره نور ۵۲۸
۳ـ آیه ظهور حقّ ۵۳۵
آثار انتظار ظهور مهدی۷ ..... ۵۴۱
حقیقت انتظار و آثار سازنده آن ۵۴۲
اکنون با دقت به این چند روایت توجه کنید: ۵۴۳
مفهوم انتظار ۵۴۵
انتظار یعنی آماده باش کامل ۵۴۸

نخستین فلسفه ـ خودسازی فردی ۵۴۹
فلسفه دوّم ـ خود یاری‌های اجتماعی ۵۵۱
فلسفه سوم ـ منتظران راستین در فساد محیط حل نمی‌شوند ۵۵۵

پیشگفتار

تفسیر موضوعی چیست؟ و چه مشکلاتی را حل می‌کند؟

پاسخ به این دو سؤال مهم اثر عمیقی در فهم صحیح تر و بهتر کتابهایی چون کتاب حاضر دارد، و تا جواب این دو پرسش روشن نشود نمی‌توان به خوبی دریافت که این گونه کتابها چه هدفی را تعقیب می‌کند؟

در پاسخ سؤال اول یادآور می‌شویم که قرآن مجید کتابی است که در طول ۲۳ سال با توجه به نیازها و شرایط مختلف اجتماعی و حوادث گوناگون نازل شده، و همگام با پیشرفت جامعه اسلامی پیشروی کرده است.

آیات سوره هایی که در مکه نازل شده عمدتاً ناظر به تحکیم پایه‌های ایمان و اعتقاد نسبت به توحید و معاد، و مخصوصاً مبارزه شدید و پی گیر با شرك و بت پرستی است، در حالی که آیات سوره هایی که در مدینه نازل شده و طبعاً بعد از تشکیل حکومت اسلامی بوده ناظر به احکام اجتماعی و عبادی و سیاسی و تشکیل بیت‌المال و نظام قضایی اسلام و مسائل مربوط به جنگ و صلح و نبرد با منافقان و

امثال آن می‌باشد که اسلام با آن درگیر بوده است.

بدیهی است که هیچ یک از این مسائل به صورت یک رسالهٔ عملیه یا یک کتاب درسی و کلاسیک مطرح نگشته، بلکه طبق نیازها و مناسبت ها، و ضرورت ها، آیات نازل گشته است، مثلاً ملاحظه می‌کنیم که احکام مربوط به جهاد و دستورات جنگی و عهدنامه‌ها و اسیران و غرامت های جنگی و مانند آن به طور پراکنده در هر غزوه به مناسبت آن غزوه نازل گشته، درست مانند نسخه‌های یک طبیب ماهر که هر روز به تناسب حال بیمار می‌نویسد تا او را به سلامت کامل برساند.

حال اگر آیات قرآن را که در هر سوره از سوره‌ها نازل شده به ترتیب تفسیر کنیم نام آن «تفسیر ترتیبی» خواهد بود، و اگر آیات مربوط به یک «موضوع» را از تمام قرآن جمع آوری نموده در کنار هم بچینیم، و آن را فصل بندی نموده تفسیر کنیم نامش «تفسیر موضوعی» است.

مثلاً هر گاه تمام آیات مربوط به جهاد که در طی ده سال در سوره‌های مدنی نازل شده، یا آیات مربوط به اسماء و صفات خداوند که در طی ۲۳ سال در تمام قرآن نازل گردیده، در کنار هم قرار گیرد، و در رابطه با یکدیگر تفسیر شود تفسیر موضوعی نام خواهد داشت؛ در حالی که اگر هر آیه را در جای خود جداگانه مورد بحث و بررسی قرار دهیم همان تفسیر ترتیبی است.

هر یک از این دو نوع تفسیر مزایا و آثاری دارد که ما را از یکدیگر بی نیاز نمی‌سازد و به مصداق «هر چیز به جای خویش نیکو است» هر دو نوع تفسیر برای پژوهندگان قرآن ضروری و لازم است! (البته در آغاز کار، تفسیر ترتیبی، سپس تفسیر موضوعی).

تفسیر ترتیبی این مزایا را دارد:

جایگاه هر آیه را با زمان و مکان نزولش، با آیات قبل و بعدش، با قرائن داخلی و خارجی آن روشن می‌سازد که بدون اینها فهم دقیق معنای آیه ممکن نیست.

به تعبیر دیگر تفسیر ترتیبی، هر آیه‌ای را درست در جای خود می‌بیند، و رابطهٔ آن را با حیات جامعهٔ اسلامی و پیشرفت و تکامل آن در نظر می‌گیرد؛ و این رابطه مسائل زیادی را کشف می‌کند.

در حالی که در تفسیر موضوعی، آیات از شکل حوادث عینی و جزیی در آمده شکل کلی به خود می‌گیرد و از جایگاه خود تا حدی دور می‌شود.

ولی در عوض، تفسیر موضوعی امتیازات مهّم زیرا را دارد:

۱ـ ابعاد پراکندهٔ یک موضو را که در آیات مختلف آمده در کنار هم قرار می‌دهد و موضوعات را به صورت چند بعدی و جامع می‌نگرد و طبعاً حقایق تازه‌ای از آن

کشف می‌کند.

۲ـ ابهاماتی که در بدو نظر در بعضی از آیات قرآن به چشم می‌خورد با توجه به اصل اساسی «**القرآن یفسّر بعضه بعضاً**» (آیات قرآن یکدیگر را تفسیر می‌کنند) بر طرف می‌سازد.

۳ـ جهان بینی اسلام، و به طور کلی، نگرش آن را در هر مسأله و هر موضوع آشکار می‌سازد.

٤ـ بسیاری از اسرار نهفتهٔ قرآن را تنها با روش تفسیر موضوعی می‌توان آشکار ساخت و به ژرفای آیات آن تا آنجا که در حوصلهٔ استعداد انسانها است دست یافت.

بنابراین هیچ مسلمان ژرف اندیش و آگاهی، بی نیاز از آن دو نوع تفسیر نیست.

گر چه قدیم ترین ایّام، حتی از عصر ائمه هدی علیهم‌السلام تفسیر موضوعی مورد توجه بوده، و دانشمندان اسلام در این زمینه کتابها نوشته‌اند که نمونهٔ روشن آن کتابهای «آیات الاحکام» است، ولی باید اعتراف کرد که تفسیر موضوعی از رشد شایستهٔ خود بی نصیب بوده، و هنوز مراحل طفولیت خود را طی می‌کند، و باید در پرتو زحمات دانشمندان به محل شایستهٔ خود برسد.

کتاب حاضر «پیام قرآن» که با ابداع یک روش کاملاً تازه در تفسیر موضوعی قرآن، گامهای جدیدی را در این موضوع برداشته و بحمدالله از استقبال گسترده و

حمایت روز افزون قشرهای وسیعی بهره‌مند بوده است باز در آغاز راه است، و نیاز به همکاری و هم فکری بیشتر از سوی علمای اسلام و مفسّران عالی مقام دارد تا بتواند به هدف نهایی برسد، و ما همیشه در انتظار نظرات تکمیلی اهل نظر و ارباب معرفت بوده و هستیم، و از خدای بزرگ توفیق و هدایت بیشتر را می‌طلبیم.

قم ـ حوزهٔ علمیه

ناصر مکارم شیرازی

بسم الله الرحمن الرحیم

اشاره

مسألهٔ ولایت و رهبری بطور کلی، و امامت به معنی جانشینی پیامبر اسلامﷺ بطور خاص، از مهم ترین مباحث عقیدتی و تفسیری و روایی در تاریخ اسلام است و در طول تاریخ طولانی اسلام دربارهٔ هیچ مسألهای به مقدار این مسأله سخن گفته نشده است.

متأسفانه گاه این مسأله از میدان سخن و بحث و استدلال فراتر رفته و به میدان های نبرد و جنگهای خونین کشیده شده است، و به گفتهٔ بعضی از متکلمان «**ما سُلَّ فی الاِسلامِ سَیْف کَما سُلِّ فِی الاِمامَة**»: «شمشیری در اسلام کشیده نشده است همانند شمشیری که در مورد ولایت و امامت کشیده شد»!

به همین دلیل این بخش از عقاید اسلامی بیش از همه رشد و نمو کرده، و

بـیشترین کـتاب دربـارۀ آن نـوشته شـده، وتـقریباً تـمام زوایـای آن بـرای آنـها کـه می‌خواهند مطالعات دقیق و تحقیقی داشته باشند مورد بحث قرار گرفته است، هر چند در میان آنها بحث های غیر منطقی، تفرقه‌انگیز، و تعصب‌آمیز نیز فـراوان بـه چشم می‌خورد.

وظیفۀ ما در چنین مسألۀ مهم و حساس و گسترده انجام امور زیر است:

۱ـ جدا ساختن بحث های منطقی و اصولی از غیر منطقی، و بحث های مستدل و تحقیقی از تعصب‌آمیز، و تکیه کردن بر کتاب و سنت قطعی، و دلیل عقل و سپس تنظیم آن.

۲ـ تطبیق مسائل مربوط به امامت بـر ولایت و رهـبری کـه از شـاخه‌ها و فـروع ولایت الهیه معصومین علیهم‌السلام و رهبری آنها است.

۳ـ با توجه به اینکه هدف اصلی ما در این بحث تفسیری، روشن ساختن ایـن مسأله از دیدگاه قرآن است، لازم است تحقیق و تفسیر دقیق تری روی آیات مربوط به امامت بشود.

به گفته بعضی از محققان: مسألۀ امامت تنها مسألۀ دیروز ما نیست، مسأله امروز جهان اسلام و مسأله رهبری امت است کـه عـامل بـقاء و اسـتمرار نـبوت، و مسأله سرنوشت اسلام است. [1]

۱. امامت و رهبری تألیف آیة الله شهید مطهری، صفحۀ ۱۳.

البته نخست به سراغ مسأله رهبری در کل جهان هستی، و بعد در جهان انسانیت، و سپس رهبری امامان معصوم علیهم‌السلام و در نهایت مسألهٔ حکومت و رهبری نایبان آنها می‌رویم، ولی قبلاً ذکر چند امر، ضروری به نظر می‌رسد:

۱ـ امامت چیست؟

در مورد تعریف «**امامت**»، اختلاف نظر زیادی وجود دارد، و باید هم وجود داشته باشد، چرا که امامت از نظر گروهی (شیعه و پیروان مکتب اهلبیت علیهم‌السلام از اصول دین و ریشه‌های اعتقادی است، در حالی که از نظر گروه دیگر (اهل سنت) جزء فروع دین و دستورات عملی محسوب می‌شود.

بهدیهی است این دو گروه به مسألهٔ «**امامت**» یکسان نمی‌نگرند و طبیعی است که تعریف واحدی نیز ندارند.

به همین دلیل می‌بینیم یک دانشمند سنی امامت را چنین تعریف می‌کند:

«**اَلاِمامَة رِئاسَة عامَّة فی اُمُورِ الدِّینِ و الدُّنْیا، خَلافَة عَنِ النَّبی** صلی‌الله‌علیه‌وآله»: «امامت ریاست و سرپرستی عمومی در امور دین و دنیا به عنوان جانشینی از پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله است».[1]

مطابق این تعریف، «**امامت**» یک مسؤولیت ظاهری در حد ریاست حکومت

۱. شرح تجرید قوشچی، صفحهٔ ۴۷۲.

است، منتها حکومتی که شکل دینی دارد، و عنوان جانشینی پیامبرﷺ (جانشینی و نیابت در امر حکومت) را به خود گرفته است و طبعاً چنین امامی می‌تواند ازسوی مردم برگزیده شود.

بعضی نیز «**امامت**» را به معنی جانشینی یک شخص از پیامبرﷺ در برپا داشتن احکام شرع و پاسداری از حوزهٔ دین بطوری که اطاعت او بر همهٔ امت واجب باشد دانسته‌اند. [۱]

این تعریف تفاوت چندانی با تعریف اول ندارد، و همان مفهوم و محتوا، و همان آثار را، در بر دارد.

ابن خلدون در مقدمهٔ معروفش بر تاریخ، نیز همین معنی را دنبال کرده است[۲] شیخ مفید در «اوائل المقالات» در بحث عصمت چنین می‌گوید: «**اِنَّ الاَئِمَّة الْقائِمینَ مَقام الاَنْبیاء فی تنْفیذِ الاَحْکامِ وَ اِقامَةِ الْحُدود وَ حِفْظ الشَّرایِع وَ تَأْدیب الاَنام مَعْصُومُون کَعِصْمَة الاَنبیاء**»: «امامانی که جانشینان پیامبران در اجرای احکام و اقامهٔ حدود و حفظ شریعت و تربیت مردم هستند معصوم (از گناه و خطا) هستند، همچون معصوم بودن انبیاء»[۳]

۱. شرح قدیم تجرید از شمس الدین اصفهانی اشعری (بنا به نقل توضیح المراد تعلیقه بر شرح تجرید عقاید، تألیف سید هاشم حسینی تهرانی، صفحهٔ ۶۷۲.
۲. مقدمه ابن خلدون، صفحهٔ ۱۹۱.
۳. اوائل المقالات، صفحهٔ ۷۴، چاپ مکتبة الداوری.

مطابق این تعریف که با اعتقاد پیروان مکتب اهلبیت هماهنگ است امامت چیزی فراتر از ریاست و حکومت بر مردم می‌باشد؛ بلکه تمام وظایف انبیاء ـ بجز دریافت وحی و آنچه شبیه آن است ـ برای امامان ثابت است و به همین دلیل شرط عصمت که در انبیاء می‌باشد در امام نیز هست. (دقت کنید).

از این رو در شرح احقاق الحق، امامت در نزد شیعه چنین تعریف شده «**هِیَ مَنْصَب اِلهی حائِز لِجَمیعِ الشُّؤون الْکریمَة و الْفَضائِل اِلّا النُّبُوَّة وَ ما یُلازِم تِلْکَ الْمَرْتَبَةِ السّامِیَة**»: «امامت یک منصف الهی و خدادای است که تمام شئون والا و فضایل را در بر دارد جز نبوت و آنچه لازمهٔ آن است». [1]

مطابق این تعریف، امام از سوی خداوند و به وسیلهٔ پیامبرﷺ تعیین می‌شود، و همان فضایل و امتیازات پیامبرﷺ را (جز مقام نبوت) دارد، و کار او منحصر به حکومت دینی نیست.

به همین دلیل اعتقاد به امامت جزئی از اصول دین محسوب می‌شود، نه یکی از فروع دین و وظایف عملی.

۲ـ آیا امامت از اصول است یا از فروع؟

۱. احقاق الحق، جلد ۲، صفحه ۳۰۰ (پاورقی یک).

از آنچه در بحث قبل گفته شد پاسخ این سؤال روشن است؛ زیرا دیدگاه ها در مسألهٔ «**امامت**» مختلف است، «فضل بن روزبهان» از علمای متعصب اهل سنت نویسندهٔ «نهج الحق» که «الحقاق الحق» پاسخی بر آن است، چنین می‌گوید: «**اِنَّ مَبْحَث الاِمامَة عِنْدَ الاَشاعِرَة لَیْسَ مِنْ اُصُول الدّیانات و الْعَقایِد بَلْ هِیَ عِنْدَ الاَشاعِرَة مِنَ الْفُرُوع المُتَعَلَّقَة بِاَفْعال الْمُکَلِّفین**»: «مبحث «**امامت**» نزد اشاعره، از اصول دینی و اعتقادی نیست، بلکه نزد آنان از فروع متعلق به افعال مکلفین است». [۱]

سایر فرق اهل سنت نیز این نظر تفاوتی با اشاعره ندارند؛ چراکه همه آن را یکی از وظایف عملی می‌شمرند که به خود مردم واگذار شده است.

تنها شیعه و پیروان مکتب اهلبیت علیهم‌السلام و افراد کمی از اهل سنت مانند قاضی بیضاوی، و جمعی از پیروان او، آن را از اصول دین شمرده‌اند. [۲]

دلیل آن روشن است، زیرا «**امامت**» نزد آنان یک منصب الهی است که باید از سوی خدا تعیین شود، ویکی از شرایط اصلی آن معصوم بودن است که هیچ کس جز خدا از آن آگاه نیست، و اعتقاد به امامان، همانند اعتقاد به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله که پایه گذار اصلی شریعت است، لازم است، ولی با این حال این سخن به آن معنی نیست که امامیه مخالفان خود را در «**امامت**» کافر بدانند؛ بلکه آنها تمام فرق مسلمین را

۱. احقاق الحق، جلد ۲ صفحهٔ ۲۹۴ ـ دلائل الصدق، جلد ۲ صفحه ۴.
۲. دلائل الصدق، جلد ۲، صفحه ۸.

مسلمان می‌شمرند و همچون یک برادر اسلامی به آنها نگاه می‌کنند، هر چند عقیدهٔ آنها را در مسأله «**امامت**» نمی‌پذیرند، از این رو گاهی اصول پنجگانه دین را به دو بخش تقسیم کرده سه اصل نخستین، یعنی اعتقاد به خدا، و پیامبر اسلامﷺ، و معاد را، اصول دین، و اعتقاد به امامت و امامان، و مسألهٔ عدل الهی را اصول مذهب می‌داند. این سخن را با حدیثی از امام علی بن موسی الرضا علیه‌السلام که الهام بخش پیروان مکتب اهلبیت علیهم‌السلام در مسألهٔ «**امامت**» است پایان می‌دهیم.

اِنَّ الإمامَةَ زَمامُ الدّینِ وَ نَظامُ المُسْلِمینَ وَ صَلاحُ الدُّنیا وَ عَزِّ المؤمنینَ، اِنَّ الإمامَةِ اُسُّ الاِسْلام النّامی و فَرعُهُ السّامی، بِالإمامِ تَمامُ الصَّلاة وَالزَّکات وَالصَّیامَ و الْحجّ وَالْجَهاد وَ تَوْفیرُ الفیْئِ وَ الصَّدَقات و إمضاءُ الْحُدود وَالاَحْکام، وَ مَنْعُ الثُّغُور و الأطْراف، اَلإمامُ یَحِلُّ حَلالَ الله، وَ یَحْرُمُ حَرامَ الله، وَ یُقیمُ حُدُودَالله، وَ یَذُبُّ عَنْ دینِ الله، وَ یَدْعوا إلَی سَبیلِ ربِّه بِالحِکْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَالحُجَّةِ الْبالِغَةِ [1]:

«**امامت**» زمام دین و نظام مسلمین، و صلاح دنیا و عزّت مؤمنان است؛ امامت اساس اسلام بارور، و شاخهٔ بلند آن است؛ با امام، نماز و زکات و روزه و حج و جهاد کامل می‌شود، و اموال بیت المال و انفاق به نیازمندان فراوان می‌گردد؛ و اجرای حدود و احکام، و حفظ مرزها و جوانب کشور اسلام به وسیله امام صورت می‌گیرد. امام، حلال خدا را حلال، و حرام خدا را حرام می‌شمرد (و تحقق می‌بخشد) و

۱. اصول کافی، جلد اول، صفحه ۲۰۰.

حدود الهی را برپا می‌دارد؛ و از دین خدا دفاع می‌کند، وبه سوی پروردگارش به وسیله دانش و اندرز نیکو و دلیل رسا و محکم دعوت می‌کند».

۳ـ بحث امامت از کی آغاز شد؟

بعد از پیامبر اسلامﷺ، بر سر جانشینی آن حضرت گفتگو در گرفت، گروهی معتقد بودند پیامبرﷺ برای خود جانشینی تعیین نکرد؛ و این امر رابر عهده امت گذاشت که آنها نبشینند و در میان خود، رهبری برگزینند؛ رهبری که امر حکومت را به دست گیرد، و به عنوان نمانیدهٔ مردم بر مردم حکومت کند؛ هر چند این نمایندگی هرگز صورت نگرفت بلکه در یک مرحله تنها گروه کوچکی از صحابه خلیفه را برگزیدند؛ و درمرحلهٔ دیگر گزینش خلیفه شکل انتصابی داشت، و در مرحلهٔ سوم این گزینش تنها بر عهدهٔ یک شورای شش نفری که همگی انتصابی بودند گذارده شد؛ طرفداران این طرز فکر را اهل سنت می‌نامند.

گروه دیگری معتقد بودند امام و جانشین پیامبرﷺ باید از سوی خدا تعیین گردد، چرا که او باید همچون خود پیامبرﷺ معصوم از گناه و خطا، و دارای علم فوق العاده‌ای باشد تا بتواند رهبری معنوی و مادی امت را برعهده گیرد. اساس

اسلام را حفظ کند، و مشکلات احکام را تبیین نماید و دقایق قرآن را شرح دهد و اسلام را تداوم بخشد. این گروه را امامیه یا شیعه می‌نامند، و این واژه از احادیث معروف پیامبرﷺ گرفته شده است.

در تفسیر «الدر المنثور» که از منابع معروف اهل سنت است در ذیل آیه شریفه ﴿اَوْلئِکَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّة﴾ از جابربن عبدالله انصاری چنین نقل شده است که می‌گوید: «کُنّا عِنْدَ النَّبیّ فَاَقْبَلَ عَلیٌّ علیه‌السلام فَقال النَّبِیُّﷺ: وَ الَّذی نَفْسی بِیَدِهِ إِنَّ هذا وَ شیعَتَهُ لَهُمْ الْفائِزونَ یَومُ القِیامَةِ وَ نَزَلَتْ إِنَّ الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ أولئِکَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّةِ فَکانِ أَصْحابُ النَّبِیّﷺ إذا اَقْبَلَ عَلیٌّ، قالُوا جاء خَیْرُ الْبَرِیَّةْ»:

«ما نزد پیامبرﷺ بودیم که علی علیه‌السلام به سوی ما آمد، پیامبرﷺ فرمود: این و شیعیانش در روز قیامت رستگارانند، و در این هنگام آیه شریفه ﴿إِنَّ الَّذینَ آَمَنُوا وَ عَمِلُو الصّالِحاتِ أولئِکَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّةِ﴾ کسانی که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند بهترین خلق مخلوقات خدا هستند) نازل گردید». [1]

حاکم نیشابوری که او نیز از دانشمندان معروف اهل سنت در قرن پنجم هجری است این مضمون را در کتاب معروفش «شواهد التنزیل» از طرق مختلف از پیغمبر اکرمﷺ نقل می‌کند و تعداد روایاتش از بیست روایت تجاوز می‌کند.

از جمله از ابن عباس نقل می‌کند هنگامی که آیهٔ ﴿إِنَّ الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا

۱. الدار المنثور، جلد ۶، صفحه ۳۷۹ (ذیل آیه ۷ سوره بینه،(۹۸)).

الصّالِحاتِ أولئِکَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّةِ﴾ نازل شد، پیامبر اکرمﷺ به علی علیه‌السلام فرمود: «**هُو اَنْتَ وَ شِیْعَتُکَ ...**»: «منظور از این آیه تو و شیعیانت هستید»! [۱]

در حدیث دیگری از ابو برزه آمده است هنگامی که پیامبر اکرمﷺ این آیه را تلاوت کرد، فرمود: «**هُمْ اَنْتَ وشیعَتکَ یا عَلِیّ**»: «آنها، تو و شیعیان تو هستند». [۲]

بسیاری دیگر از علمای اسلام و دانشمندان اهل سنت مانند ابن حجر در کتاب صواعق و محمد شبلنجی در نور الابصار، این حدیث را ذکر کرده‌اند. [۳]

بنابراین به شهادت این روایات نام و عنوان شیعه را پیامبر اسلامﷺ برای پیروان راه علی علیه‌السلام و طرفداران او برگزیده است، آیا با این حال جای تعجب نیست که چرا بعضی از این اسم و عنوان ناراحت می‌شوند و آن را شوم و بد می‌شمرند و حرف «شین» را که در اول آن قرار گرفته تداعی کنندهٔ شر و شوم و کلمات زشت دیگری که در آغاز آن کلمه «شین» است می‌دانند؟!

راستی این تعبیرها برای یک محقق که مایل است همیشه در سایه دلایل منطقی حرکت کند، شگفت آور است، در حالی که برای هر حرف از حروف تهجی بدون استثناء می‌توان، کلمات بد یا خوبی انتخاب کرد.

---

۱. شواهد التنزیل، جلد ۲، صفحه ۳۵۷.
۲. همان مدرك، صفحه ۳۵۹.
۳. الصواعق، صفحه ۹۶ و نور الابصار، صفحه ۷۰ و ۱۰۱ ـ برای آگاهی بیشتر از راویان این خبر و کتابهایی که در آن ذکر شده است به جلد سوم احقاق الحق، صفحه ۲۸۷ به بعد و جلد ۱۴، صفحه ۲۵۸ مراجعه فرمایید.

به هر حال تاریخچه پیدایش شیعه نه بعد از رحلت پیامبر اسلامﷺ بلکه به یک معنی در حیات خود آن حضرتﷺ بوده است، و این واژه را به یاران و پیروان علی علیه‌السلام اطلاق فرموده، و تمام کسانی که پیامبر اسلامﷺ را به عنوان رسول خدا می‌شناسند، ی دانند که او سخنی از روی هوی و هوس نمی‌گفت، ﴿**وَ ما يَنْطِقُ عَنِ الْهوى ـ اِنْ هُوَ إلاّ وَحْیٌ يُوحى**﴾«و هرگز از روی هوای نفس سخن نمی گوید. ـ آنچه می گوید چیزی جز وحی (الهی) که بر او القا شده نیست.»[1] و اگر فرموده است تو و پیروانت فائزان و رستگاران در قیامت هستید. یک واقعیت است.

واژۀ «امام» در لغت و قرآن

«**امام**» همان گونه که ارباب لغت گفته‌اند بر وزن «کتاب» اسم مصدر است سپس به هر چیز که انسان به آن توجه کند و مقصود او واقع شود اطلاق می‌شود؛ و این واژه با اختلاف موارد، و جهات و ملاحظات گوناگون، متفاوت می‌گردد. گاه گفته می‌شود: امام جمعه، امام جماعت، امام هدایت و گاه گفته می‌شود امام ظلالت. [2]

این واژه در اصل از ماده «**اَمّ**» به معنی قصد کردن آمده است، مقاییس اللغة می‌گوید: «**اُمّ**» به معنی اصل و مرجع و جماعت و دین است، و امام به معنی هر کسی

۱. سوره نجم،(۵۳)،آیات ۴-۳.
۲. التحقیق، ماده «اَمَ».

است که اقتدا به او می‌شود و در کارها پیشوا است. امام به معنی جلو نیز آمده است.

در لسان العرب برای واژهٔ امام معانی زیادی ذکر شده، از جمله پیشوا، معلم، ریسمانی که بناها به هنگام بنای ساختمان از آن برای نظم کار استفاده می‌کنند، و جاده و قسمت پیش رو و مانند آن.

ولی به نظر می‌رسد همان گونه که نویسندهٔ «التحقیق» پذیرفته است، ریشهٔ تمام این معانی، همان قصد کردن توأم با توجه خاص است و حتی اگر مادر را اُمّ می‌گویند، یا بر اصل و اساس هر چیزی واژهٔ «اُمّ» اطلاق می‌شود، به خاطر آن است که مقصود انسان، و مورد توجه او است؛ همچنین امام به معنی مقتدا به کسی گفته می‌شود که مردم با قصد و توجه خاص به سراغ او می‌روند.

این نکته لازم به یاد آوری است که این واژه و جمع آن «ائمّه» درست دوازده بار در قرآن مجید آمده است! (هفت بار به صورت مفرد و پنج بار به صورت جمع).

در یک مورد، به معنی لوح محفوظ است ﴿وَ کُلُّ شَیْءٍ اَحْصَیْناهُ فی إمامٍ مُبینٍ﴾:«و همه چیز را در کتاب آشکار کننده‌ای بر شمرده‌ایم »[1] به خاطر اینکه در قیامت رهبر و پیشوای فرشتگان، برای سنجش ارزش اعمال انسانها است و همه از آن الهام می‌گیرند؛ و یکبار نیز به معنی راه و جاده به کار رفته ﴿وَ إنَّهُما لَبِإمامٍ مُبینٍ﴾: «این دو

۱. سوره یس،آیه ۱۲.

[= قوم لوط و شعیب]بر سر راه آشکار است!»[1]

زیرا انسان برای رسیدن به مقصود راه ها را مورد توجه قرار می‌دهد، و دوبار بر تورات اطلاق شده که پیشوای قوم یهود بود، می‌فرماید: ﴿وَ مِنْ قَبْلِهِ كِتابُ مُوسى إِماماً وَ رَحْمَةً:﴾ «و پیش از آن، کتاب موسی که پیشوا و رحمت بود(نشانه‌های آنرا بیان کرد)».[2]

و در پنج مورد به پیشوایان صالح و الهی اطلاق گردیده مانند: ﴿قالَ إِنِّی جاعِلُکَ لِلنّاسِ إِماماً:﴾ «خداوند به ابراهیم فرمود: من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم»[3] و در جای دیگر دربارهٔ گروهی از پیامبران می‌فرماید: ﴿وَ جَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنا:﴾ «و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما، (مردم را) هدایت می‌کردند»[4]

همین مفهوم کلی و جامع در آیات ۷۴ سوره «فرقان،» و ۵ سوره «قصص،» و ۲۴ سوره «سجده» نیز آمده است.

در یک مورد نیز به معنی پیشوایان کفر و ضلالت ذکر شده: ﴿فَقاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْرِ:﴾«با پیشوایان کفر پیکار کنید».[5]

و در یک مورد بر مفهوم جامعی که امامان هدایت و ضلالت را هر دو شامل

۱. سوره حجرات،آیه۷۹.
۲. سوره احقاف،آیه ۱۲ ـ سوره هود،آیه ۱۷.
۳. سوره بقره، آیه ۱۲۴.
۴. سروه انبیاء، آیه ۷۳.
۵. سوره توبه، آیه۱۲.

می‌شود، نیز اطلاق گردیده است ﴿یَوْمَ نَدْعو کُلُّ اُناسٍ بِاِمامِهِمْ﴾: «روزی که هر گروهی را با پیشوایشان فرا می‌خوانیم».[1]

به هر حال موارد مختلف استعمال این واژه در قرآن درست دوازده مورد است.

۴ـ عظمت مقام امامت در قرآن مجید

چنانکه بعداً خواهیم گفت مسأله امامت و رهبری تنها یک مسأله دینی و تشریعی نیست، بلکه مجموعهٔ جهان آفرینش و تکوین را نیز زیر بال و پر خود گرفته و خداوند بزرگ، امام کل جهان هستی و مجموعه‌های مختلف آن است، و همهٔ آن را رهبری و هدایت و تدبیر می‌کند.

قرآن مجید نیز اهمیت خاصی برای امامت قائل است و آن را آخرین مرحلهٔ سیر تکاملی انسان شمرده که تنها پیامبران اولو العزم به آن رسیده‌اند، چنانکه در آیه ۱۲۴سوره «بقره» می‌خوانیم: ﴿وَ اِذا ابْتَلی اِبْراهیمَ رَبُّهُ بِکَلِماتٍ فَاَتَمَّهُنَّ قال اِنّی جاعِلُکَ لِلنّاسِ اِماماً قالَ وَ مَنْ ذُرِّیَّتی قالَ لایَنالُ عَهْدِی الظّالِمینَ:﴾ «به خاطر آورید هنگامی که خداوند، ابراهیم را با وسایل گوناگونی آزمود؛ و او به خوبی از عهده این آزمایش‌ها بر آمد خداوند به او فرمود: من تو را امام و «پیشوای مردم قرار دادم.» ابراهیم عرض کرد: «از دودمان من (نیز امامانی قرار بده) خداوند فرمود: «پیمان من، به ستمکاران

۱. سوره اسراء، آیه ۷۱.

نمی‌رسد.» (و تنها آن گروه دسته از فرزندان تو که پاك و معصوم باشند شایسته این مقام هستند).

در این آیه نخست به طور سربسته می‌گوید: «بیاد بیاور هنگامی که خداوند ابراهیم را به کلماتی آزمود». در اینکه این کلمات چه بوده در میان مفسّران گفتگو بسیار است، و به گفتهٔ «روح المعانی» تا سیزده قول دربارهٔ آن ذکر کرده‌اند.[1]

ولی آنچه صحیح تر به نظر می‌رسد این است که منظور از کلمات همان اوامر و نواهی مختلفی است که وظایف سنگین و مشکلی را بر دوش ابراهیم علیه‌السلام می‌گذارد، تا به خوبی در کورهٔ امتحان آزموده شود، و آنها عبارت بودند از قیام شجاعانه در برابر بت پرستان، شکستن بتها، قرار گرفتن در دل آتش، و ثبات قدم در تمام این مراحل.

همچنین آماده شدن برای قربانی فرزند دلبندش، او را به قربان گاه بردن و کارد بر گلوی او نهادن، و نیز چشم پوشی از زن و فرزند و گذاشتن آنها در سرزمین خشک و سوزان مکه، در زمانی که حتی یک نفر در آنجا سکونت نداشت. و بالاخره مهاجرت از سرزمین بت پرستان و پشت پا زدن به تمام زندگی برای ادای رسالت خویش، و براستی هر یک از آنها آزمایش سخت و سنگینی بود، ولی ابراهیم با نیروی ایمان و استقامت و صبر از عهدهٔ همهٔ اینها بر آمد.

بعضی از مفسران مواد امتحانی ابراهیم را بالغ بر سی موضوع شمرده‌اند و

۱. روح المعانی، جلد اول، صفحه ۳۳۶.

می‌گویند در سه سوره از قرآن این سی ماده امتحانی ذکر شده است در آیه ۱۳ سورهٔ «توبه» (ده صفت ذکر شده) و در سورهٔ «احزاب» آیهٔ ۳۵ (ده صفت ذکر شده) و در آیات ۱ تا ۹ سورهٔ «مؤمنون» نیز ده صفت آمده که مجموعاً سی صفت یا سی ماده امتحانی می‌شود [1] ولی با توجه به اینکه قسمت قابل ملاحظه‌ای از این صفات مکرر است و شمارش دقیق آن به سی نمی‌رسد، این قول چندان قابل قبول نیست.

به هر حال ابراهیم علیه‌السلام قهرمان بت شکن و پیامبر مخلص و ایثارگر، از عهدهٔ تمام آن امتحانات سخت و سنگین بر آمد، اینجا بود که قامتش موزون برای لباس **امامت** شد و خداوند او را به این خطاب پر افتخار مفتخر ساخت ﴿**إِنِّی جاعِلُکَ لِلنّاسِ إِماماً**﴾: «من تو را امام و رهبر و پیشوای مردم قرار دادم»!

این چه مقامی بود که ابراهیم بعد از دارا بودن مقام نبوت و رسالت، و آن همه مبارزات در اواخر عمر به آن نائل گردید؟!

حتماً مقامی والاتر و بالاتر از همهٔ آن‌ها بود که ابراهیم علیه‌السلام بعد از آن همه امتحان، شایستگی دریافت آن را از سوی خداوند پیدا کرد.

مفسّران در تفسیر معنی «**امامت**» در اینجا گفتگو بسیار کرده‌اند، و چون بعضی نخواسته یا نتوانسته‌اند به عمق معنی والای این واژه برسند، گرفتار سرگردانی

---

۱. روح المعانی جلد ۱، صفحه ۳۳۵ (بعضی از مفسران سوره سئل سائل «**معارج**» را نیز بر آن افزوده‌اند و گفته‌اند این کلمات در چهار سوره از قرآن آمده است.

عجیبی شده‌اند.

از همه عجیب تر اینکه جمعی از مفسران معروف، آن را به نبوت تفسیر کرده‌اند؛ در حالی که به طور قطع در آن هنگام ابراهیم علیه‌السلام، پیامبر بود؛ و سالها از نبوت و رسالتش می‌گذشت، و صاحب فرزندانی شده بود، و در ادامه آیه تقاضای مقام امامت را برای فرزندان خویش و دودمانش نیز کرد.

بسیاری از مفسران کلماتی که خداوند ابراهیم علیه‌السلام را به وسیلهٔ آن آزمود، عبارت از یک سلسله از تعلیماتی که از سوی خداوند دریافت داشته بود می‌دانند، یا مبارزه با بت پرستان و بنای خانهٔ کعبه و قربانی فرزند، ولی با این حال «**امامت**» را به معنی نبوت تفسیر کرده‌اند با اینکه هم آن دستورات و هم این ایثارگری ها بعد از رسیدن ابراهیم علیه‌السلام به مقام نبوت بود و جملهٔ ﴿**إِنِّی جاعِلُکَ لِلنّاسِ إِماماً**﴾[1] در تفسیر آنها کاملاً نامفهوم است.

معنی دیگری که برای امامت گفته‌اند: واجب الاطاعة بودن است، در حالی که هر پیامبری واجب الاطاعة است و نیاز به حائز شدن مقام دیگری ندارد.[2]

بعضی تفسیر سومی برای آن ذکر کرده‌اند و گفته‌اند: منظور، ریاست در امور دین و دنیا است، یا به تعبیر دیگر رئیس حکومت بودن.

---

۱. سوره بقره، آیه۱۲۴.

۲. تفسیر روح البیان ده سنت معروف ابراهیم، و کشاف و مراغی اوامر و نواهی الهی، و قرطبی و المنار مجموعه این دستورات را ذکر کرده است.

این تفسر هر چند از دو تفسیر سابق بهتر است ولی باز عمق معنی امامت را مشخص نمی‌کند.

به عقیده ما با توجه به آیات دیگر قرآن که در زمینه امامت بحث می‌کند، منظور از امامت در اینجا مقامی والاتر و بالاتر از همه اینها است و آن تحقق بخشیدن به برنامه‌های الهی، اعم از حکومت و اجرای احکام الهی و تربیت و پرورش نفس انسانی در ظاهر و باطن است.

توضیح اینکه: هدف از بعثت انبیاء و ارسال رسل، هدایت جامعهٔ بشری است، و این هدایت در دو بعد انجام می‌شود **اول** هدایت به معنی ارائه طریق (نشان دادن راه) یعنی: همان چیزی که وظیفهٔ هر پیامبری از پیامبرن خدا است، دوّم ایصال به مطلوب (رساندن به مقصود) است که آن نیز دو شاخه دارد:

شاخهٔ اول هدایت تشریعی، تحقّق بخشیدن به برنامه‌های دینی، خواه از طریق تشکیل حکومت و اجرای حدود و احکام الهی و عدالت اجتماعی باشد، و خواه از طریق تربیت و پرورش نفوس به طور عملی، و این هر دو سبب تحقّق یافتن اهداف پیامبران می‌شود، و برنامه‌ای بسیار سخت و سنگین و نیاز به ویژگیهای فراوان از نظر علم و تقوا و شجاعت و مدیریت دارد.

شاخهٔ دیگر، هدایت تکوینی و رساندن به مقصود از طریق تأثیر و نفوذ معنوی و

روحانی و تابش شعاع هدایت در قلب انسان های آماده است، و این یک سیر معنوی و درونی است علاوه بر آن سیر ظاهری و برونی که انبیای بزرگ و پیشوایان الهی نسبت به پیروان خود داشتند و به یقین چنین برنامه‌ای صفات و ویژگی‌ها و آمادگی های بیشتری را می‌طلبد.

مجموعهٔ این دو برنامه به اهداف مذهب و رسالت های الهی تحقق می‌بخشد، و انسانهای آماده را به تکامل مادی و معنی، ظاهری و باطنی می‌رساند؛ و منظور از امامت در آیه فوق همین است؛ و تا ابراهیم علیه‌السلام امتحان آن همه شایستگی ها و صفات ویژه را نداد لایق این مقام نگشت.

از آنچه در بالا گفته شد این نکته نیز به دست آمد که مقام «**امامت**» با مقام نبوت در بسیاری از موارد جمع می‌شود، و پیامبر اولوالعزمی چون ابراهیم به مقام امامت نیز می‌رسد، و از آن روشن تر جمع مقام نبوت و رسالت و امامت در شخص پیغمبر خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله است.

و نیز ممکن است مقام امامت، از نبوت و رسالت جدا شود، مانند امامان معصوم علیهم‌السلام که تنها وظیفه امامت را بر عهده داشتند، بی آنکه وحی بر آنها نازل شود و رسول و نبی باشند.

به هر حال از صدر این آیه عظمت مقام امامت و منصوب بودن امام ازسوی

خداوند به خوبی روشن می‌شود ﴿قالَ اِنّی جاعِلُکَ لِلنّاس اِماماً﴾.[۱]

و ذیل آیهٔ تأکید بیشتری بر این موضوع می‌نهد، زیرا می‌گوید: هنگامی که ابراهیم علیه‌السلام منصوب به این مقام شد عرضه داشت: «خداوندا! از دودمان من (نیز امامانی) قرار بده» ﴿قالَ وَ مِنْ ذُرِّیَّتی﴾.

در این هنگام خطاب آمد که: «پیمان من (پیمان امامت و ولایت) هرگز به ستمکاران نمی‌رسد» یعنی: تنها آن گروه از فرزندانت که از هر گونه ظلم، پاك و معصوم باشند شایسته این مقام هستند ﴿قالَ لا یَنالُ عَهْدی الظّالِمینَ﴾.

شکی نیست که منظور از ظلم در این جمله تنها ستم به دیگران نمی‌باشد، بلکه ظلم به همان معنی وسیع که نقطه مقابل عدالت است می‌باشد؛ عدالت به مفهوم وسیعش به معنی گذرادن هر چیزی به جای خویش است؛ و ظلم گذاردن آن در جایی است که شایسته آن نیست؛ و از همین جا است که قرآن مجید از زبان لقمان نقل می‌کند که به فرزندش گفت: ﴿یا بُنَیَّ لا تُشْرِکْ بِاللهِ اِنَّ الشِّرْکَ لَظُلْمٌ عَظیم﴾: «پسرم! چیزی را همتای خدا قرار مده که شرك، ظلم بزرگی است».[۲]

این نکته نیز روشن است که عدالت در اینجا به معنی عدالت کامل یا به تعبیر دیگر مقام عصمت است که تناسب با امامت، با آن مفهوم والا دارد، و گر نه عدالتی

۱. سوره بقره، آیه ۱۲۴.
۲. سوره لقمان، ایه ۱۳.

که قابل شکستن و آمیخته شدن با گناه است هرگز در خور مقام امامت به معنی بالا نیست، بنابراین آیه فوق برای مسألهٔ معصوم بودن امام نیز قابل استدلال است.

ولی سخن در این است که آیا عدالت به معنی ترك هر گونه گناه در تمام عمر شرط است یا در هنگام تصدی مقام امامت کافی است؟

بعضی با توجه به بحث اصولی معروف که مشتق حقیقت در «مَنْ تَلَبَّسَ بِالْمَبْدَءْ» در حال نسبت !است (یعنی: هر وصفی از اوصاف را هنگامی که به کسی نسبت می‌دهیم باید در همان حال نسبت، دارای آن وصف باشد، مثلاً قائم (ایستاده) به کسی گفته می‌شود که در حال نسبت صفت قیام را دارا باشد و به کسی که قبلاً ایستاده بود و حالا نشسته قائم نمی‌گویند) معتقدند مفهوم آیه این است که در حال امامت باید دارای صفت ظلم نباشد، نه مشرك باشد نه گناهکار، و نه آلودهٔ به هیچ معصیت دیگر، بنابراین عدالت و عصمت از آغاز عمر را شامل نمی‌شود.

ولی در احادیث می‌خوانیم که: امامان اهلبیت علیهم‌السلام به پیروی از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به این آیه برای عدالت در تمام عمر استدلال کرده‌اند: عبدالله بن مسعود از پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل می‌کند که خداوند به ابراهیم علیه‌السلام فرمود: ﴿لا اُعطیکَ عَهْداً لِلظّالِمِ مِنْ ذُرِّیَّتِکَ﴾: «من پیمان (امامت) را به آن دسته از فرزندان تو که ظالم هستند عطا نمی‌کنم».

﴿قالَ یا رَبِّ وَ مَنْ الظّالِمُ مِنْ وُلْدی الَّذی لا یَنالُ عَهْدِک؟﴾:

«ابراهیم گفت: پروردگارا! ستمکاران از فرزندان من که پیمان تو (پیمان امامت) به آنها نمی‌رسد کیستند؟»

﴿قالَ مَنْ سَجَدَ لِصَنَمٍ مِنْ دُونی لا اَجْعَلُهُ اِماماً اَبَداً وَ لا یَصْلَحُ اَنْ یَکُوَن اِماماً﴾:

«کسی که برای بتی سجده کرده باشد هرگز او را امام قرار نخواهم داد و شایسته نیست که امام باشد». [۱]

همین معنی را دانشمند معروف اهل سنت ابن مغازلی در کتاب مناقب از ابن مسعود از پیغمبر اکرمﷺ با کمی تفاوت نقل کرده است می‌گوید: پیغمبر اکرمﷺ در تفسیر این آیه گفت: خداوند به ابراهیم علیه‌السلام فرمود: ﴿مَنْ سَجَدَ لِصَنَمٍ مِنْ دُونی لا اَجْعَلُهُ إِماماً﴾: «کسی که بتی را (معبودی را) جز من بپرستد من او را هرگز امام قرار نمی‌دهم». سپس افزود: «سرانجام نتیجه دعای ابراهیم علیه‌السلام به من و برادرم علی علیه‌السلام رسید، هیچیک از ما هرگز برای بتی سجده نکردیم»! [۲]

و در این زمینه روایات دیگری نیز از طرق ائمهٔ اهل بیت علیهم‌السلام در کتب معتبر نقل شده است، و مجموعهٔ این روایات در واقع نکته‌ای در بردارد و آن اینکه ابراهیم علیه‌السلام از آن آگاه تر و هوشیارتر بود که از خداوند تقاضای امامت برای کسانی کند که فی الحال مشرک هستند یا مشغول ظلم و ستم هستند و نیازی نبود که به او پاسخ داده

۱. امالی شیخ مفید (مطابق نقل تفسیر برهان جلد ۱، صفحه ۱۵۱، حدیث ۱۳).
۲. مناقب ابن مغازلی (مطابق نقل تفسیر المیزان، جلد ۱، صفحه ۲۷۸ ذیل آیه مورد بحث).

شود؛ افراد ظالم مشمول این موهبت نمی‌شوند چون توضیح واضح است.

بنابراین اگر در تقاضایش از خداوند چیزی خواسته است حتماً برای کسانی بوده که زمانی ظالم یا مشرک بوده‌اند، سپس توبه کرده و عادل شده‌اند و در همین زمینه بود که پاسخ شنید عهد امامت به چنین افرادی نمی‌رسد، یعنی: باید هیچ گونه سابقهٔ شرك و ظلم نداشته باشند.

مفسّر معروف علامه طباطبایی در المیزان می‌گوید: درباره چگونگی دلالت این آیه بر لزوم معصوم بودن امام (در تمام عمر) از یکی از اساتید ما سؤال شد و ایشان در پاسخ چنین گفت:

مردم مطابق یک تقسیم منطقی عقلی بر چهار گروهند:

۱ـ کسی که در تمام عمرش ظالم و ستمگر بوده.

۲ـ کسی که در تمام عمرش پاك از هر گونه ظلم و گناه بوده.

۳ـ کسی که در اول عمر ظالم بوده و در آخر نبوده است.

۴ـ کسی که به عکس در آغاز عادل و معصوم بوده و سپس ظالم شده است.

به یقین مقام ابراهیم علیه‌السلام از آن بالاتر است که امامت را برای گروه اول و چهارم از فرزندانش تقاضا کند، بنابراین دو گروه بیشتر باقی نمی‌ماند، خداوند یک گروه را نفی کرده (گروهی که در آغاز عمر در خط ظالمان بوده و سپس از آن خارج شده‌اند)

بنابراین تنها قسم دیگر یعینی گروهی که در تمام عمر پاك بوده‌اند باقی می‌مانند (دقت کنید) [۱]

فخر رازی در تفسیر خود به این اندازه اعتراف می‌کند که آیه دلالت بر معصوم بودن پیامبران دارد و جالب اینکه: «این مطلب را از طریق لزوم معصوم بودن امام و اینکه هر پیامبری امام است ثابت می‌کند» (باز هم دقت کنید) [۲]

البته از این آیه مطالب دیگری در مورد امامت و اینکه امام باید معصوم باشد، و از سوی خدا منصوب گردد؛ و غیر آن استفاده می‌شود که فعلاً جای بحث آن نیست.

از مجموع آنچه گفته شد «**جلالت و عظمت امامت از دیدگاه قرآن مجید**» روشن می‌شود، و هدف ما در اینجا بیان همین نکته بود.

۵ـ فلسفهٔ وجود امام

گرچه در بحث گذشته با استفاده از آیهٔ مربوط به امامت ابراهیم علیه‌السلام «**فلسفه وجود امام**» اجمالاً روشن شد، ولی این عنوان تا آن حد مهم است که لازم است بحث مستقلّی برای آن گشوده شود.

به طور کلی بسیاری از امور که به عنوان اهداف بعثت پیامبران یا فلسفه وجودی

۱. المیزان، جلد ۱، صفحه ۲۷۴.
۲. تفسیر کبیر فخر رازی، جلد ۴، صفحه ۴۳.

آنان گفته می‌شود، در مورد «**وجود امام**» نیز صادق است.

خواجه نصیر الدین طوسی (قدس سره) درفصل نبوت از کتاب «تجرید الاعتقاد» به بیان فلسفه‌های بعثت انبیاء پرداخته، و علامه بزرگوار علامه حلی در شرح آن کلام، مجموعاً به نُه فلسفه اشاره کرده است که فهرست وار در اینجا از نظر خواننده محترم می‌گذرد، و چنان که خواهیم دید بسیاری از آنها در مورد نصب امامان معصوم نیز صادق است:

۱ـ تقویت شناخت عقلی به وسیلهٔ بیان نقلی، به این ترتیب که انسان با نیروی عقل، بسیاری از حقایق را چه در اصول و چه در فروع دین درك می‌کند، ولی گاه در اعماق دلش وسوسه هایی وجود دارد، و همین تزلزل مانع از اعتماد بر آن و انجام آن می‌گردد؛ اما هنگامی که این احکام عقلی با بیان پیشوایان معصوم الهی تأیید و تقویت شود هر گونه ابهام و تزلزل زدوده خواهد شد، و انسان با قوت قلب به سراغ انجام آن می‌رود.

۲ـ گاه انسان از انجام کارهایی بیم دارد، چرا که می‌ترسد بر خلاف رضای خدا تصرف در قلمرو حاکمیت او کرده باشد، بیان پیشوایان الهی این بیم و ترس را زایل می‌کند.

۳ـ تمام اعمال انسان در محدودهٔ حسن و قبح عقلی جمع نمی‌شوند، و چه

بسیار هستند اموری که عقل انسان حسن و قبح آن را درک نمی‌کند، در اینجا باید دست به دامان پیشوایان الهی شود، و خوبی و بدی آنها را درك کند.

۴ـ بعضی از اشیاء، مفید، و بعضی زیان بخش هستند، و انسان تنهابا فکر خود و بدون راهنمایی پیشوایان الهی قادر به درك سود و زیان همهٔ آنها نیست، اینجا است که احساس نیاز به آنها می‌کند.

۵ـ انسان یک موجود اجتماعی است، یعنی: بدون همکاری و تعاون با دیگران قادر بر حل مشکلات زندگی خود نمی‌باشد، این نکته نیز مسلم است که اجتماع، بدون داشتن قوانینی که حقوق همهٔ افراد را حفظ کند و آنها را در مسیرصحیح پیش ببرد، سامان نخواهد یافت، و به کمال مطلوب نخواهد رسید، تشخیص این قوانین به طور صحیح و سپس اجرای آنها جز به وسیله رهبران آگاه و پاك و معصوم الهی صورت نخواهد گرفت.

۶ـ انسانها در درك کمالات و تحصیل علوم و معارف و کسب فضایل متفاوت هستند. بعضی توانایی بر حرکت در این مسیر را دارند، و بعضی عاجز و ناتوانند. رهبران الهی گروه اول را تقویت می‌کنند، و گروه دوم را مدد می‌دهند تا هر دو گروه به کمال ممکن برسند.

۷ـ نوع انسان نیازمند به وسایل و صنایع و علومی است، رهبران الهی می‌توانند

بنیان گذار و محرك انسانها در وصول به این هدف گردند.

۸ـ مراتب اخلاق در انسانها متفاوت است، و برای پرورش این فضایل تنها راه، رهبران پاك و معصوم الهی هستند.

۹ـ پیشوایان الهی از ثواب و عقاب و پاداش و کیفر الهی در برابر طاعت و گناه، آگاهی کامل دارند و هنگامی که دیگران از را این امور آگاه کنند انگیزهٔ نیرومندی برای انجام وظایف در آنان پیدا می‌شود. [۱]

با توجه به اینکه امامت چیزی جز استمرار خط نبوت نیست، غالب این فلسفه‌ها در مورد امامان معصوم علیهم‌السلام نیز ثابت است.

در قرآن مجید تمام این امور و حتی فراتر از آن در سه عنوان خلاصه شده است تعلیم و تربیت و قیام به قسط که در آیات متعددی به آن اشاره شده، در یک جا دربارهٔ فلسفه قیام پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید: ﴿هُوَ الَّذی بَعَثَ فِی الاُمِّیینَ رَسُولاً مِنْهُمْ یَتْلُوا عَلَیْهِمْ آیاتِهِ یُزَکّیهِمْ وَ یُعَلِّمُهُمُ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَةَ وَ اِنْ کانُوا مِنْ قَبْلُ لَفی ضلالٍ مُبین﴾: «او کسی است که در میان جمعیت درس نخوانده، رسولی از خودشان برانگیخت که آیاتش را بر آنان می‌خواند و آنها را تزکیه می‌کند و به آنان، و حکمت و کتاب (قرآن)و حکمت می‌آموزد و مسلّماً پیش از آن در گمراهی آشکار بودند». [۲]

۱. ر. ك: شرح تجرید، صفحهٔ ۲۷۱ (با کمی تلخیص و اقتباس).
۲. سوره جمعه، آیه ۲.

در اینجا به مسألهٔ تعلیم و تربیت که اهم مقاصد انبیاء و امامان معصوم است اشاره شده.

و در جای دیگر می‌فرماید: ﴿لَقَدْ اَرْسَلْنا رُسُلَنا بِالْبَيِّناتِ وَ اَنْزَلْنا مَعَهُمُ الْكِتابَ وَالْميزانَ لِيَقُومَ النّاسُ بِالْقِسْطِ﴾: «ما رسولان خود را با دلایل روشن فرستادیم و به آنها کتاب (آسمانی) و میزان (شناسایی حق از باطل و قوانین عادلانه) نازل کردیم تا مردم قیام به عدالت کنند». [1]

در اینجا به مسألهٔ عدالت اجتماعی و قیام به قسط که زمینه ساز تعلیم و تربیت صحیح است اشاره شده است.

آری رهبران معمولی دنیا **اولاً** در فکر حفظ موقعیت خویش و منافع شخصی و یا گروهی خود هستد، و به همین دلیل منافع جوامع انسانی را همیشه فدای منافع خویش می‌کنند. تنها رهبران پاك و معصومین الهی و رهروان راه آنها هستند که می‌توانند حقوق بشر و منافع کل جوامع انسانی را آن چنان که لازم است حفظ کنند.

ثانیاً به فرض اینکه رهبران غیر الهی بخواهند حافظ عدل و داد باشند و جوامع بشری را به سوی کمال مطلوب پیش برند، تشخیص این امور برای آنها در بسیاری از موارد غیر ممکن است. آنها فقط می‌توانند تشخیص ناقصی در این امور داشته

۱. سوره حدید، آیه ۲۵.

باشند که هرگز کارساز نیست؛ تنها برای پیشوایان الهی که متکی به دریای بی پایان علم پروردگار هستند، این امر ممکن است.

تجربه هفتاد سال حکومت مارکسیسم بر نیمی از مردم کره زمین این حقیقت را به وضوح ثابت کرد:

آنها در طول این هفتاد سال وسیع ترین و عظیم ترن دستگاه تبلیغاتی را برای تحکیم پایه‌های مارکسیسم به کار گرفتند، و صدها میلیون کتاب و جزوه و مقاله و سخنرانی و خطابه در این زمینه ارائه نمودند، و از مارکسیسم به عنوان تنها راه حل مشکلات جوامع انسانی، و تأمین عدالت اجتماعی، و تکامل نوع انسان، و بهترین وسیله برای تفسیر صحیح تاریخ و علوم اجتماعی نام بردند، و تمام مخالفین خود را با طرق مختلف در هم کوبیدند. ولی دیدیم محصولی جز بدبختی و عقب ماندگی و خشونت و دیکتاتوری بار نیاورد، و سرانجام همهٔ متفکران آنها ناگزیر اعتراف کردند که آنچه را شاه راه اصلی سعادت می‌پنداشتند، بیراهه وحشتناکی پیش نبود!

درطول تاریخ شاید این مسأله نظیر نداشته باشد که این گونه گروه عظیمی از متفکران و دانشمندان و دانشگاه ها از مکتبی دفاع کنند و سرانجام این چنین توخالی و بی محتوا از آب درآید.

راستی چه تضمینی وجود دارد که درآینده نیز چنین نشود، و مکاتب عقیدتی و

اجتماعی زاییده فکر سایر انسانها به چنین سرنوشتی دچار نگردد.

اینجا است که ضرورت بهره گیری از مکتب انبیاء و پیشوایان معصوم علیهم السلام که مصونیت آنان از خطا و اشتباه از سوی خدا تضمین شده است ظاهر می‌گردد.

کوتاه سخن اینکه:

خداوندی که نوع بشر را برای پیمودن راه کمال و سعادت آفریده، همان گونه که باید برای ارائه طریق، و ایصال به مطلوب پیامبرانی را که متکی به نیروی وحی، و دارای مقام عصمت هستند مبعوث کند، لازم است برای تداوم این راه بعد از رحلت پیامبران، جانشینان معصومی برای آنان قرار دهد که جامعهٔ انسانیت را در مسألهٔ ارائهٔ طریق، و ایصال به مطلوب کمک کند، و به یقین بدون آن، این هدف ناتمام خواهد ماند. زیرا:

اولاً: عقول انسانی به تنهایی برای تشخیص تمام عوامل اسباب پیشرفت و کمال، قطعاً کافی نیست؛ و گاه قشری از اقشار آن را تشخیص نمی‌دهند.

ثانیاً: آئین انبیاء بعد از رحلت آنان ممکن است دست خوش انواع تحریفات گردد پاسدارانی معصوم و الهی لازم است که از آن پاسداری کنند؛ و آیین خدا را از تحریف باطل گرایان، دخالت های جاهلان و تفسیرهای صاحبان هوی و هوس برکنار دارند.

این همان چیزی است که در حدیث معروف اصول کافی از امام صادق علیه‌السلام آمده است که فرمود: «**اِنَّ فینَا اَهْلَ الْبَیْتِ فی کُلِّ خَلَفٍ عُدُولاً یَنْفُونَ عَنْهُ تَحْریفُ الْغالینَ، وَانْتِحالُ الْمُبْطلینَ، وَ تَأویلْ الْجاهِلینَ!**»:

«در میان ما اهلبیت علیهم‌السلام در هر نسلی افراد عادلی است که تحریف غلو کنندگان را از آن (اسلام) نفی می‌کنند، و دست بدعت گذاری و دین سازان و اهل باطل را کوتاه، و تأویل و تفسیر ناردست جاهلان را کنار می‌زنند» (اشاره به امام معصوم علیه‌السلام است).[1]

و نیز همان است که علی علیه‌السلام در یکی از کلمات بسیار پر محتوای خود به آن اشاره کرده، می‌فرماید: «**اللّهم بَلی لاتَخْلُوا الاَرْضَ مِنْ قائِمٍ لله بِحُجَةٍ اِمّا ظاهِراً مَشْهُوراً، وَ اِمّا خائِفاً مَغْمُوراً، لِئَلا تَبْطُلُ حُجَجُ اللهُ وَ بَیِّناتِهِ**»: «خداوندا! آری، هرگز روی زمین خالی نمی‌شود از کسی که به حجت الهی قیام کند، خواه ظاهر و آشکار باشد، و یا ترسان و پنهان؛ تا دلایل الهی و نشانه‌های او باطل نگردد».[2]

ثالثاً: تشکیل حکومت الهی که انسان را به اهدافی که برای آن آفریده شده است برساند، جز از طریق معصومین علیهم‌السلام امکان پذیر نیست. زیرا حکومت های انسانی بنابه شهادت تاریخ، همیشه در مسیر منافع مادی افراد یا گروه های خاصی سیر کرده و تمام تلاشهای آنها در همین راستا بوده است، و همان گونه که بارها

۱. اصول کافی، جلد ۱، صفحه ۳۲ (باب صفة العلم، حدیث۲).
۲. نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه ۱۴۷.

آزموده‌ایم عناوینی مثل دموکراسی و حکومت مردم بر مردم یا حقوق بشر و مانند آن پوششی است برای رسیدن به اهداف شیطانی خود از طرق سهل تر. آنها با استفاده از همین منطق و همین ابزار مقاصدشان را به شکل مرموزی بر مردم تحمیل کردند.

این سه اصل ارائه طریق در آنجا که عقل از تشخیص آن عاجز است، و حفظ میراثهای انبیاء و اقامهٔ حکومت عدل در واقع پایه‌های اصلی فلسفلهٔ وجود امام معصوم علیه السلام را تشکیل می‌دهد.

این سخن را با حدیثی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام که از جامع ترین بیانها دربارهٔ فلسفهٔ امامت است و حدیثی ازنهج البلاغه مولی امیرمؤمنان علی علیه السلام پایان می‌دهیم:

حدیث اول در مرو در مسجد جامع روز جمعه در حضور جمعی از مردم از سوی آن حضرت ایراد شد، مسائل زیادی را بازگو می‌کند، و در اینجا تنها به یک بخشی از آن اشاره می‌شود، فرمود:

«اِنَّ الاِمامَةَ هِیَ مَنْزِلَةُ الاَنْبِیاءِ، وَ اِرْثُ الاَوصِیاءِ، اِنَّ الاِمامَةَ خِلافَةُ اللهِ وَ خِلافَةُ الرَّسُولِ ... اَلاِمامُ الْبَدْرُ الْمُنیرُ، وَالسِراجُ الزاهِرُ، وَالنُّورُ السّاطِعُ، و النَّجْمُ الْهادِی فی غَیاهِبِ الدُّجُی ... اَلاِمامُ اَلْماءُ الْعَذْبُ عَلَی الظَّمّاءِ وَ الدالُّ عَلَی الْهُدی، وَالمُنْجِی مِنَ

الرَّدی ... اَلاِمامُ السَّحابُ الْماطِرُ، وَالْغَیْثُ الْهاطِلُ، والشَّمسُ الْمُضِیئَةُ ... اَلاِمامُ اَمینُ اللهِ فی خَلْقِهِ، وَ حُجَّتُهُ عَلَی عِبادِهِ، وَ خَلِیفَتُه فی بِلادِهِ... اَلاِمامُ اَمینُ اللهِ فی خَلْقِهِ، وَ حُجَّتُهُ عَلَی عِبادِهِ، وَخَلیفَتُه فی بِلادِهِ... نِظامُ الدِّیْنِ، وَ عِزُّ الْمُسْلِمینَ، وَ غَیْضُ الْمُنافِقینَ، وَبَوارُ الْکافِرینَ...نِظامُ الدِّیْنِ، وَ عِزُّ الْمُسْلِمینَ، وَ غَیْضُ الْمُنافِقینَ، وَ بَوارُ الْکافِرینَ»:

«امامت، مقام انبیاء، و ارث اوصیاء است؛ امامت نمایندگی و جانشینی خدا و جانشینی پیامبرﷺ است؛ ... امام ماه درخشان، و چراغ پرفروغ، و نور تابان، و ستارهٔ هدایت در ظلمت و تاریکی است و رهایی بخش از سقوط و مرگ ... امام، ابر بارنده و پر برکت و باران پی در پی (و حیات‌بخش) و خورشید درخشان است ... امام امین خدا در میان خلق، و حجت او بر بندگان، و جانشین او در سرزمین‌های الهی است، و دعوت کنندهٔ به سوی او، و دفاع کنندهٔ از حرمش می‌باشد ... مایهٔ نظام دین و عزت مسلمین، و خشم منافقین و هلاك کافران است». [1]

امیر مؤمنان علی علیه‌السلام در یک جملهٔ کوتاه، روح امامت را مجسم فرموده، می‌فرماید: «**وَمَکانُ الْقَیِّمِ بِالاَمْرِ مَکانُ النِّظامِ مِنَ الْخَرْزِ، یَجْمَعُهُ و یَضُمُّهُ، فَاِذا اِنْقَطَعَ النِّظامُ، تَفَرَّقَ الخَرْزُ وَذَهَب، ثُمَّ لَمْ یَجْتَمِعْ بِحَذافیرِهِ اَبَداً**»:

«موقعیت امام عهدار دار امور مسلمین، موقعیت ریسمانی است که مهره‌ها را به

۱. اصول کافی، جلد اول، صفحهٔ ۲۰۰ حدیث ۱ (باب نادر جامع فی فضل الامام).

نظم می‌کشد، و آنها را جمع کرده و در کنار یکدیگر قرار میدهد؛ اگر ریسمان از هم بگسلد مهره‌ها پراکنده می‌شود و هر کدام به جایی خواهد افتاد. سپس هرگز نمی‌توان آنها را جمع آوری کرد و نظام بخشید (همچنین اگر امام در میان مردم نباشد شیرازهٔ جامعه از هم می‌پاشد)».[1]

۱. نهج البلاعه، خطبهٔ ۴۶.

ولایت و امامت عامه در قرآن مجید

در مبحث ولایت دو بحث جداگانه است:

۱ـ «**ولایت عامه**» یعنی: همیشه و در هرعصر و زمان باید، امام و پیشوایی در میان مردم از سوی خدا باشد؛ خواه مقام نبوت و رسالت هم دارا باشد و یا تنها مقام ولایت را داشته باشد.

۲ـ «**ولایت و امامت خاصه**» است که بعد از پیامبر اسلامﷺ چه کسی باید عهده دار این منصب و مقام الهی باشد.

به تعبیر دیگر همان گونه که نبوت به دو شاخهٔ نبوت خاصه و عامه تقسیم می‌شود، امامت نیز دارای این دو شاخه است.

در بعد ولایت عامه اشاراتی در قرآن مجید آمده است که ذیلاً از نظر می‌گذرد:

۱ـ ﴿اِنَّما اَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قومٍ هادٍ﴾[1]

---

۱. سوره رعد، آیه ۷.

۲ـ﴿یا اَیُّهَا الَّذینَ آمنُوا اِتَقوا اللهَ وَ کُونُوا مَعَ الصّادِقینَ﴾ [۱]

۳ـ ﴿اَطیعُوا اللهَ وَ اَطیعُوا الرَّسُولَ وَ اُوْلِی الاَمْرِ مِنْکُم﴾ [۲]

ترجمه:

۱ـ تو فقط بیم دهنده ای؛ و برای هر گروهی هدایت کننده ای است.

۲ـ ای کسانی که ایمان آورده اید! از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید، و باصادقان و راستگویان باشید.

۳ـ ای کسانی که ایمان آورده اید! اطاعت کنید خدا را! و اطاعت کنید پیامبر (خدا)و پیشوایان (معصوم) خود را.

آیه انذار و هدایت

در نخستین آیهٔ، پیامبر اسلامﷺ را مخاطب ساخته می‌فرماید: «تو تنها انذار کننده و بیم دهنده‌ای، و برای هر قوم و ملتی، هدایت کننده‌ای است» ﴿اَنَّما اَنْتَ مُنْذِرُ وَ لِکُلِّ قَومٍ هادٍ﴾

۱. سوره توبه، آیه ۱۱۹.
۲. سوره نساء، آیه ۵۹.

فخر رازی در تفسیر این آیه سه قول نقل می‌کند:

نخست : اینکه منذر و هادی هر دو به یک معنی است، بنابراین مفهوم آیه چنین است: «تو فقط انذار دهنده و هدایت کنندهٔ هر قوم هستی».

دوم : انذار کننده پیامبرﷺ و هدایت کننده خدا است.

سوم : انذار کننده پیامبر اسلامﷺ و هدایت کننده علی علیه‌السلام است، زیرا ابن عباس می‌گوید: پیامبرﷺ دست مبارکش را بر سینه خود گذارد و فرمود: «**اَنَا الْمُنْذِرُ**»، سپس اشاره به شانهٔ علی علیه‌السلام کرد و فرمود: «**اَنْتَ الْهادِیُ یا عَلی! بِکَ یَهْتَدی الْمُهتَدُونَ مِنْ بَعْدی!**»: «تو هدایت کننده‌ای ای علی! و به وسیلهٔ تو بعد از من هدایت شوندگان هدایت می‌شوند». [1]

این تفسیرهای سه گانه را بعضی دیگر از مفسران نیز نقل کرده‌اند و بعضی از مفسران اهل سنت اصرار دارند که تفسیرآیه یکی از دو تفسیر اول است؛ زیرا تفسیر سوم مناسب طرز فکر آمیخته با تعصب آنها نیست.

این در حالی است که تفسیر اول به یقین با ظاهر آیه سازگار نیست، زیرا اگر بنا بود هر دو وصف برای پیامبر اسلامﷺ باشد باید بفرماید: «**اِنَما اَنْتَ مُنْذِرُ وَ هادٍ لِکُلِ قَوْمٍ**»، و به تعبیر دیگر نباید ﴿**لکلّ قوم**﴾ که جار و مجرور است مقدم بر ﴿**هادٍ**﴾ شود، و اگر مقدم شود باید هر دو وصف مقدم گردد و گفته شود «**اِنَما اَنْتَ لِکُلِّ قَوْمٍ مُنْذِرٌ وَ**

۱. تفسیر کبیر فخر رازی، جلد ۱۹، صفحه ۱۴.

هادٍ»، کوتاه سخن اینکه هیچ وجهی برای مقدم شدن ﴿لکل قوم﴾ بر یکی از دو وصف و تأخیر از دیگری به نظر نمی‌رسد یا باید بر هر دو مقدم شود و یا از هر دو به تأخیر بیفتد. (دقت کنید).

تفسیر دوم نیز بسیار نامأنوس و نامناسب است، زیرا درهادی بودن خدا شک و تردیدی نیست که نیاز به بیان داشته باشد. به علاوه ظاهر این جمله آن است که در هر عصر و زمانی هدایت گر خاصی است در حالی که خداوند یگانه و یکتا است؛ این یگانگی با تعددی از جمله ﴿لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ﴾ استفاده می‌شود، سازگار نیست.

بنابراین تنها تفسیری که برای آیه قابل قبول است، این است که پیامبرﷺ انذار کننده است؛ و برای هر قوم در عصر و زمان هدایت گری است.

آیا این هدایت گر اشاره به علماء و دانشمندان هر قوم و هر زمانی است؟

پاسخ این سؤال نیز منفی است؛ زیرا در هر عصر و زمان علماء و دانشمندان متعددی وجود دارند نه یک هدایت گر. همان گونه که پیامبر اسلام یک نفر بود، هدایت گر مسلمین در هر عصر و زمان یکی است.

به تعبیر دیگر پیامبرﷺ بنیان گذار دین است از طریق انذار، و امام ادامه دهندهٔ راه او است از طریق هدایت.

اینها نکاتی است که از خود آیه استفاده می‌شود و اگر به سراغ روایاتی که از

طرق اهل سنت و شیعه در این زمینه نقل شده برویم مسئله روشن‌تر می‌شود.

در تفسیر الدّر المنثور که از معروف ترین تفاسیر اهل نست است ـ نوشته جلال الدین سیوطی متوفای سال ۹۱۰ هـ ق و بر اساس تفسیر آیات و روایات بنا شده است ـ روایات متعددی در تفسیر این آیه از پیامبر اسلامﷺ نقل می‌کند:

۱ـ از ابن جریر و ابن مردویه و ابونعیم و دیلمی و ابن عساکر و ابن نجار نقل می‌کند« **لَمّا نَزَلتْ اِنّما اَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِکُلِّ قَوْمٍ هادٍ وَضَعَ رَسُولُ اللهِﷺ یَدَهُ عَلَی صَدْرِهِ فَقال اَنَا الْمُنْذِرُ وَ اَوْ مَاَ بِیَدِهِ اِلی مِنْکَبِ عَلِیٍّ علیه‌السلام فَقالَ: اَنْتَ الْهادِیُ یا عَلِی، بِکَ یَهْتَدِی الْمُهْتَدُونَ مِنْ بَعْدِی**»:

«هنگامی که آیه ﴿**اِنَّما اَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِکُلِّ قَوْمٍ هادٍ**﴾[1] نازل شد پیامبرﷺ دستش را بر سینه خود گذاشت و فرمود: «منذر منم»، و با دستش اشاره به شانهٔ علی علیه‌السلام کرد و فرمود: «هادی تویی ای علی» بعد از من هدایت یافتگان به وسیلهٔ تو هدایت می‌شوند».[2]

۲ـ ابوبرزهٔ اسلمی می‌گوید از پیامبر اکرمﷺ شنیدم که دربارهٔ این آیه ـ در حالی که دستش را بر سینه خود گذاشته بود ـ فرمود: ﴿**اِنَما اَنْتَ مُنْذِر**﴾، و در حالی که بر سینه علی علیه‌السلام گذارده بود فرمود: ﴿**لِکُلِّ قومٍ هادٍ.**﴾[3]

---

۱. سوره رعد، آیه ۷.
۲ و ۲. الدارالمنثور، جلد ۴، صفحه ۴۵.

۳ـ در همان کتاب از عبدالله بن احمد و ابن ابی حاتم و طبرانی و حاکم و ابن مردویه و ابن عساکر از علی علیه‌السلام نقل می‌کند که در تفسیر آیه ﴿**اِنَما اَنْتَ مُنْذِرُ لِکُلِ قَومٍ هادٍ**﴾ فرمود: «**رَسُولُ اللهِ الْمُنْذِرُ ، وَاَنَا الْهادِی**»: «رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله منذر است و من هادی هستم»! [1]

۴ـ در حدیث دیگری از ابن عباس می‌خوانیم که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «**اَنَا الْمُنْذِرُ وَ عَلِیٌّ الهادِی، وَ بِکَ یا عَلِیُّ یَهْتَدِی الْمُهْتَدُوْنَ!**»: «منذر منم و علی علیه‌السلام هادی است، ای علی هدایت یافتگان به وسیله تو هدایت می‌یابند»!

این حدیث را جمعی از حفاظ معروف اهل سنت از جمله حاکم در مستدرک، ذهبی در تلخیص، فخر رازی و ابن کثیر در تفسیر خود، و ابن صباغ مالکی در فصول المهمه و گنجی شافعی در کفایة الطالب و علامه طبری در تفسیر خود، و ابن حیان اندلسی در بحر المحیط و نیشابوری در تفسیر خویش، و حموینی در فرائد السمطین و گروه دیگری در کتابهای تفسیر خود آن را آورده‌اند. [2]

۵ـ نویسندهٔ کتاب حبیب السّیر میرغیث الدین چنین می‌گوید: «**قَدْ ثَبَتَ بِطُرُقٍ مِتعِدِّدَةٍ اَنَّهُ لَمّا نَزَلَ قَوْلُهُ تَعالی اِنَّما اَنْتَ مُنْذِر وَ لِکُلِّ قَوْمٍ هادٍ قالَ صلی‌الله‌علیه‌وآله: لِعَلِیٍّ علیه‌السلام اَنَا الْمُنْذِرُ، وَ اَنْتَ الْهادِیُ، بِکَ یا عَلِیُّ یَهْتَدِی الْمُهْتَدُونَ مِنْ بَعْدی!**»: «به طرق متعددی نقل شده

۱. الدار المنثور، جلد ۴، صفحه ۴۵.
۲. برای آگاهی از منابع این حدیث و مدارک آن به کتاب نفیس احقاق الحق جلد ۳، صفحه ۸۸ ـ ۹۲ مراجعه فرمائید.

هنگامی که آیه ﴿اِنَما اَنْتَ مُنْذِرُ لِکُلِ قَوْمٍ هادٍ﴾ نازل شد، پیامبرﷺ به علی علیه‌السلام فرمود "منذر منم،و هادی تویی ای علی"ابعد از من هدایت یافتگان به وسیله توهدایت‌می‌شوند».[1] ۶ـ این حدیث را حموینی نیز از ابوهریره از علی علیه‌السلام نقل کرده است ۷ـ در مستدرک حاکم این حدیث از ابوبریده اسلمی به شکل گسترده‌تری نقل شده است فرمود: «دَعا رَسُولُ اللهِﷺ بِالطَّهُورِ وَ عِنْدَهُ عَلِیُّ بْنُ اَبی طالِبٍ فَاخَذَ رَسُولُ اللهِﷺ بِیَد عَلِیٍّ بَعْدَ ما تَطَهَّرَ فَاَلْصَقَها بِصَدْرِهِ ثُمَّ قالَ: «اِنَّما اَنْتَ مُنْذِرُ» وَ یَعنی نَفْسَهُ، ثُمَ رَدَّها اِلی صَدْرِ عَلِیٍ ثُمَّ قالَ وَ لَکُلِ قَوْمٍ هادٍ، ثُمَّ قالَ لَهُ اَنْتَ مَنارُ الاَنامِ وَغایَةَ الْهُدی وَ اَمیرُ الْقرّاء اَشْهَدُ عَلی ذلِكَ اِنَّکَ کَذلِکَ»:

«رسول خداﷺ در حالی که علی علیه‌السلام نزدش بود آب برای وضو طلب کرد و بعد از آنکه وضو گرفت دست علی علیه‌السلام را گرفته به سینه خود چسبانید سپس فرمود: منذر تویی ـ و منظور نفس مبارك خودش بود ـ سپس دست او را بر سینه علی علیه‌السلام گذاشت سپس فرمود: ﴿وَلِکُلِّ قَوْمٍ هادٍ﴾ (یعنی علی علیه‌السلام)، و بعد افزود تو چراغ فروزان مردم، و منتهای هدایت، و امیر قاریان قرآن (و آگاهان از این کتاب آسمانی) هستی، من براین گواهی می‌دهم که تو چنین هستی».[2]

بعید نیست که پیامبرﷺ این سخن را در موارد متعدد و با بیانات مختلفی بیان

۱. حبیب السیر، جلد ۲، صفحه ۱۲.
۲. تفسیر المیزان. جلد ۱۱، صفحه ۳۲۷ ذیل آیه فوق.

کرده باشد و تعبیرات مختلف احادیث بالا شاهد گویای این مطلب است.

در منابع پیروان مکتب اهلبیت علیهم‌السلام نیز احادیث متعددی در این زمینه آمده است که در این مختصر امکان نقل همه آنها نیست تنها به اشاره کوتاهی قناعت می‌کنیم: در تفسیر نورالثقلین حدود پانزده حدیث، در این زمینه نقل شده [1]، از جمله از امام باقر علیه‌السلام و امام صادق علیه‌السلام نقل شده است که فرمودند: «**كُلّ اِمامٍ هادِیُ كُلِّ قَوْمٍ فی زَمانِهِ**» و در تعبیر دیگری: «**كُلُّ اِمامٍ هادٍ لِلْقَرْنِ الَّذی هُوَ فیه**»: «هر امام (معصومی) هدایت گر برای زمان خود است» یا «هدایت گر اقوامی است که در زمان او زندگی می‌کنند». [2]

عجب اینکه بعضی از مفسّران تمام این احادیث را به دست فراموشی سپرده و به اتکای اقوال بعضی از صحابه که از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل نشده برای آیه فوق، معانی دیگری ذکر کرده‌اند از جمله تفسیری است که از مجاهد نقل شده که می‌گوید: منظور از **منذر**، محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله و منظور از «**لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ**» این است که هر قومی پیامبری دارند که آنها را به سوی خدا دعوت می‌کند»! تفسیری که بسیار بعید به نظر می‌رسد.

تفسیر دیگری از سعید بن جبیر نقل شده که می‌گوید: «منذر محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله است و

۱. نور الثقلین، جلد ۲، صفحه ۴۸۲ ـ ۴۸۵
۲. همان مدرك، صفحه ۴۸۳، حدیث ۱۹ و ۲۰.

هادی خدا است!» در حالی که ظاهر آیه این است که هدایت گر هر قومی غیر از هدایت گر دیگری است، با اینکه خداوند یگانه هدایت گر همه اقوام است و نظیر این تفسیرهای نامناسب.

آیا سزاوار است روایات متظافر، رسول اللهﷺ را رها کرده و از ترس اینکه مبادا مدرکی برای شیعه درست بشود به دنبال این تفسیرهای نادرست برویم؟

آیه صادقین

در دوّمین آیه مؤمنان را مخاطب ساخته و بعد از دعوت به تقوا، به آنها دستور می‌دهد که (همواره) با صادقان و راستگویان باشید (تا گرفتار انحراف نشوید) ﴿یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اِتَّقُوا اللهَ وَ کُونُوا مَعَ الصّادِقینَ﴾ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید و با صادقان باشید)[1] در اینکه منظور از «**صادقین**» چه کسانی است، باز تفسیرهای مختلفی وجود دارد:

بعضی احتمال داده‌اند: منظور از «**صادقین**»، شخص پیامبرﷺ است، و این آیه منحصر به زمان او است، در حالی که واضح است آیه مانند سایر خطابات قرآن، عام است و تمام مؤمنان را در هر عصر و زمان و مکان فرا می‌گیرد.

بعضی دیگر گفته‌اند: که «مَعَ» در اینجا به معنی «مِن» می‌باشد، یعنی: شما از

۱. سوره توبه، آیه ۱۱۹

جمله صادقان و راستگویان باشید!، در حالی که هیچ ضرورتی برای این گونه تأویل‌ها و توجیه‌ها وجود ندارد، و اصولاً معلوم نیست در ادبیات عرب و کلمات ادباء «مع» به معنی «من» به کار رفته باشد.

طبق ظاهر آیه همهٔ مسلمانان موظفند که در هر عصر و زمانی در خط صادقان و همراه آنان باشند، و از آن معلوم می‌شود که در هر عصر و زمان صادق یا صادقانی وجود دارند که مردم باید برای پیمودن راه تقوا و پرهیزکاری با آنان باشند.

بهتر این است برای فهم معنی صادقان به خود قرآن باز گردیم ببینیم چه اوصافی برای صادقان بیان کرده است، در یکجا می‌فرماید: ﴿**اِنَّما الْمُؤْمِنُونَ الَّذینَ آمَنُوا بِاللهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ یَرْتابُوا وَ جاهَدُوا بِاَمْوالِهِمْ وَ اَنْفُسِهِمْ فی سَبیلِ اللهِ اُولئِکَ هُمُ الصّادِقُونَ**﴾: «مؤمنان واقعی تنها کسانی هستند که به خدا و رسولش ایمان آورده‌اند، سپس هرگز شک و تردیدی به خود راه نداده، و با اموال و جان‌های خود در راه خدا جهاد کرده‌اند آن هاراس گویان هستند».[1]

در این آیهٔ، صدق به صورت مجموعه‌ای از ایمان و عمل که خالی از هر گونه شک و تردید و تخلف باشد معرفی شده است.

در آیه ۱۷۷ سورهٔ «**بقره**» بعد از آن که حقیقت نیکوکاری را در ایمان به خدا و روز بازپسین و فرشتگان و کتب آسمانی و پیامبران و همچنین انفاق مال در راه خدا و

۱. سوره حجرات، آیه ۱۵.

در طریق نجات مستضعفان و بردگان و نیز بر پاداشتن نماز و دادن زکات و وفای به عهد و صبر و شکیبایی و استقامت در برابر مشکلات، و در هنگام جهاد ذکر می‌کند، می‌افزاید: ﴿أُولئِکَ الَّذینَ صَدَقُوا﴾ «اینها کسانی هستند که راست می گویند».

به این ترتیب نشانه اصلی صادقان ایمان کامل به همه مقدسات و اطاعت فرمان خدا در تمام زمینه‌ها، مخصوصاً نماز و زکات و انفاق و استقامت در جهاد و در مقابل مشکلات ذکر کرده است، نظیر همین معنی در آیه ۸ سوره «**حشر**» نیز آمده است.

از مجموع این آیات و همچنین از اطلاق آیه مورد بحث که بودن با صادقان را بدون هیچ قید و شرط ذکر می‌کنند، نتیجه می‌گیریم که مسلمانان موظفند با کسانی باشند که از نظر ایمان و تقوا در اعلا درجه، از نظر علم و عمل و استقامت و جهاد در بالاترین سطح باشند ـ دقت کنید، آیه نمی‌گوید در زمرهٔ صادقان باشید بلکه می‌گوید همراه آنها باشید در حالی که می‌گوید از پرهیزکاران باشید ـ این نشان می‌دهد که منظور مرحله‌ای بالاتر از مراحلی است که مردم به آن می‌رسند، و روشن‌ترین مصداق این معنی همان معصومان‌اند)، این از یک سو.

از سوی دیگر، دستور به همراه بودن با صادقان به طور مطلق، و جدا نشدن از آنان بدون هیچ قید و شرط، قرینه دیگری بر معصوم بودن آنها است، زیرا پیروی بی قید و شرط جز در مورد معصومان معنی ندارد. (دقت کنید)

جالب اینکه فخر رازی بعد از ذکر مقدماتی در مورد آیه، و اشاره به این نکته که آیه می‌گوید: کسی که ممکن الخطا است واجب است اقتدا به کسی کند که معصوم است، و معصومین کسانی هستند که خداوند متعال آنان را «صادقان» شمرده، پس این آیه دلالت می‌کند بر اینکه بر افراد جایز الخطا واجب است که با معصومان از خطا باشند، تا معصومان از خطا، مانع خطای ممکن الخطاها شوند، و این معنی در هر زمانی ثابت است. بنابراین در هر زمانی باید معصومی وجود داشته باشد!

سپس می‌افزاید: ما قبول داریم که در هر زمانی باید معصومی باشد ولی می‌گوییم معصوم، مجموع اُمّت‌اند! در حالی که شما (شیعیان) می‌گویید: معصوم تنها یکی است».[1]

فخر رازی با توجه به مضمون روشن آیه نتوانسته است دلالت آن را بر وجود معصوم در هر عصر و زمانی انکار کند، ولی برای اینکه عقیده پیروان مکتب اهلبیت علیهم‌السلام را نپذیرد، سخن از معصوم بودن جمیع امت، یا به تعبیر دیگر اجماع امت به میان آورده است، در حالی که **اولاً** مسائل اجماعی که جمیع امت در آن متفق‌اند، مسائل محدودی است؛ و حال آنکه همراه با صادقان بودن یک وظیفهٔ عام و در همه جا و همه چیز است. (دقت کنید)

ثانیاً هیچ عرب زبانی به هنگام نزول این آیه از کلمهٔ «**صادقین**» مجموع امّت را

۱. تفسیر فخر رازی، جلد ۱۶، صفحه ۲۲۱.

نمی‌فهمیده است، پس چگونه می‌توان آن را بر این معنی حمل کرد، چه بهتر که اعتراف کنیم در هر عصر و زمانی صادقی که هیچ خطا و خلاف و اشتباهی در سخنان او نیست وجود دارد و ما باید پیرو آنها باشیم!

سؤال: در اینجا سؤالی پیش می‌آید و آن اینکه «**صادقین**» جمع است پس باید در هر عصر و زمانی چند معصوم وجود داشته باشد، و این با عقیدهٔ پیروان مکتب اهلبیت علیهم‌السلام نیز سازگار نیست.

پاسخ این سؤال با توجه به یک نکته روشن است و آن اینکه این جمع می‌تواند اشاره به مجموع زمان ها بوده باشد، زیرا صادقان در مجموع زمان ها جماعتی را تشکیل می‌دهند، درست مثل اینکه گفته شود مردم هر زمان باید پیرو انبیاء و پیامبران الهی باشند، مفهوم این سخن آن نیست که در هر زمان پیامبران متعددی وجود دارند، بلکه منظور این است که هر گروهی پیرو پیامبر زمان خود گردند، یا گفته شود مردم باید تکالیف خود را از علماء و مراجع تقلید بگیرند، یعنی: هر کس پیرو عالم و مرجع تقلید زمان خود باشد.

شاهد گویای این موضوع آن است که در عصر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله جز او کسی که واجب الاطاعه باشد وجود نداشت، در حالی که آیه فوق به طور قطع شامل زمان او می‌شود، بنابراین روشن است که منظور جمع در یک زمان نیست، بلکه منظور در

مجموعهٔ زمان ها است، این تحلیلی بود روی خود آیه.

امّا از نظر روایات اسلامی، بسیاری از مفسّران و محدثان اهل سنت از ابن عباس نقل کرده‌اند که آیه فوق دربارهٔ علی بن ابیطالب علیه‌السلام است.

از جمله علامه ثعلبی در تفسیر خود نقل می‌کند که ابن عباس در تفسیر این آیه گفت: «**مَعَ الصّادِقینَ یَعْنی: مَعَ عَلِیِ بْنِ اَبیطالِبٍ وَ اَصْحابِهِ**». [1]

همچنین علامه گنجی در کفایة الطالب و علامه سبط بن الجوزی در تذکره از گروهی از علماء چنین نقل می‌کند: «**قالَ عُلَماءُ السِیَرْ، مَعْناهُ کُونُوا مَعَ عَلِیً علیه‌السلام وَ اَهْلِ بَیْتِهِ، قالَ ابْنُ عَباسْ عَلِی علیه‌السلام سَیدُ الصّادِقینَ**»: «علمای سیره (علمای تاریخ پیامبر) گفته‌اند: معنای این آیه آن است که با علی علیه‌السلام و خاندانش بوده باشید، ابن عباس می‌افزاید: علی علیه‌السلام سید و سرور صادقان است». [2]

در ورایات متعددی که از طرق اهل بیت به ما رسیده نیز بر این معنی تأکید شده است.

از جمله در روایتی از جابربن عبدالله انصاری از امام باقر علیه‌السلام می‌خوانیم: که در تفسیر آیه ﴿**وَکُونُوا مَعَ الصّادِقینَ**﴾ فرمود: «**ای آلُ مُحَمِدٍ**». [3]

---

۱. احقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۲۹۷.
۲. همان مدرك.
۳ و ۴. نور الثقلین، جلد ۲، صفحه ۲۸۰ حدیث ۳۹۲ و ۳۹۳.

و در روایات دیگری که برید بن معاویه از همان امام علیه‌السلام نقل کرده است در تفسیر این آیه می‌خوانیم: «اِیانا عَنی»: «مقصود مائیم». [۱]

در تفسیر برهان از کتاب نهج البیان نقل می‌کند: «رُوِیَ عَنِ النَّبی صلی‌الله‌علیه‌وآله سُئِلَ عَنِ الصّادِقین فَقالَ هُمْ عَلِی وَ فاطِمَةُ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَیْنُ وَ ذُرِیَتُهُمْ الطاهِرُونَ اِلی یَوْمِ الْقِیامَةِ: «روایت شده است که از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دربارهٔ صادقین سؤال شد، فرمود: آنها علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام و فرزندان معصوم آن‌ها تا قیامت‌اند». [۲]

بدیهی است تمام این روایات در واقع بیان مصداق است، و با کلیت مفهوم آیه منافات ندارد چرا که شخص پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را درجهٔ اوّل شامل می‌شود، و بعد امامان معصوم علیه‌السلام را در هر عصر و زمان.

به این ترتیب آیه فوق هم مسألهٔ ولایت عامه را ثابت می‌کند و هم ولایت خاصه را.

آیه اولی الامر

در سومین آیه سخن از وجوب اطاعت خدا و رسول و اولوالامر است می‌فرماید:

﴿اَطِیْعُوا اللهِ وَاَطیعوا الرَّسُولَ وَ اُولی الاَمْرِ مِنْکُمْ﴾ [۳]

۲. تفسیر برهان، جلد ۲، صفحه ۱۷۰.
۳. سوره نساء، آیه ۵۹.

واجب بودن اطاعت خداوند و پیامبرﷺ معلوم و روشن است، اما اینکه منظور از «**اولی الامر**» چه کسانی هستند که اطاعت آن‌ها هم ردیف اطاعت خدا و پیامبرﷺ شمرده شده است در میان مفسران گفتگو است.

مفسران و علمای شیعه و پیروان مکتب اهل بیت علیهم‌السلام همگی اتفاق نظر دارند که منظور از «**اولی الامر**» امامان معصوم است که رهبران معنوی و مادی جامعه اسلامی در تمام شئون زندگی و حیات‌اند، و غیر آنها را شامل نمی‌شود، چرا که اطاعت بی قید و شرط که در آیه شریفه آمده و هم ردیف اطاعت خدا و پیامبرﷺ شمرده شده است تنها دربارهٔ معصومان تصور می‌شود، و اما کسان دیگری که اطاعت آنها لازم است همواره محدود به حدود و مقید به قیودی است، و هرگز اطاعت مطلق در مورد آنها وجود ندارد، و این مسأله واضح است.

این در حالی است که مفسران و علمای اهل سنّت در معنی «**اولی‌الامر**» اختلاف زیادی دارند، بعضی آن را به معنی صحابه، و بعضی به فرماندهان لشگر و بعضی به خلفای چهارگانه تفسیر کرده‌اند.

آنها هیچ دلیل روشنی برای این تفسیرهای سه گانه بیان نکرده‌اند.

جمع دیگری اولی‌الامر را به معنی علما و دانشمندان شمرده، و به آیه شریفه ۸۳ سوره «**نساء**» استناد نموده‌اند: ﴿**وَ اِذا جائَهُمْ اَمْرٌ مِنَ الاَمْنِ اَوِ الْخَوْفِ اَذاعُوا بِه وَلَوْ**

رَدُّوهُ اِلَی الرَّسُولِ وَ اِلی اُولِی الاَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذینَ یَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ»: «و هنگامی که خبری از پیروزی یا شکست به آنها برسد (بدون تحقیق) آن را شایع می‌سازند، در حالی که اگر آن رابه پیامبرﷺ و پیشوایان ـ که قدرت تشخیص کافی دارند ـ باز گردانند از ریشه‌های مسائل آگاه خواهند شد».

ولی با توجه به اینکه آیهٔ مورد بحث دربارهٔ اطاعت بدون قید و شرط است، و آیه ۸۳ سوره «**نساء**» دربارهٔ سؤال و تحقیق است، دو مطلب مختلف را بیان می‌کند و هرگز نمی‌توان هر دو را به یک معنی دانست، تحقیقی از عالم، مطلبی است و اطاعت بی‌قید و شرط از اولی‌الامر مطلبی دیگر، دومی جز درباره معصومان تصور نمی‌شود، ولی اولی مفهومی گسترده دارد.

بعضی از مفسّران اهل سنت احتمال پنجمی در اینجا داده‌اند که منظور از اولوالامر مجموع نمایندگان عموم قشرهای مردم و حکام و زمامداران و علماء و صاحب منصبان در تمام شئون زندگی مردم هستند. و به تعبیر دیگر منظور جماعت اهل حل و عقد است که هر گاه آن‌ها بر چیزی اتفاق کنند اطاعت آن‌ها بی قید و شرط واجب است (مشروط به اینکه آن‌ها از ما باشند چون «**منکم**» در آیه شریفه چنین شرطی را ذکر کرده، و مخالفت با سنت رسول اکرمﷺ ننمایند، و نیز در بحث‌های خود تحت فشار اجبار نباشند، و اتفاق نظر داشته باشند و آن مسأله از

مسائل عامه باشد).

این مجموعه در مسائلی که نصی از طرف شارع مقدس در آن نرسیده است واجب الاطاعه‌اند و می‌توان گفت مجموعهٔ آنها معصوم هستند، و لذا امر به اطاعت آنها بی قید و شرط از آنها شده است. [1]

به این ترتیب نامبرده اولی‌الامر را مجموعه‌ای در علما و دانشمندان و اهل حل و عقد می‌داند که پنج شرط در آن جمع باشد:

۱ـ مسلمان بودن ۲ـ عدم مخالفت با سنت ۳ـ عدم اجبار در اظهار عقیده ۴ـ اظهار نظر در خصوص مالانص فیه ۵ـ اتفاق نظر داشتن، و چنین مجموعه‌ای را معصوم می‌شمرد.

آیا به راستی منظور از «**اولی‌الامر**» در آیه شریفه همین است؟ و آیا به راستی اهل عرف و اصحاب پیامبرﷺ هنگامی که این آیه را می‌شنیدند چنین معنایی استفاده می‌کردند؟! و یا این معنی با تکلف فراوان بر آیه تحمیل شده، تا مبادا تفسیر آیه از مسأله امامان معصوم علیهم‌السلام که شیعه به آن معتقد است سر درآورد؟!

ظاهراً ریشهٔ سخن المنار از کلام فخررازی گرفته شده است که می‌گوید: این آیه تعبیر ﴿**أُولی الأَمْرِ مِنْكُمْ**﴾ نزد ما دلالت بر این دارد که اجماع امت حجت است!

چرا که خداوند متعال امر به اطاعت اولی‌الامر به طور قطع (بی قید و شرط)

۱. تفسیر المنار، جلد ۵، صفحه ۱۸۱.

فرموده است، و هر کس که خداوند این گونه امر به اطاعتش کند باید معصوم از خطا باشد. زیرا اگر معصوم نباشد احیاناً خطا می‌کند؛ و در این صورت از یک سو عمل کردن به فرمان او واجب است، و از سوی دیگر به خاطر خطا بودن، حرام؛ و لازمهٔ آن اجتماع امر و نهی است در فعل واحد؛ و به عنوان واحد، و این محال است، پس از اینجا روشن می‌شود که امر مطلق به اطاعت اولوالامر دلیل بر معصوم بودن او است.

سپس می‌افزاید: این معصوم یا مجموع امت است یا بعضی از امت اسلامی، احتمال دوم قابل قبول نیست؛ زیرا ما باید آن بعض را بشناسیم، و به او دسترسی داشته باشیم و از وی استفاده کنیم؛ در حالی که در این زمان از شناخت امام معصوم و دسترسی به او استفادهٔ از وی عاجزیم، بنابراین معصومی که امر به اطاعت بی قید و شرط او شده فرد یا گروه خاصی نیست و طبعاً باید منظور اجماع امت باشد. [1]

آنچه فخر رازی نویسنده المنار و امثال آنها را در تنگنا قرار داده که آیه را چنین تفسیر کنند، تفسیری که به یقین هیچ یک از صحابه و یاران رسول خدا ﷺ به هنگام نزول آیه از آن نمی‌فهمیدند همان پیش داوری هایی است که مانع می‌شود از اینکه مفهوم آیه را در امامان معصوم اهل بیت علیهم‌السلام جستجو کنند، از یک سو دلالت

۱. تفسیر فخر رازی، جلد ۱۰، صفحه ۱۴۴.

آیه بر معصوم بودن «**اولی‌الامر**» معلوم است و از سوی دیگر بنا نیست شخصی را به عنوان امام معصوم بپذیرند، لذا به سراغ تفسیری می‌روند که هیچ‌گاه صحابه پیامبرﷺ به هنگام شنیدن آیه چنان چیزی را از آن نمی‌فهمیدند.

و از همهٔ تفسیرها عجیب‌تر تفسیری است که بعضی از مفسّران اهل سنت برگزیده‌اند و می‌گویند: «منظور از "**اولی‌الامر**" حکّام و امراء و شاهان‌اند! و هر حاکمی بر مسلمانان حکومت کند، عادل باشد یا ظالم، در مسیر صحیح باشد یا منحرف، دستور به اطاعت خدا دهد، یا معصیت و نافرمانی او، باید از او پیروی کرد». چنانکه در تفسیر المنار در اشاره سربسته‌ای می‌گوید: «**وَبَعْضُهُمْ اَطْلَقَ فی الْحُکامِ فَاَوْجَبُوا طاعَةَ کُلِّ حاکِمٍ**»: «بعضی آیه را ناظر به اطاعت تمام حاکمان می‌دانند و اطاعت آنها را واجب می‌شمرند». [1]

و باز از آن هم عجیب‌تر روایات مشکوك و مجعولی است که برای اثبات این تفسیر به پیامبر اکرمﷺ نسبت داده‌اند. مثل اینکه حضرت در جواب سؤال یزید جعفی که عرض کرد: «**یا نَبِیَ اللهِ اَرَأَیْتَ اِنْ قامَتْ عَلَیْنا اُمَراءَ یَسْئَلُونا حَقَّهُم وَ یَمْنَعُونا حَقَّنا فَما تَأْمُرُنا**»: «ای پیامبر خدا اگر حاکمانی بر ما مسلط شدند که حق خود را از ما بگیرند و حق ما را به ما ندهند چه کنیم؟ ...»

پیامبرﷺ فرمود: «**اِسْمَعُوا وَاَطیعُوا!**»: «گوش به فرمان آنها باشید و اطاعت

۱. تفسیر المنار، جلد ۵، صفحه ۱۸۱.

کنید»![1]

در حدیث دیگری در همان کتاب از ابوذر نقل شده که گفت: «**اِنَ خَلِیْلی اَوْصانی اَنْ اَسْمَعَ وَ اَطیعَ وَ اِنْ کانَ عَبْداً مُجَدَّعُ الاَطرافَ**»: «دوست من (رسول خدا) به من سفارش کرده است که بشنوم و اطاعت کنم (فرمان امیران و حاکمان را) هر چند برده دست و پا بریده‌ای باشد»! [2] (بعضی **مُجدَّعُ الاطراف** را به معنی کسی که در خانوادهٔ پست و آلوده‌ای متولد شده تفسیر کرده‌اند.)

به یقین ساحت مقدس پیامبر بزرگ اسلامﷺ پاک تر از آن است که چنین دستوری بر خلاف منطق عقل و شرع بدهد در حالی که از خود آن حضرت نقل شده است اطاعت مخلوق در معصیت خالق جایز نیست و بهترین دلیل بر ساختگی بودن این گونه احادیث آن است که خود ابوذر که این حدیث ازاو نقل شده به گواهی تاریخ در زندگیش هرگز چنین نکرد و حتی در راه مبارزه با انحراف امیران و حاکمان وقت جان خود را از دست داد! بهر حال پرواضح است که مقام پیامبرﷺ بالاتر از این گفتگوها است، هیچ انسان عاقل نمی‌تواند چنین سخنی بر زبان براند که حاکم، واجب الاطاعة است در هر کاری که کند و هر سخنی بگوید و هر کسی که باشد؛ مخصوصاً با توجه به اینکه این حدیث در میان همه علمای اسلام اعم از شیعه و

۱. صحیح مسلم، جلد سوم، کتاب الاماره، (باب طاعة الامراء و ان منعوا الحقوق، صفحهٔ ۴۷۴).
۲. همان مدرك، باب وجوب طاعة الامراء ...، صفحه ۱۴۶۷.

اهل سنت معروف است که: «**لا طاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فی مَعْصِیَةِ الْخالِقِ**»: «اطاعت از مخلوق در معصیت خالق جایز نیست».[۱]

«**وَ لا طاعَةَ لِبَشَرٍ فی مَعْصِیَةِ اللهِ**»[۲]

به این ترتیب نتیجه می‌گیریم که روشن ترین تفسیر برای آیه همان اطاعت امامان معصوم علیهم‌السلام است.

در اینجا دو سؤلی باقی می‌ماند که باید به تحلیل آن پرداخت:

۱ـ اگر مفهوم «**اولی الامر**»، امام معصوم است با کلمه «**اُولی**» که به معنی جمع است سازگار نیست. زیرا به اعتقاد شیعه امام معصوم در هر زمان یک نفر بیش نیست.

پاسخ این سؤال از بحث های گذشته به خوبی روشن شد، زیرا درست است که امام معصوم در هر زمان یک نفر است، ولی با توجه به عمومیت آیه نسبت به تمام زمان‌ها امامان معصوم علیهم‌السلام در مجموع، گروهی را تشکیل می‌دهند، شبیه این معنی در کلمات عرب فراوان است. مثلاً وقتی می‌گوئیم: «**اَلسَلامُ عَلَیْکُمْ وَ عَلی اَرْواحِکُمْ وَ اَجْسادِکُمْ**» «سلام بر شما و بر ارواح و بر اجساد شما» هرگز بر این سلام نمی‌توان

۱. نهج البلاغه، کلمات قصار، جمله ۱۶۵.
۲. الدر المنثور، جلد ۲، صفحه ۱۷۷.

ایراد گرفت که هر انسانی یک روح و یک جسم بیشتر ندارد چرا که در اینجا ارواح و اجساد به صورت جمع گفته شده، زیرا در جواب گفته می‌شود این جمع ناظر به مجموع است.

بنابراین گر چه پیامبرﷺ در هر زمان یک جانشین معصوم داشته ولی مجموعهٔ زمان ها، وجود آن ها متعدد است و باید واژهٔ جمع در آن به کار رود.

۲ـ سؤال دیگر اینکه امام معصوم در زمان پیامبر۹ وجود نداشته چگونه فرمان به اطاعت از وی داده شده است.

پاسخ این سؤال نیز همان چیزی است که در بالا گفته شد و آن اینکه اگر این آیه تنها ناظر به زمان پیامبرﷺ بود چنین مشکلی پیش می‌آمد ولی با توجه به اینکه یک دستور کلی برای همهٔ مسلمین تا دامنهٔ قیامت است مشکلی پیش نمی‌آید، اوّلیٰ در عصر رسول الله، خود او بود، و در اعصار دیگر امامان معصوم هستند مثل اینکه گفته شود وظیفهٔ مسلمانان است که از پیامبرﷺ و جانشینان او اطاعت کنند مفهوم این سخن آن است که جانشینان او باید در عصر او باشند.

این سخن را با اشاره فشرده‌ای به احادیثی که در کتب شیعه و اهل سنت در ذیل این آیه آمده و آن را به علی علیه‌السلام و سایر ائمهٔ معصومین علیهم‌السلام تفسیر کرده است پایان می‌دهیم:

شیخ سلیمان قندوزی حنفی در کتاب ینابیع المودة از تفسیر مجاهد نقل می‌کند که آیهٔ ﴿اَطیعُوالله وَ اَطیعُوا الرَّسُولَ وَ اُولِی الاَمْرِ مِنْکُمْ﴾ «اطاعت کنید خدا را! و اطاعت کنید پیامبر (خدا) و پیشوایان (معصوم) خود را.»[1] دربارهٔ امام علی علیه‌السلام نازل شد، در آن هنگام که پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله او را (در جنگ تبوك) جانشین خود در مدینه قرار داد.

و نیز از علی علیه‌السلام نقل می‌کند که در گفتگویی که با مهاجران و انصار داشت، با این آیه در برابر آنان استدلال کرد؛ و مهاجران و انصار، ایرادی بر او نگرفتند [2]

در شواهد التنزیل از حاکم حسکانی در ذیل آیه ﴿اَطیعُوالله وَ اَطیعُوا الرَّسُولَ وَ اُولِی الاَمْرِ مِنْکُمْ﴾ نقل شده است که من (علی علیه‌السلام)از پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله پرسیدم:« یا نَبِیَّ اللهِ مَنْ هُمْ؟ قالَ اَنْت اَولُهُم»: «ای پیامبر خدا! آنها کیستند؟ فرمود: «تو نخستین آنها هستی»[3]

روایات زیاد دیگری از طرق ائمه اهل بیت علیهم‌السلام نیز در تفسیر این آیه به امامان معصوم علیهم‌السلام نقل شده که بالغ بر دهها روایت می‌شود، و در همهٔ آنها آمده است که «اولی الامر» امامان معصوم هستند. [4]

---

۱. سوره نساء، آیه ۵۹.
۲. ینابیع المودة، صفحه ۱۱۴ و ۱۱۵ و ۱۱۶.
۳. شواهد التنزیل، جلد ۱، صفحه ۱۴۸، طبع بیروت.
۴. برای اطلاع بیشتر به تفسیر برهان، جلد اول صفحه ۳۸۱ ـ ۳۸۷ و تفسیر کنز الدقائق جلد سوم صفحه ۴۳۷ ـ ۴۵۲ مراجعه کنید.

ولایت و امامت عامه در سنت

این بخش از گسترده‌ترین بخش های سنت و روایات پیغمبر اکرمﷺ است، و در این زمینه روایات فراوانی از پیامبر اسلامﷺ در معروف ترین و مهم ترین منابع اسلامی آمده است که سزاوار است با دقت و بی طرفی کامل مورد توجه قرار گیرد، تا پرده‌هایی که سالیان دراز بر این مسأله فرو افتاده است در پرتو نور علم و اخلاص و بحث منصفانه برگرفته شود، و دور از تعصب ها چهرهٔ واقعی این مسألهٔ علمی روشن گردد، و وظیفهٔ الهی ما در برابر این امر مهم اسلامی آشکار شود.

در اینجا تنها به بخشی از احادیث معروف که مسألهٔ امامت و ولایت را به طور عام مطرح می‌سازد، با شرح کوتاهی از محتوا و مفهوم آن اکتفا می‌کنیم، و از همهٔ خوانندگان، مخلصانه می‌خواهیم مرور مجددی بر این احادیث و مدارك و منابع، و سپس محتوای آن داشته باشند؛ و نتیجه‌گیری و استنباط نهایی را به خود آنها

واگذار می‌نماییم.

ما معتقدیم بی تفاوت ماندن در برابر این همه احادیث گویا، و به سادگی از کنار آنها گذشتن، یا چشم به روی حقایق بستن، چیزی از مسؤلیت ما نمی‌کاهد، بلکه آن را افزایش می‌دهد.

۱ـ حدیث ثقلین

این حدیث را از آن جهت «**حدیث ثقلین**» نامیده‌اند که پیامبر اسلامﷺ در آن فرمود: ﴿اِنی تارِکُ فیکُمُ الثَّقْلَینِ ... ﴾[۱]

این حدیث به طور بسیار گسترده از پیامبر اکرمﷺ در کتابهای معروف شیعه و اهل سنت (و در منابع معروف دست اول) نقل شده است، به طوری که تردیدی در صدر این حدیث از پیامبرﷺ باقی نمی‌ماند، و از مجموع این احادیث به خوبی استفاده می‌شود که پیامبرﷺ این حدیث را تنها یکبار بیان نفرموده، که حدیث یکی، و راویان بسیار باشند؛ بلکه در موارد مختلف بیان فرموده و روایات کاملاً متعدد است.

در اینجا به قسمتی از راویان حدیث و کتب معروف اسلامی که این حدیث در آن

---

۱. واژهٔ «ثقْلَیْن» دو گونه خوانده شده، گاه بر وزن «حَرَمین» که مفرد آن «ثَقَل» (بر وزن حَرَم) است به معنی چیز گرانمایه و پر ارزش و به معنی متاع مسافر نیز آمده است. و گاه «**ثَقْلَین**» (بر وزن سِبْطَین) خوانده شده که آن هم به معنی شیئ سنگین وزن است. نویسندهٔ کتاب التحقیق معتقد است که اوّلی به معنی گرانمایه معنوی است، و دومی اعم است ضمنا باید توجه داشت که «ثَقَل» (به وزن حرم) صفت مشبه، و «ثِقْل» (بر وزن سبط) اسم مصدر است.

آمده است اشاره می‌شود.

۱ـ در صحیح مسلم که از معروف ترین منابع دست اول اهل سنت می‌باشد تا آنجا که مهمترین صحاح ششگانه محسوب می‌ود، از زید بن ارقم نقل می‌کند که گفت: «قامَ رَسُولُ اللهِ ﷺ یَوْماً فینا خَطیباً بِماءٍ یُدعی خُمّاً، بَیْنَ مَکَةَ وَالْمَدینَةِ فَحَمَدَاللهَ وَ اَنْثنی عَلَیْهِ، وَ وَعَظَ وَ ذَکَرَ، ثُمَ قالَ: اَما بَعْدُ اَلا اَیُّها النّاسُ فَاِنَّما اَنَا بَشَرُ، یُوشَکُ اَنْ یَاْتِیَ رَسُولُ رَبّی فَاُجیبُ، وَاِنّی تارِکُ فیکُمْ ثِقْلَیْنِ: اَوَلُهُما کِتابُ اللهِ، فیهِ الهُدی وَ النُّور، فَخُذُوا بِکِتابِ اللهِ وَالسْتَمْسِکُوا بِه، فَحَثَّ عَلی کِتابِ اللهِ وَ رَغَّبَ فیهِ، ثُمَ قالَ وَاَهْلِبَیْتی، اُذَکِّرُکُمُ اللهَ فی اَهْلِبَیْتی، اُذَکِّرُکُمُ اللهَ فی اَهْلِبَیْتی، اُذَکِّرُکُمُ فی اَهْلِبَیْتی ...» [1]

«رسول خدا ﷺ، در میان ما برخاست و خطبه خواند؛ در محلی که آبی بود که خُم نامیده می‌شد (غدیر خم) و در میان مکه و مدینه قرار داشت[2] پس حمد خدا را بجا آورد و بر او ثنا گفت و موعظه کرد و پند و اندرز داد؛ سپس فرمود: «اما بعد ای مردم من بشری هستم و نزدیک است فرستادهٔ پروردگارم بیاید و دعوت او را اجابت کنم و من در میان شما دو چیز گرانمایه به یادگار می‌گذارم نخست کتاب خدا؛ که در آن هدایت و نور است، پس کتاب خدا را بگیرید، و به آن تمسک جوئید ـ پیامبر ﷺ تشویق و ترغیب فراوانی دربارهٔ قرآن کرد ـ سپس فرمود: و اهل بیتم را به شما

۱. صحیح مسلم جلد ۴، صفحه ۱۸۷۳.
۲. در پاورقی صحیح مسلم آمده است که غدیر خم سه میل تا جحفه فاصله دارد.

توصیه می‌کنم که خدا را دربارهٔ اهل بیتم فراموش نکنید، به شما توصیه می‌کنم که خدا را در بارهٔ اهل بیتم فراموش نکنید، به شما توصیه می‌کنم که خدا را دربارهٔ اهلبیتم فراموش نکنید (اشاره به اینکه مسئولیت الهی خود را در مورد اهلبیت علیهم‌السلام فراموش نکنید)».

قرار دادن اهل بیت علیهم‌السلام در کنار قرآن، به عنوان دو چیز گرانمایه، و سه بار تأکید کردن بر یادآوردن مسئولیت الهی در مورد آنان، نشان می‌دهد که این امر، با سرنوشت مسلمین و هدایت آن‌ها و حفظ اصول اسلام، پیوند و ارتباط داشته و دارد، و گرنه در کنار هم قرار نمی‌گرفت.

۲ـ در همان کتاب از همان راوی روایت دیگری با کمی تفاوت نقل می‌کند.[۱]

جالب اینکه در ذیل این حدیث هنگامی که از زید بن ارقم سؤال می‌شود که آیا منظور از اهل بیت علیهم‌السلام او همسران او هستند؟ می‌گوید: نه، منظور از اهل بیت، علیهم‌السلام اهل و بستگان نسبی او هستند که صدقه بر آنها حرام شده است.

۳ـ در کتاب معروف سنن ترمذی که به صحیح ترمذی نیز معروف است، در بحث مناقب اهل بیت علیهم‌السلام از قول جابربن عبدالله می‌خوانیم که می‌گوید: «رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را هنگام حج روز عرفه دیدم که بر شتر مخصوص خود سوار بود و خطبه می‌خواند، شنیدم که می‌فرمود: «**یا اَیُّهَا النّاس اِنی قَدْ تَرَکْت فیکُمْ ما اِنْ اَخَذْتُمْ بِه لَنْ تَضِلُّوا، کِتابَ**

۱. همان مدرك، صفحه ۱۸۷۴.

اللهِ وَ عِتْرَتی، اَهْلَبَیْتی:»

«ای مردم من در میان شما دو چیز گذاردم که اگر آنها را بگیرید (و دست به دامن آنان زنید) هرگز گمراه نخواهید شد، کتاب خدا و عترتم اهل بیت». [۱]

سپس ترمذی می‌افزاید: همین معنی را ابوذر، و ابو سعید (خدری)، و زید بن ارقم، و حذیفه نیز نقل کرده‌اند.

۴ـ در همین کتاب، کمی بعد از آن از ابوسعید و زید بن ارقم نقل می‌کند که هر دو گفتند «**قالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ اِنّی تارِکٌ فیکُمْ ما اِنْ تَمَسَّکْتُمْ بِه لَنْ تَضِلُّوا بَعْدی: اَحَدُهُما اَعظَمُ مِنَ الآخَرِ، کِتابُ اللهِ حَبْل مَمْدُود مِنَ السَّماءِ اِلَی الاَرْضِ، وَ عِتْرتی اَهْلُبَیْتی، وَلَنْ یَفْتَرِقا حَتّی یَرِدا عَلَیَّ الحَوْضَ، فَانْظُرُوا کَیْفَ تُخْلِفونی فیهما**»: «رسول خدا ﷺ فرمود: من در میان شما چیزی به یادگار می‌گذارم که اگر به آن تسمک جویید بعد از من هرگز گمراه نخواهید شد، یکی ازآن دو بزرگتر از دیگری است. کتاب خدا که ریسمانی است کشیده شده از آسمان به سوی زمین، و (دیگر) عترتم، اهل بیتم، و اینها هرگز از هم جدا نخواهند شد، تا در کنار حوض (کوثر بر من وارد شوند، پس ببینید بعد از من چگونه دربارهٔ آنها رفتار خواهید کرد»! [۲]

۵ـ در سنن دارمی که آن نیز از کتب بسیار معروف است؛ شبیه روایت زید بن

۱. صحیح ترمذی، جلد ۵، صفحه ۶۶۲، باب مناقب اهل بیت النبی حدیث ۳۷۸۶.
۲. همان مدرك صفحه ۶۶۳، حدیث ۳۷۸۸.

ارقم از پیامبر اکرمﷺ نقل شده است و با تصریح به نام ثقلین و تصریح به نام «کتاب الله و اهل بیت»، مطلب را به پایان می‌برد. [۱]

فراموش نکنید که دارمی بنا به تصریح بعضی از آگاهان، استاد مسلم و ابوداود و ترمذی می‌باشد، و کتاب سنن دارمی یکی از شش کتاب معتبر معروف نزد اهل سنت است (هر چند بعضی به جای آن سنن ابن ماجه را ذکر کرده‌اند).

۶ـ در مسند احمد که از ائمهٔ چهارگانه معروف اهل سنت است، در حدیثی از زید بن ثابت می‌خوانیم که می‌گوید: رسول خداﷺ فرمود: «**اِنّی تارِکُ فیکُمْ خَلیفَتَیْنِ: کِتابُ اللهِ حَبْلٌ مَمْدودٌ ما بَیْنَ السَّماءِ وَالارْضِ اَوْ مابَیْنَ السَّماءِ اِلَی الاَرْضِ، وَ عِتْرَتی اَهْلُبَیْتی وَ اِنَّهُما لَنْ یَفْتَرِقا حَتّی یَرِدا عَلیَّ الحَوْضَ**»: «من دو خلیفه (جانشین) در میان شما از خود یادگار می‌گذارم، کتاب خدا که ریسمانی است کشیده شده میان آسمان و زمین و عترتم، اهل بیتم، این دو هرگز از هم جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض (کوثر) بر من وارد شوند». [۲]

توجه داشته باید که در بعضی از این روایات، تعبیر «**ثقلین**» آمده (مانند روایت صحیح مسلم) و در بعضی «خلیفتین» (مانند روایت اخیر که از سنن احمد نقل شد) و در بعضی دیگر هیچ یک از این دو نیست، اما مفهوم و محتوای این دو است، و در

۱. سنن دارمی، جلد ۲، صفحه ۴۳۲ (طبع دارالفکر بیروت).
۲. مسند امام احمد، جلد ۵، صفحه ۱۸۲، چاپ دارالصادر بیروت .

واقع همه به یک چیز باز می‌گردد.

۷ـ احمد بن شعیب نسائی که او نیز از بزرگان اهل سنت محسوب می‌شود، و کتاب سنن او نیز یکی از صحاح سته (کتب ششگانه معروف) است در کتاب خصائص از زیدبن ارقم نقل می‌کند که می‌گوید: «هنگامی که پیامبرﷺ از حجة الوداع باز می‌گشت و به غدیر خم وارد شد دستور داد سایبان هایی درست کنند و زیر آنها را پاك و پاکیزه نمایند»، سپس فرمود: «كَاَنّی دُعیتُ فَاجَبْتُ وَ اِنّی تارِکُ فیکُمُ الثِّـقْلَیْنِ اَحَدُهُما اَکْبَرُ مِنَ الآخَرِ، کِتابَ اللهِ وَ عِتْرَتی فَانْظُرُوا کَیْفَ تُخْلِفُونی فیهما، فَاِنَّهُما لَنْ یَفْتَرِقا حتی یَرِدا علیَّ الحَوْضَ، ثُمَ قالَ اِنَّ اللهَ مَوْلایَ وَاَنَا مَوْلی کُلِ مُؤمِنٍ، ثُمَّ اَخَذَ بِیَدِ عَلیٍّ عَلَیْه السَّلامُ، فَقالَ مَنْ کُنْتُ مَولاهُ فَهذا وَلیُهُ، اَللهُمَ و الِ مَنْ وَلاهُ و عادِ مَنْ عاداهُ»:

«گویی من (از سوی خدا) دعوت شده‌ام و اجابت کرده‌ام ـ و به زودی از میان شما میروم ـ و من دو چیز گرانمایه را در میان شما به یادگار می‌گذارم یکی ازدیگری بزرگتر است، کتاب خدا و عترتم؛ اهل بیتم، پس بنگیرید چگونه بعد از من با آنها رفتار خواهید کرد؛ چراکه آنها از هم جدا نمی‌شوند تا درکنار حوض کوثر بر من وارد شوند. سپس فرمود: «خداوند مولا (وسرپرست) من است؛ و من ولی هر مؤمنی هستم؛ سپس دست علی علیه‌السلام را گرفت و فرمود: هرکس من ولی اویم، این ولی او است. خداوندا! دوست بدار هرکس او را دوست بدارد، و دشمن بدار هرکس که با او

دشمنی کند».

در پایان حدیث آمده است که راوی دوم حدیث، ابوطفیل می‌گوید به زید بن ارقم گفتم تو خود این سخن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدی؟

گفت: هر کسی در زیر آن سایبانها بود این صحنه را با دو چشم خود شاهد کرد وبا دو گوش خود این سخنان را شنید»![1]

این حدیث به خوبی نشام می‌دهد که پیامبر صلی الله علیه و آله این سخن را در ملأعام و در حضور گروه کثیری در غدیر خم بیان فرموده، و همه با گوش خود شنیده‌اند.

۸ـ حاکم نیشابوری از علمای قرن چهارم هجری در کتاب مستدرك الصحیحَین که از منابع معروف اهل سنت و متضمن احادیثی است که در صحیح بخاری و صحیح مسلم نیامده در حالی که از نظر وزن و ارزش در حد آنها بوده است این حدیث را از «ابن واصله» نقل می‌کند که او می‌گوید من اززید ن ارقم شنیدم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در میان مکه و مدینه به درختانی رسید که پنج سایبان در آنجا بود، در آنجا پیاده شد و مردم زیر درختان را جارو کردند، سپس پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از نماز عصر، خطبه خواند و حمد و ثنای خدا بجا آورد و موعظه فراوان کرد (سپس فرمود) **اَیُّهَا النّاس اِنّی تارِک فیکُمْ اَمْرَیْنِ لَنْ تَضِلُّوا اِنِ اتَّبَعْتُموهُما: وَ هُما کِتابُ اللهِ وَ اَهْلُبَیْتی عِتْرَتی**: «ای مردم من در میان شما دو چیز وا می‌گذارم که اگر از آن دو پیروی کنید

۱. خصائص نسایی، صفحه ۲۰ (طبع التقدم در مصر) (مطابق نقل فضائل الخمسه) جلد ۲، صفحه ۵۴.

هرگز گمراه نخواهید شد، کتاب خدا و اهلبیتم عترتم را». [۱]

سپس حاکم می‌افزاید: این حدیث مطابق شرط بخاری و مسلم، صحیح است. [۲]

۹ـ ابن حجر هیثمی مفتی حجاز که از مخالفین سرسخت شیعه بوده است در کتاب «الصواعق المحرقه» می‌گوید: «**فی رِوایَةٍ صَحیحَةٍ کَانی قَدْ دُعیتُ فَاَجَبْتُ، اِنی قَدْ ترَکْتُ فیکُمُ الثَّقْلَیْنِ اَحَدُهُما آکَدُ مِنَ الآخَرِ؛ کِتابَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ وَ عِـتْرَتی فَـانْظُرُوا کَـیْفَ تُخْلِفُونی فیهِما فَاَنَّهُما لَنْ یَفتَرِقا حَتّی یَرِدا عَلیَّ الْحَوْضَ**»:

«گوئی من دعوت شده‌ام و دعوت الهی را پذیرفته‌ام، و من دو چیز گرانمایه در میان شما می‌گذارم کتاب خداوند بزرگ و عترتم را، پس بنگرید چگونه بعد از من حق آن‌ها را بجا می‌آورند؛ این دو هرگز از هم جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض (کوثر) بر من وارد شوند.

سپس می‌افزاید: در روایت دیگری این اضافه نیز وارد شده است: «**سَئَلْتُ رَبّـی ذلِکَ لَهُما، فَلا تَتَقَدَّمُوهما فَتَهْلُکُوا، ولا تَقْصُروُا عَنْهُما فَتَهْلُکُوا، وَلا تُعَلِمُوهُمْ فَاِنَّهُمْ اَعْلَمُ مِنْکُمْ!**»: «من این مقام را برای آنها از پروردگارم تقاضا کردم، پس بر آنها پیشی

۱. مستدرک الصحیحین جلد ۳، صفحه ۱۰۹ (مطابق همان مدرک).

۲. منظور از شرط آن دو نفر این است که آنها تنها احادیثی را نقل می‌کردند که سلسله سندش متصل به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بوده، و روایانش از نظر آنها مورد اعتماد و غیر متهم بوده‌اند و از آنجا که آنها تمام احادیثی را که دارای این شرط بوده نقل نکرده‌اند، حاکم نیشابوری احادیثی را که واجد شرایط بوده و در آن دو کتاب نیامده در کتاب خودش مستدرك جمع آوری نموده و به این ترتیب کتاب مستدرك را می‌توان هم ردیف کتاب صحیح بخاری و صحیح مسلم شمرد.

نگیرید که هلاك می‌شوید؛ و از آنها نیز عقب نمانید که هلاك خواهید شد!، چیزی به آنها تعلیم ندهید، چرا که آن‌ها از شما داناتر اند»!

بعد اضافه می‌کند که این حدیث طرق و راویان بسیاری دارد که از بیست و چند روای نشکیل می‌شود، و نیازی به شرح و بسط آن نیست. [۱]

این اعتراف صریح به گسترش دامنهٔ این حدیث (تا سر حد تواتر) از کسی که شدیدترین حملات را در مسألهٔ «**امامت**» به شیعه داشته است بسیار قابل توجه است.

۱۰ـ ابن اثیر (محمد بن محمد بن عبدالکریم) صاحب کتاب های معروف از جمله کتاب «اسد الغابه فی معرفة الصحابة»، در حالات عبدالله بن حنطب نقل می‌کند که می‌گوید: «**خَطَبَنا رَسُولُ اللهِ ﷺ بِالْجُحفَةِ فَقالَ اَلَسْتُ اَوْلی بِکُمْ مِنْ اَنْفُسِکُمْ؟ قالُوا بَلی یا رَسُولَ اللهِ! قالَ اِنّی سائِلُکُمْ عَنْ اِثْنَتَیْنِ عَنِ القُرآنِ وَ عَنْ عِتْرَتی**»: «رسول خدا ﷺ در سرزمین جحفه (منزلگاهی میان مکه و مدینه) برای ما خطبه‌ای خواند و فرمود، آیا من اولی به شما از خودتان نیستم؟ عرض کرده‌اند آری ای رسول خدا! فرمود: من از شما (در قیامت) از دو چیز سؤال خواهم کرد، از قرآن و عترتم»! [۲]

۱۱ـ جلال الدین عبدالرحمن سیوطی که او نیز از علمای معروف و صاحب

۱. صواعق، صفحه ۲۲۶، طبع عبدالطیف مصر.
۲. اسدالغابه فی معرفة الصحابه، جلد۳، صفحه ۴۷، (طبع مصر و طبع بیروت).

تألیفات فراوانی است [۱] در کتاب احیاء المیّت همان چیزی را که ابن اثیر در اسدالغابه آورده است ذکر نموده. [۲]

۱۲ـ بیقهی (ابوبکر احمد بن الحسین) که زمخشری درباره او می‌گوید: «شافعی امام مذهب شافعیه، بر گردن تمام شافعی‌ها منت دارد، ولی بیهقی به خاطر نوشته هایش هم بر خود شافعی، و هم بر تمام شافعی مذهب‌ها منت دارد». [۳]

این حدیث را در کتاب «السنن الکبری» که از مهم ترین کتابهای او است، آورده است (شبیه همان چیزی که در صحیح مسلم آمده بود که مخصوصاً سه بار اهلبیت در آن تکرار شده است). [۴]

۱۳ـ حافظ طبرانی که او نیز از محدثان معروف اهل سنت است، و ـ در قرن سوم و چهارم هجری می‌زیسته ـ به گفتهٔ بعضی بیش از هزار استاد در حدیث دیده است؛ در کتاب معروف خود، به نام «المعجم الکبیر» با سند خود از پیامبر اکرمﷺ نقل می‌کند که پیامبرﷺ مردم رابه پیروی از ثقلین دعوت کرد، مردی برخاست و عرض کرد ای رسول خدا! ثقلین کدام است؟

فرمود: «اَلاَکْبَرُ کِتابُ اللهِ، سَبَب طَرَفُهُ بِیَدِاللهِ، و طَرَفُهُ بِاَیْدیکُمْ، فَتَمَسَّکُوا بِه لَن تزالُوا

۱. گفته شده او بیش از پانصد کتاب تألیف کرده است (الکنی و الالقاب، جلد ۱، صفحه ۲۰۷).
۲. احیاء المیت که در حاشیه الاتحاف، صفحه ۱۱۶ به طبع رسیده است.
۳. الکنی و الالقاب، جلد ۲، صفحه ۱۱۴.
۴. سنن بیهقی، جلد ۱۰، صفحه ۱۱۴.

و لا تَضِلُّوا، وَ الاَصْغَرُ عِتْرَتی وَ اِنَّهُما لَنْ یَفْتِرِقا حَتّی یَرِدا عَلَیَّ الحَوْضَ»: «ثقل اکبر: کتاب خدا است، وسیله‌ای است که یک طرف آن به دست قدرت خدا است و طرف دیگرش به دست شما است؛ پس به آن تمسک جوئید که هرگز از بین نخواهید رفت و گمراه نخواهید شد، و ثقل اصغر: عترتم می‌باشد و آنها هرگز از هم جدا نخواهند شد تا در کنار حوض (کوثر) بر من وارد شوند».

سپس پیامبرﷺ افزود: «من این را برای آن دو از پروردگارم تقاضا کرده‌ام، پس بر آنها پیشی نگیرید که هلاك خواهید شد و بر آنها چیزی نیاموزید که آنها از شما داناتر اند»! [۱]

۱۴ـ ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم حنبی (متوفای ۷۲۸) پایه گذار مذهب وهابیت در کتاب منهاج السنه، این حدیث را همانند آن چه در صحیح مسلم آمده است نقل کرده‌است. [۲]

گروه کثیر دیگری نیز از دانشمندان بنام و مشهور و معروف اهل سنت نیز این حدیث را در کتب خود آورده‌اند:

۱۵ـ ابن مغازلی ـ علی بن محمد فقیه شافعی که از دانشمندان قرن پنجم هجری است ـ حدیث ثقلین را با تفصیل تمام از زید بن ارقم نقل کرده است. [۳]

۱. المعجم الکبیر، صفحه ۱۳۷ (طبق نقل احقاق الحق ج ۹، صفحه ۳۲۲).
۲. منهاج السنه، جلد ۴، صفحه ۱۰۴ (طبع قاره).
۳. احقاق الحق، جلد ۴، صفحه ۴۳۸ (بنا به نقل از کتاب خطی او).

۱۶ـ خوارزمی از علمای مشهور قرن ششم که از فقها و محدثین و خطباء و شاعران بوده است نیز در کتاب خود به نام مناقب آن را آورده است. [۱]

۱۷ـ ذهبی، محمد بن احمد بن عثمان دمشقی شافعی که از علمای قرن هفتم و هشتم هجری است، و مشهور به تعصب در مذهبی خویش است، و تاج الدین سبکی در کتاب طبقات الشافعیه در حق او می‌گوید: او محدث نامی عصر و خاتمهٔ حفاظ و پرچمدار مذهب الهی سنت و جماعت و پیشوای مردم زمان ما بود، و نیز این حدیث را در کتاب تلخیص المستدرك ذکر کرده است. [۲]

۱۸ـ مورخ مشهور علی بن برهان، «حلبی» شافعی از علمای قرن یازدهم در کتاب خود «انسانُ العیون» که به سیرهٔ حلبی مشهور است حدیث ثقلین را ضمن بیان حدیث غدیر با عبارات صریحی شبیه آنچه قبلاً آوردیم ذکر کرده است، و بعد از ذکر این حدیث، با صراحت می‌گوید: «این حدیث صحیحی است که با سندهای صحیح و حسن نقل شده است». [۳]

۱۹ـ ابن حیان مالکی در کتاب «المقتبس فی احوال الاندلس»، شبیه چیزی که در صحیح مسلم آمده است ذکر کرده، ولی مکانی را که پیامبرﷺ در آن خطبه خواند و در میان مکه و مدینه قرار داشت به عنوان حصائن ذکر کرده که به معنی

۱. مناقب صفحه ۹۳.
۲. این کتاب در حاشیه کتاب مستدرك حاکم،، جلد ۳، صفحه ۱۰۹ چاپ حیدر آباد دکن آمده است.
۳. سیرهٔ حلبی، جلد ۳، صفحه ۲۷۴، طبع قاره.

«دژها» است. [۱]

۲۰ـ علاء الدین علی بن محمد بغدادی مشهور به خازن از علمای قرن هشتم هجری در تفسیر خود همان چیزی که در صحیح مسلم و صحیح ترمذی آمده، آورده است. [۲]

۲۱ـ ابن ابی الحدید معتزلی (عزالدین عبدالحمید) از علمای معروف قرن هفتم هجری، نیز این روایت را در شرح نهج البلاغه خود آورده است او می‌گوید: «**قَدْ بَیَّنَ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله عِتْرَتَهُ مَنْ هِیَ؟ لَمّا قالَ اِنّی تارِکٌ فیکُمُ الثَّقْلَیْنِ، فَقال عِتْرَتی اَهلُ بَیْتی**»: «پیامبر صلی الله علیه و آله عترتش را شرح داده است؛ فرموده است من در میان شما دو چیز گران مایه می‌گذارم»، سپس فرمود: «عترتم، یعنی اهل بیتم».

سپس می‌افزاید در جای دیگری پیامبر صلی الله علیه و آله اهل بیت را نیز تبیین فرمود در آنجا که کساء بر آنها افکند؛ و هنگامی که آیه ﴿**اِنَّما یُریدُاللهُ لِیُذْهِبَ ...**﴾ نازل شد، عرضه داشت: «خداوندا اینها اهل بیت من اند، پلیدی را از آنها دور بدار». [۳]

۲۲ـ ذینی دحلان شافعی (سید احمد) مفتی مکه از علمای قرن سیزدهم است تألیفات فراوانی دارد. در کتاب سیره نبویه که در حاشیهٔ سیرهٔ حلبی به چاپ رسیده است این حدیث را عیناً همانند صحیح مسلم نقل کرده؛ و همچنین آنچه را که

۱. المقتبس صفحه ۱۶۷، طبع پاریس.
۲. تفسیر خازن جلد ۱، صفحه ۴، طبع قاهره.
۳. شرح نهج البلاغه، جلد ۲، صفحه ۴۳۷، طبع قاهره، و جلد ۶، صفحه ۳۷۵، طبع حلبی بیروت خطبه ۸۶.

مسند احمد حنبل از ابو سعید خدری روایت کرده است. [۱]

جمع بندی فشرده

اینها گروهی از دانشمندان سرشناس از قرون نخستین اسلام تا قرون اخیر بوده‌اند؛ که روایت ثقلین را با صراحت در کتب معروف خود آورده‌اند ولی نباید فراموش کرد که اینها از نظر عدد، گروه کوچکی از مجموعهٔ ناقلان این حدیث اند. مرحوم میرحامد حسین هندی مطابق آن چه در خلاصه عبقات الانوار آمده است از یکصد و بیست و شش کتاب معروف نام می‌برد و عین عبارت هر کدام را با قید جلد و صفحه کتاب در این اثر شریف خود آورده است. [۲]

شایان توجه است که این حدیث تنها از جابربن عبدالله انصاری یا ابوسعید خُدری و زیدبن ارقم نقل نشده است؛ بلکه حداقل بیست و سه نفر از صحابه پیامبر آن را از شخص پیامبر اکرمﷺ بدونه اسطه نقل کرده‌اند، که نام آنها به شرح زیر است:

۱ـ زید بن ارقم ۲ـ ابوسعید خُدری ۳ـ جابربن عبدالله انصاری ۴ـ حُدیفة بن اُسَیْد ۵ـ خُزیمة بن ثابت ۶ـ زید بن ثابت ۷ـ سَهل بن سعد ۸ـ ضَمُرة الاسلمی ۹ـ عامر بن

۱. سیرهٔ نبویه، جلد ۲، صفحه ۳۰۰، در حاشیه جلد۳، سیرهٔ حلبی، صفحهٔ۳۳، طبع مصر نیز آمده است.
۲. نقل از خلاصه عبقات الانوار ج ۲، صفحه ۱۰۵ ـ ۲۴۲. طبع مؤسسه البعثه.

لیلی ۱۰ـ عبدالرحمن بن عوف ۱۱ـ عبدالله‌بن عباس ۱۲ـ عبدالله‌بن عمر ۱۳ـ عدی بن حاتم ۱۴ـ عقبة بن عامر ۱۵ـ علی بن ابی طالب علیه‌السلام ۱۶ـ ابور غفاری ۱۷ـ ابورافع ۱۸ـ ابی شریح خزاعی ۱۹ـ ابوقدامه انصاری ۲۰ـ ابوهریره ۲۱ـ ابی هیثم بن تیهان ۲۲ـ اُمّ سَلَمه ۲۳ـ اُمّ هانی.

تکرار حدیث ثقلین بر زبان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله

این نیز قابل توجه است که این حدیث را تنها پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در یک مورد نفرموده است ـ مانند حدیث غدیر که یک با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود و افراد زیادی آن را شنیدند و نقل کردند ـ بلکه «**حدیث ثقلین**» در موارد مختلف و به مناسبتهای گوناگون بیان شده است.

مواردی که این حدیث در کتب اهل سنت از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده عبارت است از:

۱ـ در غدیر خم هنگامی که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از حجة الوداع برمی گشت برخواست و ضمن بیانات مفصل خود حدیث ثقلین را بیان فرمود. این همان چیزی است که قبلاً از صحیح مسلم و خصائص نسائی با ذکر اسناد و مدارك نقل کردیم.

۲ـ در ایام حج، روز عرفه هنگامی که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بر شتر خود سوار بود و خطبه

می‌خواند، این حدیث را ایراد فرمود. این همان چیزی است که ترمذی از جابربن عبدالله انصاری نقل کرده، و قبلاً در شماره ۳ بیان شد.

۳ـ در جحفه که یکی از میقات های حج است و محلی است میان مکه و مدینه این حدیث را ایراد فرمود؛ همان گونه که ابن اثیر در اسد الغابه در حالات عبدالله بن حنطب آورده است؛ و قبلاً در شمارهٔ ۸ از این سلسله احادیث ذکر شد.

۴ـ در بیماری وفات، هنگامی که آخرین وصایای خود را بیان می‌فرمود، توصیه به ثقلین کرد و فرمود: «**اَیُّهَا النّاس یُوشَکُ اَنْ اُقْبَضَ قَبْضاً سَریعاً فَیُنْطَلَقُ بی، وَ قَدْ قَدَّمْتُ اِلَیْکُمُ القَوْلَ مَعْذِرةً اِلَیْکُمْ اِلّا اَنّی مُخْلِفٌ فیکُمْ کِتابَ رَبّی عَزَّوَجَلَّ ،وَ عِتْرَتی اَهْلَ بَیْتی، ثُمَّ اَخَذَ بِیَدِ عَلیٍّ علیه‌السلام فَرَفَعها، فَقالَ هذا مع القرآنِ والقرآنُ مع علیٍّ لایَفْتَرِقانِ حَتّی یَرِدا عَلَیّ الحَوْضَ فَاسْئَلُوهُما ما خَلَّفْتُ فیهِما**»: «ای مردم من به زودی از میان شما خواهم رفت و من نسبت به همهٔ شما اتمام حجت کردم؛ آگاه باشید من در میان شما کتاب پروردگار بزرگم، و عترتم، اهل بیتم را به یادگار می‌گذارم». سپس دست علی علیه‌السلام را گرفت و بلند کرد و فرمود: «این علی علیه‌السلام با قرآن است و قرآن با علی است؛ و هرگز از هم جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض (کوثر) نزد من آیند پس از آن دو سؤال کنید، از آن چه در آنها به یادگار گذاشتم».[1] در این حدیث دقایق و ظرائفی است که بر اهل معنی پوشیده نیست.

۱. صواعق المحرقه، صفحه ۷۵.

۵ـ در حجة الوداع در مسجد خیف فرمود: «اَلا وَ اِنّی سائِلُکُم عَنْ الثِقْلَیْنِ، قالُوا یا رَسُولَ اللهِ وَ مَا الثَقْلَیْنِ؟! قالَ: کِتابُ اللهِ الثِقْلُ الاَکْبَرُ، طَرَفُ بِیَدِاللهِ وَ طَرَفُ بَأَیْدیکُمْ، فَتَمَسَّکُوا بِه لَنْ تَضِلُّوا وَلَنْ تَزِلُّوا وَ عِتْرَتی وَ اَهْلُ بَیْتی، فَاِنَّهُ قَدْ نَبَّانِیَ اللَطیفُ الخَبیرُ اَنَّهُما لَنْ یَفْتَرقا حَتّی یَرِدا عَلَیّ الحَوْضَ، کَاِصْبَعی هاتَیْنِ!»: «آگاه باشید من از شما از ثقلین سؤال می‌کنم!، عرض کردند: ای رسول خدا ثقلین چیست؟! فرمود: ثقل اکبر قرآن مجید است که یک سوی آن در دست (قدرت) خدا و سوی دیگرش در دست شما است؛ پس به آن تمسک جویید که هرگز گمراه نخواهید شد، و هرگز لغزش نخواهید داشت و «ثقل دیگر» عترتم و اهلبیتم هستند، زیرا خداوند لطیف خبیر به من خبر داده که آن دو هرگز از هم جدا نخواهند شد تا در کنار حوض کوثر نزد من آیند؛ مانند این دو انگشت من که در کنار هم قرار دارند»! [۱]

۶ـ هنگام بازگشت از طائف بعد از فتح مکه پیامبرﷺ برخواست و خطبه‌ای خواند و این حدیث را بیان فرمود، و همین نکات مهم را یادآور شد. [۲]

این همه تکرار و تأکید در مقامهای مختلف: در مدینه، در ایام حج، در روز عرفه، و مسجد خیف (در ایام منی) و در وسط راه مکه و مدینه و در موارد دیگر دلیلی است روشن و برهانی است قوی و گویا بر اینکه مسألهٔ تمسک به این دو شئ

۱. تفسیر علی بن ابراهیم، مطابق نقل بحار الانوار، جلد ۲۳، صفحه ۱۲۹ حدیث ۶۱.
۲. صواعق ابن حجر، فصل اول، باب ۱۱، آخر صفحه ۸۹.

گرانمایه مسأله‌ای سرنوشت ساز و پراهمیت بوده است که پیامبرﷺ می‌خواسته مسلمانان را به اهمیت آن دو آگاه سازد تا مسلمانان گمراه نشوند؛ و عجیب است که اگر ما با این همه تکرار و تأکید دست از دامن آنها برداریم، و خود را به گمراهی بیفکنیم، و یا باتوجیه‌های نادرست از اهمیت آنها بکاهیم. چگونه می‌توان به سادگی از کنار حدیثی گذشت که بیست و چند نفر از یاران پیامبرﷺ آن را نقل کرده؛ و در منابع معروف و دست اول آمده، و در حدود دویست کتاب معروف اسلامی نقل شده؛ نه در سندش شک و تردیدی است، و نه در دلالتش ابهامی وجود دارد؛ ساده گذشتن از کنار چنین روایتی قطعاً مسئولیت سنگینی دارد.

کسی که پیامبرﷺ را به عنوان رسول خداﷺ و خاتم پیامبران و امین وحی الهی می‌شناسد، و تأکید او را در تمسک به این دو چیز گرانمایه آشکارا می‌بیند و عدم گمراهی را در پیروی از آن دو می‌شمرد؛ باید بداند که راز مهمی در این امر نهفته و اصل مهمی از اصول اسلامی در آن جای گرفته است. (دقت کنید)

نکات مهمی که از حدیث ثقلین استفاده می‌شود

این حدیث شریف خطوط مهمی را در برابر مسلمانان ترسیم می‌کند که به

قسمتی از آن ذیلاً به طور فشرده اشاره می‌شود:

۱ـ قرآن و اهلبیت علیهم‌السلام همیشه همراه یکدیگرند و جدایی ناپذیرند؛ و آنها که طالب حقایق قرآن هستند باید دست به دامن اهلبیت علیهم‌السلام بزنند.

۲ـ همان گونه که پیروی از قرآن بدون هیچ گونه قید و شرط بر همه مسلمین واجب است پیروی از اهلبیت علیهم‌السلام نیز بدون قید و شرط واجب است.

۳ـ اهلبیت علیهم‌السلام معصوم اند زیرا جدایی‌ناپذیر بودن آنها از قرآن از یک سو، و لزوم پیروی بی قید و شرط از آنان از سوی دیگر، دلیل روشنی بر معصوم بودن آنها از خطا و اشتباه و گناه است. چرا که اگر آنها گناه یا خطایی داشتند از قرآن جدا می‌شدند؛ و پیروی از آنان، مسلمانان را از ظلالت و گمراهی بیمه نمی‌کرد؛ و اینکه می‌فرماید: با پیروی از آنان در برابر گمراهی‌ها مصونیت دارید، دلیل روشنی بر عصمت آنها است.

۴ـ از همه مهم تر اینکه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله این برنامه را برای تمام ادوار تاریخ مسلمین تا روز قیامت تنظیم کرده؛ می‌فرماید: «این دو همیشه با هم هستند تا در کنار حوض کوثر نزد من آیند». این به خوبی نشان می‌دهد که در تمام طول تاریخ اسلام فردی از اهل بیت علیهم‌السلام به عنوان پیشوای معصوم علیه‌السلام وجود دارد؛ و همان گونه که قرآن همیشه چراغ هدایت است آنها نیز همیشه چراغ هدایت اند؛ پس باید کاوش کنیم و

در هر عصر و زمان آنها را پیدا کنیم.

۵ـ از این حدیث شریف استاده می‌شود که جداشدن یا پیشی گرفتن از اهل بیت علیهم‌السلام مایه گمراهی است؛ و هیچ انتخابی را نباید بر انتخاب آنها مقدم داشت.

۶ـ آنها از همه افضل و اعلم و برتر اند.

آری هیچ ابهامی در استفاده این امور از حدیث فوق وجود ندارد.

جالب اینکه سمهودی شافعی [۱] از علمای معروف قرن نهم و دهم هجری صاحب کتاب «وفاء الوفاء» در یکی از نوشته‌های خود به نام «جواهر العقدین» که دربارهٔ حدیث ثقلین نگاشته می‌گوید: «**اِنَّ ذلک یُفْهِمَ وُجُودَ مَنْ یَکُونُ اَهْلاً لِلتَّمَسُکِ بِه مِنْ اَهلِ البَیْتِ وَ العِتْرَةِ الطّاهِرَةِ فی کُلِّ زَمانٍ وُجِدُوا فِیه اِلی قِیامِ السّاعَةِ، حتّی یَتَوَجَّهُ الحَثُّ المَذْکورُ اِلَی التَّمَسُکِ بِه کَما اَنَّ الکِتابَ العَزیزِ کَذلِکَ**»:

«این حدیث می‌فهماند که در هر زمانی تا روز قیامت در میان اهل بیت علیهم‌السلام کسی وجود دارد که شایستگی تسمک و پیروی دارد؛ همان گونه که قرآن مجید نیز چنین است». [۲]

تنها یک سؤال

۱. سمهود، قریه بزرگی در کنار نیل مصر است.
۲. خلاصهٔ عبقات الانوار، جلد ۲، صفحه ۲۸۵.

تنها سؤالی که در اینجا باقی می‌ماند این است که در بعضی از روایات ـ هر چند بسیار کم ـ به جای «**و عترتی اهل بیتی**» تعبیر، «**و سنتی**» شده است؛ که بر دو مورد آن در سنن بیهقی دست یافتیم. در یک مورد ابن عباس از پیامبرﷺ نقل می‌کند که حضرت در حجة الوداع خطبه خواند و فرمود: «چیزی در میان شما گذارده‌ام که اگر چنگ به آن زنید هرگز گمراه نمی‌شوید.» سپس فرمود: «**کِتابَ اللهِ وَ سُنَّةِ نَبِیِّهِ.**» [۱]

و در سند دیگری از ابوهریره نیز همین مضمون نقل شده است. [۲]

ولی روشن است که این حدیث در برابر آن همه احادیث که تصریح به اهلبیت و عترت می‌کند؛ و حتی در بعضی از آنها سه بار اهلبیت تکرار، و نسبت به آنها تأکید شده؛ و در بعضی صریحاً نام علی علیه‌السلام آمده و پیامبرﷺ دست او را گرفته و معرفی کرده است نمی‌تواند قابل استناد باشد؛ و به نظر می‌رسد که زمامداران وقت برای اینکه از ایرادهای مردم در برابر این حدیث مصون باشند دست به چنین تغییری در حدیث زده‌اند؛ ولی نتوانسته‌اند آنرا جا بیندازند.

از این گذشته این دو حدیث ـ به فرض صحت حدیث «و سنتی» ـ با هم منافاتی ندارند؛ در یک جا پیامبرﷺ توصیه به کتاب و سنت کرده، و در جای دیگر به کتاب و عترت. زیرا چنان که گفتیم پیامبر اسلامﷺ این سخن را در چندین جا ـ طبق روایات مختلف که در منابع معروف اهل سنت وارد شده ـ بیان فرموده است؛ گاه در

۱ و۲. سنن بیهقی، جلد ۱۰، صفحه ۱۱۴.

حجة الوداع، گاه در مسجد خیف، گاه در عرفه، گاه در جُحفه، گاه در غدیر خم، گاه به هنگام بازگشت از طائف، گاه در مدینه بر فراز منبر، و گاه در بستر بیماری وفات. [1] چه مانعی دارد که چندین بار گفته باشد «و عترتی» و در یک مورد هم فرموده باشد: «کِتابَ اللهِ وَ سُنَتی»

اصولاً مگر کسی منکر است که سنت پیامبرﷺ از یادگارهای مهم او است؛ و باید به آن عمل کرد؟ مگر ممکن است کسی مسلمان باشد و سنت پیامبرﷺ را که قرآن نسبت به آن تأکید کرده و فرموده: ﴿ما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾: «هر آنچه را پیامبرﷺ برای شما آورده بگیرید، (واطاعت کنید)، و از آنچه شما را نهی کره خودداری نمایید» [2] نادیده بگیرید و نسبت به آن بی اعتنا باشد؟ این معنی هیچ منافاتی با تأکید بر پیروی از عترت و تمسک به آن در موارد دیگر ندارد.

به تعبیر دیگر انتخاب کردن یکی از دو روایت در جایی است که با هم تعارضی و تضادی داشته باشند؛ در حالی که تضادی در میان این دو مطلق نیست. اصولاً تمسک به ذیل هدایت های اهل بیت نیز یکی از مصادیق بارز عمل به سنت پیامبرﷺ است؛ آن کسی که اطاعت اهلبیت علیهم‌السلام کند عمل به سنت پیامبرﷺ کرده است؛ و آن کس که نپذیرد و پشت به آن نماید و انتخاب خود را به انتخاب

۱. قبلا به این موارد اشاره شد، گفتنی است که مرحوم سیّد شرف الدین نیز در المراجعات در نامه هشتم به این موارد اشاره کرده است.
۲. سورهٔ حشر، آیه ۷.

پیامبرﷺ مقدم دارد؛ از اطاعت رسول خداﷺ سرباز زده است.

به هر حال با این بهانه‌ها نمی‌توان از زیر بار مسئولیت مهمی که احادیث ثقلین بر دوش ما می‌گذارد شانه خالی کرد؛ احادیثی که بدون شک از احادیث متواتره است، و از نظر سند و دلالت قابل چشم پوشی نیست.

این سخن را با اشعاری که امام شافعی در این زمینه آورده است به پایان می‌بریم:

وَلَما رَأَیْتُ النّاسَ قَدْ ذَهَبَتْ بِهِمْ مَذاهِبُهُمْ فَی اَبْحُرِ الغَیِّ وَ الْجَهْلِ

رَکِبْتُ عَلی اسْمِ الله فی سُفُنِ النَّجاةِ وَ هُمْ آلُ بَیْتِ المُصْطَفی خاتَمِ الرّسُلِ

وَ اَمْسَکْتُ حَبْلَ اللهِ وَ هُوَ وِلائُهُمْ کَما قَدْ اُمِرْنا بِالَّتَمَسُکِ فِی الحَبْلِ

: «هنگامی که مردم را دیدم که مذاهب و طریق هایشان آنها را در دریاهای گمراهی و جهل فرو برده است؛ من به نم خدا بر کشتی‌های نجات سوار شدم ـ و به آنها پناه بردم ـ و آنها اهل بیت مصطفی خاتم رسولان اند.

من به ریسمان الهی که ولایت آنها است چنگ زدم؛ آن گونه که مأمور شده‌ایم به حبل الله (قرآن) چنگ زنیم.

و چه خوب است همه آنها را در همه چیز پناه گاه خود ببینند و حق را از آنها جستجو کنند». [1]

۱. کتاب ذخیرة الآمال (مطابق نقل خلاصة العبقات، جلد ۲، صفحه ۲۷۷).

این که در بسیاری از روایات گذشته تکیه بر مسأله حوض کوثر شده است ظاهراً به این دلیل است که حوض کوثر در دروازهٔ بهشت قرار گرفته و نخستین گام ورودی بر آنجا است، و صالحان پیامبرﷺ و اهل بیت علیهم‌السلام را در آنجا دیدار می‌کنند.

۲ـ حدیث سفینهٔ نوح

از احـادیث مـعروف دربـارهٔ اهـل بـیت علیهم‌السلام و امـامان مـعصومین علیهم‌السلام «**حـدیث سفینه**»است که به طور گسترده در کتب معروف شیعه و اهل سنت آمده است و در این جا به طور بسیار فشرده بـه سـراغ مـتن و اسـناد و مـنابع ایـن حـدیث شـریف می‌رویم:

این حدیث را حداقل هشت نفر از صحابه از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل کرده‌اند (ابوذر، ابوسعید خدری، ابن عباس، اَنَس، عبدالله بن زبیر، عامرین واثله، سلمة بن الاکوع و علی علیه‌السلام). [۱]

احادیث فوق در دهها کتاب از کتب معروف اهل سـنت آمـده است کـه ذیـلاً بـه قسمتی از آنها اشاره می‌شود، و توضیح بیشتر را به کتابهای شریف احقاق الحق جلد نهم، و خلاصه عبقات جلد ۴ و کتب دیگر وا می‌گذاریم.

---

۱. بنا بر نقل اسد الغابه، عبدالله بن زبیر در اوائل هجرت از مادر متولد شد، پدرش زبیر هنگامی که او هفت یا هشت ساله بود، وی را نزد پـیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آورده و بـا حـضرت بـیعت کـرد و از آن حـضرت روایـاتی را (در باقیماندهٔ عمر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله)شنید و نقل نمود (اسد الغابه، جلد ۳، صفحه ۱۶۲).

۱ـ ابوذر در کنار خانهٔ کعبه دست ردر حلقه در خانه کرده و می‌گفت: کسی که مرا می‌شناسد، می‌شناسد و هر کس مرا نمی‌شناسد بداند من ابوذر غفاری هستم: «**سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ ﷺ یَقُولُ مَثَلُ اَهْلِبَیْتی فیکُمْ کَمَثَلِ سَفینَةِ نُوحٍ فی قوم نُوحٍ مَنْ رَکِبَها نَجی وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْها هَلَکَ**» و در روایتی آمده است «**وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْها غَرَقَ**»:

«از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود: اهل بیت من در میان شما همانند کشتی نوح اند هر کس بر آن سوار شود نجات می‌یابد و هر کسی از آن جدا شود، هلاك می‌گردد (و در روایتی غرق می‌شود). [1]

به این ترتیب در دریای طوفان زده زندگی، کشتی نجات آنها هستند.

۲ـ ابن عباس و همچنین سلمة بن الاکوع ـ مطابق نقل ابوالحسن علی بن محمد شافعی، مشهور به ابن مغازلی، در کتاب مناقب ـ از پیامبر اکرم ﷺ نقل می‌کنند که فرمود: «**مَثَلُ اَهْلِ بَیْتی فیکُمْ مَثَلُ سَفینَةِ نُوحٍ، مَنْ رَکِبَها نَجی وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْها هَلَکَ**».

این عبارتی است که از ابن عباس نقل شده، ولی عبارت ابن اکوع از این فشرده‌تر است: «**مَثَلُ اَهْلِ بَیْتی مَثَلُ سَفینَةِ مَنْ رَکِبَها نَجی**».

شیخ محمد امین انطاکی نویسندهٔ کتاب «لماذا اخترت مذهب اهل البیت» «چرا

---

۱. این حدیث را حافظ طبرانی در المعجم الکبیر و المعجم الصغیر (صفحه ۷۸ طبع دهلی) و ابن قتیبه دینوری در عیون الأخبار (جلد ۱، صفحه ۲۱۲ طبع مصر) و حاکم نیشابوری در مستدرك (جلد ۳ صفحه ۱۵۰) و ذهبی در میزان الاعتدلال (جلد ۱ صفحه ۲۲۴) و سیوطی در تاریخ الخلفاء (صفحه ۵۷۳) و گروه کثیر دیگری نقل کرده‌اند.

مذهب اهل بیت علیهم‌السلام را برگزیدم» در بحث حدیث سفینه می‌گوید: تمام علمای اسلام اتفاق نظر دارند که این حدیث شریف از احادیث صحیحه و مستفیضه نزدیک به حد تواتر است و تعداد زیادی از حافظان و ائمه حدیث و اهل سیره و تواریخ در مؤلفات و مجامع حدیث خود، آن را نقل کرده‌اند که عدد آنها بالغ بر یکصد نفر می‌شود؛ و همگی آن را به عنوان حدیثی مورد قبول پذیرفته‌اند. سپس می‌افزاید «غیر مسلمانان نیز این حدیث را به عنوان یک حدیث اسلامی نقل کرده‌اند». [۱]

در کتاب عبقات الانوار این حدیث را از نود و دو کتاب که به وسیله نود و دو نفر از دانشمندان معروف اهل نست تألیف یافته به طور مشروح و با تمام مشخصات نقل می‌کند:

در ملحقاتی که نویسندهٔ خلاصهٔ عبقات الانوار ذکر کرده است، این حدیث را از هشت نفر از صحابه و هشت نفر از تابعین، سه نفر از علمای قرن دوم، هشت نفر از علمای قرن سوم، چهارده نفر از علمای قرن چهارم، و به همین ترتیب قرن به قرن، تا قرن معاصر پیش رفته و همه را با نام و نشان بر شمرده است. [۲]

۱. کتاب لماذا اخترت مذهب اهل البیت، صفحه ۱۶۶.
۲. خلاصهٔ عبقات، جلد ۲، صفحه ۱۲۶ ـ ۱۹۵.

مفاد حدیث سفینه

برای درك معنی دقیق این حدیث لازم است یک نظر اجمالی به موقعیت کشتی نوح علیه‌السلام بیندازیم.

قرآن مجید می‌فرماید: ﴿فَفَتَحْنا اَبْوابَ السَّماءِ بِماءٍ مُنْهَمِرٍ ـ وَ فَجَّرْنَا الاَرْضَ عُيُوناً فَالْتَقَى الماءُ عَلى اَمْرٍ قَدْ قُدِرَ﴾: «در این هنگام درهای آسمان را با آبی فراوان و بوقفه گشودیم؛ ـ و زمین را شکافتیم و چشمه های زیادی بیرون فرستادیم؛ و این دو آب برای هدفی که مقدّر شده بود درآمیختند (و دریای وحشتناکی تشکیل شد)!»[1]

این طوفان و سیلاب عالم گیر همه چیز را در هم نوردید و در خود فرو برد؛ تنها یک نقطهٔ نجات در برابر آن وجود داشت و آن کشتی نوح علیه‌السلام بود که خداوند سرنشینانش را از غرقاب بیمه کرده بود، تا آنجا که وقتی فرزند نوح با غرور و خیره سری گفت: ﴿سَآوِیْ اِلى جَبَلٍ يَعْصِمُنى مِنَ الماءِ﴾: «بزودی به کوهی پناه می‌برم که مرا از آب حفظ می‌کند!». (زیرا هیچ سیلابی از کوههای بلند نمی‌گذرد) با جواب قاطع و کبندهٔ پدر خود مواجه شد که گفت﴿ لا عاصِمَ الْيَومَ مِنْ اَمْرِاللهِ اِلا مَنْ رَحِمَ﴾: (نوح)گفت: «امروز هیچ نگهدارنده‌ای در برابر فرمان خدا نیست؛ مگر آن کس را که او رحم کند.»! ـ اشاره به مؤمنانی که سوار بر کشتی نجات شده بودند ـ و بلافاصله صدق این گفتار نوح نمایان گشت زیرا: ﴿وَ حالَ بَيْنَهُما الْمَوْجُ فَكانَ مِنَ الْمُغْرَقينَ﴾: «در این

۱. سورهٔ قمر، آیات ۱۱و۱۲.

هنگام؛ موجی در میان آن دو جدایی افکند؛ و او در زمرهٔ غرق شدگان قرار گرفت!»[1]

تشبیه اهل بیت علیهم‌السلام به چنان کشتی در چنان شرائط، بسیار پر معنی است؛ و حقایق زیادی را می‌تواند به ما بیاموزد؛ از جمله:

۱ـ بعد از پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله طوفان هایی امت اسلامی را فرا می‌گیرد و بسیاری را با خود می‌برد و در میان امواج خود غرق می‌کند!

۲ـ برای رهایی از چنگال خطراتی که دین و ایمان و روح و جان مردم را تهدید می‌کند تنها یک نقطهٔ امید وجود دارد و آن کشتی نجات اهل بیت علیهم‌السلام است؛ که تخلف و جدایی از آن به یقین مایهٔ هلاکت است!

۳ـ جدا ماندن از یک وسیلهٔ نقلیه در یک بیابان ممکن است همیشه با مرگ همراه نباشد؛ بلکه انسان را شدیداً به زحمت بیفکند؛ ولی جدا شدن از کشتی نجات در یک دریای طوفانی اثری جز هلاکت و مرگ ندارد.

۴ـ شرط قرار گفتن در کشتی نوح علیه‌السلام ایمان و عمل صالح بود و به همین دلیل نوح به فرزندش پیشنهاد کرد که ایمان بیاورد و از کافران جدا شود و همراه او و یارانش بر کشتی سوار شود ﴿اِرْکَبْ مَعَنا وَلا تَکُنْ مَعَ الکافِرینَ﴾ بنابراین شرط نجات این امت ازطوفان بلاها و انحراف ها ایمان و یقین به موقعیت این کشتی نجات است.

---

۱. سوره هود،آیه ۴۳

۵ـ آن چه مایهٔ نجات است تنها محبت و دوستی آنها نیست که بعضی از دانشمندان اسلامی آن را مطرح کرده‌اند و می‌گویند: همهٔ مسلمین اهل بیت علیهم‌السلام را دوست می‌دارند و بزرگ می‌شمرند، بنابراین همه اهل نجات اند.

بلکه سخن از پیروی آنها (در مقابل تخلف) است، که در روایت آمده است، فرزند نوح به پدر محبت داشت، ولی از او پیروی نمی‌کرد؛ و هرگز محبت او مایهٔ نجاتش نشد. (دقت کنید).

۶ـ همان گونه که در بحث گذشته آمد حدیث ثقلین استفاده می‌شد که تمسک به دامن اهل بیت علیهم‌السلام تا پایان جهان ادامه دارد و قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام همیشه همراه یکدیگر اند تا در آستانهٔ بهشت (کنار حوض کوثر) بر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله وارد شوند، هم چنین از حدیث سفیه نیز استفاده می‌شود که این خط تا پایان جهان ادامه دارد؛ چرا که دنیا همیشه مرکز طوفانها است؛ یعنی درهر عصر و زمان شیاطین و منادیان ظلالت و یا گمشدگان وادی حیرت وجود دارند؛ این طوفان ها آرام نمی‌گیرد تا قیامت برپا گردد و خداوند در میان بندگانش داوری کند و به گفتهٔ قرآن، اختلاف ها بر چیند.[1] بنابراین همیشه وجود این کشتی نجات ضروری است و تخلف از آن مایهٔ هلاکت است.

۱. قرآن در آیات متعددی تصریح می‌کند که روز قیامت روزی است که اختلافات برچیده می‌شود و خداوند در میان امتها داوی می‌کند.

۷ـ تمسک بی قید و شرط به اهل بیت علیهم‌السلام (در برابر تخلف از آنان) می‌تواند شاهد خوبی بر وجود امام معصومی در هرزمان در میان اهل بیت علیهم‌السلام باشد که پیروی از او مایه نجات و تخلف از او مایه هلاکت است.

۸ـ این حدیث تفسیری است بر حدیث معروف (**سَتَفْتَرِقُ اُمَّتی عَلی ثَلاثٍ وَ سَبْعینَ فِرقَةٍ، فِرقَة ناجیَة وَالْباقُونَ فِی النارِ**).[1]

و نشان می‌دهد «**فرقهٔ ناجیه**»: «گروهی که اهل نجات اند» گروهی هستند که تمسک به مکتب اهل بیت علیهم‌السلام کنند و در اصول و فروع اسلام در پرتو نور هدایت آنها قرار گیرند.

از مجموع آن چه گفته شد در ضمن می‌توان این استفاده را نیز از این حدیث معروف کرد که مسألهٔ اهل بیت علیهم‌السلام در امت اسلامی باید یکی از اصلی‌ترین مسائل باشد، نه یک مسأله کوچک و در حاشیه که مسلمانان همه چیزشان را از دیگران بگیرند و تنها به محبت ساده‌ای دربارهٔ اهل بیت علیهم‌السلام قناعت کنند.

---

۱. این روایت را گروه کثیری از دانشمندان شیعه و اهل سنت، نقل کرده‌اند و در بعضی از طرق حدیث آمده است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در پاسخ سؤال علی علیه‌السلام که پرسید: این فرقه ناجیه کدام است؟ فرمود: «المتمسک بما انت و شیعتک و اصحابک»: «کسی که به آنچه که تو بر آن هستی و شیعیان و اصحاب تو هستند تمسک جوید» (احقاق الحق، جلد ۷، صفحه ۱۸۵).

۳ـ حدیث نجوم

حدیث دیگری که به طور وسیع و گسترده دربارهٔ اهلبیت پیامبرﷺ در منابع اسلامی وارد شده و نشان می‌دهد آنها در هر عصر و زمانی هادی و راهنمای مردم اند «**حدیث نجوم**» است که جمع کثیری از اصحاب پیامبرﷺ (حداقل هفت نفر، علی علیه‌السلام جابربن عبدالله، و ابوسعید خدری، و انس بن مالک و منکدر[1] و سلمة بن اکوع و ابن عباس) از آن حضرت نقل کرده‌اند، و در دهها کتاب از سوی حفاظ و محدثان اهل سنت به آن اشاره شده است که بخشی از آن را در ذیل می‌آوریم، و به بقیه مدارك آن ـ برای آگاهی بیشتر خوانندگان ـ به طور اجمال اشاره می‌کنیم:

۱ـ حاکم نیشابوری در مستدرك از ابن عباس نقل می‌کند که پیامبر گرامی اسلامﷺ فرمود: «**اَلنُّجُومُ اَمانٌ لاَهْلِ الاَرْضِ مِنَ الفَرْقِ، وَاَهْلُ بَیْتی اَمانٌ لاُمَّتی مِنَ الاِخْتِلافِ، فَاِذا خالَفَتْها قَبیلَةٌ مِنَ الْعَرَبِ اخْتَلَفُوا فَصارُوا حِزْبَ اِبْلیسِ!**»:

---

۱. منکدر ابن عبدالله پدر محمد بن منکدر ـ طبق گفته ابن اثیر در اسد الغابه ـ از اصحاب و یاران پیامبرﷺ بود.

«ستارگان برای اهل زمین مایهٔ امنیت و نجات از غرق شدن در دریا است ـ زیرا در زمان های گذشته که قطب نما اختراع نشده بود؛ بهترین راه برای پیدا کردن مقصد در سفرهای دریایی ستارگان آسمان بودند ـ و اهل بیت من امان و مایهٔ نجات امتم از اختلافات اند، پس هنگامی که قبیله‌ای از عرب با آنها مخلفت کنند، اختلاف در میان امت ظاهر می‌شود و آنها حزب شیطان خواهند شد!»

حاکم بعد از ذکر این حدیث می‌گوید:« **هذا حَدیثُ صَحیحُ الاِسْنادِ**»: «این حدیثی است که اسنادش صحیح است». [۱]

علامه حمزاوی در مشارق الانوار می‌گوید: در روایتی که آن را حاکم نیشابوری صحیح دانسته [۲] چنین آمده است:«**اَلنُّجُومُ اَمانُ لِاَهْلِ الاَرْضِ مِنَ الغَرْقِ وَ اَهْلُ بَیْتی اَمانُ لاُمَّتی مِنَ الاِخْتِلافِ ..**»

از کسانی که این حدیث را در کتابش آورده، ابن حجر در صواعق» و علامهٔ علی متقی در منتخب کنیز العمال، بدخشی در مفتاح النجاح و شیخ محمد صبان مالکی در اسغاف الراغبین، علامه بنهانی اشرف المؤید و جواهر البحار می‌باشند. [۳]

۱. حاکم نیشابوری در مستدرك، جلد ۳، صفحه ۱۴۹ (طبع حیدرآباد دکن مطابق نقل احقاق الحق جلد ۹، صفحه ۲۹۴).

۲. عبرت حمزاوی چنین است: صححها الحاکم علی شرط الشیخین (اشاره به اینکه با همان معیارهایی که بخاری و مسلم احادیث را صحیح می‌دانستند، این حدیث صحیح است (مشارق الانوار، صفحه ۹۰ طبع شرقیه مصر).

۳. برای آگاهی بیشتر به احقاق الحق جلد ۹ صفحه ۲۹۴ تا ۲۹۶ مراجعه شود.

اینها همه مربوط به روایتی است که ابن عباس از پیامبر اکرمﷺ نقل کرده و همان گونه که اشاره کردیم راویان متعدد دیگری نیز این حدیث را از پیامبر اکرمﷺ نقل کرده‌اند که احادیث آنها نیز در کتب معروف اهل سنت و شیعه آمده است البته در میان عبارات این روایات تفاوت های کمی وجود دارد که در آن چه هدف اصلی را تشکیل می‌دهد، تأثیر نمی‌گذارد.

مثلاً در روایت سلمه بن اکوع می‌خوانیم: «**قالَ رَسُولُ اللهِﷺ اَلنُّجومُ اَمانُ لاَهْلِ السَّماءِ وَ اَهْلُ بَیْتی اَمانُ لاُمَّتی**»: «رسول خداﷺ فرمود ستارگان مایه امنیت و آرامش اهل آسمان، و اهل بیت من امان امت من هستند»! [1]

همین مضمون را با تفاوت مختصری جابربن عبدالله انصاری از پیامبر اکرمﷺ و هم چنین منکدر و انس و ابوسعید خدری از آن حضرتﷺ نقل کرده‌اند.

در حدیث دیگری که از علی علیه‌السلام در این زمینه از پیامبر اکرمﷺ نقل شده چنین می‌خوانیم: «**النُّجُوم اَمانُ لاَهْلِ السماءِ فَاِذا ذَهَبَتِ النُّجُومُ ذَهَبَ اَهْلُ السَماءِ، وَ اَهْلُ بَیْتی اَمانُ لاَهْلِ الاَرضِ فَاِذا ذَهَبَ اَهْلُ بَیْتی ذَهَبَ اَهْلُ الاَرْضِ!**»:

«ستارگان مایه امانند برای اهل آسمان، هنگامی که ستارگان از میان بروند، اهل آسمان نیز از بین می‌روند؛ و اهل بیت من امان برای اهل زمین‌اند هنگامی که اهل

---

۱. ابن حدیث را سیوطی در الجامع الصغیر (صفحه ۵۸۷ طبع مصر) و محب الدین طبری در ذخائر العقبی، و ابن حجر در صواعق، و گروه دیگری در کتابهای خود آورده‌اند.

بیت من از میان بروند؛ اهل زمین از میان می‌روند»!

این حدیث را محب الدین طبری در ذخائر العقبی از مناقب احمد حنبل نقل کرده است.[۱]

گروه کثیر دیگری نیز این حدیث را در کتب خود آورده‌اند، مانند «موینی در فرائد السمطین، ابن حجر در صواعق، محمد صبان در اسعاف الراغبین و خوارزمی در مقتل الحسین، و نبهانی در الشرف المؤبد

محتوای حدیث نجوم

«**حدیث یا احادیث نجوم**» به امور مختلفی اشاره می‌کند:

۱ـ این حدیث در واقع اشاره به آیاتی از قرآن مجید است که برای ستارگان آسمان دو اثر مهم می‌شمرد:

نخست اینکه می‌فرماید: ﴿وَ بِالنَجْمِ هُمْ یَهْتَدُونَ﴾: «آنها به وسیله ستارگان راه (خود را) می‌یابند».[۲]

و در جای دیگر می‌فرماید: ﴿وَ هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ النُّجُمَ لِتَهْتَدُوا بِها فی ظُلُماتِ الْبَرِّ

۱. ذخائرالعقبیٰ، صفحه ۷، طبع قدس قاهره.
۲. سورهٔ نحل، آیهٔ ۱۶.

وَ الْبَحْرِ﴾: «او کسی است که ستارگان را برای شما آفرید، تا در تاریکی های صحرا و دریا، بوسیله آنها راه یابید.»[۱]

این در واقع اشاره به یکی از فوائد مهم ستارگان است؛ زیرا پیش از آنکه قطب نما اختراع شود، وسیلهٔ پیدا کردن راهها به ویژه در سفرهای دریایی که از کوهها و درختان و سایر نشانه‌ها اثری نبود؛ جز به وسیله ستارگان ممکن نمی‌شد. به همین دلیل شبهایی که ابر آسمان را می‌پوشانید کشتی‌ها از حرکت باز می‌ماندند، و اگر به راه خود ادامه می‌دادند خطر مرگ آنها را تهدید می‌کرد.

این به خاطر آن است که جز پنج ستاره معروف سیارات (عطارد، زهره، مریخ، مشتری و زحل) بقیه ستارگان آسمان به صورت مجموعه هایی هستند که جای خود را تغییر نمی‌دهند؛ گویی آنها همانند مرواریدهایی هستند که روی یک پارچه سیاه دوخته شده باشند؛ و این پارچه را از یک سو کشیده، به سوی دیگر ببرند، به همین دلیل آنها را ثوابت می‌نامیدند و این وضع سبب می‌شد که علاوه بر ستارهٔ قطبی که جای آن دائماً ثابت است و طلوع و غروبی هم چون ستارگان دیگر ندارد، بقیهٔ ستارگان را بشناسند و در فصول مختلف سال جای آن را بدانند و با نقشه هایی که در دست داشتند راه خود را به سوی مقصد باز یابند.

فایده دیگر اینکه با گفته قرآن بخشی از ستارگان «**رجوم**» شیاطین اند، یعنی به

۱. سورهٔ انعام، آیهٔ ۹۷.

منزلهٔ تیرهایی هستند که به سوی شیاطین پرتاب می‌گردد و آنها را از نفوذ به آسمان ها باز می‌دارد، قرآن می‌فرماید ﴿اِنّا زَیَنا السَّماءَ الدُّنْیا بِزینَةٍ الْکَواکِبَ ـ وَ حِفْظاً مِنْ کُلِ شَیْطانٍ مارِدٍ ـ لا یَستَمعُونَ اِلَی الْمَلاءِ الاَعْلی و یُقْذَفُونَ مِنْ کُلِّ جانِبٍ ـ دُحُوراً وَ لَهُمْ عَذابٌ واصِبٌ﴾:

«ما آسمان نزدیك (پایین) را با زیور ستارگان آراستیم،ـ تا آن را از هر شیطان متمرّدی حفظ کنیم.ـ آنها نمی توانند به سخنان فرشتگان عالم بالا گوش فرا دهند، (و هر گاه چنین کنند) از هر سو هدف قرار می گیرند.ـ آنها بشدّت به عقب رانده می شوند؛ و برای آنان مجازاتی دائم است.»[1]

از این آیات و آیات دیگر قرآن، مفهوم امان بودن ستارگان را برای اهل آسمان ها می‌توان درك کرد.

چگونه ستارگان (یا شهب) راه را بر شیاطین می‌بندند، و آنها را از نفوذ به آسمان ها حفظ می‌کنند؟ این مسأله‌ای است که جداگانه باید از آن بحث کرد و ما شرح آن را در ذیل همین آیات در تفسیر نمونه آورده‌ایم؛ آن چه در اینجا توجه به آن لازم است همان مفهوم اجمالی آیات است که ستارگان سبب عقب راندن شیاطین از ملأ اعلی، و حوزهٔ پاك فرشتگان و کروبیان می‌باشد؛ و همین مقدار برای تفسیر «**حدیث نجوم**» کافی است.

۱. سوره صافات، آیات ۶ـ۹.

آری اهل بیت پیامبرﷺ از یک سو هم چون ستارگان آسمان، مردم را از گمراهی درظلمات کفر و فساد و گناه نجات می‌بخشند؛ و طریق وصول به مقصد را به آنها نشان می‌دهند و رهروان راه خدا را از غرق شدن در میان امواج ضلالت حفظ می‌کنند.

از سوی دیگر هنگامی که شیاطین جن و انس، قصد نفوذ در حوزهٔ اسلام و تحریف احکام قرآن و سنت را می‌کنند هم چون تیرهای شهاب آنان را به عقب می‌رانند؛ و دست غیبی بر سینهٔ این نامحرمان می‌زنند و آنها را از تماشاگر باز می‌دارند.

این نکته نیز قابل توجه است که مخصوصاً اهل بیت را امان امت در برابر اختلافات بیان می‌کند؛ اختلافاتی که اگر ادامه پیدا کند مردم جزء حزب ابلیس می‌شوند (**اِخْتَلَفُوا فَصارُوا حِزْبَ اِبْلیسَ**) و این تعبیر بسیار پرمعنا است.

۲ـ از این حدیث استفاده می‌شود که خط هدایت اهل بیت علیهم‌السلام تا پایان جهان ادامه دارد؛ همان گونه که امان بودن ستارگان برای آسمان ها یا اهل زمین ادامه دارد.

۳ـ و نیز معصوم بودن آنها را از خطا و گناه ثابت می‌کند؛ چرا که اگر امکان صدور خطا و گناه از آنان باشد نمی‌توانند امان ـ به طور کامل و مطلق ـ برای اهل زمین در

برابر اختلاف و گمراهی گردند. (دقت کنید)

۴ـ همان گونه که ستارگان آسمان هر گاه یکی از آنها غروب کند، ستارهٔ دیگری طلوع می‌کند؛ و هر گاه مجموعه‌ای در افق پنهان می‌شوند، مجموعهٔ دیگری سر از افق بر می‌دارد، اهل بیت و آل محمدﷺ نیز چنین هستند.

علی علیه‌السلام این مطلب را با صراحت در نهج البلاغه بیان فرموده است:

«اَلا اِنَّ مَثَلَ آلِ مُحَمَّدٍﷺ کَمَثَلِ نُجُومِ السَّماءِ اِذا هَوی نَجْمٌ طَلَعَ نَجْمٌ»: «آگاه باشید آل محمدﷺ هم چون ستارگان آسمان اند هنگامی که یکی از آنها غروب کند، ستارهٔ دیگری طلوع می‌کند». [۱]

شاید نیاز به تذکر نداشته باشد که اهل بیت علیهم‌السلام را در این روایات نمی‌توان به همسران پیامبرﷺ تفسیر کرد؛ چرا که سخن از کسانی می‌گوید که در هر عصر و زمان مایهٔ هدایت امت و نجات آنها از غرقاب ضلالت و جلوگیری از اختلافات اند، و می‌دانیم همسران پیامبرﷺ در عصر خاصی می‌زیستند، به علاوه آنها نقش خاصی در جلوگیری از اختلافات نداشتند.

سؤال

۱. نهج البلاغه، خطبهٔ ۱۰۰.

ممکن است گفته شود در حدیثی از پیامبر اکرمﷺ که در کتب مختلف نقل شده است می‌خوانیم: «**اَصْحابی بِمَنْزِلَةِ النُّجُومِ فِی السَّماءِ فَاَیُّما اَخَذْتُمْ بِهِ اِهْتَدَیْتُمْ**»: «اصحاب من به منزلهٔ ستارگان آسمان اند؛ هر کدام را بگیرید به وسیلهٔ آن هدایت می‌شوید».[۱]

آیا این حدیث با احادیث فوق که دربارهٔ اهلبیت علیهم‌السلام وارد شده بود تضادی ندارند؟!

در پاسخ این سؤال باید به چند نکته توجه داشت:

۱ـ به فرض که حدیث «**اَصْحابی کَالنُّجُومِ**» حدیث معتبری باشد هیچ منافاتی با آن چه دربارهٔ اهل بیت علیهم‌السلام وارد شده است ندارد؛ زیرا وجود یک مرجع در بیان حقایق اسلام تضادی با وجود مراجع دیگر نخواهد داشت به خصوص اینکه در حدیث «**اَهْلُ بَیْتی کَالنُّجومِ**» سخنی ازقرآن مجید به میان نیامده در حالی که قرآن مجید مهم ترین تکیه گاه مسلمین است.

۲ـ این حدیث را از نظر سند نزد بسیاری از بزرگان اهل سنت، موضوع و مکذوب (ساخته شدهٔ دست دروغ پردازان و نادرست) یا لااقل مشکوك خوانده شده است.

از کسانی که تصریح به این معنی کرده‌اند، احمد حنبل یکی از ائمهٔ اربعه اهل سنت، و ابن حزم و ابواابراهیم مزنی (یکی از یاران شافعی) و حافظ بزاز و دارقطنی

۱. جامع الاصول، جلد ۹، صفحه ۴۱۰.

و ذهبی و گروهی دیگرند که نقل کلام هر یک از آنها ما را از طرزی بحث تفیریخارج می‌کند، ولی شما می‌توانید برای اطلاع بیشتر از تمام این گفته‌ها به خلاصهٔ کتاب عبقات الانوار مراجعه فرمائید. [1]

۳ـ محتوای این حدیث با موازین منطقی سازگار نیست زیرا ما می‌دانیم که در میان اصحاب پیامبرﷺ ـ اصحاب به معنی وسیع کلمه یعنی: تمام کسانی که آن حضرت را درك کرده و در کنار او بودند ـ اختلافات عظیمی پدیدار گشت؛ و بر سر این اختلافات، خون های زیادی ریخته شد و جنگ های وحشتناکی به وقوع پیوست، کدام منطق می‌پذیرد که ما دو گروه متضاد را که تشنهٔ خون هم بودند مایه هدایت بدانیم و افراد را مخیر کنیم که برای شما تفاوت نمی‌کند مثلاً می‌خواهید به لشکر امیر مؤمنان علی علیه‌السلام بپیوندید و یا به لشکر معاویه؛ جز یاران علی علیه‌السلام در جنگ جمل باشید یا همراهان طلحه و زبیر! تمام اینها عین هدایت است و شما را به بهشت برین می‌رساند.

هیچ عقلی چنین منقطی را نمی‌پذیرد؛ و مقام پیامبری خداﷺ؛ برتر و بالاتر است از اینکه چنین نسبتی به او داده شود.

قرائن نشان می‌دهد که حاکمان بنی امیه و مانند آنان برای تثبیت مواضع خود و

---

۱. خلاصهٔ عبقات جلد ۳، صفحه ۱۲۴ ـ ۱۶۷ (در این کتاب ضعف سند این حدیث را بیش از سی نفر از علماء و دانشمندان اهل سنت با شرح حالات آنان نقل کرده است.

بی رنگ ساختن حدیث نجوم و کم اهمیت جلوه دادن مقام اهل بیت علیهم‌السلام چنین حدیثی را ساخته و پرداخته و به پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله نسبت داده‌اند تا به شامیان و غیر آنها بفهمانند اگر حکومت علی علیه‌السلام حق است و مایه هدایت؛ حکومت معاویه نیز به حکم آنکه در زمرهٔ اصحاب بوده نیز حق است و مایه هدایت؛ هیچ تفاوتی نمی‌کند که با این باشید یا آن و الله العالم بحقایق الامور.

حدیث امامان اثنا عشر

حدیث دیگری که موقعیت اهلبیت علیهم‌السلام را در مسألهٔ ولایت و امامت به طور عام آشکار می‌سازد؛ و می‌تواند بسیاری از سؤالات را که در این زمینه است پاسخ گوید، «**حدیث ائمه اثنا عشر**» است که از معروف ترین و مشهورترین احادیث اسلامی است و در اکثر کتب صحاح نقل شده؛ و در واقع قولی است که جملگی بر آن اند!

نخست به طور خلاصه به سراغ اسناد حدیث می‌رویم، سپس به طور فشرده به محتوای آن می‌پردازیم:

این حدیث از گروهی از صحابه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده است که بیشترین اسناد آن به جابربن سمره می‌رسد، و سپس به عبدالله بن مسعود و عبدالله بن عمر و عبدالله بن عمرو بن عاص و عبدالملک بن عمیر و ابی الجلد و ابی جحیفه و ـ حداقل هفت نفرند ـ ولی حفاظ و ناقلان حدیث که آن را در کتاب های خود نقل کرده‌اند بالغ بر دهها کتاب می‌شود، اکنون به قسمتی از آن توجه فرمائید.

۱ـ در صحیح مسلم از جابر بن سمره نقل شده که می‌گوید:«سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ ﷺ یَقُولُ: لایَزالُ الاِسلامُ عَزیزاً اِلی اِثْنی عَشَرَ خَلیفَةً ـ ثُمَّ قالَ کَلِمَةً لَمْ اَفْهَمْها! فَقُلْتُ لاَبی ما قالَ؟ فَقالَ کُلُّهُمْ مِنْ قُرَیْشٍ!»:

«اسلام پیوسته عزیز خواهد بود تا دوازده خلیفه بر مسلمانان حکومت کنند،سپس سخنی فرمود که من نفهمیدم، پس به پدرم ـ که در آنجا حاضر و از من به پیامبر ﷺ نزدیک‌تر بود ـ گفتم: پیامبر ﷺ چه فرمود؟ گفت: فرمود: «تمام آنها از قریش‌اند». [1]

در همین کتاب باسند دیگری از جابر تعبیر دیگری نقل می‌کند و به جای «لایَزالُ هٰذاالدین عزیزاً»، «لایَزالُ هٰذاالاَمرُ» آمده است؛ و در تعبیر سومی با سند دیگری «لایَزالُ هٰذالدین عزیزاً منیعاً» آمده است؛ و در تعبیر چهارمی از عامربن سعدبن ابی وقاص نقل می‌کند که به جابربن سمره نامه‌ای نوشتم که بعضی از اخباری را که خودت از پیامبر ﷺ شنیده‌ای برای من بنویس؛ او چنین نوشت که من از پیامبر ﷺ شنیدم که می‌فرمود «لایَزالُ الدینُ قائماً حتیٰ تقومُ الساعةُ، او یَکونُ علیکُم اثْنی عشَرَ خَلیفَةً کُلُّهُم من قُرَیشٍ»:

«دین اسلام برپا است تا قیام قیامت، تا اینکه بر شما دوازده خلیفه حکومت می‌کنند که همه از قریش اند».

۱. صحیح مسلم، جلد ۳، صفحه ۱۴۵۳، طبع بیروت (داراحیاء التراث العربی).

و نیز شنیدم فرمود: «**عُصَیبَةٌ من المُسلِمینَ یَفتَتِحونَ بیتَ ابیَضَ، بیتِ کسریٰ او آلِ کسریٰ**»: «گروه کوچکی از مسلمانان کاخ سفید، کاخ کسریٰ یا خاندان کسریٰ را فتح می‌کنند». و نیز شنیدم که می‌فرمود: «**اِنَّ بینَ یدیِ الساعةِ کَذابینَ فاحذَرو هُم**»: «قبل از قیامت دروغ گویانی آشکار می‌شوند از آنها دوری کنید».[۱]

و در طریق دیگری در همان صحیح مسلم از جابر آمده است: «**لایَزالُ هذا الدینُ عزیزاً منیعاً الی اثنی عَشَرَ خلیفَةً**»: «این دین قدرت‌مند وشکست‌ناپذیر خواهد بود تا دوازده خلیفه بر آن حکومت کنند» و در آخر این حدیث نیز همان جمله «**کُلُّهُم مِن قُرَیشٍ**» دیده می‌شود.[۲]

۲ـ همین حدیث در صحیح بخاری با عبارت مشابهی آمده است؛ جابر می‌گوید از پیامبر خداﷺ شنیدم که می‌فرمود: «**یکونُ اثنی عَشَرَ امیراً فَقالَ کَلِمَةً لَم اسمَعْها، فَقالَ ابی اِنّهُ قالَ کُلُّهُم مِن قُرَیشٍ**»:«بعد از من دوازده امیر خواهند بود»؛ سپس سخنی فرمود که آنرا نشنیدم، پدرم گفت که فرمود: «همه آنها از قریش اند»[۳]

۳ـ همین معنی در صحیح ترمذی نیز با تفاوت جزئی ذکر شده و ترمذی بعد از نقل آن می‌گوید: «**هذا حَدیثُ حَسَنُ صَحیحُ**» «این حدیث نیکو، صحیح است». [۴]

---

۱. صحیح مسلم، جلد۳، صفحه ۱۴۵۳.

۲. صحیح مسلم، جلد۳، صفحه۱۴۵۳.

۳. صحیح بخاری، جلد۳، جزءنهم، صفحه ۱۰۱(در بابی که آنرا قبل از باب اخراج الخُصوم و اهل ریب، آورده است) طبع دارُ الجَبل بیروت.

۴. صحیح ترمذی، جلد ۴، صفحه ۵۰۱، طبع داراحیاء التراث العربی بیروت ـ باب ماجاء فی الخلفاء، حدیث

۴ـ در صحیح ابی داود نیز همین معنی با تفاوت مختصری آمده است؛ و لحن حدیث نشان می‌دهد که پیامبرﷺ آن را در حضور جمعیت فرموده زیرا در آن وارد شده است وقتی پیامبرﷺ فرمود: «همواره این دین، نیرومند و عزیز است تا دوازده خلیفه» مردم با صدای بلند تکبیر گفتند. [۱]

۵ـ در مسند احمد حنبل نیز در چندین مورد این حدیث ذکر شده است که بعضی از محققان شماره طرق آن را در این کتاب به جابر، سی و چهار طریق ذکر کرده‌اند! [۲]

در یک مورد می‌خوانیم که مسروق می‌گوید: ما نزد عبدالله بن مسعود نشسته بودیم، و او برای ما قرآن می‌خواند؛ کسی از او سؤال کرد آیا از رسول خداﷺ هرگز سؤال کردید که چند خلیفه بر این امت حکومت می‌کنند؟ عبدالله بن مسعود گفت: از زمانی که به عراق آمده‌ام، قبل از تو کسی این سؤال را از من نکرده است! سپس افزود: آری ما از رسول خداﷺ سؤال کردیم فرمود: «**اِثْنی عَشَرَ کَعِدَّةِ نُقَباءِ بَنی اِسْرائیلَ**»: «دوازده نفر به تعداد نقبا و رؤسای بنی اسرائیل»! [۳]

آن چه در بالا نقل کردیم مربوط به معروف ترین و معتبرترین کتب اهل سنت

۲۲۲۲۳.

۱. صحیح ابی داود جلد ۴، طبع بیروت داراحیاء السنة النبویه (کتاب المهدی).
۲. به کتاب منتخب الاثر، صفحه ۱۲ و احقاق الحق جلد ۱۳ مراجعه شود.
۳. مسند احمد، جلد ۱، صفحه ۳۹۸، طبع دارالصادق بیروت.

است که این حدیث از طرق مختلف در آن نقل شده و بعد از اینها در کتاب های متعدد دیگری نیز آمده است که برای پرهیز از طولانی شدن کلام به قسمتی از نام های آنها اشاره می‌کنیم و شرح بیشتر را می‌توانید از کتابهای احقاق الحق، فضائل الخمسة، منتخب الاثر و مانند آنها به دست آورید.

محتوای حدیث ائمه اثنی عشر علیهم‌السلام

تعبیراتی که در این روایات آمده، متفاوت است، در بعضی تعبیر به «**اثنی عشر خلیفه**»! (دوازده جانشین)، شده و در بعضی «اثنی عشر امیراً» آمده، و در بعضی سخن از ولایت و حکومت دوازده مرد است «**ما وَلاّهُمْ اِثْنی عَشَرَ رَجُلاً**» ولی غالباً تعبیر به خلیفه شده است، و در بعضی نیز تنها عدد «**اثنی عشر کَعِدَّةِ نُقباءِ بَنی اِسْرائیلَ**»: «یعنی دوازده نفر مانند رؤسای قبائل بنی اسرائل آمده»، و در بعضی نیز تعبیر به دوازده قیم شده است.

ولی روشن است که همهٔ اینها از یک سو اشاره به مسألهٔ خلافت و ولایت و حکومت است، و در نتیجه یکسان اند؛

از سوی دیگر در بعضی «**لایَزْالُ هذَا الدّینُ عَزیزاً مَنیعاً**» «پیوسته این دین

قدرتمند و شکست‌ناپذیر است ...» آمده؛

و در بعضی «لایَزالُ اَمْرُ اُمَّتی صالِحاً»: «پیوسته کار امت من بر صلاح است اگر ...»و در بعضی «لایَزالُ اَمْرُ هذِهِ الاُمَةِ ظاهِراً»: «پیوسته کار این امت غالب و پیروز است ...»؛

و در بعضی «ما ضِیاً» «رو به راه است»؛

و در بعضی «لا یَضُرُّهُمْ خَذَلَهُمْ» «کسی نمی‌تواند به آنها زیان برساند و آنان را خوار کند».

و تعبیرات دیگری از این قبیل که باز همه اشاره به یک واقعیت دارد و آن صلاح امر امت و قدرت و پیروزی و نجات آنها است.

از سوی سوم در غالب این روایات که به طرق مختلف نقل شده جلمه «کُلُّهُمْ مِنْ قُرَیْشٍ» «همه از قریشند» دیده می‌شود، تنها در بعضی از روایات، مانند روایتی که قندوزی حنفی در ینابیع الموده نقل کرده؛ در ذیل همان روایت جابر بن سمره از کتاب مودة القربی نقل می‌کند که پیامبرﷺ فرمود: «کُلُّهُمْ مِنْ بَنی هاشِمْ»: «همه از بنی هاشم اند»! [1]

در غالب این احادیث آمده که پیامبرﷺ به هنگام بیان جمله اخیر صدای خود را آهسته کرد، و جمله فوق را مخفیانه گفت؛ و این به خوبی نشان می‌دهد که افرادی با بودن دوازده جانشین پیامبرﷺ در قریش با بنی هاشم مخالف بودند که تا

۱. ینابیع الموده، صفحه ۴۴۵، باب ۷۷.

آنجا که پیامبر صلی الله علیه و آله به طور مخفی این را بیان فرمود!

به هر حال تفسیر این حدیث شریف که در منابع معروف و دست اول آمده و همهٔ علمای اسلام به آن معترفت اند، برای پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام روشن است، و آنها مفهوم آن را چیزی جز دوازده امام معصوم علیهم السلام نمی‌دانند؛ ولی تفسیر آن برای پیروان مذاهب دیگر اسلامی به صورت یک مسألهٔ بغرنج و بسیار پیچیده و معضل در آمده است، به طوری که با اطمینان و یقین می‌توان گفت هیچ یک از آنان تفسیر روشنی برای آن بیان نکرده‌اند؛ دلیل آن هم معلوم است: خلفای نخستین چهار، نفر بودند.

حکّام بنی امیّه چهارده نفر بوده‌اند.[1] و حکّام بنی عبّاس بالغ بر سی و هفت نفر. و هی چکدام از اینها بر «**ائمه اثنی عشر**» تطبیق نمی‌کند. همان گونه که جمع و تفریق آنان نسبت به یکدیگر نیز مشکلی را حل نخواهد کرد؛ مگر آنکه پیش خود بنشینیم و بعضی را به میل خویش حذف کنیم و بعضی را بپذیریم، و با تکلف، عدد دوازده را زنده کنیم که آن هم با هیچ منطقی سازگار نیست.

بهتر است در اینجا زمام سخن را به دست حافظ سلیمان بن ابراهیم قندوزی

---

۱. آنها عبارتند از ۱ـ معاویه اول، ۲ـ یزید اول، ۳ـ معاویه دوم، ۴ـ مروان اول، ۵ـ عبدالملک، ۶ـ ولید اول، ۷ـ سلیمان بن عبدالملك، ۸ـ عمر بن عبدالعزیز، ۹ـ یزید دوم، ۱۰ـ هشام بن عبدالملك، ۱۱ـ ولید دوم، ۱۲ـ یزید سوم، ۱۳ـ ابراهیم بن ولید، ۱۴ـ مروان دوم و امویین اندلس، تعداد آنها از این هم بیشتر است (دائرة المعارف دهخدا).

حنفی بسپاریم، او در کتاب معروف ینابیع الموده می‌گوید:

بعضی از محققین گفته‌اند احادیثی که دلالت می‌کند خلفاء بعد از پیامبر اکرمﷺ دوازده نفرند؛ از طرق کثیره مشهوره نقل شده است و با گذشت زمان دانسته می‌شود مقصود رسول خداﷺ از این حدیث امامان دوازده گانه از اهل بیت و عترت او هستند؛ زیرا این حدیث را نمی‌توان بر خلفای نخستین بعد از او تطبیق نمود؛ زیرا عددشان کمتر از دوازده نفر می‌باشد و نیز نمی‌توان آنرا منطبق بر پادشاهان بنی امیه دانست زیرا ازیک سو بیش از دوازده نفراند، و از سوی دیگر همهٔ آنها مرتکب ظلم و ستم های آشکاری شدند، جز عمر بن عبدالعزیز و از سوی سوم آنها از بنی هاشم نیستند (در حالی که در بعضی از طرق حدیث آمده آنها همه از بنی هاشمند) این روایت مخصوصاً با آهسته گفتن این جمله ازسوی پیامبرﷺ سازگار تراست؛ زیرا گروهی از آنها خلافت بنی هاشم را دوست نداشتند؛ و نیز نمی‌توان آنها را بر پادشاهان بنی عباس تطبیق کرد، چرا که تعداد آنها از دوازده نفر بیشتر است، و به علاوه هرگز رعایت آیه ﴿**قُل لا اَسئَلُکُمْ عَلَیْهِ اَجْراً اِلاَّ الْمَوَدَّةَ فِی الْقُربی**﴾[1] و همچنین حدیث کساء را رعایت نکردند، بنابراین راهی جز این نمی‌ماند که این حدیث را بر امامان دوازده گانه اهلبیت پیامبرﷺ و عترتش منطبق بدانیم؛ زیرا آنها آگاهترین مردم زمان خود و بزرگوارترین و باتقواترین آنها بودند و حسب و

۱. سوره شوریٰ، آیه ۲۳.

نسب آنها از همه برتر بود». [۱]

دکتر محمد تیجانی سماوی که نخست در زمره اهل سنت بوده و سپس تشیع را انتخاب کرده، و در کتابی که به عنوان دلیل تشیع خود نگاشته و آن را به نام «**لاَکُونَ مَعَ الصّادِقینَ**» نامیده است، در چند جمله کوتاه و پر معنی در این زمینه می‌گوید: این احادیث «**احادیث ائمه اثنی عشر**» به هیچ وجه قابل تصحیح و تفسیر نیست، جز هنگانی که آن را به دوازده گانه اهل بیت علیهم‌السلام که شیعه امامیه به آن معتقدانـد تفسیر کنیم، بزرگان و پیشوایان اهل سنت باید این معما را حل کنند، زیرا عدد ائمه اثنی عشر که روایت آن را در کتب صحاح خود نوشته‌اند تا امروز به صورت سؤال و معمائی باقی مانده است که هیچ جوابی برای آن نیافته‌اند. [۲]

عجب اینکه بعضی خواسته‌اند این حدیث شریف را تفسیر کنند بی آنکه اعتقاد پیروان اهل بیت علیهم‌السلام را در این زمینه بپذیرند گرفتار تکلفات شگفت آوری شده‌اند؛ از یک سو یزید و مانند او را در زمرهٔ دوازده نفر شمرده‌اند که اسلام به وسیله آنـها سربلند و عزیز و قدرتمند شده! و از سوی دیگر تعدادی از خلفا را به میل خود حذف کرده‌اند.

به عقیدهٔ ما حداقل اگر سوت می‌کردند از این توجیهات آبرومندانه‌تر بود.

۱. ینابیع الموده، صفحه ۴۴۶، دنباله باب ۷۷.
۲. لاکون مع الصادقین، صفحه ۱۴۶.

و از همه شگفت انگیزتر تفسیری بود که در یکی از سفرهای زیارت بیت الله الحرام از یکی از علمای مکه در مسجد الحرام شنیدیم و آن اینکه: امامان دوازده گانه چهار نفرشان، همان خلفاء چهارگانه نخستین بودند، و هشت نفر در زمانهای آینده ظهور خواهند کرد!

در حالی که هر کس این حدیث را بخواند می‌داند که منظور وجود دوازده جانشین پی در پی است؛ و تعبیرهایی هم چون «لایَزالُ هذا الدّینُ، مَنیعاً، عزیزاً» یا تعبیر «لایَزالُ هذَا الدینُ قائِماً حَتّی تَقُومَ السّاعَةُ»، به وضوح و با صراحت این معنی را می‌فهماند که سلسله خلفای دوازدگانه پیامبرﷺ تا پایان جهان تداوم خواهد یافت.

این بحث را با حدیثی از حافظ ابونعیم اصفهانی در کتاب حلیة الاولیاء پایان می‌دهیم او با سندش از ابن عباس نقل می‌کند که پیامبرﷺ فرمود: «مَنْ سَرَّهُ اَنْ یَحْیی حَیاتی وَ یَمُوت مَماتی، وَیسْکُنْ جَنَةُ عَدْنٍ غَرَسَها رَبّی، فَلْیُوالِ عَلیّاً مِنْ بَعْدی، وَلْیُوالِ وَلیَّهُ وَلْیَقْتَدِ بِالاَئمَّةِ مِنْ بَعْدی فَاِنَّهُمْ عِتْرَتی»:

«کسی که دوست دارد همانند من زندگی کند و همانند من بمیرد و در جنات عدن که پروردگارم درختان آن‌ها را نشانده است ساکن شود بعد از من علی علیه‌السلام را دوست بدارد و هم چنین ولیّ او را به دوستی برگزیند و به امامانی که بعد از من اند اقتدا کند که آنها عترت من هستند». [1]

۱. حلیة الاولیاء، جلد ۱، صفحه ۸۶ (مطابق نقل فضائل الخمسه من الصحاح السته، جلد ۲، صفحه ۳۴).

نکته:

در اینجا نکتهٔ مهمی وجود دارد که با یک اشاره از آن گذشته، شرح آن را به مباحث آینده موکول می‌کنیم؛ و آن اینکه در روایات متعددی که از طرق اهل سنت و شیعه نقل شده نام امامان دوازده گانه ـ به همن گونه که پیروان مکتب اهل بیت معتقد اند ـ آمده است، و در بعضی طرق این روایات تنها به نام اولین آنها علی علیه‌السلام و آخرین آنها مهدی (عج) به عنوان «اَوَّلُهُمْ عَلیٌّ وَ آخِرُهُمْ مَهْدیٌّ،» و در بعضی از آنها اشاره به سومین آنها یعنی امام حسین علیه‌السلام شده است به این صورت که از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده که اشاره به او کرد و فرمود:

«هذا اِبْنی اِمامُ، ابْنُ اِمامٍ، اَبُوا اَئِمَّةٍ تِسْعَةٍ»: «این فرزندم امام است، و فرزند امام، و برادر امام، و پدر امامان نهگانه» [1] و به این ترتیب به همه امامان دوازده گانه اشاره شده است.

زمین از حجت الهی خالی نمی‌ماند

۱. مرحوم علامه در کشف المراد (شرح تجرید العقاید) می‌گوید: این حدیث به طور متواتر از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده است (کشف المراد، صفحه ۳۱۴) طبع مکتبة المصطفوی قم.

از مسائل مهمی که در روایات اسلامی روی آن تکیه شده این است که زمین از نمایندهٔ الهی خالی نمی‌شود؛ و در روایات فراوانی که از منابع اهل بیت علیهم‌السلام به ما رسیده است، این مضمون به طور مکرر آمده که صفحهٔ روی زمین از امام (یا پیامبر) یا به طور کلی حجت الهی، خالی نمی‌ماند؛ و در کتاب شریف کافی دو باب در این زمینه منعقد شده است. و در یک باب تحت عنوان «**اِنَّ الاَرْضَ لا تَخْلُو مِنْ حُجْةٍ**» سیزده روایت از امام باقر علیه‌السلام و امام صادق علیه‌السلام و امام علی بن موسی الرضا علیه‌السلام و بعضی از ائمه دیگر نقل شده؛ و در باب دیگر تحت عنوان «**اِنَّهُ لَوْ لَمْ یَبْقَ فِی الاَرضِ رَجُلانِ لَکانَ اَحَدَهُما الحُجَّةُ**»: «اگر در روی زمین تنها دو نفر باقی بماند یکی از آنها حجت الهی است»، و در آن پنج روایت به همین مضمون آمده است [1] که ذلیلاً به بعضی از روایات هر دو باب اشاره می‌شود.

در یکی از این احادیث از امام صادق علیه‌السلام می‌خوانیم که: «**اِنَّ الاَرْضَ لاتَخْلُوا اِلّا وَفیها اِمامٌ کَیْما اِنْ زادَ المُؤمِنُونَ شَیْئاً رَدَّهُمْ وَ اِنْ نَقَصُوا شَیْئاً اَتَمَّهُ لَهُم**»:

«زمین هرگز خالی نمی‌شود مگر اینکه در آن امامی است تا اگر مؤمنان چیزی (نا آگاهانه بر تعلیمات الهی) بیفزایند آن‌ها را بازگرداند و اگر چیزی کم کنند آن را تکمیل نماید». [2]

۱. اصول کافی، جلد اول، صفحه ۱۷۸ و ۱۷۹.
۲ و ۲. همان مدرك حدیث ۲ و ۶ از باب اول.

باز در حدیث دیگری از همان حضرت می‌خوانیم: «اِنَّ الله اَجَلُّ واَعْظَمُ مِنْ اَنْ یَتْرُکَ الاَرْضَ بَغَیْرِ اِمامٍ عادلٍ»: «خداوند بزرگوارتر از آن است که زمین را بدون امام عادلی رها سازد» [۱] حتی در بعضی از این احادیث آمده است که اگر امام و حجت الهی ساعتی در زمین نباشد؛ زمین متزلزل می‌شود، و اهلش را فرو می‌برد. [۲]

و در حدیث دیگری از امام صادق علیه‌السلام می‌خوانیم که می‌فرمود: «لَوْ کانَ النّاسُ رَجُلَیْنِ لَکانَ اَحَدُهُما الاِمامُ»: «اگر مردم (جهان) تنها دو نفر باشند یکی از آن‌ها امام است»، و در ذیل همین حدیث آمده است: «وَ اِنَّ آخِرُ مَنْ یَمُوتُ الاِمامُ»: «آخرین کسی که در جهان از دنیا می‌رود امام است». [۳]

علاوه بر هیجده حدیث بالا در نهج البلاغه نیز با صراحت به این معنی اشاره شده است، در بیانات مهمی که علی علیه‌السلام به کمیل بن زیاد فرمود، چنین می‌گوید: «اللّهُمَ بَلی لاتَخْلُو الاَرضُ مِنْ قائِمٍ لِلّهِ بِحُجَةٍ، اِمّا ظاهِراً مَشْهوراً وَ اِمّا خائِفاً مَغْمُوراً، لِئَلاّ تَبْطُلَ حِجَجُ اللهِ وَ بَیِناتُهُ»:

«آری هرگز روی زمین خالی نمی‌شود از کسی که با حجت الهی قیام کند، خواه ظاهر باشد و آشکار و یا ترسان و پنهان، تا دلائل خداوند و نشانه‌های روشن او از میان نرود». [۴]

۲. همان مدرك، حدیث ۱۱ و ۱۲ و ۱۳.
۳. همان مدرك، حدیث ۳، (باب انه لو لم یبق الارجلین احدهما الامام).
۴. نهج البلاغه، خطبه ۱۴۷.

مـرحـوم عـلامهٔ مـجلسی نـیز در جـلد ۲۳ بـحار الانـوار در بـاب «الاضـطرار الی الحجة»(باب «نیاز به وجود حجت الهی») نیز ۱۱۸ حدیث در این زمینه نقل کرده که قسمتی از آن همان احادیث اصول کافی است و قسمت های زیادتری از کتب دیگر بر آن افزوده است. [۱]

به این ترتیب مسألهٔ وجود یک حجت الهی در هر عصر و زمانی در روی زمـین یکی از مسائل مسلم در مکتب اهل بیت علیهم‌السلام است، تا آن‌جا که در حـدیثی از امـام موسی بن جعفر علیه‌السلام می‌خوانیم که زمین حتی برای یک چشم بر هم زدن از حجت خدا خالی نمی‌شود یا ظاهر است و یا پـنهان «**اِنَّ اللهَ لا یُخلِی اَرْضَهُ مِنْ حُجَّةٍ طَرْفَةَ عَیْنٍ، اِمّا ظاهِرٌ وَ اِمّا باطن.**» [۲]

اشارات قرآنی و منطقی بر لزوم حجت الهی

آن چه در روایات فوق آمده است با دلیل عقلی نیز قابل تطبیق است؛ زیرا برهان لطف که در آغاز بحث درباره لزوم وجود امام یا پیامبر الهی در هر عصرو زمان ذکر شد، و هم چنین مفاسدی که بر نبودن آن ظاهر می‌شود، در همه جـا صـادق است

۱. بحار الانوار، جلد ۲۳، از صفحه ۱ ـ ۵۶.
۲. بحار الانوار، جلد ۴۷، صفحه ۴۱.

حتی در آنجا که در کرهٔ زمین تنها یک جامعه دو نفری باشد.

قاعدهٔ لطف می‌گوید: کسی که انسان را برای سعادت و تکامل آفریده، و تکالیفی بر دوش او افکنده، لازم است مقدمات هدایت و تربیت انسان را فراهم سازد و وسائل کافی برای رسیدن به این هدف در اختیار او بگذارد، زیرا اگر چنین نکند نقض غرض کرده است، و خداوند حکیم هرگز چنین کاری می‌کند.

شک نیست که وجود عقل برای انسان، یا وجود رهبران عادی به تنهایی او را از خطاها و اشتباهات و گناهان حفظ نمی‌کند، و به تعبیر دیگر علم انسان به تنهایی نمی‌تواند وصول او را به سر منزل مقصود یعنی اطاعت الهی و سعادت همیشگی رهنمون شود بلکه علاوه بر این نیاز به وجود کسی دارد که با علم الهی ارتباط داشته باشد و از خطا و اشتباه و گناه مصون باشد، تا بتواند به خوبی اتمام حجت کند و راه را بی کم و کاست به انسان ها نشان دهد.

این دلیل در هر عصر و زمان و برای هر جامعهٔ بزرگ و کوچک حتی یک جامعه دو نفری نیز صادق است. بنابراین اگر در روی زمین جز دو نفر نباشد باید یکی از آن دو پیامبر الهی یا امام معصوم باشد.

به هر حال همان گونه که در احادیث قبل خواندیم خداوند بزرگوارتر از این است که انسان هایی را موظف به وصول سرمنزل سعادت بنماید و راه صحیح و خالی از

خطا رابه آنها نشان ندهد.

در پاره‌ای از آیات قرآنی نیز اشاراتی به این معنی دیده می‌شود.

آیه شریفهٔ «اِنَّما اَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِکُلِّ قَوْمٍ هادٍ» «و برای هر گروهی هدایت کننده ای است؛ (و اینها همه بهانه است»[1] نشان می‌دهد که هر قومی درهر عصر و زمانی هدایت گری دارند ـ هدایت گر به معنوی واقعی کلمه که هدایت کامل و خالی و از هر گونه خطا راارائه می‌دهد ـ به همین دلیل در حدیثی از امام باقر علیه‌السلام می‌خوانیم که در تفسیر این آیه فرمود: « ... وَ فی کُلِّ زَمانٍ اِمامٌ مِنّا یَهْدیهِمْ اِلی ما جاءَ بِهِ رَسُولُ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله»:

«در هر زمانی امامی از ما است که مردم را هدایت می‌کند به سوی چیزی که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله آورده است». [2] تعبیری که در روایت نهج البلاغه آمده بود نیز یک دلیل منطقی در بر دارد و آن اینکه یکی از وظائف امام حفظ آثار نبوت و تعلیمات الهی از هر گونه تحریف است؛ و به تعبیر دیگر اگر فرضاً تمام مردم روی زمین کافر شوند باز باید کسی باشد که تعلیمات و آثار نبوت را حفظ کند و به اقوام آینده که می‌خواهند راه هدایت را بپیوندند منتقل سازد، در غیر این صورت حجت های الهی محو و نابود می‌شوند، و دلائل روشن و بیّنات او از میان می‌رود (لِئَلاّ تَبْطُلَ حُجَجُ اللهِ وَ

۱. سوره رعد، آیهٔ ۷.
۲. بحار الانوار، جلد ۲۳، صفحه ۵، حدیث ۹.

بَیِّناتُهُ).

و در اینجا می‌رسیم به پایان بحث های مربوط به ولایت عامه، و هم اکنون به سراغ شرایط و ویژگی‌های آن می‌رویم.

شرائط و صفات ویژۀ امام

اشاره

با توجه به مسئولیت های سنگینی که بر دوش امام و جانشین پیامبرﷺ گذارده شده؛ طبعاً شرایط سنگینی باید برای او وجود داشته باشد. شرائطی که کم و بیش شبیه به شرائط و صفات ویژگی های پیامبرﷺ است؛ زیرا هر دو در یک مسیر گام بر می‌دارند، و یک نوع مسئولیت را بر دوش دارند، پیامبرﷺ در مرحلۀ اول قرار گرفته و امامان پشت سر او در مراحل بعد

همان گونه که در بحث نبوت داشتیم، پیامبرﷺ به حکم مسئولیت مهم و عظیمی که بر دوش دارد باید از یک سو دارای علم و دانشی بسیار وسیع و گسترده باشد، تا بتواند انسان ها را از خطرات گمراهی برهاند، و در مسائل عقیدتی و اخلاقی و احکام و نظام اجتماعی به آن چه خیر وسعادت و کمال آنها است رهنمون شود، و احکام الهی را بی کم و کاست تبیین کند.

علاوه بر این باید اطلاع وسیعی از روح و جسم انسان و مسائل روانی و اجتماعی وتایخ جامعه بشری، و خلاصه آن چه به شناخت انسان هایی که مورد تربیت اند کمک می‌کند داشته باشد؛ و حتی در بحث علم انبیاء توضیح داده شد که آنها باید از حوادث آینده نیز کم و بیش آگاه باشند تا بتوانند برای آن برنامه ریزی دقیقی کنند چون رسالت آنها عام است (برای توضیح بیشتر در این زمینه به جلد هفتم پیام قرآن بحث مقام علمی انبیاء صفحه ۲۰۱ ـ ۲۶۶ مراجعه فرمائید).

همین مسائل با تفاوت مختصری دربارهٔ امامان راستین و جانشینان انبیاء نیز صادق است، چرا که آنها تداوم بخش راه و خط انبیاء هستند و آن چه را آنان شروع می‌کنند اینان دنبال می‌نمایند؛ و آن چه را انبیاء پایه گذاری کرده‌اند امامان علیهم‌السلام پاسداری و تکمیل می‌کنند. نهال هایی که به دست ما کفایت و توانای انبیاء غرس شده است با دست پر قدرت امامان علیهم‌السلام آبیاری می‌شوند.

از سوی دیگر امامان راستین هم چون پیامبران الهی باید آن چه را می‌دانند خالی از هر گونه خطا و اشتباه و انحراف به مردم برسانند؛ و اگر معصوم از خطا و گناه نباشند اهداف وجودی آنها تحقق نمی‌یابد.

و ازسوی سوم پیامبران به حکم مقام رهبری در دین و دنیا باید از تمام خلق خوها و صفات ظاهری و باطنی که موجب نفرت مردم می‌شوند پاک باشند تا اهداف

بعثت آنها عقیم نماند و مسألهٔ نقض غرض پیش نیاید.

همین مطلب دقیقاً دربارهٔ امامان راستی علیهم‌السلام نیز صادق است آنها نه تنها باید از آن چه اسباب تنفر است خالی باشند بلکه باید جاذبه‌های اخلاقی به مقدار کافی برای جذب قلوب افکار در وجودشان باشد؛ در اینجا نخست باید به سراغ علم امام رفت.

علم امام

قرآن مجید اشاراتی به این مسأله در آیات متعدد دارد:

در یکجا می‌فرماید: ﴿وَ اِذا جائَهُمْ اَمْرٌ مِنَ الاَمْنِ اَوُ الخَوْفِ اَذاعُوا بِه وَلَوْرَدُّوهُ اِلی الرَّسُولِ وَ اِلی اُولِی الاَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذینَ یَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَ لَوْلا فَضْلُ اللهِ عَلَیْکُمْ وَ رَحْمَتُهُ لاتَّبَعْتُمُ الشَیْطانَ اِلاّ قَلیلاً﴾:

«و هنگامی که خبری امید بخش یا نگران کننده به آنها برسد، (بدون تحقیق،) آن را شایع می سازند؛ در حالی که اگر آن را به پیامبر و پیشوایانشان باز گردانند، کسانی که قدرت تشخیص کافی دارند، از ریشه های مسائل آگاه خواهند شد. (و به آنها اطلاع خواهند داد) و اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود، همگی، جز عدّه کمی، از شیطان پیروی می کردید (و گمراه می شدید».[1]

و در آیه دیگر می‌فرماید: ﴿فَاسْئَلُوا اَهْلَ الذِّکْرِ اِنْ کُنْتُمْ لاتَعْلَمُون﴾: «اگر نمی‌دانید،

---

۱. سورهٔ نساء، آیه ۸۳.

از آگاهان بپرسید».[1]

آیه نخست نشان می‌دهد که افرادی از میان مسلمانان ناآگاهانه در مسیر پخش شایعات که احیاناً به وسیلهٔ دشمنان اسلام و منافقان ساخته و پرداخته می‌شد قرار می‌گرفتند، گاه شایعهٔ پیروزی، و گاه شایعهٔ شکست، و گاه شایعات دیگر و این امر، مایهٔ غفلت و بی خبری و گاه سبب تضعیف روحیهٔ مسلمانان می‌شد، قرآن می‌فرماید: «مسلمانان باید در این گونه مسائل مهم اجتماعی که از آن آگاهی ندارند به پیامبر اسلامﷺ یا اولی الامر مراجعه کنند».

اولی الامر یعنی صاحبان فرمان، به یقین در اینجا به معنی فرماندهان جنگی نیست، چرا که به دنبال آن می‌گوید: آنهایی که استنباط امور می‌کنند ـ یعنی مسائل را از ریشه مورد بررسی قرار می‌دهند ـ از این گونه امور آگاه اند، و مردم نا آگاه باید به آنها مراجعه کنند (توجه داشته باشید ﴿يَسْتَنْبِطُونَهُ﴾ از مادهٔ «نَبَط» ـ بر وزن «فقط» ـ در اصل به معنی نخستین آبی است که از چاه می‌کشند و از ریشه‌های زمین خارج میشود، و از همین رو به دست آوردن هر حقیقتی را از دلائل و شواهد مختلف استنباط می‌گویند).

۱. سورهٔ نحل، آیهٔ ۴۳ ـ سورهٔ انبیاء، آیهٔ ۷.

این تعبیر تنها درباره عالمان صادق است نه فرماندهان جنگی و نه امرا. به این ترتیب مسلمانان را موظف می‌کند که در مسائل حساس و سرنوشت ساز به آگاهان و صاحبان امر مراجعه کنند.

در اینکه منظور از «**اولی الامر**» در ایجا چه کسانی هستند؟ باز در میان مفسران گفتگو است، بعضی چنان چه گفته شد آن را به معنی امیران لشکر ـ مخصوصاً لشکریانی که پیامبر در آن حضور نداشت ـ تفسیر کرده‌اند و بعضی به معنی علماء و فقهاء، و بعضی به معنی خلفای چهارگانه نخستین و بعضی به معنی اهل عقد و حل (سردمداران جامعه) و گروهی به معنی امامان معصوم علیهم‌السلام دانسته‌اند.

از میان این پنج تفسیر، تفسیر آخر از همه مناسبت‌تر به نظر می‌رسد، زیرا در ذیل آیه دو ویژگی برای اولی الامر ذکر شده که نمی‌تواند دربارهٔ غیر معصوم صادق باشد.

نخست اینکه بطور قاطع می‌گوید: «اگر مراجعه به اولوالامر کنند، آنان که ازریشه مسائل آگاه اند راهنمائیشان می‌کنند» و ظاهراً این تعبیر آن است که علم آنها هرگز آمیخته به جهل و شک و خطا نیست، و این در مورد غیر معصومین صدق نمی‌کند.

دیگر اینکه وجود اولوالامر را نوعی فضل و رحمت الهی می‌شمرد که اطاعت آنها مردم را از متابعت شیطان باز می‌دارد ﴿**وَلَوْلا فَضْلُ اللهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ لاَتَّبَعْتُمُ**

الشَّیْطانَ اِلاّ قلیلاً﴾.

روشن است که تنها متابعت و پیروی معصومین می‌تواند انسان را از گمراهی و متابعت شیاطین به طور قطع باز دارد؛ چرا که افراد غیرمعصوم خود ممکن است لغزش پیدا کنند و گرفتار خطا و گناه شوند و بازیچهٔ دست شیطان گردند!

به همین دلیل در احادیث متعددی که از طرق اهل بیت علیهم‌السلام و اهل سنت به ما رسیده، اولی الامر در این آیه به معنی امامان معصوم علیهم‌السلام تفسیر شده است.

در حدیثی مرحوم طبرسی در مجمع البیان از امام باقر علیه‌السلام نقل می‌کند: «هُمُ الاَئِمَّةُ المَعْصُومُونَ»: «آنان امامان معصوم اند». [۱]

و در حدیثی که در تفسیر عیاشی از امام علی بن موسی الرضا علیه‌السلام نقل شده می‌خوانیم: «یَعْنی آلَ مُحَمَدٍ، وُهُمُ الَّذینَ یَسْتَنْبِطُونَ مِنَ القُرآنِ وَ یَعْرِفُونَ الحَلالَ وَالحَرامَ وُهُمْ حُجَّةُ اللهِ عَلی خَلْقِهِ»:

«منظور آل محمد اند صلی‌الله‌علیه‌وآله و آنها کسانی هستند که از قرآن استنباط می‌کنند و حلال و حرام را می‌شناسند و آنها حجت خدا بر خلق او هستند». [۲]

و در حدیث دیگری که در کمال الدین صدوق از امام باقر علیه‌السلام می‌خوانیم: «وَمَنْ وَضَعَ وِلایَةَ اللهِ وَ اَهْلَ اِسْتِنْباطِ عِلْمِ اللهِ فی غَیْرِ اَهْلِ الصَفْوةِ مِنْ بُیُوتاتِ الاَنْبیاءِ فَقَدْ خالَفَ

۱. مجمع البیان، جلد ۳، صفحه ۸۲.
۲. تفسیر کنز الدقائق، جلد ۳، صفحه ۴۸۶.

اَمْرَ اللهِ!»: «کسی که ولایت خدا و اهل استنباط علم الهی را در غیر برگزیدگان از اهل بیت انبیاء قرار دهد با اوامر الهی مخالفت کرده است». [۱]

در مورد آیهٔ دوم یعنی ﴿**فَاسْئَلُوا اهْلَ الذِّکْرِ اِنْ کُنْتُمْ لاتَعْلَمُونَ**﴾ که در دو سوره قرآن مجید (نحل ـ ۴۳ و انبیاء ۷)آمده است، به همگان دستور می‌دهد که اموری را که نمی‌دانند ازاهل ذکر سؤال کنند.

بدون شک، «**ذکر**»در اینجا به معنی آگاهی و اطلاع است، و «**اَهْلَ ذِکْرِ**» آگاهان و مطلعان را به طور کلی شامل می‌شود، به همین دلیل به این آیه در مورد مسأله تقلید، و رجوع جاهل به عالم، استدلال شده است، ولی مصداق اتم و اکمل آن، کسانی هستند که علم آنها از علم پیامبرﷺ و خدا سرچشمه می‌گیرد، علم آنها علمی است خالی از خطا و اشتباه، علمی است توأم با مقام عصمت به همین دلیل این آیه در مورد اهل بیت‌علیهم‌السلام به امامان معصوم‌علیهم‌السلام تفسیر شده است از جمله در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا علیه‌السلام می‌خوانیم که در پاسخ سؤال از آیه بالا فرمود: «**نَحْنُ اَهْلُ الذِّکْرِ وَ نَحْنُ المَسْئولُون**»: «اهل ذکر مائیم و از ما باید سؤال کرد»! [۲]

قابل توجه این است که همین مطلب یا نزدیک به آن از تفاسیر دوازده گانه اهل سنت نقل شده است (منظور از تفاسیر دوازده گانه تفسیر ابویوسف و ابن حجر و

۱. همان مدرك، صفحه ۴۸۶.
۲. تفسیر برهان، جلد ۲، صفحه ۳۶۹.

مقاتل بن سلیمان و تفسیر وکیع بن جراح و تفسیر یوسف بن موسی القطان و تفسیر قتاده و تفسیر حرب الطائی و تفسیر سدی و تفسیر مجاهد، و تفسیر مقاتل بن حیان، و تفسیر ابی صالح، و تفسیر محمد بن موسی شیرازی است).

در این تفاسیر از ابن عباس نقل شده است که منظور از آیهٔ «**فَاَسْئَلُوا اَهْلَ الذِّکْرِ هُوَ مُحَمَّدٌ و عَلی وَ فاطِمَةُ وَالحَسَنُ و الحُسَیْنُ علیهم‌السلام هُمْ، اَهْلُ الذِکْرِ وَ الْعِلْمِ وَالْعَقْلِ وَالبَیانِ، وَ هُمْ اَهْلُ بَیْتِ النُبُوَّةِ ...**»: «آنها محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام اند آنها اهل ذکر و علم و عقل و بیانند و آنها اهل بیت نبوت اند. [1]

کوتاه سخن اینکه: مفهوم آیه هر چند وسیع و گسترده است، ولی نمونهٔ کامل و جامع آن در امامان معصوم تصور می‌شود که علمشان خالی از خطا و هر گونه اشتباه است؛ و از اینجا روشن می‌شود که نزول آیه در مورد نشانه‌های انبیای پیشین و تورات و انجیل و سؤال از علمای یهود و نصاری منافاتی با آن چه در معنی آیه گفته شد ندارد.

یادآوری

همانگونه که در بحث علمی مقام انبیاء در جلد هفتم این مجموعه آوردیم، پیامبران الهی که مأموریت هدایت انسان ها در تمام جنبه‌های مادی و معنوی را

۱. احقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۴۸۲.

دارند و قلمرو مأموریتشان جسم و جان، و دنیا و آخرت، است، باید سهم بسیار بزرگی از علم و دانش داشته باشند تا بتوانند به خوبی این مأموریت را انجام دهند.

امامانی که جانشینان پیامبر اند نیز همین حکم را دارند، آنها باید علم و دانشی در خور مأموریت عظیمشان داشته باشند تا مردم به آنها اعتماد کنند و دین و آیین خود را در اختیار آنان بگذارند.

این علم و دانش باید خالی از خطا و نقص و اشتباه باشد و گرنه جلب اعتماد نمی‌کند و مردم به خود اجازه می‌دهند که پاره‌ای از نظرات خود را بر نظرات پیامبر و امام مقدم بشمارند. به این عنوان که پیامبر و امام هم خطا می‌کند و نباید صد در صد تسلیم او بود، پس اعتماد مطلق در گرو مقام عصمت آنها است.

قرآن مجید در مورد پیشوای بنی اسرائیل «طالوت» می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللهَ اصْطَفاهُ عَلَيْكُمْ وَ زادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ﴾: «خدا او را بر شما برگزیده، و او را در دانش و توانایی جسمانی، فزونی بخشیده است.»[1]

به این ترتیب در برابر بهانه جویان بنی اسرائیل که می‌گفتند طالوت از یک خانوادهٔ فقیر و ناشناخته و دستش از مال دنیا تهی است، فرمود رکن اصلی حاکمیت الهی «**علم**» و «**قدرت**» است که خدا به او بهره کافی از آن داده است.

در مورد حضرت یوسف علیه‌السلام هنگامی که خود را شایسته عهده دار شدن بخشی از

۱. سورهٔ بقرهٔ، آیهٔ ۲۴۷.

حکومت مصر، یعنی اداره بیت المال، معرفی می‌کند، روی مسأله علم و آگاهی و امانتداری تکیه می‌نماید: ﴿قالَ اجْعَلْنی عَلی خَزائِنِ الاَرْضِ اِنّی حَفیظٌ عَلیمٌ﴾: «(یوسف) گفت: مرا سرپرست خزائن سرزمین (مصر) قرارده، که من نگاهبانی آگاهم»[1]

حتی همانگونه که در مورد علم انبیاء گفتیم که آنها حداقل باید از بخشی ازجهان غیب آگاه باشند تا بتوانند مأموریت خود را به خوبی انجام دهند، درباره امامان نیز صادق است.

مأموریت آنها نیز جهانی است، باید از اسرار جهان آگاه باشند، مأموریت آنها به گذشته و آینده پیوند خورده است، چگونه ممکن است از گذشته و آینده آگاه نباشند و مأموریت خود را به خوبی انجام دهند، و برای همه برنامه ریزی کنند.

قلمرو مأموریت آنها ظاهر و باطن اجتماع، و درون و برون مردم را شامل می‌شود. انجام این امور مهم بدون آگاهی از علم غیب ممکن نیست؛ این همان چیزی است که در حدیث امام صادق علیه‌السلام با تعبیر بسیار جالبی آمده است:

می‌فرماید: «مَنْ زَعَمَ أَنَّ اللهَ یَحْتَجُ بِعَبْدٍ فی بِلادِهِ ثمَّ یَسْتُرُ عَنْهُ جَمیعَ ما یَحْتاجُ اِلَیهْ فَقَدْ افْتَری عَلَی اللهِ»: «کسی که گمان کند خدا بنده‌ای را حجت خویش در زمین قرار داده، سپس تمام آنچه را او به آن نیاز دارد از وی پنهان می‌کند بر خدا افترا زده

۱. سورهٔ یوسف، آیهٔ۵۵.

است»! [1]

آری آگاهی از اسرار نهان در حال و گذشته و آینده در واقع ابزاری است برای انجام مأموریت مهم هدایت انسان ها و حجت الهی بودن.

کوتاه سخن اینکه نخستین شرط برای تصدی مقام امامت علم و آگاهی و دانش است نسبت به تمام معارف دینی، و نیازهای مردم، و آن چه در امر تعلیم و تربیت و هدایت و اداره جوامع انسانی لازم است؛ و بدون چنان علمی این مسئولیت هرگز به انجام نمی‌رسد.

۱. بصائر الدرجات مطابق نقل بحارالانوار، جلد ۲۶، صفحه ۱۳۷.

منابع علمی امامان!

از مسائل مهمّی که در مورد «**علم امامان معصوم** علیهم‌السلام» شایان دقت و توجه است «**منابع علمی امامان** علیهم‌السلام» است که این آگاهی وسیع آنها بر امور دین و دنیا از کجا پیدا می‌شود، و با این که؛ مسلم است وحی آسمانی بر آنان نازل نمی‌گردد و درهای وحی بعد از وفات خاتم انبیاء برای همیشه بسته شد چگونه آنها از مسائل شریعت و مصالح اسلام و مسلمین و حقایق مربوط به گذشته و آینده در امر هدایت امت ضروری است آگاه می‌شوند؟

از اشاراتی که در آیات قرآن، و بیانات مشروح و گسترده‌ای که در روایات اسلامی آمده به خوبی می‌توان از این منابع آگاه شد.

این منابع بسیار متنوع و به شرح زیر می‌باشد:

۱ـ آگاهی کامل از کتاب الله و قرآن مجید به گونه‌ای که تفسیر و تأویل، و ظاهر و باطن، و محکم و متشابه آن، را به خوبی می‌دانند.

قرآن مجید می‌فرماید: وَ یَقُولُ الَّذینَ کَفَروا لَسْتَ مُرْسِلاً قُلْ کَفی بِاللهِ شَهیداً بَیْنی وَ بَیْنَکُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الکِتابِ:

«آنها که کافر شدند می گویند: تو پیامبر نیستی! بگو: کافی است که خداوند، و کسی که علم کتاب (و آگاهی بر قرآن) نزد اوست، میان من و شما گواه باشند»[1] از این آیه به خوبی روشن می‌شود کسی وجود دارد که تمام علم کتاب نزد او است توجه داشته باشید که علم الکتاب به صورت مطلق آمده است؛ و شامل تمام علوم مربوط به کتاب الهی می‌شود. بر خلاف آن چه در آیه ۴۰ سورهٔ «نمل» آمده: ﴿قالَ الَّذی عِنْدَهُ عِلْمُ مِنَ الکِتابِ اَنَا آتیکَ بِه قَبْلَ اَنْ یَرْتَدَّ اِلَیْکَ طَرْفُکَ﴾: «(امّا) کسی که دانشی از کتاب (اسمانی) داشت گفت: من پیش از آن که چشم بر هم زنی، آن را نزد تو خواهم آورد!».

به یقین کتاب الله سرچشمه فیاض علوم و دانش ها است؛ و آگاهی بر آن رهگشای تمام امور است. جایی که آصف بن برخیاء وزیر سلیمان به خاطر آگاهی به بخشی از کتاب آسمانی قادر به انجام چنان کار مهمی باشد؛ و تخت ملکه سباء را در یک چشم بر هم زدن از جنوبی‌ترین بخش جزیرة العرب (یمن) به شمالی‌ترین بخش آن (شامات) مرکز حکومت سلیمان برساند، مسلماً کسی که به تمام علم کتاب آگاه است. کارهایی بسیار مهم تر از آن می‌تواند انجام دهد؛ اما چه کسی علم الکتاب

۱. سورهٔ رعد، آیهٔ ۴۳.

نزد او است؟، قرآن تنها اشارهٔ سربسته‌ای به آن دارد. بعضی گفته‌اند منظور خداوند است ـ بنابراین عطف جملهٔ ﴿مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ﴾ عطف تفسیری خواهد بود که بر خلاف ظاهر کلام است ـ .

جمعی از مفسّران نیز گفته‌اند: منظور از آن دانشمندان اهل کتاب و افرادی هم چون سلمان و عبدالله بن سلام است که نشانه‌های پیامبرﷺ را در کتب آسمانی پیشین دیده بودند و گواه بر حقّانیت او می‌شدند.

ولی بسیاری از مفسّران در کتب خود نقل کرده‌اند که این آیه اشاره به علیّ بن ابیطالب علیه‌السلام و ائمه هدی علیهم‌السلام است.

مفسّر معروف قرطبی در تفسیر این آیه از عبدالله بن عطا نقل می‌کند که به ابوجعفر بن علی بن الحسین گفتم: مردم گمان می‌کند ﴿الَّذی عِنْدَهُ عِلْمُ الكِتابِ﴾ عبدالله بن سلام است، گفت: «اِنَّما ذلِکَ عَلِیُّ بنُ اَبیطالبٍ رَضیَ اللهُ عَنْهُ» در او فقط، علی بن ابیطالب است «**و کذلك قال محمد بن حنیفه**»: «محمد بن حنیفه نیز همین را گفته است». [1]

جالب توجّه اینکه این سوره (سوره رعد) در مکه نازل شده در حالی که عبدالله بن سلام و سلمان فارسی و سایر علمای اهل کتاب همه در مدینه به اسلام پیوستند.

این سخن از سعیدبن جبیر نیز نقل شده که وقتی از او سؤال کردند «آیا ﴿مَنْ

۱. تفسیر قرطبی، جلد ۵، صفحه ۳۵۶۵.

عِنْدَهُ عِلْمُ الكِتابِ﴾، عبدالله بن سلام است؟ گفت چگونه می‌تواند او باشد در حالی که این سوره مکی است.» [۱]

و نیز شیخ سلیمان قندوزی حنفی[۲] در ینابیع المودّة از ثعلبی و ابن مغازلی از عبدالله بن عطا نقل می‌کند که «با امام محمد باقر علیه‌السلام در مسجد بودم فرزند عبدالله بن سلام را دیدم، گفتم این فرزند کسی است که علم الکتاب نزد او است، فرمود: این آیه دربارهٔ علیّ بن ابی طالب علیه‌السلام است.» [۳]

در همان کتاب در روایات دیگری از عطیه عوفی از ابو سعید خدری نقل شده که از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله از آیه ﴿اَلَّذی عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الكِتابِ﴾[۴] سؤال کردم، فرمود: «او وزیر برادرم سلیمان بن داود بود»؛ سپس از آیه ﴿قُل كَفی بِاللهِ شَهیداً بَیْنی وَ بَیْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتاب﴾ پرسیدم، فرمود: «ذاکَ اَخی عَلیُّ بْنُ اَبیطالِبٍ»: «او برادرم علی بن ابیطالب علیه‌السلام است». [۵]

و نیز در روایت دیگری از ابن عباس می‌خوانیم که گفت: «مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابَ اِنَّما هُوَ عَلیٌّ لَقَدْ كانَ عالِماً بِالتَّفسیرِ وَ التَّأْویلِ وَ النّاسِخِ وَ المَنْسُوخِ»: «کسی که علم کتاب نزد او است فقط علی علیه‌السلام است؛ او عالم به تفسیر قرآن و تأویل آن و ناسخ و

۱. دارالمنثور، جلد ۴، صفحه ۶۹.
۲. قندوز شهری است در شمال افغانستان و این عالم اهل سنت منسوب به آنجا است.
۳. ینابیع الموده، صفحه ۱۰۲.
۴. سورهٔ نمل، آیهٔ ۴۰.
۵. همان مدرك، صفحه ۱۰۳.

منسوخ آن است». [۱]

کوتاه سخن اینکه: آیه فوق را هرگز به علمای اهل کتاب نمی‌توان تفسیر کرد؛ زیرا این سوره در مکه نازل شده و آنها بعد از هجرت در مدینه به مسلمانان پیوستند و طبق روایات بالا دربارهٔ علی علیه‌السلام است (و از او به سایر امامان معصوم علیهم‌السلام می‌رسد).

آری این آگاهی وسیع نسبت به قرآن مجید، و اسرار دقائق و ظاهر و باطن آن یکی از منابع اصلی علم امامان معصوم علیهم‌السلام است. [۲]

از شواهد این معنی، آیه شریفه **﴿وَ ما یَعْلَمُ تَأْویلَهُ اِلَّا اللهُ وَ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ﴾**: «در حالی که تفسیر آنهارا، جز خدا و راسخان در علم، نمی دانند.» [۳]

توضیح اینکه: در میان مفسّران گفتگو است که آیا **﴿الرّاسخون فِی الْعِلْمِ﴾** عطف بر **﴿الله﴾** است؛ یعنی تأویل قرآن را جز خداوند و راسخان در علم نمی‌دانند؛ یا آغاز جملهٔ مستقلی است. بنابراین مفهوم آیه چنین می‌شود تأویل قرآن را فقط خدا می‌داند. اما راسخان در علم می‌گویند: «گر چه تأویل آیات متشابه را نمی‌دانیم؛ اما در برابر همه آنها تسلیم هستیم».

آن چه معنی اول را تأیید می‌کند آن است که اولاً بسیار بعید است در قرآن

۱. همان مدرك، صفحه ۱۰۴.

۲. در این زمینه روایات متعدد جالبی نیز از طریق ائمه اهل بیت علیهم‌السلام وارد شده است که برای اطلاع بیشتر می‌توانید به کتاب تفسیر کنز الدقائق، جلد ۶، صفحه ۴۸۰، و تفسیر برهان ذیل آیه مورد بحث مراجعه فرمائید.

۳. سورهٔ ال عمران، آیهٔ ۷.

اسراری باشد که جز خداوند نداند؛ چرا که قرآن برای تربیت و هدایت مردم نازل شده؛ و معنی ندارد که در چنین کتابی آیات و جمله‌هایی باشد که جز خداوند مقصود آن را نداند.

ثانیاً: همان گونه که مفسّر بزرگ طبرسی در مجمع البیان می‌گوید: هرگز در میان مفسران قرآن دیده نشده است که بگویند فلان آیه از آیاتی است که جز خدا کسی معنی آن را نمی‌داند؛ بلکه دائماً برای کشف اسرار آیات از طرق مختلف از جمله روایات معصومین علیهم‌السلام تلاش می‌کنند. در واقع این سخن بر خلاف اجماع مفسران است.

ثالثاً: اگر منظور تسلیم بودن بدون آگاهی است باید راسخان در ایمان گفته شود، نه راسخان در علم؛ کسی که چیزی را نمی‌داند چگونه می‌توان نام راسخان در علم بر او گذاشت.

رابعاً: در روایات متعددی آمده است که راسخان در علم، تأویل آیات قرآن را می‌دانند و این دلیل بر آن است که این عبارت عطف بر ﴿الله﴾ می‌باشد.

در حدیثی از امام صادق علیه‌السلام می‌خوانیم که فرمود: «**الرّاسِخُونَ فِی العِلْمِ اَمیرُ المُؤْمِنینَ وَالاَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِه**»: «راسخان در علم امیر مؤمنان و امامان بعد از او هستند». [۱]

۱ . اصول کافی، جلد اول، صفحه ۲۱۳، حدیث ۳.

در حدیث دیگری از همان امام آمده است که فرمود: «نَحْنُ الرّاسِخُونَ فِی العِلْمِ وَ نَحْنُ نَعْلَمُ تَأویلَهُ»: «ما راسخان در علم هستیم؛ و ما تأویل قرآن را می‌دانیم». [۱]

و نیز در حدیث دیگری می‌خوانیم که امام باقر علیه‌السلام (یا امام صادق علیه‌السلام) در تفسیر آیه ﴿وَ ما یَعْلَمُ تَأْویلَهُ اِلّا اللهُ وَ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ﴾، فرمود:« فَرَسُولُ اللهِ اَفْضَلُ الرّاسِخینَ فِی الْعِلْمِ، قَدْ عَلَّمَهُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ جَمیعَ ما اَنْزَلَ عَلَیْهِ مِنَ التَّنْزیلِ وَ التَّأْویل، و ما کانَ اللهُ لِیُنَزِّلَ عَلَیْه شَیْئاً لَمْ یُعَلِّمْهُ تَأْویلَهُ، وَ اَوْصیائُهُ مِنْ بَعْدِه یَعْلَمُونَهُ کُلَّهُ»:

«رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله برترین راسخان در علم بود؛ خداوند عزوجل تمام آن چه را بر او نازل کرد از تنزیل و تأویل به او تعلیم داد، و ممکن نیست خداوند چیزی بر او نازل کند و تأویل و تفسیرش را به او نیاموزد؛ و اوصیاء پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بعد از او تمام آن را می‌دانند». [۲]

در این زمینه احادیث متعدد دیگری وجود دارد که همین معنی و مفهوم را تأیید می‌کند. [۳]

با دلائل چهارگانه‌ای که در بالا گفتیم ـ و هر یک به تنهایی برای اثبات مقصود کافی بود ـ تردیدی باقی نمی‌ماند که عبارت ﴿وَ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ﴾، عطف بر «الله» است، و مفهومش آگاهی آنان بر تأویل و عمق قرآن است.

---

۲. همان مدرك، حدیث ۲.

۳. برای توضیح بیشتر به کتاب جامع الاحادیث جلد اول، صفحه ۲۷ و تفسیر کنز الدقائق صفحه ۴۲ تا ۴۵، و اصول کافی، جلد ۱، صفحه ۴۱۵ مراجعه شود.

نکته دیگری که شایان توجه است اینکه تعبیر به ﴿الرّاسِخون فی الْعِلْمِ﴾، دو بار در قرآن مجید آمده است؛ یک بار در آیهٔ مورد بحث آیهٔ ۷ سورهٔ «**آل عمران**» و یک بار هم در آیه ۱۶۲ سورهٔ «**نساء**»، آن جا که بعد از اشاره به کارهای زشت و نادرست اهـل کـتاب (یـهود و نـصاری) از جـمله ربـاخواری و غـارتگری امـوال مـردم است، می‌فرماید: ﴿لکِنِ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَ الْمُؤْمِنُونَ یُؤْمِنُونَ بما اُنْزِلَ اِلَیْکَ وَ ما اُنْزِلَ مَنْ قَبْلِکَ﴾: «ولی راسخان در علم از آنها، و مؤمنان (از امّت اسلام،) به تمام آنـچه برتو نازل شده، و آنچه پیش از تو نازل گردیده،».

چنین به نظر می‌رسد کسانی که نام عبدالله بن سلام و امثال او را از علمای اهل کتاب که اسلام را پذیرفته‌اند، در تفسیر راسخان در علم ذکر کرده‌اند مربوط به این آیه است (آیه ۱۶۲ سوره «**نساء**») نه آیه ۷ سوره آل «**عمران**»، زیـرا آن چـه دربـارهٔ علمای اهل کتاب سخن می‌گوید: آیـه اول است؛ امـا آیـهٔ مـورد بـحث مـا (۷ ـ «**آل عمران**») هیچ ارتباطی به مسألهٔ اهل کتاب ندارد (دقت کنید).

ضمناً از اینجا نکتهٔ مهم دیگری نیز روشن می‌شود و آن اینکه آن چه در خطبه اشباح در نهج البلاغه آمده است و می‌گوید: «وَ اعْلَمُ اَنَّ الرّاسِخینَ فِی الْعِلْمِ هُمُ الَّذینَ اَغْناهُمُ الله عَنِ اقْتِحامِ السُّدَدِ المَضْرُوبَةِ دُونَ الغُیُوبِ لاِقْرارُ بِجُمْلَةِ ما جَهِلُوا تَفْسیرَهُ مِنَ الْغَیْبِ الَمحْجُوبِ ...» «بدان راسخان در علم، کسانی هستند که خداوند آنان را با اقرار

اجمالی به تمام آن چه از آنها پوشیده است و تفسیر آن را نمی‌دانند از فرو رفتن در اسرار نهانی بی نیاز ساخته است». [۱]

نیز ممکن است اشاره به آیهٔ سورهٔ «**نساء**» باشد که سخن از تسلیم بی قید و شرط جمعی از علمای اهل کتاب و مؤمنان در برابر قرآن و سایر کتب آسمانی می‌گوید، نه آیه سوره «**آل عمران**» (باز هم دقت کنید).

کوتاه سخن اینکه ظاهر آیه ۷ سوره آل عمران این است که می‌گوید تأویل قرآن را خداوند و راسخان در علم می‌دانند، و با توجه به اینکه منظور از راسخان در علم در درجه اول پیامبرﷺ و امامان معصومعلیهم‌السلام هستند یکی از مهم ترین منابع علمی آنها شناخته می‌شود و آن قرآن مجید و تأویل و تفسیر و ظاهر و بطون آن است.

این سخن را با اشارهٔ دیگری به آیات قرآن به پایان می‌رسانیم:

در آیه ۴۹ سورهٔ عنکبوت می‌خوانیم:﴿ **بلْ هُوَ آیات بَیِّنَاتٌ فی صُدُورِ الَّذینَ اُوتُوا الْعِلْمِ**﴾: «ولی این آیات روشنی است که در سینه کسانی که دانش به آنها داده شده است جای دارد»، و در منابع اهل بیتعلیهم‌السلام روایات بسیاری دیده می‌شود که عنوان **اَلَّذینَ اُوتُوا الْعِلْمِ** در این آیه به امامان معصومعلیهم‌السلام (بعد از پیامبرﷺ) تفسیر شده است.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۹۱، (خطبه اشباح).

برای آگاهی بیشتر به بحار الانوار و تفسیر برهان مراجعه فرمائید. [۱]

۲ـ وراثت از پیامبر

دومین منابع از منابع علوم امامان معصوم علیهم‌السلام وراثت از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است به این معنی که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله تمام معارف و شرایع اسلام را به علی علیه‌السلام آموخت، و طبق بعضی از روایات علی علیه‌السلام با خط خود در کتابی نوشت و این علم و آگاهی نسل اندر نسل به فرزندان علی علیه‌السلام یعنی امامان معصوم علیهم‌السلام رسید.

یا به تعبیر دیگر ـ آن گونه که در روایات اسلامی وارد شده است ـ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله هزار باب علم به علی علیه‌السلام آموخت که از هر بابی هزار باب دیگر گشوده می‌شد.

در کتاب کافی روایات متعددی در این زمینه دیده می‌شود؛ از جمله در حدیثی که از ابوبصیر می‌خوانیم: می‌گوید از امام صادق علیه‌السلام پرسیدم که پیروان شما می‌گویند رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله یک باب از علم به علی علیه‌السلام آموخت که از آن هزار باب گشوده شد؛ امام فرمود: «عَلَّمَ رَسُولُ اللهِ عَلیّاً اَلْفَ بابٍ، یُفْتَحُ مِنْ کُلِّ بابٍ اَلْفُ بابٍ»: «رسول خدا به علی علیه‌السلام هزار باب از علم آموخت (نه فقط یک باب) که از هر بابی هزار باب گشوده شد».

۱. بحار الانوار، جلد ۲۳، صفحه ۱۸۸ ـ ۲۰۸ و تفسیر برهان جلد ۳، صفحه ۲۵۴ ـ ۲۵۶ (در این دو کتاب حدود بیست حدیث در این زمینه نقل شده است.)

سپس فرمود: ابی بصیر! «اِنَّ عِنْدَنا الجامعة ... قُلْتُ وَ مَا الجامَعَةُ؟ قالَ صَحيفَةُ طُولُها سَبْعونَ ذراعاً بِذِراعِ رَسُولِ اللهِ ﷺ وَ اِمْلائِه، مِنْ فَلْقِ فيه، وَ خَطَّ عَلِيٌّ بِيَمينِه، فيها كُلُّ حَلالٍ وَ حَرامٍ وَ كُلُّ شَيءٍ يَحْتاجُ النّاسُ اِلَيْهِ حَتّى الاَرْشِ فِي الْخَدْشِ»:

فرمود: «**جامعه**» در نزد ما است ... عرض کردم: جامعه چیست؟ فرمود: طوماری است که طول آن هفتاد ذراع است به ذراع رسول خدا ﷺ ، او از دهان مبارکش املاء کرد و علی ؑ به دست خودش نوشت. هر حلال و حرامی در آن است و هر چیزی که مردم (تا دامنه قیامت) به آن نیاز دارند در آن وجود دارد، حتّی دیهٔ یک خراش بر بدن»! [1]

شایان توجه است که در مورد حدیث معروف «مدینة العلم» روایات بی شماری در معروف ترین کتب اهل سنت و شیعه وارد شده است، از جمله راویان این حدیث ابن عباس و جابربن عبدالله و عبدالله بن عمر و علی ؑ هستند.

از جمله کسانی که این حدیث را در کتب خود نقل کرده‌اند حاکم نیشابوری در مستدرك، ابوبکر نیشابوری در تاریخ بغداد در مناقب امیرالمؤمنین ؑ، گنجی در کفایة الطالب، حموینی در فرائد السمطین، ذهبی در میزان الاعتدال، قندوزی در ینابیع الموده و نبهانی در الفتح الکبیر وگروه دیگر.[2]

---

۱. اصول کافی، جلد ۱، صفحه ۲۳۹.

۲. برای آگاهی بیشتر به احقاق الحق، جلد ۵، صفحه ۴۶۸ ـ ۵۰۱ و برای آگاهی به منابع این حدیث در کتب شیعه به کتاب شریف جامع الاحادیث طبع قدیم صفحه ۱۶ به بعد مراجعه فرمائید.

در روایات متعددی نیز با صراحت می‌خوانیم که امامان اهلبیت علیهم‌السلام می‌فرمودند: «آنچه ما نقل می‌کنیم همه را می‌توانید از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل کنید، چرا که ما همه اینها را به وسیله اجداد خود از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیده‌ایم!» (دقت کنید).

یکی از یاران امام صادق علیه‌السلام از آن حضرت پرسید: ما گاهی حدیثی را از شما می‌شنویم، سپس شک می‌کنیم که از شما شنیده بودیم یا از پدرتان؟

فرمود: «**ما سَمِعْتَهُ مِنّی فَارْوِه عَنْ اَبی، وَ ما سَمِعْتَهُ مِنّی فَارْوِه عَنْ رَسُولِ اللهِ**»: «آنچه را از من شنیده‌ای از پدرم روایت کن، و آن‌چه را از من شنیده‌ای از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت کن»! [1]

در جای دیگر نیز می‌فرماید: «**حَدیثی حَدیثُ اَبی حَدیثُ جَدّی، وَ حَدیثُ جَدّی حَدیثُ الحُسَیْنِ، وَ حَدیثُ الحُسَیْنِ حَدیثُ الحَسَنِ، وَ حَدیثُ الحَسَنِ حَدیثُ اَمیرِ المُؤْمِنینَ علیه‌السلام، وَ حَدیثُ اَمیرالمُؤمِنینَ علیه‌السلام حَدیثُ رَسُولِ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله وَ حَدیثُ رَسُولِ اللهِ قَوْلُ اللهِ عَزَّوَجَلَّ**»:

«حدیث من حدیث پدر من، و حدیث پدرم حدیث جد من، و حدیث جدّ من حدیث حسین علیه‌السلام، و حدیث حسین علیه‌السلام حدیث حسن علیه‌السلام، و حدیث حسن علیه‌السلام حدیث امیرمؤمنان علیه‌السلام، و حدیث امیرمؤمنان علیه‌السلام حدیث رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و حدیث رسول

۱. جامع الاحادیث، جلد ۱، صفحه ۱۷، حدیث ۴ باب حجیة فتوی الائمه.

خداﷺ حدیث خداوند متعال است»[1]. و در حدیث سومی از آن حضرت می‌خوانیم که صریحاً فرمود: «**مَهْما اَجَبْتُکَ فیهِ بِشَیءٍ فَهُوَ مِنْ رَسُولِ اللهِ لَسْنا نَقُولُ بِرَأْیِنا مِنْ شَیءٍ**»:«هر گاه پاسخی درباره چیزی به تو دادم آن از رسول خداﷺ است ما به رأی خودمان چیزی نمی‌گوئیم»![2]

۳ـ ارتباط با فرشتگان

از منابع «**علم امامان**» «**ارتباط**» آنها با «**فرشتگان**» است. البته نه به این معنی که آنها در زمرهٔ انبیاء و پیامبران بودند؛ چرا که می‌دانیم پیامبر اسلامﷺ آخرین پیامبران و رسولان الهی بود و با وفات او وحی الهی پایان یافت. بلکه آنان هم چون خضرنبی علیه‌السلام و ذوالقرنین علیه‌السلام و مریم علیهاالسلام بودند که مطابق ظاهر آیات قرآن با فرشتگان الهی ارتباط داشتند، و حقایقی از عالم غیب به قلب آنها الهام می‌شد.

در حدیثی از امام باقر علیه‌السلام می‌خوانیم که فرمود: «**اِنَّ عَلیّاً کانَ مُحَدَّثاً**»: «علی علیه‌السلام محدث بود ـ سخنان به او گفته می‌شد ـ»، و هنگامی که از آن حضرت توضیح خواستند که چه کسی با او سخن می‌گفت، فرمود: «**یُحَدِّثُهُ مَلَک**»: «فرشته با او سخن می‌گفت»، و هنگامی که سؤال کردند آیا او پیامبر بود، دست خود را به علامت نفی و

---

۱. همان مدرک، حدیث ۱.
۲. همان مدرك، حدیث ۷ (در این زمینه در همان کتاب احادیث دیگری نیز وجود دارد)

انکار تکان داد، سپس افزود: «**کَصاحِبِ سُلَیْمانَ، اَوْ کَصاحِبِ مُوسی، اَوْ کَذِی الْقَرْنَیْنِ**»: «او همانند دوست سلیمان (آصف بن برخیا) یا دوست موسی (یوشع یا خضر) یا ذی القرنین [۱] (در این زمینه روایات متعددی نیز وجود دارد)». [۲]

۴ـ القای روح القدس

چهارمین منبع «**علم امامان**» فیض «**روح القدس**» است.

توضیح اینکه در آیات قرآن کراراً سخن از تأیید «**روح القدس**» به میان آمده که در سه مورد دربارهٔ حضرت مسیح علیه‌السلام [۳] و در یک مورد دربارهٔ پیامبراسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله است.[۴]

در اینکه «**روح القدس**» کیست؟ یا چیست؟ در میان مفسران گفتگوی بسیار است، گروهی از مفسران، آن را به جبرئیل تفسیر کرده‌اند، و در مورد حضرت مسیح علیه‌السلام به آن روح مقدس و پاکی که در او بوده، یا به معنی انجیلی که بر او فرستاده شده است، تفسیر شده، و گاه گفته‌اند منظور اسم اعظم خداوند است که مسیح با آن مردگان را زنده می‌کرد. [۵]

ولی از تعبیرات قرآن مجید و هم چنین روایات مختلف اسلامی چنین استفاده

---

۱. اصول کافی، جد ۱، صفحه ۲۷۱.
۲. همان مدرك.
۳. سورهٔ بقره، آیات ۸۷ و ۲۵۳، و سورهٔ مائده، آیهٔ ۱۱۰.
۴. سورهٔ بقره، آیهٔ ۱۱۰.
۵. این چهار معنی در تفسیر کنزالدقائق، جلد ۲، صفحه ۷۸ آمده، ولی در بعضی از تفاسیر معروف فقط معنی اول ذکر شده است، و در تفسیر فخر رازی به سه معنی قناعت شده است: جبرئیل و انجیل و اسم اعظم (تفسیر فخر رازی، جلد ۳، صفحهٔ ۱۷۷).

می‌شود که روح القدس، معانی متعددی دارد و در هر جا ممکن است معنی خاص خود را ببخشد: در یک آیه از قرآن مجید که می‌فرماید: ﴿قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّکَ بِالْحَقِ﴾: «بگو: «روح القدس آن را از جانب پروردگارت به حق نازل کرده»[1]، ظاهراً به معنی جبرئیل است که قرآن را از سوی خدا بر پیامبرﷺ نازل می‌کرد. ولی در سه مورد دیگر در قرآن مجید که همه دربارهٔ حضرت مسیح علیه‌السلام است به نظر می‌رسد که مفهوم دیگری دارد، زیرا تعبیر اِذْ اَیَّدتُکَ بِرُوحِ الْقُدُسِ ـ یا ـ وَ اَیَّدْناهُ بِرُوحَ الْقُدُسِ[2] نشان می‌دهد که اشاره به روحی است که همواره با مسیح علیه‌السلام بوده و او را تأیید و تقویت می‌کرده است.

از روایاتی که در منابع اهل بیت علیهم‌السلام وارد شده به خوبی بر می‌آید که روح القدس، روح مقدسی بوده که با همهٔ پیامبران و انبیاء و معصومین علیهم‌السلام بوده است؛ و امدادهای الهی را در موارد مختلف به آنها منتقل می‌ساخته. حتی از روایات متعددی که در منابع اهل سنت نیز وارد شده است استفاده می‌شود که گاه که در کارهای مهم یا سخنان و اشعار پر مغز از کسی صادر می‌شد؛ می‌فرمودند: «این به کمک روح القدس بوده است».

از جلمه در حدیثی که در تفسیر الدّر المنثور آمده است می‌خوانیم که پیامبر

---

۱. سورهٔ نحل،آیهٔ ۱۰۲.
۲. سورهٔ مائدهٔ، آیهٔ ۱۱۰ـ و سورهٔ بقرهٔ، آیهٔ۸۷.

اکرمﷺ درباره شاعر معروف اسلامی حَسّان بن ثابت فرمود: «**اللّهُمَ اِیدّ حَسّاناً بِرُوحِ القُدُسِ کَما نافَحَ عَنْ نَبیِّه**»: «خداوندا «حَسّان» را به روح القدس تقویت کن آن گونه که از پیامبرش دفاع کرد». [۱]

دربارهٔ شاعر معروف اهل بیت علیهم‌السلام کُمیت بن زید اسدی می‌خوانیم که امام باقر علیه‌السلام به او فرمود: «برای تو همان است که پیامبرﷺ به حسّان بن ثابت فرمود»: «**لَنْ یَزالَ مَعَکَ رُوحُ القُدُسِ ما ذَبَبْتَ عنّا**»: «همیشه روح القدس با تو خواهد بود مادامی که از ما دفاع می‌کنی». [۲]

در حدیث دیگری آمده است که امام علیّ بن موسی الرضا علیه‌السلام هنگامی که دعبل خزاعی شاعر با شهامت بعضی از اشعار قصیده معروف مدارس آیات را خواند، امام گریه شدیدی کرد و سپس فرمود: «**نَطَقَ رُوحُ الْقُدُسِ عَلی لِسانِکَ بِهٰذَیْنِ الْبَیْتَیْنِ**»: «روح القدس در این دو بیت به زبان تو سخن گفت». [۳]

و از اینجا به خوبی روشن می‌شود که «**روح القدس**» یک روح امدادگر است که انسان را به هنگام انجام کارهای مهم معنوی و الهی یاری می‌دهد، و البته به تفاوت

---

۱. الدر المنثور، جلد ۱، صفحهٔ ۸۷ (ذیل آیه ۸۷ سوره بقره) دو روایت نیز قریب به همین مضمون در صحیح مسلم، جلد ۴، صفحهٔ ۱۹ و ۳۲ باب فضائل حسّان بن ثابت آمده است.
۲. سفینة البحار، ج ۲، صفحهٔ ۴۹۵۴.
۳. کشف الغمه، جلد ۳، صفحه ۱۱۸.
اعلام الوری، صفحه ۳۳۱، آن دو شعر عبارت است از :

خروج امام لا محالة خارج	یقوم علی اسم الله و البرکات
یمیز فینا کل حق و باطل	و یجزی علی النعماء و النقمات

مـراتب اشـخاص مـتفاوت است. در پـیامبران و امـامان مـعصوم علیهم‌السلام بـه گـونه فـوق العاده‌ای قوی‌تر و بارزتر عمل می‌کند؛ و در دیگران به اندازهٔ خـودشان هـر چـند از ماهیت و جزئیات آن اطلاع زیادی در دست ما نیست.

در حدیثی از امام صادق علیه‌السلام می‌خوانیم که در تفسیر ﴿**السّابِقُونَ السّابِقُونَ اُولئِکَ المُقَرَّبُونَ**﴾ [1] می‌فرماید: «**فَالسّابِقُونَ هُمْ رُسُلُ اللهِ علیهم‌السلام وَ خاصَّةِ اللهِ مِنْ خَلْقِه، جَعَلَ فیهِمْ خَمْسَةُ اَرْواحٍ، اَیَّدَهُمْ بِرُوحِ القُدُسِ فَبِه عَرَفُوا الاَشْیاءَ ...**»:

«پیش گامان همان رسولان الهی علیهم‌السلام و خاصان خداوند از خلق‌اند، در آنها پـنج روح قرار داده (از جمله اینکه) آنها را با روح القدس تقویت نموده که به وسیلهٔ آن اشیاء را می‌شناسند ...». [2]

در حدیث دیگری در همین رابطه از امام باقر علیه‌السلام آمده است که بعد از برشمردن ارواح پنج گانه که در انبیاء و اوصیاء وجود دارد می‌فرماید: «**فَبِرُوحِ القُدُسِ ... عَرَفُوا ما تَحْتَ الْعَرْشِ اِلی ما تَحْتَ الثَّری**»: «به وسیله روح القدس، آنچه را در زیر عرش و آنچه را در زمین است می‌دانند». [3]

احادیث فروان دیگری در این زمینه در اصول کافی و سایر کتب دیده می‌شود که شرح همهٔ آنها در این مختصر نمی‌گنجد.

---

۱. سورهٔ واقعهٔ، آیات ۱۰ ۱۱ـ
۲. اصول کافی، ج ۱، صفحهٔ ۲۷۱.
۳. همان مدرك، صفحه ۲۷۲.

آری امدادهای الهی از طریق «**روح القدس**» یکی دیگر از منابع علمی معصومان است.

۵ـ نور الهی

پنجمین منبعی که برای علوم امامان می‌توان ذکر کرد همان چیزی است که در روایات متعددی در اصول کافی آمده است، از جمله: حسن بن راشد می‌گوید: از امام صادق علیه‌السلام شنیدم که می‌فرمود: «**فَاِذا مَضی الاِمامُ الّذی کانَ قَبْلَهُ رُفِعَ لِهذا مَنار مِنْ نُورٍ، یَنْظُرُ بِه اِلی اَعْمالِ الْخَلائِقِ فَبِهذا یَحْتَجُّ اللهُ عَلی خَلْقِه**»:

«هنگامی که امام پیشین ازدنیا می‌رود، خداوند برای امام بعد از او ستونی از نور بر می‌افرازد که به وسیلهٔ آن اعمال مردم را می‌بیند، و از این طریق خداوند، حجت را بر خلق خود تمام می‌کند». [۱]

در بعضی از روایات نیز تعبیر به «**عَمُود مِنْ نُورٍ**» (ستونی از نور) شده [۲] ولی غالباً تعبیر «**منار من نور**» آمده است، البته تفاوت چندانی میان این دو تعبیر نیست.

برای آگاهی بیشتر به بحار الانوار جلد ۶، صفحه ۱۳۲ مراجعه فرمائید. مرحوم علامه مجلسی شانزده حدیث در این زمینه نقل می‌کند و همچنین در باب عرض

۱. اصول کافی، جلد ۱، صفحهٔ ۳۸۷، حدیث ۲.
۲. همان مدرك، حدیث ۴.

اعمال (جلد ۲۳، صفحه ۳۳۳ به بعد) روایات متعددی در این زمینه آمده است.

ꕥ

از مجموع آنچه گفته شد به خوبی استفاده می‌شود که منابع علم امامان.

معصوم متعدد و متنوع است، در درجهٔ اوّل مسألهٔ آگاهی آنها به تمام معانی قرآن مجید است؛ و در درجهٔ دوم علومی است که از رسول خدا پیامبر اکرمﷺ به آنها رسیده؛ و در درجه بعد تأییدات الهی و الهامات قلبی و ارتباط با فرشتگان و عالم غیب است. و مجموع این جهات به امام معصوم علوم و آگاهی فراوانی می‌بخشد تا بتواند در انجام مأموریت خود، که همان حفظ اسلام و قرآن و سنت پیامبرﷺ و هدایت خلق به سوی خالق، و تربیت نفوس، و اقامهٔ حدود، و تدبیر امور می‌باشد؛ به خوبی انجام دهد.

نکتهٔ قابل ملاحظه دیگر اینکه از پاره‌ای از روایات استفاده می‌شود که در هر شب جمعه روح امامان علیهم‌السلام، علوم و دانش های تازه‌ای را (برای مسائل تازه) از سوی خداونددریافت می‌دارند. (تا خود را با تمام نیازمندی‌های امت اسلامی تطبیق دهند)

از جمله در حدیثی از امام صادق علیه‌السلام می‌خوانیم که فرمود: «**اِنَّ لَنا فی کُلِّ لَیْلَةِ جُمُعَةٍ سُروراً**»: «ما در هر شب جمعه خوشحالی تازه‌ای داریم».

راوی می‌گوید گفتم: «زادَکَ اللهُ وَ ما ذاکَ»: «خداوند بر سرور شما بیفزاید، منظورتان از این خوشحالی چیست»؟!

فرمود: «اِذا کانَ لَیْلَةُ الجُمُعَةِ وافی رَسُولُ اللهِ الْعَرْشَ وَ وافَی الاَئِمَّةُ مَعَهُ وَ مَعَهُمْ، فَلا تُرَدُّ اَرْواحُنا اِلی اَبْدانِنا اِلّا بِعِلْمٍ مُسْتَفادٍ، وَ لَوْلا ذلِکَ لَانْفَدْنا»: «هنگامی که شب جمعه می‌شود (زوح مقدس) رسول خدا صلی الله علیه و آله به عرش (الهی) می‌رود؛ و ارواح ائمه نیز با او ملاقات می‌کنند و (روح) من نیز با آنها به آنجا می‌رود؛ سپس روح ما به بدن ما باز نمی‌گردد مگر با علم و دانش جدیدی، و اگر چنین نبود دانش ما پایان می‌گرفت»! [1]

در همان باب روایات متعدد دیگری در این زمینه نیز دیده می‌شود که شرح همه آنها به طول می‌انجامد.

با توجه به آنچه در این فصل آوردیم روشن می‌شود که مسئلهٔ منابع علمی امامان مسألهٔ ساده‌ای نیست، منابعی در اختیار آن بزرگواران است که آنها را از سایر مردم ممتاز می‌سازد و به انجام وظائف مهمی که در مورد حفظ اسلام و تعلیمات قرآن و هدایت بندگان بر عهده دارند به آنان کمک می‌کند.

۱. اصول کافی، جلد اول، صفحه ۲۵۴ (باب فی ان الائمة علیهم السلام یزدادون فی لیلة الجمعه).

معصوم بودن امامان:

اشاره

مصونیت از خطا و فراموش‌کاری و گناه، یکی دیگر از شرائط عمومی امامان راستین است، و در واقع تمام دلائلی که دلالت بر «**معصوم بودن پیامبران الهی**» دارد دلالت بر «**عصمت امامان**علیهم‌السلام» نیز دارد، چرا که مسئولیت آنان تا حد زیادی شباهت به یکدیگر دارد.

درست است که پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله بنیانگذار شریعت است و با عالم وحی دراتباط می‌باشد؛ ولی امامانعلیهم‌السلام نیز حافظ شریعت‌اند، هر چند هیچگونه وحی بر آنان نازل نمی‌شود، ولی در امر هدایت مردم، و حفظ احکام و حدود الهی، و نشر کامل آیات آسمانی به دنبال پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله گام بر می‌دارند و به همین دلیل در بسیاری از صفات مشترک‌اند و با هم شباهت دارند.

بنابراین تمام دلایل عمده‌ای که در بحث عصمت انبیاء آوردیم[1] در مورد امامان

---

۱. در جلد هفتم صفحه ۱۸۱ تا ۱۹۹.

راستین نیز صادق است.

ﷺ

با این اشاره به بعضی از آیات قرآنی که در این زمینه است باز می‌گردیم و سخن را از قرآن شروع می‌کنیم:

۱ـ ﴿اِنَّما یُریدُ اللهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهیراً﴾: «خداوند فقط می خواهد پلیدی (گناه) را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاك سازد»[1]

در بحث‌های پیشین در مورد عظمت مقام امامت و ولایت به هنگام تفسیر آیه ۱۲۴ سورهٔ «بقره» در داستان ابرهیم علیه‌السلام خواندیم که خداوند این پیامبر بزرگ را مورد آزمایش‌های مهم متعددی قرار داد و هنگامی که از عهدهٔ همهٔ آن آزمایش‌های مهم برآمد، فرمود: ﴿اِنّی جاعِلُکَ لِلنّاسِ اِماماً﴾: «من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم.» (امامت به معنی حکومت بر جسم و جان و روح و تن و تربیت نفوس و جوامع بشری).

و هنگامی که ابراهیم علیه‌السلام این مقام را برای بعضی از ذریه و فرزندان خود تقاضا کرد با اجابت مشروط الهی روبرو شد، فرمود: ﴿لایَنالُ عَهدِی الظّالِمینَ﴾: «پیمان من، به ستمکاران نمی‌رسد، مگر آنها که شایسته‌اند (تنها آن گروه از فرزندان تو که پاك و معصوم‌اند شایسته این مقام هستند)».

۱. سوره احزاب، آیه ۳۳.

در بحث‌های آنجا روشن شد که چگونه این جمله از آیه، دلیل «**بر معصوم بودن امامان**» و پیشوایان الهی است، و کسانی که در طول عمر خود یا از نظر اعتقادات راه شرك و کفر را پوئیده‌اند، و یا در اعمال خود، ظلم و ستمی بر خویش یا دیگران مرتکب شده‌اند، شایستهٔ این مقام نیستند. چرا که ظلم به معنی وسیع کلمه، هم ظلم و شرك و کفر و انحرافات عقیدتی را شامل می‌شود و هم هر گونه تعدی به دیگران و ظلم بر خویشتن از طریق ارتکاب گناه.

و از آنجا که این بحث‌ها به طور مشروح و مستوفی در آنجا آمده نیازی به تکرار آن نمی‌بینیم؛ بنابراین پایهٔ اصلی شرط بودن «**عصمت در امامان**» و پیشوایان الهی قرآن مجید در همان آیه گذارده است.

اکنون به آیه تطهیر باز می‌گردیم و مسأله عصمت را در این آیه بررسی می‌کنیم: درست است که این آیه در لابلای ایات مربوط به همسران پیامبرﷺ است ولی آیه تطهیر که در لابلای آنها نازل شده لحن جداگانه‌ای دارد و نشان می‌دهد هدف دیگری را دنبال می‌کند، چرا که آیات قبل و بعد همه با ضمیرهای جمع مؤنث است، ولی آیه مورد بحث با ضمائر جمع مذکر آمده است!

در آغاز این آیه همسران پیامبرﷺ را مخاطب ساخته و به آنها دستور می‌دهد که در خانه‌های خود بمانید و هم چون دوران جاهلیت نخستین در (میان مردم)

ظاهر نشوید و نماز را بر پا دارید و زکات را بپردازید، و خدا و پیامبرش را اطاعت کنید ﴿وَقَرْنَ فی بُیُوتِکُنَّ وَ لا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الجاهِلِیَّةِ الاوُلی وَ اَقِمْنَ الصَّلوةَ و آتینَ الزَّکاةَ وَ اَطِعْنَ اللهَ وَ رَسُولَهُ﴾[1].

تمام شش ضمیری که در این بخش از آیه آمده است همه به صورت جمع مؤنث است. (دقت کنید)

سپس لحن آیه طور دیگری می‌شود، و می‌فرماید: «خداوند فقط» می‌خواهد پلیدی (گناه) را از شما هل بیت دور کند و شما را کاملاً پاک سازد» ﴿اِنَّما یُریدُ اللهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهیراً﴾.

در این بخش از آیه دو ضمر جمع به کار رفته است که هر دو به صورت جمع مذکر آمده است.

درست است که صدر و ذیل یک آیه معمولاً یک مطلب را دنبال می‌کند ولی این سخن در جایی است که قرینه‌ای بر خلاف آن وجود نداشته باشد؛ بنابراین کسانی که این قسمت از آیه را نیز ناظر به همسران پیامبرﷺ دانسته‌اند سخنی بر خلاف ظاهر آیه و قرینه موجود در آن، یعنی تفاوت ضمیرها، گفته‌اند.

از این گذشته در مورد این آیه دسترسی به روایات متعددی داریم که علمای بزرگ اسلام اعم از اهل تسنن و شیعه، آن را از شخص پیامبر اکرمﷺ نقل کرده‌اند

۱. سوره احزاب، آیه۳۳.

و در معروف تیرن منابع فریقین که مورد قبول آنها است این روایات به وفور و کثرت آمده است.

این روایات همگی حاکی از آن است که مخاطب در این آیه، پیامبر اسلامﷺ و علی و فاطمه و حسن و حسینعليهم‌السلام می‌باشند (نه همسران پیامبر) که بعداً به طور مشروح خواهد آمد.

ولی قبل از ورود در بحث روایات لازم است به تفسیر تعبیرات آیه بپردازیم:

تعبیر به «انّما» که عمولاً برای حصر است و در فارسی امروز به جای آن فقط یا تنها گفته می‌شود دلیل بر این است که موهبتی که در این آیه آمده ویژهٔ خاندان پیامبرﷺ است و شامل دیگران نمی‌شود.

جمله «**یرید**» ـ خداوند اراده دارد و می‌خواهد ... ـ اشاره به ارادهٔ تکوینی پروردگار است، یعنی خداوند با یک فرمان تکوینی اراده کرده است که شما را از هر گونه آلودگی پاک و مصون دارد، نه ارادهٔ تشریعی. زیرا ارادهٔ تشریعی، به معنی مکلف ساختن آنها به حفظ پاکی خویش است و می‌دانیم این تکلیف منحصر به خاندان پیامبرﷺ نیست همهٔ مسلمانان مکلف و موظف‌اند که خود را پاک نگهدارند.

ممکن است تصور شود که ارادهٔ تکوینی موجب یک نوع جبر است و در این صورت معصوم بودن، فضیلت و افتخاری نخواهد بود؟

پاسخ این سخن در جلد هفتم در بحث معصوم بودن پیامبران بطور مشروح آوردیم، و در اینجا به طور خلاصه باید گفت: معصومان دارای دو نوع شایستگی هستند، شایستگی ذاتی و موهبتی و شایستگی اکتسابی از طریق اعمال خویش و ملکات درونی؛ و از مجموعهٔ این دو شایستگی که حداقل یکی از آن جنبه اختیاری دارد آن مقام والا حاصل می‌شود. به تعبیر دیگر ارادهٔ الهی زمینه‌های الهی زمینه‌های توفیق را برای وصول به این مقام والا فراهم می‌سازد؛ و بهره‌گیری از این توفیق به اراده خود آنان بستگی دارد. (دقّت کنید)

ترك کردن گناه برای آنها محال عادی است نه محال عقلی؛ فی المثل، محال عادی است که یک شخص عالم و با ایمان شراب را با خود به مسجد ببرد و در صف جماعت بنوشد ولی مسلماً این امر یک محال عقلی نیست، وبا اختیاری بودن این کار منافات ندارد. یا در مثال دیگر یک آدم عاقل هرگز لخت مادر زاد در کوچه و خیابان ظاهر نمی‌شود، انجام این کار برای او محال نیست، بلکه سطح فکر و معرفت او اجازه نمی‌دهد چنین کاری را انجام دهد با اینکه فعل و ترك آن در اختیار او است.

انجام گناهان برای پیامبران و امامان همین گونه است. درست است که معصوم بودن از امدادهای الهی است ولی امدادهای الهی نیز بی حساب نیست، همانگونه که

قـرآن دربـارهٔ ابـراهـیم خـلیل ﷺ مـی‌فرماید: و(یـاد کـنید) هـنگامی کـه پـروردگار ابراهیم،او را با دستوراتی آزموده؛ و او به طور کامل از عهدهٔ آنها بر آمد.[1]

و اما «**رجس**» در لغت به معنی شیء ناپاك است خواه از نظر طبع آدمی آلوده و منفور باشد یا به حکم عقل یـا شـرع، و یـا هـمهٔ ایـنها. بـه هـمین جـهت **راغب** در **مفردات** بعد از آنکه رجس را به معای شئ قَذِر (آلوده) معنی می‌کند؛ چهار صورت برای آن ذکر می‌نماید (همان چهار صورتی که در بالا گفته شد آلوده از نظر طبعی آدمی، یا عقل، یا شرع، و یا همهٔ اینها) و اگر در بعضی از کلمات بزرگان «**رجس**» به معنی گناه یا شرك یا اعتقاد باطل یا بـخل و حسـد تـفسیر شـده در حـقیقت بـیان مصداق هایی از انی مفهوم وسیع و گستده است.

به هر حال با توجه به «الف و لام جنس» که بر سر این کله آمده ﴿**اَلرِّجْس**﴾ و در اینجا معنی عموم را می‌رساند مفهوم آیه چنین است که خداوند اراده کرده هر گونه و هر نوع از انواع آلودگی را از آنان دور سازد.

جملهٔ ﴿**وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهیراً**﴾ با توجه به اینکه معنی «تطهیر»، پاك سـاختن است؛ تأیکد مجددی است بر مسألهٔ نفی «رجس» و نفی همهٔ پلیدی‌ها که در جـملهٔ قـبل آمده است؛ و واژهٔ «**تطهیراً**» که به اصطلاح مفعول مطلق است باز هم تأکید دیگری

۱. سوره بقره، آیه ۱۲۴ و توضیح بیشتر در زمینهٔ این مسأله که معصوم بـودن بـا اخـتیاری بـودن اعـمال معصومان منافات ندارد در جلد هفتم پیام قرآن، صفحه ۱۹۳ به بعد مطالعه فرمائید.

بر این معنی است.

نتیجه اینکه خداوند با انواع تأکیدها اراده فرموده است که اهل بیت پیامبر اسلامﷺ را از هر گونه پلیدی مسلم و آلودگی پاك و مبرّا سازد.

مسلم است که در درجهٔ اوّل شخص پیامبرﷺ را که صاحب اصلی خانه است شامل می‌شود و بعد بقیه را، حال ببینیم بقیه اهل بیت چه کسانی هستند؟

اهل بیت چه کسانی هستند؟

جمعی از مفسّران هل سنت آن را به معنی همسران پیامبرﷺ دانسته‌اند. ولی همان گونه که گفتیم تغییر سیاق آیه، و تبدیل ضمیرهای جمیع مؤنث در ما قبل و ما بعد این آیه، به جمع مذکّر دلیل روشنی بر این است که این جمله محتوای جداگانه دارد و منظور از آن چیزی دیگری است، مگر نه این است که خداوند حکیم است و قرآن در حد اعلای فصاحت و بلاغت و همهٔ تعبیرات آن روی حساب است.

گروهی دیگر از مفسران آن را مخصوص به پیامبر و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام دانسته‌اند؛ و روایات فراوانی که در منابع اهل سنت و شیعه وارد شده و در ذیل به بخشی از آنها اشاره می‌کنیم گواه بر این معنی است.

و شاید به دلیل وجود همین روایات است که حتی کسانی که آیه را مخصوص به این بزرگواران ندانسته‌اند؛ معنی وسیعی برای آن قائل شده‌اند که هم این بزرگواران را شامل می‌شود و هم همسران پیامبرﷺ را، و این تفسیر سومی در آیه است.

امّا روایاتی که دلیل اختصاص آیه به پیامبرﷺ و علی علیه‌السلام و بانوی اسلام فاطمه زهرا علیهاالسلام و دو فرزندشان حسن و حسین علیهماالسلام می‌باشد ـ همان گونه که اشاره شد ـ بسیار زیاد است، از جمله هیجده روایت تنها در تفسیر «الدّر المنثور» نقل شده است؛ که پنج روایت از امّ سلمه، سه روایت از ابو سعید خردی، یک روایت از عایشه، یک روایت از انس، دو روایت از ابن عباس، دو روایت از ابی الحمراء، یک روایت از واثلة بن اسقع، یک روایت از سعد، یک روایت از ضحاك بن مزاحم و یک روایت از زید بن ارقم است! [1]

مرحوم علامهٔ طباطبایی در تفسیر المیزان روایاتی را که در این باره وارد شده بیش از هفتاد روایت می‌شمرد و می‌فرماید: «آنچه از طرق اهل سنت، در این زمینه نقل شده بیش از آن است که از طریق شیعه وارد شده است!، و راویان دیگری را غیر از افرادی که در بالا نام بردیم نیز بر آنها می‌افزاید (روایانی که روایت آنها در غیر تفسیر الدّر المنثور آمده است).

بعضی نیز تعداد روایات و کتبی که این روایات در آن نقل شده بالغ بر صدها ذکر

۱. دارالمنثور، جلد ۵، صفحهٔ ۱۹۶ و ۱۹۹.

کرده‌اند و بعید نیست چنین باشد.

در اینجا تنها قسمتی از آن روایات را با ذکر منابع آنها می‌آوریم تا روشن شود آنچه، واحدی در اساب النزول می‌گوید: «**اِنَّ الآیَةَ نَزَلَتْ فِی النَّبیِ صلی الله علیه و آله وَ عَلیٍّ وَ فاطِمَةَ و الْحَسَنیْنِ علیهم السلام خاصَّةً یُشارِکُهُمْ فیها غَیْرُهُمْ**»:

«این آیه در خصوص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسنین علیهم السلام نازل شده و کس دیگری در آن با آنها مشارکت ندارد» [1] یک واقعیت است.

این احادیث را می‌توان در چهار بخش خلاصه کرد:

۱ـ روایاتی که از بعضی از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده و با صراحت می‌گوید، هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله سخن از این آیه شریفه می‌گفت، از حضرتش سؤال کردیم که آیا ما هم جزء این آیه هستیم؟ فرمود: شما خوبید اما مشمول این آیه نیستید!

از جمله ثعلبی در تفسیر خود از ام سلمه همسر گرامی پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله در خانه خود بود که فاطمه علیها السلام غذایی نزد آن حضرت آورد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «همسر و دو فرزندت حسن و حسین علیهما السلام را صدا کن»، آنها آمدند، سپس غذا خوردند بعد پیامبر صلی الله علیه و آله عبایی بر آنها افکند و گفت: «**اللّهُمَ! هؤُلاءِ اَهْلُ بَیْتی وَ عِتْرَتی فَاَذْهِبْ عَنْهُمُ الرَّجْسَ وَ طَهِّرْهُمْ تَطْهیراً**»: «خداوندا اینها اهل بیت من و عتر منند،

۱. المیزان، جلد ۱۶، صفحه ۳۱۱.

پلیدی را از آنها دور کن، و از هر گونه آلودگی پاکشان گردان» و در اینجا بود که آیه ﴿اِنَّما یُریدُ اللهُ﴾ ... نازل شده ... من گفتم ای رسول خدا! آیا من هم با شما هستم؟! فرمود: «اِنَّکِ اِلی خَیْرٍ»: «تو بر نیکی هستی» (امّا در زمرهٔ این گروه نیستی). [1]

و نیز ثعلبی از علمای معروف اهل سنت که در اواخر قرن چهارم و اوائل قرن پنجم می‌زیسته؛ و تفسیر کبیر او معروف است از عایشه همسر پیامبرﷺ چنین نقل می‌کند: هنگامی که از او دربارهٔ جنگ جمل و دخالتش در آن جنگ ویرانگر سؤال کردند (باتأسف) گفت: این یک تقدیر الهی بود! و هنگامی که دربارهٔ علی علیه‌السلام سؤال کردند، چنین گفت:

«تَسْأَلُنی عَنْ اَحَبِّ النّاسِ کانَ اِلی رَسُولِ اللهِ، وَزَوْجِ اَحَبِّ النّاسِ کانَ اِلی رَسُول اللهِ، لَقَدْ رَأَیْتُ عَلیّاً وَ فاطِمَةَ وَ حَسَناً وَ حُسَیْناً وَ جَمَعَ رَسُولُ اللهِ ﷺ بِثَوْبٍ عَلَیهِمْ، ثُمَ قالَ: اللّهُمَ هؤلاءِ اَهْلُ بَیْتی وَ حامَتی فَاَذْهِبْ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَ طَهِّرْهُمْ تَطْهیراً، قالَتْ فَقُلْتُ یا رَسُول اللهِ اَنَا مِنْ اَهْلِکَ قال تَنَحّی فَاِنَّکِ اِلی خَیْرٍ»:

«آیا از من دربارهٔ کسی سؤال می‌کنی که محبوب ترین مردم نزد پیامبرﷺ بود، و از کسی می‌پرسی که همسر محبوب ترین مردم نزد رسول خداﷺ بود، من با چشم خود دیدم علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام را که پیامبرﷺ آنها را در زیر

۱. طبرسی در مجمع البیان ذیل آیه مورد بحث، و حاکم حسکانی در شواهد التنزیل، جلد ۲، صفحه ۵۶، حدیث فوق را آورده‌اند.

پارچه‌ای جمع کرده بود، و فرمود: خداوندا! اینها خاندان من‌اند و حامیان من؛ رجس و پلیدی را از آنها ببر؛ و از آلودگی‌ها پاکشان فرما؛ من گفتم ای رسول خدا آیا من نیز از آنها هستم فرمود: دور باش تو بر خیر و نیکی هستی (اما جزء این جمع نمی‌باشی)». [۱]

این گونه احادیث با صراحت می‌گوید که همسران پیامبرﷺ جزء اهلبیت در این آیه نبودند.

ꕥ

۲ـ داستان حدیث کساء در روایات فوق العاده فراوانی با تعبیرات مختلف وارد شده و قدر مشترك همهٔ آنها این است که پیامبرﷺ علی علیه‌السلام و فاطمه و حسن و حسین را فرا خواند ـ و یا به خدمت او آمدند ـ پیامبرﷺ عبا ـ یا پارچه‌ای و ... ـ بر آنها افکند و گفت: خداوندا! اینها خاندان من‌اند رجس و آلودگی را از آنها دور کن؛ و در این هنگام آیهٔ ﴿اِنَّما یُریدُ اللهُ لِیَذْهَبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَیْتِ﴾ نازل گردید.

قابل توجه اینکه این حدیث، در صحیح مسلم از قول عایشه و هم چنین حاکم در مستدرك و بیهقی در سنن، و ابن جریر در تفسیرش و سیوطی در الدّر المنثور نقل شده است. [۲]

۱. مجمع البیان ذیل آیهٔ مورد بحث.
۲. صحیح مسلم، جلد ۴، صفحه ۱۸۸۳، حدیث ۲۴۲۴ (باب فضائل اهل بیت النّبیﷺ)

حاکم حسکانی نیز در شواهد التنزیل آن را آورده است [۱] در صحیح «ترمذی» نیز کراراً این حدیث نقل شده، در یک جا از عمرو بن ابی سلمه و در جای دیگر از امّ سلمه. [۲]

نکته دیگراینکه فخر رازی به مناسبتی در ذیل آیهٔ مباهله (آیه ۶۱ «**سوره‌آل عمران**») بعد از نقل این حدیث (حدیث کساء) می‌افزاید:

«**وَاعْلَمُ اَنَ هذِه الرَّوایةَ کَالمُتَفَقِ صِحَّتِها بَیْنَ اَهْلِ التَّفْسیرِ وَالْحَدیثِ**»:

«بدان که این روایت هم چون روایتی است که صحتش مورد اتفاق در میان علمای تفسیر و حدیث است». [۳]

این نکته نیز قابل توجه است که امام احمد حنبل در مسند خود، این حدیث را از طرق مختلف آورده است. [۴]

۳ـ در بخش دیگری از روایات که آن نیز متعدد و فراوان است می‌خوانیم که بعد از نزول آیه تطهیر، پیامبرﷺ چندین ماه ـ در بعضی شش ماه، و در بعضی هشت یا

۱. شواهد التنزیل، جلد ۲، صفحهٔ ۳۳، حدیث ۳۷۶.
۲. صحیح ترمذی، جلد ۵، صفحهٔ ۶۹۹، حدیث ۳۸۷۱ (باب فضل فاطمه) ـ چاپ احیاء التراث.
۳. تفسیر فخر رازی، جلد۸، صفحهٔ ۸۰.
۴. مسند احمد، جلد اول، صفحه ۳۳۰، جلد ۴، صفحه ۱۰۷ و جلد ۶، صفحه ۲۹۲ (به نقل از فضائل الخمسه، جلد ۱، صفحه ۲۷۶ به بعد).

نُه ماه آمده است ـ هنگامی که برای نماز صبح از کنار خانه فاطمه علیها السلام می‌گذشت صدا می‌زد: «الصَّلوة! یا اَهْلَ الْبَیْتِ! ﴿اِنَّما یُرِیْدُ اللهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهیراً﴾: «هنگام نماز است ای اهل بیت! خداوند فقط می‌خواهد پلیدی (گناه) را از شما اهل بیت دور کند و شما را پاك سازد»!

این حدیث در شواهد التنزیل نوشته مفسر معروف حاکم حسکانی از انس بن مالک نقل شده است. [۱]

و در همان کتاب حدیث دیگری به عنوان هفت ماه از ابی الحمراء آمده است.

و نیز در همان کتاب این جریان به عنوان هشت ماه از ابو سعید خدری نقل شده است. [۲]

تفاوت این تعبیرات، طبیعی است، زیرا ممکن است انس شش ماه این مطلب را دیده باشد، و ابوسعید خدری هشت ماه، و ابی الحمراء هفت ماه، و ابن عباس نُه ماه. [۳]

هر کس آن‌چه را دیده نقل کرده است، بی آنکه تضادی در میان سخنان آنها باشد.

---

۱. شواهد التنزیل، جلد ۲، صفحه ۱۱ و ۱۵ و ۹۲ (توجه داشته باشید که شواهد التنزیل این روایت را به طرق متعددی نقل کرده است).
۲. شواهد التنزیل، جلد ۲، صفحه ۲۸ و احقاق الحق، جلد ۲، صفحهٔ ۵۰۳ تا ۵۴۸.
۳. الدّر المنثور، جلد ۵، صفحهٔ ۱۹۹.

به هر حال ادامهٔ این برنامه و تکرار این سخن در آن مدت طولانی از سوی پیامبر اکرمﷺ یک مسأله حساب شده بوده است؛ او می‌خواسته به وضوح و با تأکید پی در پی روشن سازد منظور از «اهل بیت» تنها اهل این خانه‌اند، تا در آینده تردیدی برای هیچ‌کس باقی نماند؛ و همه بدانند این آیه تنها در شأن این گروه نازل شده است و عجب اینکه با این همه تکرار و تأکید باز مسأله برای بعضی مفهوم نشده است؛ راستی چرت‌انگیز است.

به خصوص اینکه تنها خانه‌ای که در ورودی آن به مسجد پیامبرﷺ باز می‌شد در خانهٔ پیامبرﷺ و علی علیه‌السلام بود، (زیرا پیامبرﷺ دستور داد تمام درهایی که به سوی مسجد باز می‌شد ببندند جز این دو در).

پیدا است همیشه جمعی از مردم به هنگام نماز، این سخن را در آنجا از پیامبرﷺ می‌شنیدند، با این حال شگفت آور نیست که بعضی از مفسران اصرار دارند مفهوم آیه را توسعه دهند تا همسران پیامبرﷺ را نیز شامل گردد، با اینکه همانگونه که گفتیم عایشه همسر پیامبرﷺ که طبق گواهی تاریخ در بازگو کردن فضائل خود و تمام جزئیات ارتباطش با پیامبرﷺ چیزی فروگذار نمی‌کرد، نه تنها خود را مشمول این آیه نمی‌دانست بلکه می‌گوید: پیامبرﷺ به من فرمود: «تو جزء آن نیستی»!

۴ـ روایات متعددی که از ابوسعید خدری صحابه معروف نقل شده و اشاره به آیهٔ تطهیر کرده، با صراحت می‌گوید:

«نَزَلَتْ فی خَمْسَةٍ فی رَسُولِ اللهِ وَ عَلیٍّ وَ فاطِمَةَ وِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ عَلَیْهِمُ السّلامُ»: «این آیه دربارهٔ رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام نازل شده است[۱].

کوتاه سخن اینکه: روایاتی که دربارهٔ آیه تطهیر و اختصاص آنها به پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله و علی علیه‌السلام و فاطمه و امام حسن و امام حسین علیهم‌السلام در منابع معروف اسلامی آمده به قدری زیاد است که آن را در ردیف روایات متواتره قرار می‌دهد؛ و از این نظر جای تردیدی در آن باقی نمی‌ماند. تا آنجا که در شرح احقاق الحق آن را از بیش از هفتاد منبع از منابع معروف اهل سنت (علاوه بر منابع معروف پیروان اهل بیت) نقل می‌کند و می‌گوید: «اگر همهٔ این منابع را احصاء کنیم از هزار هم می‌گذرد»![۲]

پاسخ به چند سؤال

۱. در شواهد التنزیل، چهار حدیث در این زمینه آمده است؛ جلد ۲، از صفحه ۲۴ ـ ۲۷ (حدیث ۶۵۹ و ۶۶۱ و ۶۶۴).
۲. اقتباس از جلد دوم احقاق الحق، از صفحه ۵۰۲ ـ ۵۶۳.

از آنجا که آیه فوق مخصوصاً با توجه به روایات متواتری که در تفسیر آن در منابع معروف اسلامی آمده فضیلت بزرگی برای امامان اهل بیت علیهم‌السلام محسوب می‌شود می‌توان آن را دلیلی بر حقانیت مسیر آنها دانست، بعضی از دانشمندان به دست و پا افتاده، و مطابق معمول به سراغ اشکالاتی رفته‌اند که به بهانه جویی شبیه‌تر است تا به اشکال علمی؛ در حالی که گروهی دیگر شجاعانه این آیه و روایات را پذیرفته‌اند و هر چند از نظر اصولی پیرو طریقهٔ اهل سنت باقی مانده‌اند، قسمتی از اشکالات به شرح زیر است:

۱ـ منظور از اهل بیت ساکنان خانهٔ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است، زیرا بیت به معنی خانهٔ مسکونی است، و ساکنان خانهٔ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله همان همسران پیامبراند، و دیگری را شامل نمی‌شود، و اگر ضمیرها به صورت ضمیر مذکر آمده به خاطر آن است که لفظ«اهل» مذکر است، و اگر بیت به صورت مفرد آمده، نه به صورت جمع با اینکه همسران پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در خانه‌های متعدد سکنی داشتند، به خاطر آن است که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرد واحدی بود، و بیت او نیز به صورت واحد ذکر شده است، خلاصه اینکه آیه تنها نظر به همسران پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دارد.

پاسخ این ایراد یا بهانه جویی از بحث های گذشته به خوبی روشن شد، و آثار تکلف به هنگام دفاع از این نظر کاملاً نمایان است، زیرا اگر منظور از اهل، همسران

پیامبرﷺ باشد ظاهر لفظ مفرد مذکر و معنای آن جمع مؤنث است در حای که در آیه نه مفرد مذکر شده نه جمع مؤنّث، بلکه به صورت جمع مذکّر آمده است.

هم چنین تعبیر به «بیت» به صورت مفرد، بر خلاف صدر آیه که به صورت جمع آمده، ﴿وَ قَرْنَ فی بُیُوتِکُنَّ﴾ نمی‌تواند به خاطر شخص پیامبرﷺ باشد زیرا پیامبرﷺ خانهٔ مستقلی برای خود نداشت، خانهٔ او خانه هایی بود که با همسرانش در آنها زندگی می‌کرد.

بنابراین راهی جز این نیست که منظور از بیت در اینجا بیت قرابت و نزدیکی و ارتباط نسبی با پیامبر اکرمﷺ بوده باشد، نه بیت سکونت، تعبیری که بسیار معمول و متداول است.

گذشته از همهٔ اینها به فرض که تمام این تکلّفات را بپذیریم، آن همه روایات را چه کنیم؟ آیا می‌شود از روایاتی با آن وسعت و کثرت و صراحت که اهل بیتعلیهم‌السلام را منحصر در پنج نفر می‌کند صرف نظر کرد؟ یا آنها را حدیث ضعیف شمرد؟ اگر این احادث متواتر و قوی نباشند اصلاً حدیث متواتر و صحیحی نخواهیم داشت، اگر این روایات صراحت ندارد کدام روایت در ادای مضمون‌اش صرحی است؟!

از همه شگفت انگیزتر سخنی است که از عکرمه نقل شده است، می‌گوید: «مَنْ شاءَ باهَلْتُهُ اَنَّها نَزَلَتْ فی نِساءِ النَّبی»!ﷺ: «هر کس بخواهد من حاضرم با او مباهله

کنم که این آیه دربارهٔ همسران پیامبرﷺ نازل شده است»! [۱] و در عبارت دیگری از او نقل شده «**اِنَّ عکرمةَ کانَ یُنادی فی السُّوق اَنَّ قولَهُ تَعالیٰ اِنما یرید اللّٰه...نَزَل فی نساءِ النبی**»:«او در بازار صدا می‌زد که آیهٔانما یریداللّٰه...در بارهٔ همسران پیامبرﷺ نازل شده است»![۲]

راستی شگفت‌آور است؛ مگر مسائل علمی و استدلالی را می‌توان با مباهله و فریا در سر بازارها اثبات کرد؛ آن هم مبحثی که این همه دلائل و شواهد و قرائن دارد. پیامبرﷺ به دور پنج نفر عبا می‌کشد که آنها را دقیقاً مشخص کند و مخاطب سازد و حتی ام سلمه و عایشه را در آن محدوده راه نمی‌دهد، و شش ماه یا هشت ماه و نه ماه، مرتب پشت خانهٔ فاطمهعليها‌السلام این جمله را تکرار می‌کند که منظور از این آیه شمائید،

و واژهٔ «**اِنَّما**» که دلیل بر حصر است در آغاز آیه کاملاً چشم گیر است.

و پیامبرﷺ با این همه تأکیدات پیاپی هر گونه شبهه را زایل کند، ولی عکرمه با اگیزه هایی که خودش بهتر می‌داند می‌خواهد با مباهله غیر آن را ثابت کند و در بازارها فریاد بر ضد آن بلند نماید!

اصولاً جوش و خروش عکرمه و رفتن به سراغ مباهله که در مباحث علمی نادر و

۱. تفسیر روح المعانی، جلد ۲۲، صفحهٔ ۱۲.
۲. همان مدرک،صفحهٔ۱۳.

کم نظیر است، و همچ نین فریاد زدن‌بر سر بازارها که آن هم در مسائل علمی بی نظیر است، خود دلیل روشنی است بر این که زیر این کاسه نیم کاسه‌ای است، و در پشت این قال و غوغا اسرار دیگری نهفته است، آیا او مأموریت داشت که این فضیلت بزرگ الهی را به نفع حاکمان وقت انکار کند و با احادیث پیامبرﷺ با این رسوائی به مقابله برخیزد؟!

۲ـ سؤال دیگر این که: اگر منظور شما آن پنج نور مقدسند، پس سایر امامان اهل بیت علیهم‌السلام چه می‌شوند؟

پاسخ این سؤال این است که: آنها که در آن زمان در حیات بودند همان پنج نفر بودند، و بقیه بعداً به وجود آمدند، و همان صفات را از پیامبرﷺ و پدران خود به ارث بردند.

۳ـ همان گونه که قبلاً اشاره شد منظور از اراده در ﴿**اِنَّما یُرِیدُ اللهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمْ الرِّجْسَ**﴾ ارداه تکوینی است، نه تشریعی؛ و به تعبیر دیگر منظور این نیست که خدا به شما دستور داده است که گرد گناهان نگردید، چرا که این دستور الهی دربارهٔ همهٔ مسلمانان بدون استثناء است، نه خصوص اصحاب کساء. بنابراین معلوم می‌شود که منظور این است که اراده تکوینی و مشیت الهی بر این قرار گرفته که آنها را پاك سازد؛ و از هر گونه گناه حفظ کند؛ و از شر شیطان و هوای نفس نگاه دارد؛ و

می‌دانیم ارادهٔ خدا تخلف‌ناپذیر است. و اینکه بعضی گفته‌اند ارادهٔ الهی قابل تخلف است، نهایت نادانی و بی خبری است، چه چیز در عالم می‌تواند مانع ارادهٔ الهی شود، مگر اینکه ارادهٔ الهی مشروط به شرطی باشد و شرط آن حاصل نشود، و می‌دانیم که اراده در آیه فوق، مطلق است و مشروط به هیچ شرطی نیست. و اینکه بعضی گفته‌اند لازمهٔ این سخن این است که صحابه پیامبرﷺ مخصوصاً حاضران میدان بدر، همه معصوم باشند چون خدا در حق آنها فرموده:

﴿وَلٰكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾: «بلکه می‌خواهد شما را پاک سازد و نعمتش را بر شما تمام نماید؛ شاید شکر به جا آورید». [1]

راستی تأسف آور است هنگامی که کوره تعصب داغ می‌شود همه چیز را می‌بلعد و خاکستر می‌کند، اساساً ما چنان آیه‌ای در قرآن مجید دربارهٔ جنگ بدر نداریم، آنچه در مورد جنگ بدر نازل شده این است: وَ يُنَزِّلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّماءِ ماءً لِيُطَهِّرَكُمْ بِهِ وَ يُذْهِبَ عَنْكُمْ رِجزَ الشَّيْطانِ:[2] «و آبی از آسمان برایتان فرستاد، تا شما را با آن پاك كند؛ و پلیدی شیطان را از شما بر طرف سازد» واضح است این آیه مربوط به نزول باران (در میدان بدر) و استفاده کردن مسلمانان از آن برای شستشوی خود، و غسل و وضو است و هیچ گونه ارتباطی با بحث ما ندارد؛ ولی این برادر متعصب آغاز آیه را

۱. سورهٔ مائده، آیه ۶ و تفسیر روح المعانی نوشته آلوسی، جلد ۲۲، صفحه ۱۷ (ذیل آیه ۳۳ احزاب).
۲. سورهٔ انفال، آیهٔ ۱۱.

حذف کرده و تنها جمله ﴿لِيُطَهِّرَكُمْ﴾ راآورده است، و آن را دلیلی بر پاکی و قداست همه اصحاب شمرده است.

البته جملهٔ ﴿وَلكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَه عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾ نه درباره جنگ جویان بدر، بلکه در زیل آیه وضو و غسل و تیمم آمده است، و پر واضح است که اشاره به پاکیزگی حاصل از این سه طهارت اسلامی می‌کند، حال چگونه این مفسّر معروف آیه را از آنجا به میدان بدر برده و چیزی که مربوط به غسل و تیمم است به بحث عصمت کشانده، روشن نیست.

در اینجا سؤال دیگری مطرح شده است، و آن اینکه: اگر آیه دلیل بر عصمت این بزرگواران است پس چرا «يُرِيدُ» به صورت فعل مضارع آمده است؟ اگر آنها معصوم‌اند چرا می‌فرماید: «خدا می‌خواهد چنین شود» آیا تحصیل حاصل ممکن است، چرا نفرموده «اَرادَاللهُ» (خدا خواست که از آغاز چنین باشد). [1]

اگر گویندهٔ این سخن تعبیر به «يُرِيدُ» را در آیات قرآن مجید دقیقاً بررسی می‌کرد هرگز چنین سخنی نمی‌گفت؛ زیرا این واژه در بسیاری از آیات قرآن در مورد اموری به کار رفته است که ارادهٔ مستمری از گذشته تا حال و از حال تا آینده به آن تعلق گرفته است؛ و به تعبیر دیگر این جمله غالباً برای نشان دادن استمرار و ثبات اراده چیزی در گذشته و حال و آینده به کار می‌رود. صدق این سخن را در آیات زیر

۱. روح المعانی، جلد ۲۲، صفحه ۱۷.

می‌توان ملاحظه کرد:

وَ مَا اللهُ یُریدُ ظُلْماً لِلْعالَمین [۱].

یُریدُ اللهُ بِکُمُ الیُسْرَ وَ لایُریدُ بِکُمُ العُسْرَ [۲].

یُریدُ اللهُ اَنْ یُخَفِّفَ عَنْکُمْ [۳].

بدیهی است مفهوم این آیات این نیست که خداوند در گذشته ارادهٔ ظلمی کرده؛ پیش از این خواهان مشکلات و عُسر برای شما بوده، یا قبلاً نمی‌خواسته بارها شما را سبک کند و از امروز چنین کرده است؛ بلکه مفهوم تمام اینها این است که چنین اراده‌ای را از گذشته تا حال، و در آینده، داشته و دارد.

هم چنین دربارهٔ شیطان می‌فرماید: یُریدُ الشَّیْطانُ اَنْ یُظِلَّهُمْ ضَلالاً بَعیداً [۴]

اِنَّما یُریدُ الشَّیْطانُ اَنْ یُوقِعَ بَیْنَکُمُ العداوَةَ وَالْبَغضاءَ فِی الخَمْرِ وَ المَیْسِرِ [۵]

بَلْ یُریدُ الاِنسانُ لِیَفْجُرَ اَمامَهُ [۶]

بدیهی است در این آیات نیز منظور بیان ارادهٔ مستمر شیطان در گذشته و حال و آینده برای گمراه ساختن بشر، یا ایجاد عداوت و دشمنی به وسیله شراب و قمار

۱.سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۱۰۸.
۲. سورهٔ بقره، آیهٔ ۱۸۵.
۳.سورهٔ نساء، آیهٔ ۲۸).
۴. سورهٔ نساء، آیهٔ ۶۰)
۵. سورهٔ مائده، آیهٔ ۹.
۶.سورهٔ قیامت، آیهٔ ۵).

است؛ و همچنین مفهوم آیه سوم این است که انسان ناسپاس همیشه می‌خواسته آزاد باشد و گناه کند و به همین دلیل منکر قیامت می‌شود.

غیر از شش آیهٔ بالا که استعمال «**یرید**» را در فعل استمراری که هر سه زمان را در بر می‌گیرد نشان می‌دهد، آیات فراوانی دیگری در قرآن وجود دارد که دقیقاً همین موضوع را تعقیب می‌کند.

بنابراین مفهوم آیه شریفه «**اِنَّما یُریدُ اللهُ لِیُذْهِبَ اللهُ عَنْکُمُ الرِّجْسَ**» تعلق ارادهٔ مستمر خداوند بر پاکی و قداست وعصمت اصحاب کساء است.

خرده‌گیری‌ها بر مسألهٔ عصمت

دربارهٔ مسئلهٔ «**عصمت انبیاء و امامان معصوم علیهم‌السلام**» سؤالاتی مطرح می‌شود که مهم ترین آنها این سؤال است که: آیا معصوم بودن جنبهٔ جبری ندارد؟ اگر مقام عصمت موهبت الهی است که تنها به این بزرگواران داده شده، و پیامبر و امامان معصوم علیهم‌السلام نمی‌توانند گناهی انجام دهند یا خداوند جلو عوامل گناه را به طور الزام می‌گیرد این چه فضیلت و افتخاری ممکن است بوده باشد؟

پاسخ این سؤال مشروحاً در جلد هفتم پیام، در بحث علیهما‌السلام بیان شد، و بطور

خلاصه و عصاره چنین است:

طرح این اشکال به خاطر عدم توجه به ریشه‌های عصمت معصومان علیهم‌السلام است، آنها توجه به این نکته ندارند که این تقوای شکست‌ناپذیر الهی از ایمان قوی و علم و آگاهی فوق العادهٔ آنان سرچشمه می‌گیرد که بخشی از هر دو اکتسابی و قسمتی موهبتی است. فی المثل آدم باهوشی که در پزشکی به سطح بالای این علم می‌رسد؛ هرگز حاضر نیست آبی را که با ازمایش‌های متعدد مملو از انواع میکرب های مهلک و کشنده شناخته شده بنوشد؛ در حالی که یک آدم بی سواد ممکن است چنین کاری را بکند. پرهیز آن طبیب از آن آب آلوده در عین اینکه قطعی و شکست‌ناپذیر است کاملاً جنبهٔ اختیاری دارد زیرا او می‌تواند آن آب را بنوشد، ولی ایمان و آگاهی او نسبت به پی آمدهای این امر مانع می‌شود؛ او در عین آزادی اراده، در برابر انجام خصوص این کار شبیه معصوم است. [۱]

سؤال دیگر اینکه امامان خودشان در لابه‌لای کلمات شان اعتراف به خطا و گناه کرده‌اند؛ چگونه می‌توان آن را معصوم دانست؟ آنها در دعاهایشان از خدا طلب عفو و بخشش از گناه می‌کنند که این خود دلیل بر عدم معصوم بودن آنها است. امام

۱. برای توضیح بیشتر به جلد ۷، پیام قرآن، صفحه ۱۹۳ ـ ۱۹۷ مراجعه فرمائید.

امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه‌السلام در خطبه ۲۱۶ نهج البلاغه می‌فرماید:

«اِنّی لَسْتُ فی نَفْسی بِفَوْقِ اَنْ اُخْطی وَ لا آمَنُ ذلِکَ مَنْ فِعْلی اِلّا اَنْ یَکْفَیَ اللهُ مِنْ نَفْسی ما هُوَ اَمْلَکُ بِهِ مِنّی»:

«من (خودم به عنوان یک انسان) خویشتن را بالاتر از آنکه اشتباه کنم نمی‌دانم؛ و از خطا در کارهایم ایمن نیستم مگر اینکه خداوند مرا حفظ کند». [1]

شبیه این ایراد در مورد بسیاری از آیات مربوط به سرگذشت انبیاء در قرآن مجید نیز مطرح می‌شود؛ که ما همهٔ آنها را به طور مبسوط در همان جلد هفتم پیام قرآن تحت عنوان تنزیه انبیاء ذکر کردیم؛ و پاسخ به آنها داده شده است، و با اشاره به یک یک از تاریخ انبیاء و آنچه در آن ممکن است مورد این خرده‌گیری واقع شود، مسائل را دنبال کردیم.

و به طور خلاصه و فشرده به چند نکته باید اشاره کرد:

۱ـ در بسیاری از موارد، معصومان به عنوان یک سرمشق برای مردم سخن می‌گفتند و گفته‌های آنها جنبهٔ تعلیمی داشته است. جالب اینکه در تفسیر روح المعانی که بعد از طرح اشکال در مورد علی علیه‌السلام، همین پاسخ را آورده سپس می‌گوید: قصد تعلیم آن گونه که در بعضی از دعاهای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است در کلام

۱. آلوسی در تفسیر روح المعانی ذیل آیه تطهیر اصرار عجیبی دارد که مفهوم آیه را در مورد معصوم بودن اهل بیت علیهم‌السلام انکار کند و از جمله اشکال بالا را مطرح می‌نماید (روح المعانی، جلد ۲۲، صفحه ۱۷).

علی علیه‌السلام بعید است.[1]

معلوم نیست چرا در کلام پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بعید نیست اما در کلام علی علیه‌السلام بعید است؛ این یک بام و دو هوا دلیلی جز تعصب عمیق این مفسر معروف ندارد.

۲ـ در بعضی از موارد هدف این بوده که بگویند ما بدون تکیه بر لطف خداوند از خود چیزی نداریم؛ و این مواهب و امدادها و توفیقات او است که ما را معصوم می‌دارد؛ و به تعبیر دیگر جمله‌ای که از علی علیه‌السلام نقل شده، درست بر عکس آنچه خرده گیران گفته‌اند. دلالت بر معصوم بودن او به کمک الطاف الهی دارد. زیرا امام می‌گوید من شخصاً (بدون پروردگار) از خطا مصون نیستم؛ و این موهبت جز به امداد پروردگار نیست؛ و یا به تعبیری که در سورهٔ «**یوسف**» آمده جز برهان رب نیست.

۳ـ بسیاری از اموری که به عنوان گناه در آیات یا دعاها آمده، چیزی جز ترك اولی محسوب نمی‌شود؛ و مطابق تعبیر معروف، مصداق «حَسَناتُ الاَبْرارِ سَیِئاتُ المُقَرَّبینَ» است که می‌گوید: «حسنات نیکان، گناهان مقرّبان محسوب می‌شود».

این نکته نیز لازم به ذکر است که منظور از ترك اولی، این نیست که کار واجبی را ترك کرده باشند یا گناه و حتی مکروهی را انجام داده باشند؛ بلکه منظور انجام فعل مباح و حتی مستحب است در برابر کاری که از آن مستحب‌تر بوده است. واضح

۱. روح المعانی، جلد ۲۲، صفحه ۱۷.

است رها کردن یک مستحب اولی و رفتن به سوی مستحب دیگر به هیچ وجه کار خلافی نیست؛ ولی عنوان ترك اولی دارد. امّا همین کار که دربارهٔ دیگران نه تنها خلاف نیست بلکه انجام مستحب در حدّ خود یک فضیلت است دربارهٔ مقربان درگاه خدا گاه مایهٔ عتاب می‌گردد.

نمازی که از یک فرد عادی شایسته و مقبول است؛ برای یک عالم بزرگ ترك اولی است. و نماز آن عالم بزرگ برای معصوم شایسته نیست. (برای توضیح بیشتر به جلد هفتم پیام قرآن مراجعه فرمائید.) [1]

۱. جلد ۷، صفحه ۱۰۳ ـ ۱۷۳.

ویژگی‌های امامان:

همان گونه که بارها اشاره شد؛ رسالت امامان معصوم‌علیهم‌السلام در بسیاری از جهات هماهنگ و همانند رسالت انبیاء است؛ جز آنکه وحی بر آنها نازل نمی‌شود و پایه گذار اصلی دین نیستند بلکه ادامه دهندهٔ همان راه پیامبران هستند، و به همین دلیل بیشتر صفاتی که در آنها معتبر است با صفات انبیاء همانند است، و از آنجا که این صفات را مشروحاً با تکیه بر آیات قرآنی در بحث ویژگی‌های عمومی پیامبران در جلد هفتم آوردیم در اینجا ضرورتی بر شرح گستردهٔ آن نمی‌بینیم ولی برای یادآوری، لازم است مرور مجددی بر آن داشته باشیم ـ د توجه داشته باشید همه این ویژگیها در آیات قرآن در مورد پیامبران مطرح شده است ـ رهبران الهی و امامان معصوم‌علیهم‌السلام باید علاوه بر مقام علم و عصمت ویژگی‌های زیر را داشته باشند:

۱ـ «صدق گفتار» : چرا که اگر این وصف در آنان نباشد اعتماد و اطمینانی که برای پیوند معنوی پیروان و پیشوایان لازم است حاصل نمی‌شود.

۲ـ «پایبند بودن به پیمان ها و وعده‌ها»: زیرا بخش مهمی از دعوت آنان بر اساس وعده هایی است که به مردم می‌دهند؛ اگر صادق الوعد نباشند ارکان اعتماد عمومی نسبت به آنها متزلزل می‌شود.

۳ـ «امانت» در حفظ ودایع و احکام الهی و ابلاغ آنها که آن نیز یکی از ارکان اعتماد و اطمینان است.

۴ـ «علاقه و دلسوزی» فوق العاده نسبت به مردم که اگر این ویژگی نباشد هرگز تن به زحمات و مشقت های طاقت فرسای رهبری مردم ـ مخصوصاً افراد نادان و متعصب و لجوج را ـ نخواهند داد.

۵ـ «اخلاص» و بی نظری کامل، و عدم انتظار هر گونه پاداش مادی که اگر آن نباشد جاذبه دعوت و رهبری آنها از میان خواهد رفت.

۶ـ «نیکوکاری و احسان» دربارهٔ دوستان و حتی دشمنان که از مظاهر صفات رحمانیت و رحیمیت خداوند است و سبب پیوند معنوی پیروان و پیشوایان می‌گردد.

۷ـ «شجاعت» فوق العاده و نداشتن ترس از غیر خدا که در قرآن مجید به عنوان ویژگی اصلی مبلغین رسالات الله شمرده شده؛ چرا که رمز اصلی موفقیت همین است و بدون آن کاری در مسألهٔ رهبری پیش نمی‌رود.

۸ـ «**توکل مطلق بر خداوند**» چرا که بسیار می‌شود که رهبر الهی تنهای تنها می‌ماند و فساد فوق العادهٔ محیط او را از همگان جدا می‌سازد؛ اگر تکیه بر توکل الهی نداشته باشد، ادامهٔ راه برای او ممکن نیست.

۹ـ «**نرمش و حسن خلق**» ویژگی دیگری است که در آیات قرآن در مورد پیامبر اسلامﷺ آمده و در حقیقت هر رهبر الهی (خواه پیامبرﷺ یا امام معصوم) باید واجد آن باشد. در غیر این صورت خشونت و تندخویی و غلیظ القلب بودن سبب پراکندگی مردم و عقیم ماندن هدف رهبران الهی می‌گردد.

۱۰ـ «**پیروزی در آزمایش های سخت**» که قرآن مجید اعطای منصب امامت را به ابراهیم علیه‌السلام، متّکی به آن می‌شمرد.

در حققت رهبران معصوم باید از کوره‌های امتحانات سخت سالم به در آیند؛ و شایستگی رهبری جسم و جان و ظاهر و باطن همهٔ مؤمنان را داشته باشند.

این بحث ها به طور مشروح و متّکی به آیات قرآنی در مبحث ویژگی‌های عمومی پیامبران در جلد هفتم آمد. [1]

تعیین امام تنها از سوی خدااست

۱. پیام قرآن جلد ۷، صفحه ۵۳ ـ ۷۴.

از مجموع بحث‌هایی که در مورد ویژگی‌های امام، و شباهت او در بسیاری از جهات با پیامبران آمد؛ چنین نتیجه گرفته می‌شود که «**امامان معصوم**:» (جانشینان پیامبران) «**باید از سوی خدا تعیین شوند**». به تعبیر دیگر، نه انتخاب مردم در این زمینه نقشی دارد، و نه اجماع امت یا انتصاب از سوی افراد عادی، چرا که ویژگی هایی در امام معتبر است که جز خدا از آن آگاه‌نیست، و مهمترین آنها همان مقام عصمت و علم مخصوص است که امام بدون این دو بال و پر قادر بر پرواز در فضای امامت و پیشوایی خلق نیست!

چه کسی می‌داند فلان شخص، از گناه و خطا، مصونیت دارد؟ و سیطرهٔ آگاهی او بر تمام مسائل تشریع، و زندگانی انسان‌ها ثابت و مسلم است.

حتی تشخیص سایر صفات ویژه‌ای که برای امام در بالا شمرده؛ برای بسیاری از مردم، و گاه همهٔ آنها مشکل است. بنابراین به خوبی می‌توان نتیجه گرفت که: راهی برای «**تعیین امام**» جز از طریق انتصاب الهی نیست.

این «**انتصاب**» از سه راه به ثبوت می‌رسد.

نخست: از طریق پیامبرﷺ یا امام معصوم پیشین که جانشین الهی خود را به فرمان حق تعیین کند؛ و او را به همهٔ مردم معرفی نماید؛ و در واقع او هم در این مسأله واسطهٔ انتقال فرمان خدا به مردم است.

دوّم: از طریق مشاهدهٔ معجزات آن گونه که در بحث نبوت گذشت، یعنی: انجام خارق عاداتی که از طاقت بشر بیرون است؛ آن هم توأم با تحدی و دعوت دیگران به معارضه که اگر قبول ندارند همانند آن را بیاورند.

منتها تحدی در مسألهٔ نبوت در زمینه نبوت است، و در مسألهٔ امامت در زمینه امامت. و یا به تعبیر ساده‌تر، شخص مدعی امامت دست به انجام خارق عاداتی که از هیچ انسانی ساخته نیست می‌زند و آن را با دعوی امامت همراه می‌سازد.

مسلم است چنین خارق عاداتی از سوی خدا به او اعطا شده و خداوند حکیم و عالم و آگاه هرگز این وسیله را در اختیار مدعی دروغین قرار نخواهد داد.

راه سومی نیز در اینجا وجود دارد همانند آنچه در بحث نبوت گذشت و آن جمع آوری قرائن است، یعنی مجموعه صفات و اعمال و ویژگی هایی در کسی دیده شود که انسان از ملاحظهٔ آنها، یقین پیدا می‌کند که او امام معصوم و پیشوای الهی است؛علم و آگاهی او، به ضمیمهٔ ویژگی‌های اخلاقی و صفات انسانی و سوابق و اعمال و سخنان و برنامه‌ها، دست به دست هم می‌دهند و به یقین ثابت می‌کنند که او امام معصوم و جانشین پیامبرﷺ است.

شرح مبسوط این مسأله را در جلد هفتم در مباحث نبوت و قرآن مطالعه فرمائید. [1]

۱. پیام قرآن جلد ۷، از صفحه ۳۰۳ ـ ۳۰۹.

ولایت تکوینی پیامبران و امامان:

اشاره

می‌دانیم ولایت بر دو گونه است:

۱ـ ولایت تشریعی

۲ـ ولایت تکوینی

منظور از «**ولایت تشریعی**» همان حاکمیت و سرپرستی قانونی و الهی است که گاه در مقیاس محدودی است مانند ولایت پدر وجد بر طفل صغیر، و گاه در مقیاس بسیار وسیع و گسترده است، مانند ولایت حاکم اسلامی بر تمام مسائل مربوط به حکومت‌و ادارهٔ کشور اسلامی که بحث آن رابه طور مشروح در جلد دهم پیام قرآن به خواست خدا خواهد آمد.

امّا منظور از «**ولایت تکوینی**» آن است که کسی بتواند به فرمان و اذن خداوند در جهان آفرینش و تکوین تصرف کند و بر خلاف عادت و جریان طبیعی عالم

اسباب، حوادثی را به وجود آورد، مثلاً بیمار غیر قابل علاجی را به اذن خدا با نفوذ و سلطه‌ای که خداوند در اختیار او گذارده است شفا دهد، و یا مردگان را زنده کند؛ و کارهای دیگری از این قبیل؛ و هر گونه تصرف معنوی غیر مادی در نفوس و اجسام انسان ها، و جهان طبیعت داخل در این نوع است.

«**ولایت تکوینی**» چهار صورت می‌تواند داشته باشد که بعضی قابل قبول و بعضی غیر قابل قبول است:

۱ـ «**ولایت در امر خلقت و آفرینش جهان**»: به این معنا که خداوند به بنده‌ای از بندگان یا فرشته‌ای از فرشتگان خود توانایی دهد که عوالمی را بیافریند؛ یا از صفحه هستی محو کند؛ به یقین این امر محالی نیست؛ چرا که خداوند قادر بر همه چیز است و هر گونه توانایی را می‌تواند به هر کس بدهد. ولی آیات قرآن در همه جا نشان می‌دهد که آفرینش عالم هستی و سماوات و ارضین و جن و انس و فرشته و ملک و گیاه و حیوان و کوه‌ها و دریاها همه به قدرت پروردگار انجام گرفته، نه به وسیله بندگان خاصی یا فرشتگانش، و لذا همه جا نسبت خلقت به او داده شده؛ و در هیچ موردی این نست (به طور گسترده) به غیر او داده نشده است. بنابراین خالق آسمان ها و زمین ها و گیاه و حیوان و انسان ها تنها خدا است.

۲ـ «**ولایت تکوینی به معنی واسطه فیض بودن**»: به این معنی که هر گونه امداد

و رحمت و برکت و قدرتی از سوی خداوند به بندگانش یا سایر موجودات جهان هستی می‌رسد از طریق اولیاء الله و بندگان خاص او است. همانند آبهای آشامیدنی خانه‌های یک شهر که همه از طریق شاه لوله اصلی می‌گذرد؛ این لولهٔ عظیم آبها را از منبع اصلی دریافت می‌داد و به همه جا می‌رساند، و از آن تعبیر به «**واسطه در فیض**» می‌نمایند.

این معنی نیز از نظر عقلی محال نیست، و نمونه آن در عالم صغیر و در ساختار وجود انسان و تقسیم مواد حیاتی به تمام سلول‌ها از طریق شاهرگ قلب دیده می‌شود، چه مانعی دارد که در عالم کبیر نیز چنین باشد؟

ولی بدون شک اثبات آن نیاز به دلیل کافی دارد، و اگر هم ثابت شود باز به اذن الله است.

۳ـ «**ولایت تکوینی در مقیاس معین**»: مانند احیای مردگان و شفای بیماران غیر قابل علاج و امثال آن.

نمونه هایی از این نوع ولایت درباره بعضی از پیامبران در قرآن مجید با صراحت آمده که بعداً به آن اشاره خواهد شد. روایات اسلامی نیز شاهد و گواه بر آن است؛ از این رو این شاخه از ولایت تکوینی نه تنها از نظر عقل امکان‌پذیر است؛ بلکه دلایل نقلی متعدد نیز دارد.

۴ـ «ولایت به معنی دعا کردن برای تحقق امور مطلوب»: و انجام آن به وسیلهٔ قدرت خداوند، به این ترتیب که پیامبرﷺ یا امام معصوم دعا می‌کند و آنچه او از خدا خواسته است تحقق می‌یابد.

این معنی نیز هیچگونه مشکل عقلی و نقلی ندارد و آیات و روایات مملو از نمونه‌های آن است؛ بلکه شاید از یک نظر نتوان نام ولایت تکوینی بر آن گذاشت چرا که استجابت دعای او از سوی خدا است.

در بسیاری از روایات اشارتی به اسم اعظم دیده می‌شود که در اختیار پیامبران یا امامان یا بعضی از اولیاء الله (غیر از پیامبران و امامان) بوده است و به وسیله آن می‌توانستند تصرفاتی در عالم تکوین کنند.

قطع نظر از اینکه منظور از اسم اعظم چیست ـ که در بحث صفات خدا مشروحاً از آن بحث کرده‌ایم ـ این گونه روایات نیز می‌تواند ناظر به همان قسم سوم از ولایت تکوینی باشد و بطور کامل بر آن انطباق دارد.

با این اشاره به بعضی از آیات قرآن در زمینه «**ولایت تکوینی**» باز می‌گردیم:

۱ـ وَ یُعَلِّمُهُ الکِتابَ وَالْحِکْمَةَ وَ التَّوراةَ وَالاِنْجیلَ ـ وَ رَسُولاً اِلی بَنی اِسْرائیلَ اَنّی قَدْ جِئْتُکُمْ بِآیةٍ مِنْ رَبِّکُمْ اَنّی اَخْلُقُ لَکُمْ مِنَ الطِّینَ کَهَیْئَةِ الطَّیْرِ فَاَنْفُخُ فیهِ فَیَکُونُ طَیْراً بِاِذْنِ اللهِ وَ اُبْرِءُ الاَکْمَهَ وَ الاَبْرَصَ وَ اُحْیِی الْمَوْتی بِاِذْنِ اللهِ وَ اُنَبِّئُکُمْ بما تَأْکُلُونَ وَ ما تَدَّخِرُونَ فی

بُیُوتِکُمْ اِنَّ فی ذلِکَ لآیَةَ لَکُمْ اِنْ کُنْتُمْ مُؤمِنینَ [۱]

۲ـ فَسَخَّرْنا لَهُ الرّیحَ تَجْری بِاَمْرِه رُخاءً حَیْثُ اصابَ [۲]

۳ـ قالَ الَّذی عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْکِتابِ اَنَا آتیکَ بِه قَبْلَ اَنْ یَرْتَدَّ اِلَیْکَ طَرْفُکَ فَلَما رَآهُ مُسْتَقِراً عِنْدَهُ قالَ هذا مِنْ فَضْلِ رَبّی لِیَبْلُوَنی أَاَشْکُرُ اَمْ اَکْفُرْ وَ مَنْ شَکَرَ فَاِنَّما یَشْکُرُ لِنَفْسِهِ وَ مَنْ کَفَرَ فَاِنَّ رَبّی غَنیٌّ کَریم [۳]

۱ـ«و به او، کتاب و دانش و تورات و انجیل، خواهد آموخت. ـ و به سوی بنی اسرائیل فرستاده خواهد شد (تا به آنها بگوید:) من نشانه ای از طرف پروردگار شما، برایتان آورده‌ام؛ من از گِل، چیزی به شکل پرنده می سازم؛ سپس در آن می دمم و به اذن خدا، پرنده‌ای می‌گردد. و به اذن خدا، کور مادر زاد و مبتلا به بیماری پیسی را بهبودی می بخشم؛ و مردگان را به اذن خدا زنده می کنم؛ و به شما خبر می دهم از آنچه می خورید، و آنچه را در خانه های خود ذخیره می کنید، به یقین در این (معجزات)، نشانه ای برای شماست، اگر ایمان داشته باشید.»

۲ـ ما باد را مسخر او ساختیم تا به فرمانش به نرمی به هر جا او می‌خواهد برود.

۳ـ (اما) کسی که دانشی از کتاب (آسمانی) داشت: «گفت من پیش از آنکه چشم بر هم زنی، آن را نزد تو خواهم آورد!» و هنگامی که (سلیمان) آن تخت را نزد خود

۱. سورهٔ آل عمران،آیات ۴۸ و ۴۹.
۲. سورهٔ ص، آیه۳۶.
۳. سورهٔ نمل، آیه۴۰.

ثابت و پابرجا دید گفت: «این از فضل پروردگار من است، تا مرا آزمایش کند که آیا شکر او را بجا می‌آورم یا کفران می‌کنم!؟ و هر کس شکر کند، به نفع خود شکر می‌کند است و هر کس کفران نماید (به خودش زیان رساند،) چرا که پروردگار من، بی نیاز و بخشنده است.»

در نخستین آیه، ابتدا از عنایات خاص الهی نسبت به حضرت مسیح علیه‌السلام سخن می‌گوید که «و به او، کتاب و دانش و تورات و انجیل، خواهد آموخت.» (وَ یُعَلِّمُهُ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَةَ وَ التَّوراةَ وَ الاِنْجیلَ).

سپس «و به سوی بنی اسرائیل فرستاده خواهد شد» (وَ رَسُولاً اِلی بَنی اِسرائیل).

سپس سخنان حضرت مسیح علیه‌السلام را در اثبات حقانیت خود و بیان معجزاتش شرح می‌دهد که در پنج قسمت بیان شده است.

نخست می‌گوید: «من نشانه‌ای از طرف پرودگار شما، برایتان آورده‌ام؛ من از گِل چیزی به شکل پرنده می‌سازم، سپی در آن می‌دمم و به اذن خدا، پرنده‌ای می‌گردد.»! (اَنّی قَدْ جِئْتُکُمْ بِآیَةٍ مِنْ رَبِّکُمْ اَنّی اَخْلُقُ مِنَ الطّینِ کَهَیْئَةِ الطَّیْرِ فَاَنْفُخُ فیه فَیَکُونُ طَیْراً بِاِذْنِ اللهِ).

دوّم و سوّم اینکه: «و به اذن خدا، کور مادر زاد و مبتلا به بیماری پیسی را بهبود می‌بخشم؛» (وَ اُبْرِءُ الاَکْمَهُ وَ الاَبْرَص)

چهارم اینکه: «و مردگان را به اذن خدا زنده می‌کنم»! (وَ اُحْیِی الْمَوْتی بِاِذْنِ اللهِ).

پنجم: «و به شما خبر می‌دهم از آن چه می‌خورید، و آن چه را در خانه‌های خود ذخیره می‌کنید، به یقین در این (معجزات)، نشانه‌ای برای شما است، اگر ایمان داشته باشید». (وَ اُنَبِّئُکُمْ بِما تَأْکُلُونَ وَ ما تَدَّخِرُنَ فی بُیُوتِکُمْ اِنَّ فی ذلِکَ لآیَةً لَکُمْ اِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنینَ).

دقت در محتوای این آیه و تفاوت تعبیرهایی که در آن بکار رفته، این نکته را روشن می‌سازد که حضرت مسیح علیه‌السلام آفرینش پرنده را به خدا نسبت می‌دهد، در حالی که در سه قسمت دیگر (شفا دادن کور مادرزاد و مبتلایان به برص، و احیای مردگان) به خودش نسبت می‌دهد؛ اما به اذن و فرمان خدا. و منظور از «**ولایت تکوینی**» همین است که گاه خداوند چنان قدرتی به انسان می‌دهد که بتواند به فرمان اودر عالم آفرینش و طبیعت تأثیر بگذارد؛ و اسباب عادی را بر هم زند، مرده‌ای را زنده کند و بیماران غیر قابل علاجی را بهبودی بخشد.

این یک نمونه از ولایت تکوینی است که خدا به بنده‌اش حضرت مسیح علیه‌السلام عطا فرمود؛ و دادن شبیه آن به سایر انبیاء یا امامان معصوم علیهم‌السلام هیچ مانع و رادعی ندارد.

و اگر کسی بگوید: منظور این است که حضرت مسیح علیه‌السلام دعا می‌کرد و خداوند آن

بیمار را شفا می‌داد، یا آن مرده را زنده می‌کرد، سخنی بر خلاف ظاهر آیه گفته است، چرا که آیه به وضوح می‌گوید: «من این کا را به فرمان خدا می‌کنم» یعنی خودم انجام می‌دهم اما باذن الله؛ و دلیلی ندارد که این ظاهر را رها سازیم وسراغ معنی خلاف ظاهر برویم.

بلکه در مرحلهٔ آفرینش پرنده نیز مانعی ندارد خداوند این اثر را به دَم حضرت مسیح علیه‌السلام بخشیده باشد، که بتواند به اذن خدا چنین کاری را انجام دهد، هر چند بسیاری از مفسران این معنا را نپذیرفته‌اند و گفته‌اند آفرینش پرنده به طور مستقیم مستند به خداوند متعال بوده و شاید این تعبیر به خاطر آن است که افراد نا آگاه دعوی الوهیت و خدایی مسیح را نکنند، چرا که امر خلقت تنها مربوط به او است.

شبیه همین معنی در سوره «**مائده**» آیه ـ ۱۱۰ نیز آمده است، منتها به صورت خطاب خداوند به مسیح علیه‌السلام، نه از زبان مسیح، می‌فرماید:

وَ اَذْ تَخْلُقُ مِنَ الطّینِ کَهَیْئَةِ الطَّیْرِ بِاِذْنی فتَنْفُخُ فیها فَتَکُونُ طَیْراً بِاِذْنی وَ تُبْرِءُ الاَکْمَهَ وَالاَبْرَصَ بِاِذنی وَ اِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتیٰ بِاِذْنِی:

«و هنگامی را که به اذن من، از گل چیزی به صورت پرنده می ساختی، و در آن می دمیدی، و به اذن من، پرنده‌ای می شد؛ و کور مادرزاد، و مبتلا به بیماری پیسی

را به اذن من، شفا می دادی؛ و هنگامی که مردگان را به اذن من زنده می کردی؛».

جالب توجه اینکه اختلاف تعبیری که در سورهٔ «**آل عمران**» بود، دقیقاً در اینجا نیز به چشم می‌خورد، یعنی مسألهٔ آفرینش و خلقت پرنده، به حضرت مسیح علیه‌السلام نسبت داده نشده است، ولی احیاء مردگان و شفای بیماران غیر قابل علاج و کور مادرزاد، به او نسبت داده شده است، هر چند تصریح به اذن خداوند در همهٔ آنها آمده است.

کوتاه سخن اینکه این آیات به روشنی مسألهٔ «**ولایت تکوینی**» را محدودهٔ خاصی برای حضرت مسیح علیه‌السلام اثبات می‌کند؛ و هیچ دلیلی بر انحصار آن به حضرت مسیح نیست؛ و به مقتضای «**حُکْمُ الاَمْثالِ فی ما یَجُوزُ وَ ما لایَجُوزُ واحِدٌ**» در مورد سایر پیامبران یا امامان معصوم علیهم‌السلام، نیز می‌تواند صادق باشد.

در دومین آیهٔ سخن از فرمانبرداری باد نسبت به حضرت سلیمان است، می‌فرماید: «پس ما باد را مسخر او ساختیم تا به فرمانش به هر جا می‌خواهد برود» (**فَسَخَّرْنا لَهُ الرّیح تَجْری بِاَمْرِه رُخاءً حَیْثُ اَصابَ**).[1]

از این آیه و آیات بعد از آن به خوبی استفاده می‌شود همان گونه که شیاطین به

۱. سورهٔ ص، آیهٔ ۳۶.

فرمان سلیمان بودند و کارهای مهمی برای او در خشکی و دریا انجام می‌دادند؛ باد نیز سر بر فرمان او بود؛ و به هر جا دستور می‌داد حرکت می‌کرد و این چیزی جز مصداق «**ولایت تکوینی**» در این بخش از موجودات نمی‌باشد.

شبیه همین معنی در آیه ۸۱ سوره «**انبیاء**» نیز آمده است، می‌فرماید:

وَ لِسُلَیْمانَ الرّیحَ عاصِفَةً تَجْری بِاَمْرِه اِلَی الاَرْضِ الَّتی بارَکْنا فیها:

«و تند باد را مسخر سلیمان ساختیم، که به فرمان او به سوی سرزمینی که آن را پر برکت کرده بودیم، حرکت می‌کرد».

در اینجا نیز سخن از فرمانروائی سلیمان بر تند بادها است.

این احتمال نیز وجود دارد که در داستان موسی علیه‌السلام، زدن عصا بر صخره و بیرون آمدن چشمه جوشان از آن به اذن خدا (سوره بقره آیه ۶۰) و هم چنین زدن عصا بر دریا که می‌گوید: به موسی وحی فرستادیم که با عصای خود به دریا زن، و دریا از هم شکافته شد (شعرا ـ ۶۳) نیز از قبیل «**ولایت تکوینی**» بوده باشد.

کوتاه سخن اینکه: در تمام مواردی که خداوند به یکی از بندگان خاصش قدرت و توانایی برای نفوذ در عالم خلقت و طبیعت می‌دهد نوعی از ولایت تکوینی برای آن بنده خاص خدا به وجود می‌آید.

در سوّمین آیه، سخن از تصرف تکوینی کسی است که از نزدیکان و خاصان حضرت سلیمان بوده است؛ ولی نامی از او در قرآن به میان نیامده جز با توصیف ﴿الَّذی عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْکِتابِ﴾: «کسی که دانشی از کتاب (آسمانی) نزد او بود هنگامی که سلیمان به اصحاب و خاصان خود خطاب کرد و گفت: «کدام یک از شماتخت او را برای من می‌آورد پیش از آنکه به حال تسلیم نزد من آیند؟» (قالَ یا اَیُّهَا المَلَاُ اَیُّکُمْ یَأْتینی بِعَرْشِها قَبْلَ اَنْ یَأْتُونی مُسْلِمینَ).[1]

فرد نیرومندی از جن گفت: «من آن را نزد تو می‌آورم پیش از آن که از جایگاهت برخیزی». ﴿قالَ عِفْریتٌ مِنَ الجِنِّ اَنَا آتیکَ بِه قَبْلَ اَنْ تَقُومَ مِنْ مَقامِکَ﴾[2].

سپس می‌افزاید: «کسی که دانشی از کتاب (آسمانی)داشت گفت: من، پیش از آنکه چشم بر هم زنی آن را نزد تو خواهم آورد»!!! (وَ قالَ الَّذی عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْکِتابِ اَنَا آتیکَ بِه قَبْلَ اَنْ یَرْتَدَّ اِلَیْکَ طَرْفُکَ).[3]

البته این فقط یک ادعا نبود، بلکه او به گفته خود عمل کرد، زیرا در ادامهٔ آیه می‌خوانیم: ﴿فَلَمّا رَآهُ مُسْتَقِرّاً عِنْدَهُ قالَ هذا مِنْ فَضْلِ رَبّی[4]: «و هنگامی که (سلیمان)

---

۱. سورهٔ نمل، آیهٔ ۳۸.
۲. سورهٔ نمل، آیهٔ ۳۹.
۳. سورهٔ نمل، آیهٔ ۴۰.
۴. سورهٔ نمل، آیهٔ ۴۰.

آن (تخت) را نزد خود ثابت و پابرجا دید گفت:«این از فضل پروردگار من است،» (که به‌بعضی از یارانم چنین توانایی داده است).

در اینجا بحث‌های فراوانی است:

نخست اینکه: آن کس که علم کتاب نزد او بوده، که بوده است؟ معروف و مشهور این است که وزیر سلیمان، آصَف بن بَرْخیا بوده که گفته می‌شود خواهر زاده او بوه است، و آصف طبق آنچه در روایات تفسیر عیاشی در پاسخ سؤال یحیی بن اکثم از امام علی بن محمد بن النقی علیه‌السلام آمده، جانشین و وصی سلیمان بود، و مقام نبوت داست، و سلیمان با این عمل می‌خواست، موقعیت و مقام او را بر همگان آشنا سازد؛ وگر نه خودش توانایی این کار را به طریق اولی داشت. [1]

بعضی نیز احتمال داده‌اند که این شخص خود سلیمان بوده [2] که با ظاهر آیه بسیار ناسازگار است.

بعضی احتمال داده‌اند که مردی از بنی اسرائیل بود، پیدا است که این تفسیر منافاتی با تفسیری که می‌گوید آصف بن برخیا بوده است، ندارد.

چرا که او هم ظاهراً از بنی اسرائیل بود، به هر حال آن چه در اینجا مورد توجه

---

۱. تفسیر نور الثقلین، جلد ۴، صفحه ۹۱، حدیث ۷۷ ـ در تفسیر الدر المنثور نیز با صراحت این معنا از ابن عباس و بعضی دیگر نقل شده که گویندهٔ این سخن آصف بن برخیا بود که نام دیگرش «تملیخا» است (الدرّ المنثور، جلد ۵، صفحه ۱۰۹).

۲. المیزان، این احتمال در جلد ۱۵، صفحه ۳۶۳ نقل کرده و خرده گرفته است.

ما است شخص نیست، هدف این است که یکی از اولیاء الله به واسطهٔ داشتن علم کتاب، یا آگاهی براسم اعظم، و یا هر چیز دیگر، توانایی داشته است که در جهان تکوین و عالم اسباب تصرف کند، و تخت ملکهٔ سبا را از جنوب جزیرة العرب در یک چشم بر هم زدن به شمالی‌ترین نقطهٔ آن برساند، نا گفته پیدا است که این امر در مورد سایر اولیاء الله و پیامبران و امامان معصوم علیهم‌السلام امکان دارد.

به خصوص اینکه در بعضی از روایات از امام باقر علیه‌السلام آمده است: «اسم اعظم خداوند هفتاد و سه حرف (۷۳ نام) است، نزد آصف تنها یک حرف بود که با آن سخن گفت، و زمین در میان او و تخت بلقیس فرو نشست و تخت او را به دست خود برگرفت، سپس به حال نخست بازگشت، و این در کمتر ازیک چشم برهم زدن واقع شد و در نزد ما از آن اسم، هفتاد و دو حرف است، و یک حرف آن نزد خداوند متعال، و مخصوص به ذات پاك او در علم غیب است و هیچ حول و قدرتی جز به اذن خدا نیست. [1]

همین مضمون در روایات دیگری از امام باقر علیه‌السلام و امام صادق علیه‌السلام و بعضی دیگر از امامان اهل بیت علیهم‌السلام نقل شده است.

از مجموع آیاتی که گذشت به روشنی استفاده می‌شود که «**ولایت تکوینی**» از دیدگاه قرآن مجید امری است ممکن و قابل قبول.

---

۱. کافی بنا به نقل تفسیر برهان، جلد ۳، صفحه ۲۰۳، حدیث ۱.

ولایت تکوینی در احادیث اسلامی

در روایات اسلامی به موارد فراوانی از معجزات برخورد می‌کنیم که در شکل «**ولایت تکوینی**» انجام شده است، توضیح اینکه معجزات انواع و اقسامی دارد: بعضی صرفاً با دعای پیامبرﷺ و یا امام معصومعلیهم‌السلام انجام می‌شده، و بعضی مقارن مطالبهٔ مردم از آنها به فرمان خدا و بعضی به وسیلهٔ خود آنها و به فعل آنها انجام می‌گرفته است؛ یعنی با تصّرف و نفوذ روحانی و معنوی آنان به اذن الله صورت می‌گرفته که چیزی جز «**ولایت تکوینی**» که ما اکنون از آن سخن می‌گوئیم نیست.

این موارد بسیار است و در ذیل به چند نمونه از آن اشاره می‌شود.

۱ـ نمونهٔ جالبی از آن در نهج البلاغه در خطبه قاصعه آمده است آنجا که می‌فرماید: «**وَلَقَدْ كُنتُ مَعَهُﷺ كَما اَتاهُ المَلاُ مِنْ قُرَيْشٍ فَقالوا لَهُ يا مُحَمَّدُ ...**»:

«من همراه او بودم هنگامی که سران قریش نزد وی آمدند، گفتند: ای محمدﷺ تو ادعای بزرگی کرده‌ای ادعایی که هیچ کدام از پدران و خاندانت چنین ادعایی نکرده‌اند ما از تو یک معجزه می‌خواهیم اگر پاسخ مثبت دهی و آن را به انجام برسانی می‌دانیم تو پیامبر هستی، و اگر انجام ندهی بر ما روشن می‌شود که ساحر و

دروغگویی!»

پیامبرﷺ پرسید: «خواسته شما چیست»؟ گفتند: این درخت را صدا بزن که از ریشه بر آمده جلو آید و پیش رویت بایستد فرمود: «خداوند بر همه چیز توانا است اگر خداوند این عمل را انجام دهد آیا ایمان می‌آورید؟ گواهی به حق می‌دهید؟ گفتند: آری، فرمود «به زودی آنچه را می‌خواهید به شما ارائه خواهم داد و می‌دانم که شما به سوی خیر و نیکی باز نخواهید گشت؛ و در میان شما کسی است که در درون چاه (بدر) افکنده خواهد شد، و نیز کسی است که لشکر احزاب را به راه خواهد انداخت! سپس صدا زد «ای درخت! اگر به خدا و روز واپسین ایمان داری و می‌دانی که من پیامبرﷺ خدا هستم از ریشه از زمین بیرون آی و نزد من آی، و به فرمان خداوند پیش من بایست»!

سوگند به کسی که او را به حق مبعوث ساخته، درخت با ریشه هایش اززمین کنده شد، پیش آمد و به شدت صدا می‌کرد، همچون پرندگان به هنگامی که بال می‌زنند، و صدائی از به هم خوردن شاخه هایش در هوا پراکنده می‌شد، و در جلوی رسول خداﷺ ایستاد! و شاخه هایش هم چون بال های پرندگان به هم خورد، بعضی از شاخه‌های بلند خود را بر روی پیامبر، و بعضی از آنها را بر دوش من افکند، و من در جانب راست آن حضرت بودم.

امّا قریش هنگامی که این وضع را مشاهده کردند از روی کبر و غرور گفتند: «به درخت فرمان ده نصفش پیشتر آید، و نصف دیگرش در جای خود باقی بماند»

پیامبرﷺ فرمان دد نیمی از آن با وضعی شگفت آور و صدایی شدید به پیامبرﷺ نزدیک شد، آن چنان که نزدیک بود به آن حضرت بپیچد!

باز از روی کفر و سرکشی گفتند: دستور بده این نصف باز گردد و به نصف دیگر ملحق شود! و به صورت نخستین در آید؛ پیامبرﷺ دستور داد و چنین شد؛ من گفتم **لا اله الا الله!** ای پیامبرﷺ من نخستین کسی هستم که به تو ایمان دارم؛ نخستین کسی هستم که اقرار می‌کنم «درخت با فرمان خدا برای تصدیق نبوت و اجلال و بزرگداشت برنامه و دعوتت آنچه را تو خواستی انجام داد».

امّا آنها گفتند: «نه، او ساحری است دروغگو که سحری شگفت آور دارد؛ و در سحر خویش بسیار ماهر است. ایا نبوت تو را کسی جز امثال این (منظورشان من بودم!) تصدیق می‌کند؟!».

امّا من از کسانی هستم که در راه خدا از هیچ ملامتی نمی‌ترسند، از کسانی که سیمایشان سیمای صدیقان، و سخنانشان سخنان نیکان است.

شب زنده دارانند و روشنی بخش روز، به دامن قرآن تمسّک جسته‌اند و سنت‌های خدا و رسولش را احیا کرده‌اند، نه تکبر می‌ورزند و نه برتری جوئی دارند،

نه خیانت می‌کنند و نه فساد به راه می‌اندازند، دل هایشان در بهشت و پیکرشان در دنیا در حال انجام وظیفه و عمل است. [۱]

کمی به تعبیرات این خطبه دقت کنید، این تعبیرات به خوبی نشان می‌دهد که این امر خارق العاده با نفوذ و تصرّف پیامبرﷺ در تکوین صورت گرفت. بنابراین آنچه در ذیل این عبارات آمده: «**اِنَّ الشَّجَرَ فَعَلَتْ ما فَعَلَتْ بِاَمْرِ اللهِ تَعالی**»: «درخت آن‌چه را انجام داد به فرمان خدا بود» اذن و اجازهٔ خدا است و قوّت و قدرتی است که خداوند به پیامبرش برای این گونه تصرّفات داده بود؛ همان گونه که در آغاز این عبارت تعبیر به اذن الله آمده است.

بنابراین تعبیراتی، هم چون، فرمان بده، دستور بده تا چنین و چنان شود، و کلام پیامبرﷺ ای درخت! چنین و چنان کن همه و همه دلیل بر ولایت و نفوذ تکوینی پیامبر اسلامﷺ است.

۲ـ مرحوم علامه مجلسی در بحار الانوار از سلمان فارسی چنین نقل کرده است، هنگامی که پیامبرﷺ به مدینه آمد مردم به زمام شتر پیامبرﷺ چسبیدند ـ و هر کدام تقاضا داشت پیامبرﷺ به خانهٔ او وارد شود) پیامبرﷺ فرمود: شتر را رها

۱. نهج البلاغه، خطبهٔ قاصعه.

کنید که او مأموریتی دارد و بر در خانهٔ هر کس بر زمین بنشیند من نزد او خواهم بود (و این بهترین راه برای حل هر گونه اختلاف و تبعیض بود).

ناقه را رها کردند و او هم چنان به سیر خود ادامه داد تا وارد کوچه‌های مدینه شد و بر در خانهٔ ابو ایوب انصاری نشست؛ و در مدینه کسی از او فقیرتر نبود؛ مردم نزدیک بود دلهایشان از حسرت پاره شود، که چرا از پیامبرﷺ جدا می‌شوند (و این سعادت بزرگ نصیب آنها نشد).

ابو ایّوب صدا زد ای مادر، در را باز کن «**فَقَدْ قَدِمَ سَیِّدُ الْبَشَرِ، وَ اَکْرَمُ رَبیعَةِ وَ مُضَرٍ، مُحَمَّدُ الْمُصْطَفی**ﷺ **وَ الرَّسُولِ الْمُجْتَبی**»! «آقای انسان ها و گرامی‌ترین فرد قبیلهٔ بزرگ ربیعه و مضر، محمد مصطفیﷺ و رسول مجتبی تشریف فرما شده است».

مادرش در را گشود و بیرون آمد ولی نابینا بود، گفت ای کاش چشم داشتم و به صورت مولایم رسول الله می‌نگریستم؛ پیامبرﷺ دست بر صورت مادر ام ایّوب گذاشت؛ چشمانش گشوده شد و این نخستین معجزه‌ای بود که از آن حضرت ظاهر گشت (ممکن است منظور از دست گذاشتن اشاره کردن با دست، یا گذاردن دست از روی لباس باشد). [1]

۱. بحار الانوار، جلد ۱۹، صفحه ۱۲۱.

۳ـ این حدیث نیز در کتب شیعه و اهل سنت معروف است که در جنگ خیبر هنگامی که پیروزی به وسیلهٔ بعضی از فرماندهان لشگر میسّر نشد؛ پیامبرﷺ فرمود: «فردا پرچم را به دست مردی می‌سپارم که خدا و رسولش را دوست دارد؛ و خداوند بر دست او پیروزی فراهم می‌کند؛ سپس به سراغ علی علیه‌السلام فرستاد، و در حالی که چشمش به شدّت درد می‌کرد؛ خدمت حضرت آمد، پیامبرﷺ آب دهان به چشم او کشید و از آن به بعد هیچ گونه دردی احساس نکرد؛ سپس پرچم را به دست او داد (و خیبر را فتح کرد)». [1]

این حدیث معروف نشان می‌دهد که پیامبرﷺ با نفوذ تکوینی خود ـ باذن الله ـ چشم علی علیه‌السلام را شفا داد.

۴ـ در تاریخ زندگی امیرمؤمنان علی علیه‌السلام نیز آمده است که: در عصر آن حضرت، رود فرات طغیان کرد به طوری که مردم کوفه به وحشت افتادند؛ به سراغ آن حضرت آمدند و عرض کردند ما از غرق شدن می‌ترسیم، زیرا آن قدر آب فرات بالا آمده که سابقه نداشته است؛ و تمام شطّ مملوّ از آب است، خدا را خدا را به فریاد ما برس!

۱. این حدیث را ابن اثیر در کامل به طور مشروح آورده است (جلد ۲، صفحه ۲۱۹) و هم چنین ابن هشام، در سیره نبویّه جلد ۳، صفحه ۳۴۹ و علامه مجلسی در بحارالانوار، جلد ۲۱، صفحه ۲۹۸، حدیث ۳۰.

امیرمؤمنان علی علیه‌السلام سوار بر مرکب شد و مردم همراه او چپ و راست در حرکت بودند ... تا به فرات رسیدند در حالی که امواج خروشانش همه جا را فرا گرفته بود: علی علیه‌السلام ایستاد و مردم به آن نگاه می‌کردند؛ سخنی به زبان عبرانی فرمود. «ناگهان آب فرات یک ذراع فرو نشست رو به مردم کرد و گفت: کافی است؟ عرض کردند: بیشتر بفرمائید. حضرت با چوب دستی که با خود داشت بر آب زد، آب بیشتر فرو نشست (مردم خوشحال از کنار فرات بازگشتند). [1]

آیا این کار چیزی جز تصرف در تکوین به فرمان خدا می‌باشد؟

۵ـ باز در تاریخ آن حضرت می‌خوانیم که به هنگام عبور از نزدیکی کوفه گروهی از یهود نزد او آمدند، و گفتند؛ تو امام علی بن ابیطالب هستی؟ فرمود: آری منم؛ عرض کردند: در کتاب‌های ما سخن از صخره‌ای به میان آمده که نام شش نفر از انبیاء روی آن نوشته شده؛ هر چه دنبال آن می‌گردیم، نمی‌یابیم؛ اگر تو امامی آن را برای ما پیدا کن.

فرمود: به دنبال من بیائید. جمعیّت به دنبال آن حضرت حرکت کردند؛ هنگامی که به صحرا رسید تپّه بزرگی از شن در آنجابود، امام فرمود: «اَیَّتُهَا الرِّیحُ اِنسِفِی الرَّمْلَ

۱. بحارالانوار، جلد ۴۱، صفحه ۲۳۷ (با تلخیص).

عَنِ الصَّخْرَةِ بِحَقِّ اسْمِ اللهِ الاَعْظَمِ»: «ای باد شن‌ها را از روی صخره کنار بزن به حق اسم اعظم خدا»! چیزی نگذشت باد وزیدن گرفت و شن‌ها کنار رفت و صخره آشکار شد.[۱]

این نیز نمونه دیگری از نفوذ و تأثیر گذاری بر جهان تکوین است.

نمونه‌های فراوان دیگری در کتب تاریخی و تفسیر و حدیث و منابع مختلف اسلامی اعم از شیعه و اهل سنت آمده است که ذکر همهٔ آنها نیاز به تألیف کتاب مستقلّی دارد.

این ایات و روایات به خوبی نشان می‌دهد که اولیاء الله اعم از پیامبران و امامان معصوم علیهم‌السلام به فرمان و اذن الهی دارای قدرتی بودند که می‌توانستند در مواردی که خدا به آنها اذن داده بود؛ در جهان تکوین تصرّف کنند؛ نه فقط از طریق دعا و درخواست از خداوند، بلکه از طریق نفوذ و قدرت شخصی خدا داد که برای این تأثیرگذاری به آنها داده شده بود؛ و این همان چیزی است که ما از آن به عنوان «**ولایت تکوینی**» یاد می‌کنیم.

البته «**ولایت تکوینی**» شاخه‌های دیگری نیز دارد؛ از جمله تأثیر گذاری در قلوب آمادهٔ پذیرش حق از طریق امدادهای معنوی و روحانی، و تربیت و هدایت غیر آشکار نفوس لایق و شایسته از طریق نفوذ روحانی در آنان که آن نیز نمونه‌های

۱. بحارالانوار، جلد ۴۱، صفحه ۲۳۷ (با تلخیص).

فراوانی در تاریخ اسلام دارد.

افرادی بودند که خدمت پیامبرﷺ یا امام معصوم علیه‌السلام می‌رسیدند؛ در یک لحظه انقلاب و دگرگونی عجیبی در آنها پیدا می‌شد به گونه‌ای که با موازین و مقیاس‌های عادی سازگار نبود؛ و به دنبال آن برنامهٔ زندگی آنها به کلّی دگرگون می‌شد.

این تحوّل و دگرگونی سریع و خارق العاده نیز از آثار «**ولایت تکوینی**» و تأثیر گذاری در نفوس قابل و لایق صورت می‌گرفت.

ولایت و امامت خاصّه

اشاره

با پایان گرفتن بحث های کلّی در امامت عامّه وارد بحث «**امامت خاصّه**» می‌شویم؛ و به سراغ شناخت امام معصوم و جانشین الهی بعد از پیامبرﷺ می‌رویم، و از منابع مختلف اسلامی و نصوصی که در قرآن و روایات وارد شده است در این راه مدد می‌گیریم.

از روش جمع قرائن که یکی از بهترین روش‌ها برای شناخته شدن پیامبران و امامان معصومعلیهم‌السلام است نیز کمک می‌گیریم و از خدا می‌خواهیم آنچه حق و واقعیّت است بر فکر و قلم و بیان ما جاری سازد؛ و از هر گونه خلاف و انحراف باز دارد.

نخست به سراغ آیات قرآن می‌رویم و آنچه را در زمینه امامت خاصّه وارد شده است، مورد بررسی قرار می‌دهیم.

این آیات را می‌توان به دو بخش تقسیم کرد:

۱ـ ایاتی که به طور مستقیم، مسألهٔ امامت را مورد توجّه قرار می‌دهد و به وضوح از آن بحث می‌کند.

۲ـ آیاتی که به طور غیر مستقیم از این مسأله بحث می‌کند.

گر چه آیات در هر دو قسمت فراوان است؛ ولی بنابراین است که آنچه روشن‌تر در هر دو بخش است گزینش شود و مورد بحث قرار گیرد.

در بخش اوّل به سراغ آیات زیر می‌رویم:

۱ـ آیهٔ تبلیغ و داستان غدیر

۲ـ آیهٔ ولایت

۳ـ آیهٔ اولی الامر

۴ـ آیهٔ صادقین

۵ـ آیهٔ قربی

بخش دوّم آیات فضایل است. در این بخش به سراغ آیاتی می‌رویم که مستقیماً مسأله خلافت و ولایت را مطرح نمی‌کند؛ اما فضائلی برای امیر مؤمنان علی علیه‌السلام اثبات می‌کند که او را برترین امّت محمدصلی‌الله‌علیه‌وآله و والاترین شخصیت بعد از پیامبر اسلام‌صلی‌الله‌علیه‌وآله معرفی می‌کند که با ضمیمه کردن یک مقدمهٔ واضح عقلی ـ ترجیح مرجوح برراجح قبیح است ـ نتیجه می‌گیریم: کسی شایسته‌تر از او برای رهبری امت

بعد از پیامبرﷺ نیست.این آیات بسیار وسیع است که از میان آنها به ۲۵ آیه اشاره می‌شود.

۱ـ آیهٔ مباهله

۲ـ آیهٔ خیر البریّه

۳ـ آیهٔ لیلة المبیت

۴ـ آیهٔ حکمت

۵ـ آیات سوره هل اتی

۶ـ آیات آغاز سوره برائت

۷ـ آیهٔ سقایة الحاج

۸ـ آیهٔ صالح المؤمنین

۹ـ آیهٔ وزارت

۱۰ و ۱۱ـ آیات سوره احزاب

۱۲ـ آیهٔ بیّنه و شاهد

۱۳ـ آیهٔ صدیقون

۱۴ـ آیهٔ نور

۱۵ـ آیهٔ انذار

۱۶ـ آیه مرج البحرین

۱۷ـ آیهٔ نجوی

۱۸ـ آیهٔ سابقون

۱۹ـ آیهٔ اذن و اعیة

۲۰ـ آیهٔ مودّت

۲۱ـ آیهٔ منافقون

۲۲ـ آیهٔ ایذاء

۲۳ـ آیهٔ انفاق

۲۴ـ آیهٔ محبت

۲۵ـ آیهٔ مسئولون

آیه تبلیغ

﴿یا اَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما اُنْزِلَ اِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ اِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ اِنَّ اللهَ لایَهْدِی الْقَومَ الکافِرینَ﴾:[1]

«ای پیامبر! آنچه از سوی پروردگارت برتو نازل شده است، به طور کامل (به

۱. سورهٔ مائده، آیهٔ ۶۷.

مردم) ابلاغ کن؛ و اگر چنین نکنی، رسالت او را انجام نداده‌ای. خداوند تو را از (خطرات احتمالی) مردم، حفظ می‌کند؛ و خداوند، گروه کافران (لجوج) را هدایت نمی‌کند».

شأن نزول

در کتابهای بسیاری از دانشمندان اهل تسنن (و همه کتب معروف شیعه) اعم از تفسیر و حدیث و تاریخ آمده است که آیهٔ فوق در شأن علی علیه‌السلام نازل شده است.

این روایات را گروه زیادی ازصحابه، از جمله ابوسعید خدری، زیدبن ارقم، جابر بن عبدالله انصاری، ابن عباس، براء بن عازب، حذیفه، ابوهریره، ابن مسعود و عامر بن لیلی نقل کرده‌اند؛ و در روایات آنها آمده است که این آیه دربارهٔ علی علیه‌السلام و داستان روز غدیر نازل شده است.

جالب اینکه بعضی از این روایات از طرق متعدد نقل شده از جمله: حدیث ابو سعید خردی از یازده طریق حدیث ابن عباس نیز از یازده طریق .

و حدیث براء بن عازم از سه طریق نقل شده است.

از جمله کسانی که این احادیث را (به طور وسیع یا به اجمال) در کتاب های خود

آورده‌اند، دانشمندان معروف زیراند:

حافظ ابونعیم اصفهانی در کتاب ما نُزِّلَ مِنَ الْقُرآن فی علی به نقل از الخصائص، صفحهٔ ۲۹.

ابوالحسن واحدی نیشابوری در اسباب النزول صفحهٔ ۱۵۰.

ابن عساکر شافعی به نقل از الدّر المنثور، جلد ۲، صفحهٔ ۲۹۸.

فخر رازی در تفسیر کبیر، جلد ۳، صفحهٔ ۶۳۶.

ابو اسحاق حموینی در فرائد السمطین، مخطوط.

ابن صباغ مالکی در فصول المهمه، صفحهٔ ۲۷.

جلال الدین سیوطی در الدّر المنثور، جلد ۲، صفحه ۲۹۸.

قاضی شوکانی در فتح القدیر، جلد سوم، صفحهٔ ۵۷.

شهاب الدین آلوسی شافعی در روح المعانی، جلد ششم، صفحهٔ ۱۷۲.

شیخ سلیمان قندوزی حنفی در ینابیع الموده، صفحهٔ ۱۲۰.

بدرالدین حنفی در عمدة القاری فی شرح صحیح البخاری، جلد هشتم، صفحهٔ ۵۸۴.

شیخ محمد عبده مصری در تفسیر المنار، جلد ششم، صفحه ۴۶۳.

حافظ ابن مردویه (متوفی ۴۱۸ هـ ق) بنا به نقل سیوطی در الدّر المنثور و جمع

کثیری دیگر.

البته نباید فراموش کرد که بعضی از دانشمندان فوق در عین اینکه روایت و شأن نزول را نقل کرده‌اند به دلائلی که بعداً اشاره خواهیم کرد به سادگی از کنار آن گذشته؛ یا به نقد آن پرداخته‌اند که ضمن بحث‌های آینده به خواست خدا سخنان آنها را بطور دقیق مورد بررسی قرار خواهیم داد.

جریان غدیر

از بحث گذشته به طور اجمال استفاده شد که این آیه مطابق شواهد بی‌شمار دربارهٔ علی علیه‌السلام نازل شده است؛ و روایاتی که در این زمینه در کتب معروف اهل سنت ـ تا چه رسد به کتب شیعه ـ نقل شده بیش از آن است که کسی بتواند آنها را انکار کند.

علاوه بر روایات فوق، روایات فراوان دیگری داریم که با صراحت می‌گوید: این آیه در جریان غدیر خم و خطبه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و معرفی علی علیه‌السلام به عنوان وصی و ولی نقل شده است؛ و عدد آنها به مراتب بیش از روایات گذشته است. تا آنجا که محقق بزرگ علامه امینی در کتاب الغدیر، حدیث غدیر را از ۱۱۰ نفر از صحابه و یاران پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله با اسناد و مدارك زنده نقل می‌کند؛ و همچنین از ۸۴ نفر از تابعین و ۳۶۰

دانشمند و مؤلف معروف اسلامی.

هر شخص بی نظری نگاهی به مجموعهٔ این اسناد و مدارك بیندازد یقین پیدا می‌کند که حدیث غدیر از قطعی‌ترین روایات اسلامی و مصداق روشنی از حدیث متواتر است و به راستی اگر کسی در تواتر آن شک کند، باید به هیچ حدیث متواتری اعتقاد نداشته باشد.

و از آنجا که ورود در این بحث به طور گسترده ما را از طرز نوشتن تفسیر موضوعی خارج می‌کند؛ در مورد اسناد حدیث و شأن نزول آیه به همین مقدار قناعت کرده، به سراغ محتوای حدیث می‌رویم و کسانی را که می‌خواهند مطالعهٔ وسیع‌تری روی اسناد حدیث داشته باشند به کتاب‌های زیر ارجاع می‌دهیم:

۱ـ کتاب نفیس الغدیر، جلد اوّل.

۲ـ احقاق الحقّ نوشته علامه بزرگوار قاضی نورالله شوشتری با شروح مبسوط آیت الله نجفی، جلد دوّم و سوّم و چهاردهم و بیستم.

۳ـ المراجعات مرحوم سیّد شرف الدین عاملی.

۴ـ عبقات الانوار نوشتهٔ عالم بزرگورا میرحامد حسینی هندی (بهتر این است که به خلاصه عبقات جلد ۷ و ۸ و ۹ مراجعه شود).

۵ـ دلائل الصدق نوشتهٔ عالم بزرگوار مرحوم مظفر، جلد دوّم.

محتوای روایات غدیر

در اینجا فشردهٔ جریان غدیر را که از مجموعهٔ روایات فوق استفاده می‌شود می‌آوریم: ـ البتّه در بعضی از روایات، این داستان به طور مفصّل و طولانی و بعضی مختصر و کوتاه آمده و در بعضی تنها به گوشه‌ای از داستان وبعضی به گوشهٔ دیگر اشاره شده ـ و از مجموع چنین استفاده می‌شود که:

در آخرین سال عمر پیامبر مراسم حجة الوداع، با شکوه هر چه تمام‌تر در حضور پیامبرﷺ به پایان رسید؛ قلب‌ها در هاله‌ای از روحانیت فرو رفته بود، و لذت معنوی این عبادت بزرگ هنوز در ذائقهٔ جان‌ها انعکاس داشت.

یاران پیامبرﷺ که عدد آنها فوق العاده زیاد بود، از خوشحالی درك این فضل و سعادت بزرگ در پوست نمی‌گنجیدند. [۱]

نه تنها مردم مدینه در این سفر، پیامبرﷺ را همراهی می‌کردند بلکه مسلمانان نقاط مختلف جزیره عربستان نیز برای کسب یک افتخار تاریخی بزرگ به همراه پیامبرﷺ بودند.

آفتاب حجاز آتش بر کوه‌ها و دره‌ها می‌پاشید؛ امّا شیرینی این سفر روحانی بی

۱. تعدد همراهان پیامبرﷺ را بعضی ۹۰ هزار و بعضی ۱۱۲ هزار و بعضی ۱۲۰ هزار و بعضی ۱۲۴ هزار نوشته‌اند.

نظیر، همه چیز را آسان می‌کرد، ظهر نزدیک شده بود، کم کم سرزمین جحفه و سپس بیابان‌های خشک و سوزان «**غدیر خم**» از دور نمایان می‌شد.

اینجا در حقیقت چهار رراهی است که مردم سرزمین حجاز را از هم جدا می‌کند؛ راهی به سوی مدینه در شمال، و راهی به سوی عراق در شرق، و راهی به سوی غرب وسرزمین مصر و راهی به سوی سرزمین یمن در جنوب پیش می‌رود و در همین جا باید آخرین خاطره و مهم‌ترین فصل این سفر بزرگ انجام پذیرد؛ و مسلمانان با دریافت آخرین دستور که در حقیقت نقطهٔ پایان در مأموریت‌های موفقیت‌آمیز پیامبرﷺ بود از هم جدا شوند.

روز پنجشنبهٔ سال دهم هجرت بود، و درست هشت روز از عید قربان می‌گذشت؛ ناگهان دستور توقف از طرف پیامبرﷺ به همراهان داده شد. مسلمانان با صدای بلند آنهایی را که در پیشاپیش قافله در حرکت بودند به بازگشت دعوت کردند؛ و مهلت دادند تا عقب افتادگان نیز برسند، خورشید از نصف النهار گذشت، مؤذّن پیامبرﷺ با صدای الله اکبر مردم را به نماز ظهر دعوت کرد؛ مردم به سرعت آماده نماز می‌شدند، امّا هوا به قدری داغ بود که بعضی مجبور بودند قسمتی از عبای خود را به زیر پا و طرف دیگر آن را به روی سر بیفکنند؛ در غیر این صورت ریگ‌های داغ بیابان و اشعهٔ آفتاب پا و سر آنها را ناراحت می‌کرد.

نه سایبانی در صحرا به چشم می‌خورد و نه سبزه و گیاه و درختی؛ جز تعدادی درخت لخت و عریان بیابانی که با گرما با سر سختی مبارزه می‌کردند.

جمعی به همین چند درخت پناه برده بودند؛ پارچه‌ای بر یکی از این درختان برهنه افکندند و سایبانی برای پیامبرﷺ ترتیب دادند؛ ولی بادهای داغ به زیر این سایبان می‌خزید و گرمای سوزان آفتاب را زیر آن پخش می‌کرد. نماز ظهر تمام شد.

مسلمانان تصمیم داشتند فوراً به خیمه‌های کوچکی که با خود حمل می‌کردند پناهنده شوند؛ ولی پیامبرﷺ به آنها اطلاع داد که همه باید برای شنیدن یک پیام تازه الهی که در ضمن خطبه مفصلی بیان می‌شد خود را آماده کنند. کسانی که از پیامبرﷺ فاصله داشتند قیافهٔ ملکوتی او را در لابه‌لای جمعیّت نمی‌توانستند مشاهده کنند. لذا منبری از جهاز شتران ترتیب داده شد و پیامبرﷺ برفراز آن قرار گرفت و نخست حمد و سپاس پروردگار بجاآورد و خود را به خدا سپرد؛ سپس مردم را مخاطب ساخت و چنین فرمود:

«من به همین زودی دعوت خدا را اجابت کرده، از میان شما می‌روم. من مسئولم، شما هم مسئولید. شما دربارهٔ من چگونه شهادت می‌دهید؟»

مردم صدا بلند کردند و گفتند: «**نَشْهَدُ اَنَّکَ قَدْبَلَّغْتَ وَ نَصَحْتَ وَجَهَدْتَ فَجَزاکَ اللهُ خَیْراً**»: «ما گواهی می‌دهیم تو وظیفهٔ رسالت را ابلاغ کردی و شرط خیرخواهی را

انجام دادی و آخرین تلاش و کوشش را در راه هدایت ما نمودی؛ خداوند تو را جزای خیر دهد».

سپس فرمود: «آیا شما گواهی به یگانگی خدا و رسالت من و حقانیّت روز رستاخیز و برانگیخته شدن مردگان در آن روز نمی‌دهید؟! همه گفتند: «آری، گواهی می‌دهیم» فرمود: «خداوندا گواه باش»! ... .

بار دیگر فرمود: «ای مردم! ایا صدای مرا می‌شنوید؟ ... »گفتند: «آری» و به دنبال آن، سکوت سراسر بیابان را فرا گرفت و جز صدای زمزمهٔ باد چیزی شنیده نمی‌شد. پیامبرﷺ فرمود: «... اکنون بنگرید با این دو چیز گرانمایه و گرانقدر که در میان شما به یادگار می‌گذارم چه خواهید کرد؟ یکی از میان جمعیّت صدا زد: «کدام دو چیز گرانمایه یا رسول الله؟!.»

پیامبرﷺ بلافاصله فرمود: اوّل ثقل اکبر، کتاب خدا است که یک سوی آن به دست پروردگار و سوی دیگرش در دست شما است؛ دست از دامن آن برندارید تا گمراه نشوید. و امّا دوّمین یادگار گرانقدر من خاندان من هستند و خداوند لطیف خبیر به من خبر داده که این دو هرگز از هم جدا نشوند، تا در بهشت به من بپیوندند. از این دو پیشی نگیرید که هلاك می‌شوید و عقب نیفتید که باز هلاك خواهید شد.

ناگهان مردم دیدند پیامبرﷺ به اطراف خود نگاه کرد گویا کسی را جستجو می‌کند و همین‌که چشمش به علی علیه‌السلام افتاد، خم شد و دست او را گرفت و بلند کرد؛ آن‌چنان که سفیدی زیر بغل هر دو نمایان شد و همهٔ مردم او را دیدند و شناختند که او همان افسر شکست‌ناپذیر اسلام است. در اینجا صدای پیامبرﷺ رساتر و بلندتر شد و فرمود: «**اَیُّهَا النّاسُ مَنْ اَوْلَی النّاسِ بِالمُؤمِنینَ مِنْ اَنْفُسِهِمْ**»: «چه کسی از همهٔ مردم نسبت به مسلمانان از خود آنها سزاوارتر است؟!».

گفتند: «خدا و پیامبرﷺ داناتر اند، پیامبرﷺ گفت: «خدا، مولی و رهبر من است، و من مولی و رهبر مؤمنانم و نسبت به آنها از خودشان سزاوارترم» ـ و ارادهٔ من بر ارادهٔ آنها مقدّم است ـ سپس فرمود: «**فَمَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلاهُ**»: «هر کس من مولا و رهبر او هستم؛ علی علیه‌السلام، مولا و رهبر او است» و این سخن را سه بار و به گفتهٔ بعضی از راویان حدیث، چهار بار تکرار کرد و به دنبال آن سر به سوی آسمان برداشت و عرض کرد:

«**اللّهُمَّ والِ مَنْ والاهُ وَ عادِ مَنْ عاداهُ وَ اَحِبْ مَنْ اَحَبَّهُ وَ اَبْغِضْ مَنْ اَبْغَضَهُ وَانْصُرْ مَنْ نَصَرَه وَاخْذُلْ مَن خَذَلَهُ وَاَدِرِ الْحَقَّ مَعَهُ حَیْثُ دارَ**»:

«خداوندا! دوستان او را دوست بدار و دشمنان او را دشمن بدار؛ محبوب بدار آن کس که او را محبوب دارد؛ و مغبوض بدار آن کس که او را مبغوض دارد. یارانش را

یاری کن، و آنها را که ترك یاریش کنند از یاری خویش محروم ساز و حق را همراه او بدار و او را از حق جدا مکن».

سپس فرمود: «**الا فلیبلغ الشاهد الغائب**»: «آگاه باشید، همه حاضران وظیفه دارند این خبر را به غائبان برسانند».

خطبهٔ پیامبرﷺ به پایان رسید؛ عرق از سر و روی پیامبرﷺ و علی علیه‌السلام و مردم فرو می‌ریخت؛ و هنوز صفوف جمعیّت از هم متفرق نشده بود که امین وحی خدا نازل شد و این آیه را بر پیامبرﷺ خواند: ﴿**اَلْیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ دینَکُمْ وَ اَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتی**﴾ ...: «امروز، دین شما را کامل کردم؛ و نعمت خود را بر شما تمام نمودم»[1] پیامبرﷺ فرمود:

«**اَللّهُ اَکْبَرْ، اَللّهُ اَکْبَرْ عَلی اِکْمالِ الدِّیْنِ وَاِتْمامِ النِّعْمَةِ وَ رِضیَ الرَّبِّ بِرِسالَتی وَالْوَلایَةِ لِعَلِیٍّ مِنْ بَعْدی**»:

«خداوند بزرگ است؛ همان خدائی که آیین خود را کامل و نعمت خود را بر ما تمام کرد؛ و از نبوت و رسالت من و ولایت علی علیه‌السلام پس از من راضی و خشنود گشت».

در این هنگام شور و غوغایی در میان مردم افتاد و علی علیه‌السلام را به این موقعیّت تبریک می‌گفتند و از افراد سرشناسی که به او تبریک می‌گفتند. ابوبکر و عمر بودند؛

۱. سورهٔ مائدهٔ، آیهٔ ۳.

که این جمله را در حضور جمعیّت بر زبان جاری ساختند:

«بَخٍّ بَخٍّ لَکَ یَا ابْنَ اَبی طالِبٍ اَصْبَحْتَ وَاَمْسَیْتَ مَوْلایَ وَ مَوْلا کُلِّ مُؤمِنٍ وَ مُؤمِنَةٍ»:

«آفرین بر تو باد؛ آفرین بر تو باد؛ ای فرزند ابوطالب! تو مولا و رهبر من و تمام مردان و زنان با ایمان شدی».

در این هنگام ابن عباس گفت: «به خدا این پیمان در گردن همه خواهد ماند».

و حسان‌بن ثابت شاعر معروف، از پیامبرﷺ اجازه خواست که به این مناسبت اشعاری بسراید؛ سپس اشعار معروف خود را چنین آغاز کرد:

یُنادِیْهِمْ یَوْمَ الْغَدیرِ نَبِیُّهُمْ بِخُمٍّ وَاَسْمِعْ بِالرَّسُولِ مُنادِیاً

فَقالَ فَمَنْ مَوْلاکُمُ وَ نَبِیِّکُمْ؟ فَقالُوا وَلَمْ یَبْدُوا هُناکَ التَّعامِیا

اِلهِکَ مَوْلانا وَ اَنْتَ نَبِیُّنا وَ لَمْ تَلْقِ مِنّا فی الْوَلایَةِ عاصِیاً

فَقالَ لَهُ قُمْ یا عَلَیُّ فَاِنَّنی رَضیتُکَ مِنْ بَعْدی اِماماً وَهادِیاً

فَمَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَهذا وَلِیُّهُ فَکُونُوا لَهُ اَتْباعَ صِدْقٍ مُوالِیا

هُناکَ دَعا اَللّهُمَّ وَ الِ وَلِیَّهُ وَ کُنْ لِلَّذی عاداً عَلیّاً مُعادِیاً [1]

یعنی: «پیامبر آنها در روز غدیر در سرزمین خم به آنها ندا داد؛ و چه ندا دهندهٔ

۱. این اشعار را جمعی از بزرگان دانشمندان اهل تسنن نقل کرده‌اند، که از میان آنها: حافظ ابونعیم اصفهانی، و حافظ ابوسعید سجستانی و خوارزمی ملکی و حافظ ابوعبدالله مرزبانی و گنجی شافعی و جلال الدین سیوطی و سبط بن جوزی و صدرالدین حموی را می‌توان نام برد.

گرانقدری!».

فرمود: «مولای شما و پیامبر شما کیست»؟ و آنها بدون چشم پوشی و اغماض صریحاً پاسخ گفتند:

«خدای تو مولای ما است و تو پیامبر مائی و ما از پذیرش ولایت تو سرپیچی نخواهیم کرد».

پیامبرﷺ به علی علیه‌السلام گفت: «برخیز زیرا من تو را بعد از خودم امام و رهبر انتخاب کردم».

و سپس فرمود: «هر کس من مولا و رهبر اویم این مرد مولا و رهبر او است پس شما همه از سر صدق و راستی از او پیروی کنید».

در این هنگام، پیامبرﷺ عرض کرد: «بارالها! دوست او را دوست بدار و دشمن او را دشمن بدار ...».

این بود خلاصه‌ای از حدیث معروف غذدیر که در کتب دانشمندان اهل تسنن و شیعه آمده است.

بررسی و تحلیل تازه‌ای روی آیهٔ تبلیغ

ما اگر از تمام روایاتی که دربارهٔ شأن نزول آیهٔ فوق، و هم‌چنین روایاتی که دربارهٔ

داستان غدیر آمده است صرف نظر کنیم؛ و تنها به محتوای خود آیه و آیات بعد از آن، نظر دقیق بیفکنیم؛ می‌توانیم از عمق این آیات وظیفهٔ خود را در برابر مسأله خلافت و جانشینی پیامبر اسلامﷺ روشن سازیم.

توضیح اینکه: آیهٔ فوق با تعبیرات مختلفی که در آن وارد شده نشان می‌دهد که ناظر به مسأله‌ای است که دارای سه ویژگی مهم بوده است:

۱ـ مسأله‌ای که از نظر اسلام فوق العاده اهمیّت داشته است تا آنجا که به پیامبرﷺ دستور داده می‌شود آن را ابلاغ کند؛ و اگر ابلاغ نکند رسالت پروردگار را ابلاغ نکرده است! و به تعبیر دیگر چیزی بوده است هم‌سنگ مسألهٔ نبوّت، که اگر انجام نشود، رسالت پیامبرﷺ ناتمام می‌ماند! ﴿**وَ إِنَ لَم تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ**﴾[1].

بدیهی است منظور این نیست که این یک دستور الهی معمولی بوده؛ و هر دستور الهی ابلاغ نشود رسالت او ابلاغ نشده است. زیرا این سخن از قبیل توضیح واضح است و نیازی به بیان ندارد؛ در حالی که ظاهر آیه این است که مسألهٔ مورد نظر دارای اهمیّت ویژه‌ای است که با کیان رسالت و نبوّت گره خورده است.

۲ـ این مسأله حتماً مربوط به نماز و روزه و حجّ و جهاد و زکات و امثال آن از ارکان تعلیمات اسلام نبوده است؛ چرا که آیه درسورهٔ «**مائده**» است، و می‌دانیم سورهٔ «**مائده**» آخرین سوره‌ای است که بر پیامبر اسلامﷺ نازل شده ـ یا از آخرین

۱. سورهٔ مائدهٔ، آیهٔ ۶۷.

سوره‌ها است ـ یعنی در اواخر عمر پربار پیامبر اسلامﷺ بوده که تمام ارکان مهم اسلام تبیین شده بود.[۱]

۳ـ تعبیرات آیه نشان می‌دهد که مسألهٔ مورد نظر آیه، مسأله‌ای بوده است که بعضی در برابر آن موضع‌گیری سختی داشته‌اند تا آنجا که ممکن بوده است؛ جان پیامبرﷺ به خاطر آن به خطر بیفتد؛ و لذا خداوند حمایت خاص خود را از پیامبرش در این مورد به خصوص اعلام می‌دارد و به او می‌فرماید:

«خداوند تو را از (خطرات احتمالی مردم) حفظ می‌کند»

﴿وَ اللهُ لایَهْدیَ الْقَومَ الْکافِرینَ[۲]﴾

و این تعبیر خود نشانهٔ دیگری بر موضع‌گیری‌های منفی جمعی از مخالفان است.

مجموع این جهات سه‌گانه که به خوبی از آیه به دست می‌آید نشان می‌دهد که منظور از آن چیزی جز ابلاغ خلافت و جانشینی پیامبرﷺ نبوده است.

آری تنها چنین چیزی می‌تواند در اواخر عمر پیامبرﷺ مورد بحث و دقّتی باشد؛ نه سایر ارکان اسلام، که تا آن وقت تبیین شده و چنین چیزی است که

۱. فخر رازی در ذیل این آیه می‌گوید: اصحاب آثار (راویان حدیث و سیره نویسان) نوشته‌اند هنگامی که آیه فوق نازل شد؛ پیامبرانﷺ بعد از نزولش بیش از ۸۱ یا ۸۲ روز در قید حیات نبود (تفسیر کبیر رازی، جلد ۱۱، صفحه ۱۳۹) در تفسیر المنار و بعضی از کتب دیگر نیز آمده است که تمام سورهٔ «مائده» در حج الوداع نازل شده (المنار، جلد ۶، صفحه ۱۱۶) البته بعضی دربارهٔ عدد روزهای فوق، نیز کمتر نقل کرده‌اند.
۲. سورهٔ مائدهٔ، آیهٔ ۶۷.

می‌تواند هم‌سنگ و هم‌طراز رسالت باشد؛ و چنین چیزی بوده که اظهار آن ممکن بوده است مخالفت‌هایی را بر انگیزد؛ و بیم خطراتی در آن بوده است.

هر تفسیر دیگری جز آنچه مربوط به مسأله ولایت و امامت و خلافت است برای آیهٔ بالا گفته شود، با آن تناسبی ندارد.

شما تمام کلمات مفسرانی را که خواسته‌اند محتوای آیه را به سوی مسائل دیگر منحرف کنند مشاهده کنید؛ هیچ یک نتوانسته‌اند مطلبی که در خور تأکیدات آیه باشد ارائه دهند و در واقع از تفسیر آن باز مانده‌اند.

توضیحات

۱ـ تفسیر ولایت و مولی در حدیث غدیر

حدیث متواتر غدیر را اجمالاً دانستیم و جملهٔ معروف پیامبرﷺ که در همهٔ کتب آمده است: «**مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلاهُ**» حقایق بسیاری را روشن می‌سازد.

گر چه بسیاری از نویسندگان اهل سنّت اصرار دارند که «**مولی**» را در اینجا به معنی دوست و یار و یاور تفسیر کنند، زیرا یکی از معانی معروف «**مولی**» همین است.

ما هم قبول داریم که یکی از معانی «**مولی**» دوست و یار و یاور است؛ ولی قرائن متعدّدی در کار است که نشان می‌دهد «**مولی**» در حدیث بالا به معنی ولی و سرپرست و رهبر می‌باشد. این قرائن به طور فشرده چنین است:

۱ـ مسأله دوستی علی علیه‌السلام با همهٔ مؤمنان، مطالب مخفی و پنهان و پیچیده‌ای نبود که نیاز به این همه تأکید و بیان داشته باشد؛ و احتیاج به متوقف ساختن آن قافلهٔ عظیم در وسط بیابان خشک و سوزان و خطبه خواندن و گرفتن اعتراف‌های پی در پی از جمعیّت داشته باشد.

قرآن با صراحت می‌گوید: ﴿**إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ اِخْوَةٌ**﴾: «مؤمنان برادر یکدیگرند».[۱] و در جای دیگر می‌فرماید: ﴿**وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِناتُ بَعْضُهُمْ اَوْلِياءُ بَعْضٍ**﴾: «مردان مؤمن و زنان با ایمان، ولیّ (و یار و یاور) یکدیگرند».[۲]

خلاصه اینکه اخوّت اسلامی و دوستی مسلمانان با یکدیگر از بدیهی‌ترین مسائل اسلامی است که از آغاز اسلام وجود داشت؛ و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بارها آن را تبلیغ کرد و بر آن تأکید نهاد. به علاوه مسأله‌ای نبوده که با این لحن داغ در آیه بیان شود و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از افشای آن خطری احساس کند. (دقّت کنید)

۲ـ جملهٔ «**اَلَسْتُ اَوْلى بِكُمْ مِنْ اَنْفُسَكُمْ**»: «آیا من نسبت به شما از خود شما

---

۱. سورهٔ حجرات، آیهٔ ۱۰
۲. سورهٔ توبه، آیهٔ ۷۱.

سزاوارتر و اولی نیست» که در بسیاری از متون این روایات آمده است هیچ تناسبی با بیان یک دوستی ساده ندارد؛ بلکه می‌خواهد بگوید، همان اولویّت و اختیاری که من نسبت به شما دارم و پیشوا و سرپرست شما هستم، برای علی علیه‌السلام ثابت است؛ و هر گونه تفسیری برای این جمله غیر از آنچه گفته شد دور از انصاف و واقع بینی است. مخصوصاً با توجّه به تعبیر «**من انفسکم**»: (از شما نسبت به شما اولی هستم).

۳ـ تبریک‌هایی که از سوی مردم در این واقعهٔ تاریخی به علی علیه‌السلام گفته شد؛ مخصوصاً تبریکی که عمر و ابوبکر به او گفتند؛ نشان می‌دهد مسأله چیزی جز مسألهٔ نصف خلافت نبوده است که در خور تبریک و تهنیت باشد. زیرا اعلام دوستی که برای همهٔ مسلمانان به طور عموم ثابت است تبریک ندارد.

در مسند امام احمد آمده است که: عمر بعد از آن بیانات پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به علی علیه‌السلام گفت: «**هَنیئاً یَابْنَ اَبیطالِبٍ اَصْبَحْتَ وَ اَمْسَیْتَ مَوْلی کُلِّ مُؤمِنٍ وَ مُؤمِنَةٍ**»:

«گوارا باد بر تو ای فرزند ابیطالب! صبح کردی و شام کردی در حالی که مولای هر مرد و زن با ایمان هستی»! [۱]

در تعبیری که فخر رازی در ذیل آیه ﴿**یا اَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما اُنْزِلَ اِلَیْکَ**﴾ ذکرکرده می‌خوانیم عمر گفت: «**هَنیئاً لَکَ اَصْبَحْتَ مَوْلایَ وَ مَوْلی کُلِّ مُؤمِنٍ وَ مُؤمِنَةٍ**» و به این ترتیب، عمر او را مولای خود و مولای همه مؤمنان می‌شمرد.

۱. مسند احمد، جلد ۴، صفحه ۲۸۱ (طبق نقل فضائل الخمسه، جلد ۱، صفحه ۴۳۲).

در تاریخ بغداد روایت به این صورت آمده: «بَخٍّ بَخٍّ لَکَ یابْنَ اَبیطالِبٍ! اَصْبَحْتَ مَوْلایَ وَ مَوْلی کُلِّ مُسْلِمٍ»: «آفرین آفرین به تو ای فرزند ابوطالب!، صبح کردی در حالی که مولای من و مولای هر مسلمانی هستی». [1]

و در فیض القدیر و الصواعق آمده است که این تبریک را ابوبکر و عمر هر دو به علی علیه‌السلام گفتند: «اَمْسَیْتَ یَابْنَ اَبیطالِبٍ مَوْلا کُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ.» [2]

ناگفته پیدا است دوستی ساده‌ای که میان همهٔ مؤمنان با یکدیگر است چنین تشریفاتی ندارد؛ و این جز با ولایت به معنی خلافت سازگار نیست.

۴ـ اشعاری که از حسّان بن ثابت قبلاً نقل کردیم با آن مضمون و محتوای بلند و آن تعبیرات صریح و روشن، نیز گواه دیگری بر این مدّعا است؛ و به اندازهٔ کافی در این مسأله گویا است (بار دیگر آن اشعار را مطالعه فرمائید).

۲ـ آیات دیگر قرآن در تأیید داستان غدیر

بسیاری از مفسّران و راویان حدیث در ذیل آیات آغاز سورهٔ «معراج» ﴿سَئَلَ سائِلُ بِعَذابٍ واقِعٍ ـ لِلْکافِرینَ لَیْسَ لَهُ دافِعٌ ـ مِنَ اللهِ ذِیْ المَعارِجِ﴾: «تقاضا کننده‌ای

۱. تاریخ بغداد، جلد ۷، صفحه ۲۹۰.
۲. فیض القدیر، جلد ۶، صفحه ۲۱۷ ـ صواعق، صفحه ۱۰۷.

تقاضای عذابی کرد که انجام می‌گیرد. ـ (این عذاب) برای کافران است، و هیچ کس نمی‌تواند آن را دفع کند، ـ از سوی خداوند ذی المعارج»، (خداوندی که فرشتگانش به آسمانها صعود می‌کنند» شأن نزولی نقل کرده‌اند که خلاصه‌اش چنین است:

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را در غدیر خم به خلافت منصوب کرد و دربارهٔ او گفت: «مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلاهُ» چیزی نگذشت که خبر آن در اطراف پیچید. نعمان بن حارث فهری ـ که از منافقان بود ـ [1] خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: تو به ما دستور دادی که شهادت به یگانگی خدا، و رسالت تو بدهیم ما هم شهادت دادیم. سپس دستور به جهاد و حج و نماز و زکات دادی؛ همهٔ اینها را پذیرفتیم، ولی به اینها راضی نشدی تا اینکه این جوان (اشاره به علی علیه السلام) را به جانشینی خود منصوب کردی و گفتی: «مَنْ کُنْتُ مَوْلاه فَعَلیّ مَوْلاهُ» آیا این کار از ناحیهٔ خودت بوده یا از سوی خدا؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «قسم به خدایی که معبودی جز او نیست؛ از ناحیهٔ خدا است».

نعمان بن حارث روی برگرداند و گفت: خداوندا اگر این سخن حق است و از ناحیهٔ تو است؛ سنگی از آسمان بر ما ببارانِ!

ناگهان سنگی از آسمان بر سرش فرود آمد و او را کشت و اینجا بود که آیهٔ ﴿سَئَلَ سائِلُ بِعَذابٍ واقِعٍ﴾ نازل گشت.

۱. دربعضی از روایات حارث بن نعمان و در بعضی نضر بن حارث آمده است.

آنچه در بالا آمد مطابق روایتی است که در مجمع البیان از ابوالقاسم حسکانی نقل شده است [۱] و همین مضمون را بسیاری از مفسّران اهل سنّت و روات احادیث با تفاوت مختصری نقل کرده‌اند مانند: قرطبی در تفسیر معروفش [۲] و آلوسی در تفسیر روح المعانی [۳] و ابواسحاق ثعلبی در تفسیرش [۴].

علّامه امینی در کتاب الغدیر، این روایت را از سی نفر از علمای اهل سنّت ـ با ذکر مدرك و عین عبارت ـ نقل می‌کند. از جمله سیرهٔ حلبی، فرائد السّمطین، حموینی؛ در السّمطین، شیخ محمد زرندی؛ السراج المنیر، شمس الدین شافعی؛ شرح جامع الصغیر، سیوطی؛ و تفسیر غریب القرآن، حافظ ابوعبید هروی؛ و تفسیر شفاء الصدور، ابوبکر نقّاش موصلی و کتابهای دیگر.

بعضی از مفسّران یا محدثانی که فضائل علی علیه‌السلام را با ناخشنودی می‌پذیرند ایرادهای مختلفی بر این شأن نزول گرفته‌اند که مهم‌ترین آن چهار اشکال زیر است که صاحب تفسیر المنار و بعضی دیگر بعد از نقل روایت فوق آورده‌اند:

نخست اینکه: سورهٔ «**معارج**» مکّی است؛ و تناسبی با داستان غدیر خم ندارد.

پاسخ:

۱. مجمع البیان، جلد ۹ و ۱۰، صفحه ۳۵۲.
۲. جد ۱۰، صفحه ۶۷۵۷.
۳. جلد ۲۹، صفحه ۵۲.
۴. مطابق نقل نورالابصار شبلنجی، صفحه ۷۱.

مکّی بودن یک سوره دلیل بر این نیست که تمام آیات آن در مکّه نازل شده است. سوره‌های متعدّدی در قرآن مجید داریم که به نام مکّی نامیده شده و در همهٔ قرآن‌ها تحت عنوان مکّی نوشته شده است؛ ولی تعدادی از آیات آن در مدینه نازل شده و به عکس سوره هایی در قرآن است که تحت عنوان مدنی ثبت شده؛ ولی تعدادی از آیات آن در مکّه نازل گردیده است.

به عنوان مثال سورهٔ «**عنکبوت**» از سوره‌های مکّی است؛ در حالی که ده آیهٔ اوّل آن طبق گفتهٔ طبری در تفسیر معروفش، و هم‌چنین قرطبی در تفسیرش و بعضی دیگر از دانشمندان در مدینه نازل شده است. [۱]

یا اینکه سورهٔ «**کهف**» که به عنوان سورهٔ مکّی شناخته شده در حالی که هفت آیهٔ اوّل آن طبق تفسیر قرطبی و اتقان سیوطی در مدینه نازل شده است و موارد متعدّد دیگر. [۲]

همان گونه که سوره هایی به عنوان مدنی شمرده شده در حالی که آیاتی از آن مکّی است مانند سورهٔ «**مجادله**» که مطابق قول معروف مدنی است؛ ولی ده آیه اوّل طبق تصریح بعضی از مفسّران در مکّه نازل شده است. [۳]

۱. تفسیر طبری، جلد ۲۰، صفحه ۸۶، و قرطبی جلد ۱۳ صفحه ۳۲۳.
۲. برای آگاهی بیشتر بر این موضوع به جلد اوّل کتاب تفیس الغدیر صفحه ۲۵۶ و ۲۵۷ مراجعه فرمائید.
۳. تفسیر ابی السعود که در حاشیه تفسیر رازی نوشته شده، جلد ۸، صفحه ۱۴۸ و السّراج المنیر، جلد ۴، صفحه ۳۱۰.

کوتاه سخن اینکه موارد فراوانی یافت می‌شود که سوره‌ای به عنوان مکّی یا مدنی معرّفی شده و در تفاسیر و قرآن‌ها بالای آن همین عنوان را می‌نویسد در حالی که بخشی از آیات آن در جای دیگر نازل شده است.

بنابراین هیچ مانعی ندارد که سورهٔ «**معارج**» نیز چنین باشد.

ایراد دوّم اینکه: در این حدیث آمده است که حارث بن نعمان در ابطح خدمت پیامبرﷺ رسید و می‌دانیم ابطح نام درّه‌ای در مکّه است؛ و تناسبی با نزول آیه بعد از داستان غدیر در میان مکّه و مدینه ندارد.

پاسخ:

اوّلاً تعبیر به ابطح تنها در بعضی از روایات است نه در همه روایات؛ و ثانیاً ابطح و بطحاء به معنی زمین شن‌زاری است که سیل از آن جاری شود و در مدینه و مناطق دیگر نیز مناطقی وجود دارد که آن را ابطح یا بطحاء می‌نامند؛ و جالب اینکه در اشعار عرب در روایات نیز کراراً به آن اشاره شده است.

از جمله در اشعار معروفی که شهاب الدین ـ معروف به حیص بیص ـ در مرثیه اهلبیت علیهم‌السلام سروده از زبان آن بزرگواران خطاب به قاتلان آنها چنین می‌گوید:

مَلَکْنا فَکانَ الْعَفْوُ مِنّا سَجِیّةً فَلَمّا مَلَکْتُمْ سالَ بِالدَّمِ اَبْطَح

وَ حَلَّلْتُمُ قَتْلَ الاُسـارى وَ طـالَما غَدَوْناعَنِ الاَسْرى نَعْفُوا و نَصْفَحُ

«ما حکومت کردیم ـ اشاره به پیروزی پیامبرﷺ در مکّه است ـ و عفو، سجیّه و فطرت ما بود (فرمان عفو عمومی پیامبر) امّا هنگامی که شما پیروز شدید خون از ابطح سرازیر شد و شما قتل اسیران را حلال شمردید؛ در حالی که ما اسیران را مورد عفو قرار می‌دادیم».

و پر واضح است که قتل بزرگان اهل بیت پیامبرﷺ غالباً در عراق و کربلا و کوفه و مدینه بود؛ و در ابطح مکّه هرگز خونی ریخته نشد. آری بعضی از اهل بیت علیهم‌السلام در فَخّ که حدود دو فرسخ از مکّه فاصله دارد شربت شهادت نوشیدند، در حالی که ابطح در کنار مکّه است. [1]

یکی دیگر از شعرا، در مرثیهٔ امام حسین علیه‌السلام سالار شهیدان می‌گوید:

وَ تأنُّ نَفْسی لَـلرُّبُوعِ وَ قَـدْ غَـدا بَـیْتَ النَّـبِیِّ مُـقَطَّعُ الاَطْـنابِ

بَیْتُ لِآلِ الْـمُطْصَفی فـی کَـرْبَلا ضَـرَبُوهُ بَـیْنَ اَبـاطِحٍ وَ رَوابـی

«جان من در آثاری که از خانه‌های ویران شدهٔ پیامبرﷺ باقی مانده ناله می‌کند. از جمله خانه‌ای از اهل بیت پیامبرﷺ در کربلا بود که در میان ابطح‌ها و رابیه‌ها برپا شده بود» (ابطح به معنی شنزارها، و رابیه به معنی تپّه‌های بلند است).

و اشعار فراوان دیگر که تعبیر به ابطح یا اباطح در آن آمده به معنی منطقه

۱. الغدیر، جلد ۱، صفحه ۲۵۵.

خاص در مکّه نیست.

کوتاه سخن اینکه درست است که یکی از معانی ابطح، نقطه‌ای در مّکه است؛ ولی معنی و مفهوم و مصداق ابطح منحصر به آن نقطه نمی‌باشد.

۳ـ ارتباط این آیه با قبل و بعد از آن چگونه است؟

بعضی از مفسران برای کناره‌گیری از واقعیتی که در این آیهٔ نهفته است به عذر دیگری متوسّل شده و آن اینکه: سیاق آیات قبل و بعد که دربارهٔ اهل کتاب است و تناسبی با مسألهٔ ولایت و خلافت و امامت ندارد؛ این دوگانگی با بلاغت و فصاحت قرآن سازگار نیست. [۱]

ولی تمام کسانی که با چگونگی جمع آوری آیات قرآن اشنا هستند می‌دانند که آیات قرآن تدریجاً و به مناسبت‌های مختلف نازل شده به همین دلیل بسیار می‌شود که یک سوره دربارهٔ مسائل مختلفی سخن می‌گوید. بخشی از آن دربارهٔ فلان غزوه است؛ بخشی دیگر دربارهٔ فلان حکم و تشریع اسلامی است؛ بخشی با منافقین سخن می‌گوید؛ بخشی با مؤمنین. مثلاً اگر سورهٔ «**نور**» را مورد توجّه قرار دهیم می‌بینیم بخش‌های مختلفی دارد که هر کدام ناظر به مطلبی است؛ از توحید و معاد گرفته تا اجرای حدّ زنا و داستان اِفْک و مسائل مربوط به منافقین و مسائل

۱. تفسیر المنار، جلد ۶، صفحه ۴۶۶.

مربوط به حجاب و غیر اینها ـ سایر سوره‌های طولانی قرآن نیز کم و بیش چنین است ـ هر چند در میان مجموعهٔ اجزاء سوره یک پیوند کلّی و عام وجود دارد.

دلیل این تنوّع محتوای سوره، همان است که گفته شد: قرآن تدریجاً و بر حسب نیازها و ضرورت‌ها و در وقایع مختلف نازل شده است؛ و هرگز به شکل یک کتاب کلاسیک نیست که موضوع واحدی را که از پیش تعیین شده است دنبال کند. بنابراین هیچ مانعی ندارد که بخش هایی از سوره «**مائده**» دربارهٔ اهل کتاب باشد و بخشی از آن در داستان غدیر نازل شده باشد البتّه از یک نظر کلّی این دو با هم پیوند دارند تعیین جانشین برای پیامبرﷺ تأثیر روشنی روی مسائل اهل کتاب نیز می‌گذارد؛ چرا که باعث یأس آنها در مورد فروپاشی اسلام با رحلت پیامرﷺ خواهد شد.

۴ـ چرا علی علیه‌السلام به حدیث غدیر استدلال نفرمود؟

بعضی دیگر از بهانه جویان می‌گویند اگر حدیث غدیر با این عظمت واقعیّت دارد چرا حضرت علی علیه‌السلام و اهل بیت او و یاران و علاقه‌مندانش در موارد لزوم به آن استدلال نکردند؟ آیا بهتر نبود که آنها برای اثبات خلافت بلافصل علی علیه‌السلام به چنین مدرك مهمّی استناد می‌جستند؟!

این ایراد مانند بسیاری از ایرادهای دیگر به خاطر عدم آگاهی کافی از کتب

حدیث و تاریخ و تفسیر است. زیرا موارد زیادی در کتب دانشمندان اهل سنّت نقل شده که خود علی علیه‌السلام یا ائمه اهل بیت علیهم‌السلام یا علاقه‌مندان به حدیث غدیر استدلال کرده‌اند؛ و شگفت آور است چگونه ایراد کنندگان آنها را ندیده‌اند.

از جملهٔ خطیب خوارزمی حنفی در کتاب مناقب خود از عامر بن واثله نقل می‌کند در روز شوری ـ شورای شش نفری که برای انتخاب خلیفه بعد از عمر معین شده بود ـ با علی علیه‌السلام همراه بودم و شنیدم که او با سایر اعضای شورا چنین می‌گفت: «دلیل محکمی برای شما اقامه می‌کنم که عرب و عجم توانایی تغییرآن را نداشته باشد... شما را به خدا سوگند آیا در میان شما کسی جز من وجود دارد که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در حقّ او گفته باشد: "مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فلیٌّ مَوْلاهُ، اَللّهُمَّ والِ منْ والاهُ وَانْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ لِیُبَلِّغْ اَلشّاهِدُ اَلْغائِبَ"» ـ همه گفتند: نه. [1]

این روایت را حموینی در فرائد السّمطین در باب ۵۸ و ابن حاتم در درٌّ النّظیم و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه نقل کرده‌اند. همچنین ابن حجر در صواعق، همین مضمون را از دراقطنی نقل نموده است [2]

در کتاب الغدیر بحث جامعی پیرامون منا شده. استدلال امیر مؤمنان علی علیه‌السلام در موارد متعدّدی، از جمله در ایّام عثمان، و در زمان خلافت خودش، و روز جنگ

۱. مناقب، صفحه ۲۱۷.
۲. الغدیر، جلد ۱، صفحه ۱۶۱.

جمل، و بار دیگر در کوفه در روز جنگ صفین، با مدرك وسیع و گسترده‌ای ذکر شده. به علاوه شانزده مورد دیگر از احتجاجات فاطمه زهرا علیها السلام و امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام و جمعی از صحابه و غیر صحابه نقل شده که از یک سو حکایت از اطّلاعات وسیع و گستردهٔ این نویسندهٔ بزرگ می‌کند؛ و از سوی دیگر نشان می‌دهد که استدلال به این حدیث در قرون مختلف، مورد توجّه بوده است؛ هر چند سیاست‌های خاصّی که بر این مسأله در هر زمان حاکم بوده می‌کوشیده است که آن را تا حدّ ممکن کم‌رنگ نشان دهد.

با توجّه به اینکه ورود در این مباحث گسترده ما را از هدفی که در پیش داریم خارج می‌سازد به همین مقدار قناعت کرده و علاقه‌مندان را به همان منبع [1] و منابع دیگر ارجاع می‌دهیم.

۱. الغدیر، جلد ۱، صفحه ۱۵۹ ـ صفحه ۲۱۳.

۲ـ آیه ولایت

آیهٔ دیگری که مسأله امامت خاصّه را دنبال می‌کند آیهٔ ولایت است. می‌فرماید:

﴿اِنَّما وَلِیُّکُمُ اللهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذین آمَنُوا الَّذینَ یُقیمُونَ الصَّلوةَ وَ یُؤتُونَ الزَّکاةَ وَ هُمْ راکِعُونَ﴾:

«سرپرست و ولیّ شما، تنها خداست و پیامبر او و کسانی که ایمان آورده اند؛ همانها که نماز را بر پا می دارند، و در حال رکوع، زکات می دهند.»[۱]

شأن نزول

بسیاری از مفسّران و محدثان در شأن نزول این آیه نقل کرده‌اند که این آیه در شأن علی علیه‌السلام نازل شده است.

سیوطی در الدّرالمنثور در ذیل این آیه از ابن عباس نقل می‌کند که علی علیه‌السلام در

۱. سورهٔ مائده، آیهٔ ۵۵.

حال رکوع نماز بود که سائلی تقاضای کمک کرد و آن حضرت انگشترش را به او صدقه داد، پیامبرﷺ از او پرسید: «چه کسی این انگشتر را به تو صدقه داد؟»، اشاره به علی علیه‌السلام کرد و گفت: «آن مرد که در حال رکوع است».

در این هنگام آیهٔ ﴿اِنَّما وَلِیُّکُمُ اللهُ وَ رَسُولُهُ﴾ ... نازل شد. [۱]

در همان کتاب روایات متعدّد دیگری به همین مضمون از ابن عباس و سلمة بن کهیل و خود علی علیه‌السلام نقل شده است. [۲]

همین معنی در کتاب السباب النّزول واحدی از جابربن عبدالله، و هم‌چنین از ابن عبّاس نقل شده است. [۳]

مفسّر معروف جارالله زمخشری در کتاب کشّاف می‌گوید: این آیه دربارهٔ علی علیه‌السلام نازل شده؛ در آن هنگام که شخص سائلی تقاضای کمک کرد و او در حال رکوع نماز بود، انگشترش را برای او افکند. [۴]

فخر رازی در فسیر خود از عبدالله بن سلام نقل می‌کند؛ هنگامی که این آیه نازل شد، من به رسول خداﷺ عرض کردم که با چشم خود دیدم علی علیه‌السلام انگشترش را در حال رکوع به نیازمندی صدقه داد به همین دلیل ما ولایت او را می‌پذیریم.

و نیز از ابوذر نقل می‌کند که می‌گوید: روزی نماز ظهر را با پیامبرﷺ می‌خواندم

۱ و ۲. تفسیر الدر المنثور، جلد ۲، صفحه ۲۹۳.
۳. اسباب النزول، صفحه ۱۴۸.
۴. تفسیر کشاف، جلد ۱، صفحه ۶۴۹.

که سائلی در مسجد تقاضای کمک کرد؛ کسی چیزی به او نداد، سائل دست به سوی آسمان برداشت و عرض کرد: خداوندا! گواه باش، من در مسجد پیامبر تو تقاضای کمک کردم؛ کسی چیزی به من نداد. علی علیه‌السلام در حال نماز بود با انگشت کوچک دست راست خود که در آن انگشتری بود اشاره کرد؛ سائل آمد و انگشتر را در برابر چشم پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله گرفت. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله عرض داشت: خداوندا! برادرم موسی از تو تقاضا کرد که سینه مرا گشاده دار ... و برادرم هارون را در کار نبوّت من شرکت ده. تو به او فرمودی: من به زودی بازوی تو را به وسیلهٔ برادرت قوی می‌کنم؛ و برای شما قوّت و پیروزی قرار می‌دهم. خداوندا! من محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله پیامبر و برگزیدهٔ توام؛ به من شرح صدر ده، و کار را برای من آسان کن، و برای من وزیری از اهل بیتم قرار ده، و به وسیلهٔ او پشت مرا قوی کن. ابوذر می‌گوید: به خدا سوگند، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله این سخن را تمام نکرده بود که جبرئیل نازل شد و گفت: ای محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله بخوان ﴿اِنَّما وَلیکُمُ الله وَ رَسُوله﴾ ... [1]

البته فخر رازی بعد از ذکر این شأن نزول، مطابق معمول خرده‌گیری‌هایی بر چگونگی دلالت این آیه بر مسألهٔ امامت دارد که بعداً به آن اشاره خواهیم کرد.

طبری نیز در تفسیر خود روایات متعدّدی در ذیل این آیه و شأن نزول آن نقل

۱. تفسیر فخر رازی، جلد ۱۲، صفحه ۲۶.

می‌کند که اکثر آنها می‌گویند دربارهٔ علی علیه‌السلام نازل شده است. [۱]

گروه عظیم دیگری نیز این روایت را با عبارات مختلف در حق علی علیه‌السلام آورده‌اند از جمله در کنزالعمّال جلد ۶، صفحه ۳۱۹ این روایت را از ابن عباس نقل می‌کند.

همچنین حاکم حسکانی حنفی نیشابوری از دانشمندان معروف قرن پنجم در شواهد التّنزیل به پنج طریق از ابن عباس، و به دو طریق از انس بن مالک، و به دو طریق از محمد بن حنفیّه، و به یک طریق از عَطاء بن السائب، و یک طریق از عبدالملک بن جریح مکّی از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل می‌کند که: آیهٔ ﴿اَنَّما وَلیّکمُ الله﴾ ... دربارهٔ علی علیه‌السلام نازل شده که در حال رکوع، انگشتر به سائل داد. [۲]

مرحوم علّامه امینی حدیث فوق و نزول این آیه را دربارهٔ علی علیه‌السلام از کتب زیادی از اهل سنّت حدود بیست کتاب (با ذکر دقیق مدارك و منابع آن) نقل کرده که علاقه‌مندان برای اطّلاع بیشتر می‌توانند به آن کتاب مراجعه کنند [۳] و در کتاب احقاق الحق، همین معنی از کتب بیشتری نقل شده است. [۴]

نکته جالب دیگر اینکه شاعر معروف عصر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، حسّان بن ثابت، این مطلب را به عنوان یک مسألهٔ مسلّم تاریخی در اشعار خود آورده است.

---

۱. تفسیر طبری، جلد ۶، صفحه ۱۸۶.
۲. برای اطلاع بیشتر از طرق مزبور، به شواهد التنزیل صفحه ۱۶۱ ـ ۱۶۸ مراجعه نمائید (چاپ اعلمی بیروت).
۳. الغدیر، جلد ۲، صفحه ۵۲ و ۵۳.
۴. احقاق الحق، جلد ۲، صفحه ۳۹۹ ـ ۴۰۷.

او در شعر معروف خود خطاب به علی علیه‌السلام کرده، می‌گوید:

وَ اَنْتَ الَّذی اَعْطَیْتَ اِذْ کُنْتَ راکِعاً زَکاةً فَدَتْکَ النَّفْسُ یا خَیْرَ راکِعِ

فَأَنْزَلَ فیکَ اللهُ خَیْرَ وَلایَةٍ وَ بَیَّنَها فی مُحْکَماتِ الشّرایِعِ

«تو بودی که در حال رکوع زکات بخشیدی؛ جان به فدایت ای بهترین رکوع کنندگان»

«پس به دنبال آن خداوند بهترین ولایت را دربارهٔ تو نازل کرده و آن را در قرآن مجیدش تبیین نمود». [۱]

و در شعر دیگری که سبط جوزی حنفی از حسان نقل کرده است، می‌خوانیم:

مَنْ ذا بِخاتَمِهِ تَصَدَّقَ راکِعاً وَ اَسَرَّها فی نَفْسِهِ اِسْراراً!

«چه کسی انگشترش را در حال رکوع صدقه داد و این مطلب را در دل خویش پنهان ساخت؟!» (و خداوند آشکارش نمود). [۲]

کوتاه سخن اینکه: نزول این آیه درباره علی علیه‌السلام چیزی نیست که بتوان آن را مورد تردید و شک قرار داد؛ تا آنجا که نویسنده منهاج البراعه، فی شرح نهج البلاغه می‌گوید: روایات متضافر بلکه متواتر از طرق اهل سنت و پیروان مکتب اهل

۱. اشعار حسان بن ثابت با تفاوت مختصری در کتب بسیاری، از جمله در تفسیر روح المعانی و کفایة الطالب گنجی شافعی و کتب دیگر رنقل شده است.

۲. تذکرة الخواص، صفحه ۱۰ و گنجی شافعی نیز آن را در کفایة الطالب صفحه ۱۲۳ نقل کرده و گوینده‌اش را از بعضی از شعرا شمرده است.

بیت علیهم‌السلام در این زمینه نقل شده است.

مـهم آن است کـه چگـونگی دلالت آن بـه مسـالهٔ ولایت و خـلافت بلافصل پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله تبیین گردد.

چگونگی دلالت آیه ولایت بر مسالهٔ خلافت

در آیه فوق روی مسأله «**ولی**» تکیه شده و علی علیه‌السلام به عـنوان ولیّ مسلمانان، معرفی گردیده. درست است که «**ولی**» همان گونه که قبلا نیز اشاره کـردیم مـعانی متعددی دارد، گاه به معنی یاور و دوست، و گاه به معنی متصرف و حاکم و سرپرست آمده؛ و به گفته راغب ریشه اصلی آن به این معنی است که دو چیز در کنار هم قرار گیرند و فاصله‌ای در میان آنها نباشد؛ سپس می‌افزاید: «**ولایت** به کسر واو به معنی «نصرت» و «**ولایت**» به فتح واو به معنی صاحب اختیار چیزی بودن است.[1]

اما قرینه‌ای در آیـه وجـود دارد کـه نشـان مـی‌دهد، «**ولی**» در ایـنجا بـه مـعنی متصرف و سرپرست و صاحب اختیار است؛ زیرا اگر به معنی ناصر و دوست و یـاور بوده بـاشد شـامل هـمه مـؤمنان مـی‌شد، هـمان طـور کـه د آیـه ۷۱ سـورهٔ «**تـوبه**»

۱. مفردات راغب ماده «ولی» بعضی از بزرگان برای مولی تا ۲۷ معنی ذکر کرده‌اند (الغدیر، جلد ۱، صفحه ۳۶۲) ولی اصول معانی آن همان دو معنی است و بقیه به آن باز می‌گردد.

می‌خوانیم: ﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ﴾: «مردان و زنان با ایمان، ولی (ویارو یاور) یکدیگرند» ولی ولایت در آیه مورد بحث منحصر به مورد خاصّی شمرده شده و آن کسی است که در حال رکوع صدقه داده است و کلمه «انّما» که دلیل بر حصر است همراه آن آمده. (دقت کنید)

این تعبیر سبب می‌شود که ما یقین پیدا کنیم بر اینکه «**ولایت**» در آیه فوق به معنی دوستی و یاری کردن نیست ـ همچنین معانی دیگری که شبیه و قریب به این معنی است ـ بنابراین راهی جز این باقی نمی‌ماند که به معنی متصرف و صاحب اختیار و سرپرست بوده باشد که ولایت او در ردیف ولایت خداوند و پیامبر اکرمﷺ قرار گرفته است.

آیه بعد: ﴿وَ مَنْ يَتَوَلِّ اللهَ وَ رَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللهِ هُمُ الْغَالِبُونَ﴾:

«کسانی که ولایت خدا وپیامبر او و افراد با ایمان را بپذیرند، (پیروزند؛) زیرا حزب الله (گروه خدا پرستان) پیروزند.[1]».

در واقع این آیه تکمیلی است برای مضمون آیه قبل، و در آن قرینه دیگری بر معنی ولایت به معنی تصرف و سرپرستی دیده می‌شود، زیرا تعبیر به «**حزب الله**» و غلبه بر دشمنان، مربوط به تشکیل حکومت اسلامی است، نه یک دوستی ساده و عادی؛ و این خود می‌رساند که «**ولی**» در آیه قبل، به معنی سرپرست و حاکم و

۱. سورهٔ مائدهٔ، آیهٔ ۵۶.

زمـامدار اسـلام و مسـلمین است؛ چـرا کـه در مـعنی «حـزب»، یک‌نـوع تشکـل و همبستگی اجتماعی برای تأمین اهداف مشترك افتاده است.

ꕥ

ایرادها و بهانه جویی‌ها

دلالت آیه چنانکه دیدیم بر مسأله امامت و خلافت روشن است؛ و اگر این آیـه دربارهٔ دیگران نازل شده بود، شاید کمترین گفتگویی در آن نبود! ولی چون دربـارهٔ علی علیه‌السلام نازل شده و با پیش‌داوری‌های ناشی از فرقه گرایی هماهنگ نیست، گروهی اصرار دارند که به صدر و ذیل آیه، و شأن نزول و دلالت آیه از هر طرف ایراد کنند. این ایرادها را به دو دسته می‌توان تقسیم کرد: بعضی ظاهراً جـنبهٔ عـلمی دارد کـه باید به صورت علمی پاسخ داده شود؛ ولی بـعضی واقـعاً جـنبه بـهانه جـویی در آن مشهود و نمایان است. آنها را نیز باید به طور اجمال مورد نقد و بررسی قرار داد:

۱ـ نخستین ایرادی که جزء گروه اول محسوب می‌شود، این است که موصول‌ها و ضمیرهای آیه به صورت ضمیر جمع است، مانند ﴿الّذین آمنوا﴾ و ﴿الّذین یقیمون﴾ و ﴿یؤتون﴾ و ﴿هم راکعون﴾، با این حال چگونه قابل تطبیق و به یک فرد می‌باشد. آیه می‌گوید کسانی که این اوصاف را دارند «ولّی» شـما هسـتند نـه یک فـرد خـاص

یعنی علی بن ابیطالب علیه‌السلام.

پاسخ:

با توجه به شأن نزول‌های آیه که به طور مستفیض بلکه متواتر در کتب شیعه و اهل سنت نقل شده تردیدی باقی نمی‌ماند که آیه ناظر به یک فرد است و به تعبیر دیگر احادیث و تواریخ اسلام گواهی می‌دهند که دادن صدقه به سائل در حال رکوع مربوط به علی علیه‌السلام است نه اینکه یک گروه آن را انجام داده باشند؛ بنابراین باید گفت تعبیر به صیغه جمع برای احترام و تعظیم مقام آن فرد است.

و در ادبیات عرب مکرر دیده شده که از مفرد به لفظ جمع، تعبیر آورده شده است؛ مثلاً در آیه مباهله کلمه «**نسائنا**» به صورت جمع است، در حالی که مطابق صریح شأن نزول‌های متعدد، منظور از آن تنها، فاطمه زهرا علیهاالسلام، است، و نیز در همان آیه، واژهٔ «**انفسنا**» به صورت جمع است در حالی که همه قبول دارند غیر از پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله کسی از مردم جز علی علیه‌السلام در مباهله شرکت نداشت.

در داستان غزوه حمراء الاسد نیز آمده است ﴿**الّذین قالَ لَهُمُ النّاسُ اِنَّ النّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَکُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزادَهُمْ اِیْماناً**﴾: «(همان) کسانی که (بعضی از) مردم، به آنان

گفتند: "دشمنان برای (حمله به) شما گرد آمده اند؛ از آنها بترسید"! امّا این سخن، بر ایمانشان افزود»[1].

در اینجا گوینده این سخن به عنوان «**ناس**» که معنی جمعی دارد ذکر شده در حالی که در تواریخ آمده است که گوینده کسی جز نعیم بن مسعود نبود.

و نیز در شأن نزول آیه ۵۲ سورهٔ «**مائده**» ﴿**فَتَرَی الّذین فی قُلوبِهِمْ مَرَضٌ یُسارِعُونَ فیهِمْ یَقُولُونَ نَخْشی اَنْ تُصِیبَنا دائِرَه**﴾ «(ولی) کسانی را که در دلهایشان بیماری است می‌بینی که در (دوستی با) آنان، بریکدیگر پیشی می‌گیرند، و می‌گویند: «می‌ترسیم حادثه‌ای برای ما پیش آید (و نیاز به کمک آنها داشته باشیم.)» در اینجا نیز می‌خوانیم که درباره «**عبدالله بن اُبَیّ**» نازل شده است، در حالی که ضمائر در آن نیز به صورت جمع آمده است.

همچنین در آیهٔ اوّل سوره ممتحنه، خطاب عام است، در حالی که شأن نزول فردی به نام «حاطب بن ابی بلتعه» می‌باشد، و در آیه ۸ سوره مناقون (**یَقُولُونَ لَئِن رَجَعْنا اِلَی المَدِینَهِ ...**﴾ نیز به صورت جمع آمده در حالی که گویندهٔ این سخن عبدالله بن ابیّ بود.

در آیه ۲۷۴ «**بقره**» ﴿**الّذین یُنْفِقُونَ اَمْوالَهُمْ بِاللّیل وَالنَّهار**) طبق احادیث بسیاری در شأن علی علیه‌السلام نازل شده در حالی که ضمیرهای آن نیز تمام به صورت جمع آمده

۱. سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۱۷۳.

است.

آیهٔ ۲۱۵ سوره «**بقر**» که مربوط به سؤال از چیزهایی است که باید انفاق کرد ﴿**یَسْئَلُونَکَ ماذا یُنْفِقُونَ** ...﴾ نیز، به صورت جمع آمده در حالی که سؤال کننده، یک نفر به نام **عمر و بن جموح** بود.[1]

اما چه دلیلی دارد که در این موارد با اینکه نظر روی فرد است، کلام به صورت جمع می‌آید؟ ممکن است دلیلش در بعضی از موارد احترام باشد، و در بعضی از موارد اشاره به هم‌فکری دیگران با آن فرد بوده باشد، و با دقت در موارد بالا (مورد احترام) از موارد هم‌فکری را می‌توان جدا کرد.

از همه اینها گذشته می‌دانیم در موارد بی‌شماری از آیات قرآن هنگامی که خداوند سخن از خودش می‌فرماید، ضمیر جمع (متکلم مع الغیر) به کار رفته، با اینکه ذات پاکش در یکتایی و یگانگی بی نظیر است، و از هر نظر احد و واحد است، این به خاطر آن است که شخص بزرگ همواره مأمورانی دارد که در انجام آنچه مورد اراده او است، مطیع و فرمانبردارند، و همین سبب می‌شود که او در عین مفرد بودن ضمیر جمع به کار برد؛ و به تعبیر دیگر این ضمیر جمع نشانهٔ عظمت و بزرگی مقام والای او است.

۲ـ ایراد دیگر اینکه علی علیه‌السلام در عصر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله مسلّماً مقام ولایت به معنی

۱. برای آگاهی از مدارك این روایات به تفسیر نمونه ذیل آیات فوق مراجعه شود.

حاکمیّت و رهبری مسلمین نداشت، پس چگونه می‌توان آیه را چنین معنی کرد؟

پاسخ این سؤال روشن است، در تعبیرات روزانه بسیار دیده‌ایم که اسم یا عنوانی به افرادی اطلاق می‌شود که نامزد و انتخاب برای آن مقام شده‌اند هر چند هنوز رسماً وارد عمل نشده‌اند یا به تعبیر دیگر بالقوّه دارای آن مقام‌اند نه بالفعل.

مثلاً کسی در حال حیات خود یک نفر را به عنوان وصیّ‌خود تعیین می‌کند، و با اینکه هنوز در حیات است می‌گوئیم فلان‌کس وصیّ او است یا قیّم اطفال او است.

اطلاق وصیّ و خلیفه و جانشین به علی علیه‌السلام در حال حیات پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله نیز به همین صورت بوده است که پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله در حیات خود او را برای این امر به اذن خدا انتخاب کرد و خلافت او را برای بعد از رحلتش تثبیت نمود.

در آیه ۵ سورهٔ «**مریم**» نیز همین معنی داده می‌شود که ذکریّا از خدا تقاضا می‌کند و می‌گوید: ﴿**هَبْ لی مِنْ لَدُنْکَ وَلیّاً**﴾: «تو از نزد خود جانشینی به من ببخش».خدا دعای او را مستجاب کرد و یحیی را به او داد مسلّماً یحی در حیات زکریّا جانشین و ولی وارث او نبود، بلکه برای بعد از حیات او معین شده بود.

شبیه این سخن در داستان یوم الانذار ـ روزی که پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله بستگان خود را دعوت کرد تا برای نخستین بار آنها را به اسلام دعوت کند ـ دیده می‌شود؛ زیرا طبق نوشته مورّخان اسلامی اعم از اهل سنّت و شیعه، و محدّثان معروف هر دو گروه،

پیامبرﷺ آن روز اشاره به علی علیه‌السلام کرد و فرمود:

«**اِنَّ هذا اَخی وَوَصیّی وَ خَلیفَتی فیکُمْ فَاَسْمِعُوا لَهُ وَاَطیعُوه**»: «این برادر و وصیّ و جانشین من در میان شما است، سخن او را بشنوید و فرمانش را اطاعت کنید». [1]

آیا تعبیر بالا در زمان حیات پیامبرﷺ مشکلی ایجاد می‌کند؟ مسلّماً نه، تعبیر ولیّ در آیه مورد بحث نیز درست همین گونه است.

امّا ایرادهای گروه دوم (بهانه جوئی‌ها) نیز متعدد است از جمله:

۱ـ می‌گویند: علی علیه‌السلام چه زکات واجبی بر ذمّه داشت با اینکه چیزی از مال دنیا را برای خود فراهم نساخته بود؟ و اگر منظور صدقه مستحب است به آن زکات گفته نمی‌شود؟

پاسخ:

اولاً: اطلاق زکات بر زکات مستحب در قرآن مجید فراوان است؛ چه این که در بسیاری از سوره‌های مکّی عنوان زکات آمده است که منظور از آن زکات مستحب می‌باشد؛ زیرا واجب شدن زکات، بعد از هجرت پیامبرﷺ به مدینه بوده است.

۱. این حدیث را بسیاری از دانشمندان اهل سنّت همچون ابن ابی جریر و ابن ابی حاتم ابن مردویه و ابونعیم و بیهقی و ثعلبی و طبری نقل کرده‌اند و ابن اثیر در جلد دوّم کتاب کامل این سخن را آورده است هم‌چنین ابوالفداء در جلد اوّل تاریخش و گروهی دیگر (برای توضیح بیشتر در انتظار بحث‌های آینده باشید).

آیات ۳ سوره «**نمل**»، و ۳۹ سوره «**هود**»، و ۴سورهٔ «**لقمان**»، و ۷ سورهٔ «**فصّلت**» از جمله مواردی است که کلمهٔ زکات در آن آمده و با توجّه به مکّی بودن این سوره‌ها منظور زکات مستحب است.

ثانیاً: درست است علی علیه‌السلام چیزی از مال دنیا برای خود نیندوخت ولی سهمی از غنائم جنگی نصیب او می‌شد؛ و به یقین درآمد مختصری از دسترنج خود نیز داشت، و انگشتر مزبور یک انگشتر نقره و ظاهراً کم قیمت بوده؛ بنابراین تعلق این مقدار زکات جزیی به آن حضرت به هیچ وجه بعید نیست، و اغراق‌هایی که دربارهٔ قیمت آن انگشتر گفته‌اند به هیچ وجه پایه صحیحی ندارد.

۲ـ آیات توجّه کردن به سائل منافات با حضور قلب در نماز و غرق در مناجات پروردگار بودن ندارد؛ ـ تا آنجا که معروف است که پیکان تیر از پای مبارکش در حال نماز بیرون آورند و احساس نفرمود ـ [1] چگونه ممکن است در حال نماز به درخواست شخص سائل توجه کرده باشد؟!

پاسخ:

کسی که این ایراد را می‌کند از این نکته غفلت دارد که شنیدن صدای سائل و

۱. متن روایت چنین است: «رُوی اَنَّهُ وَقَعَ نَصْلٌ فی رِجْله فَلَمْ یُمْکنْ مِنْ اخْراجِهِ فَقالَتْ فاطِمَة علیهاالسلام اَخْرِجُوه فی حال صَلاته فَاِنَّهُ لایَحِسُّ بِما یَجْری عَلَیْه حینَئذٍ فَاُخْرِجَ فَهُوَ فی صَلاتِهِ! (محجّة اَلبیضاءَ،جلد اول، صفحه ۳۹۸ ـ احقاق الحق، جلد ۲، صفحه ۴۱۴.

کمک به او، پرداختن به غیر خدا و توجه به خویشتن از امور دنیوی نیست؛ بلکه آن هم در واقع توجّه به خدا است. قلب پاك علی علیه‌السلام در برابر صدای سائلان حسّاس بود، و به ندای آنها پاسخ می‌گفت؛ او با این کار عبادتی را با عبادت دیگر آمیخت؛ و در حال نماز زکات داد، و هر دو برای خدا و در راه او بود.

وانگهی این ایراد و خرده‌گیری در واقع ایراد بر قرآن مجید است، چرا که خداوند در این آیه دادن زکات را در حال رکوع مورد تکریم و تمجید قرار داده، و اگر این عمل نشانه غفلت و بی‌خبری از ذکر خدا بود نباید به عنوان یک صفت والا و با ارزش فوق العاده، روی آن تکیه شود. این متعصّبان می‌خواهند فضیلت علی علیه‌السلام را انکار کنند در واقع به خدا ایراد می‌گیرند

به کلام فخر رازی در اینجا درست توجّه کنید: او می‌گوید: لایق به حال علی علیه‌السلام این است که مستغرق در ذکر خدا باشد، و کسی که چنین باشد نمی‌تواند کلام دیگری را بشنود و بفهمد (بنابراین توجّه به حال سائل بر خلاف آداب نماز است). [1]

باید از فخر رازی پرسید اگر این کار بر خلاف آداب نماز و حضور قلب است، پس چرا خداوند آن را ستوده و ولایت مؤمنین را شایسته چنین کسی دانسته است؟!

به هر حال جای شک نیست که شنیدن صدای سائل نیازمند و اجابت خواسته او در حال نماز عبادتی است مضاعف که در یک لحظه صورت گرفته است، و باید پناه

۱. تفسیرکبیر، جلد ۱۲، صفحه ۳۰.

به خدا ببریم از تعصب‌هایی که ما را از حقایق دور می‌سازد.

۳ـ از جمله بهانه جوئی‌ها که به شکل اشکال در اینجا مطرح شده این است که دادن انگشتر به سائل، فعل کثیر است و با نماز منافات دارد!

راستی عجیب است هنگامی که انسان می‌خواهد زیر بار واقعیّتی نرود چه بهانه تراشی‌ها می‌کند؟!

پاسخ:

اوّلاً: در آوردن انگشتر با یک اشاره مطابق هیچ فتوایی فعل کثیر و موجب اشکال در نماز نیست؛ به خصوص اگر اشاره کرده باشد وسائل شخصاً در آورده باشد.

ثانیاً: فقهاء تصریح کرده‌اند که حتی کشتن حیوان گزنده مانند عقرب در حال نماز، و یا برداشتن و گذاشتن بچّه کوچک در آن حال و یا شمردن عدد رکعات نماز به وسیله سنگریزه و حتی شستن گوشهٔ لباس یا دست اگردر حال نماز نجس شود، ضرری برای نماز ندارد؛ در حالی که مسأله بخشیدن انگشتر به سائل یا در آوردن آن به مراتب از آنها ساده‌تر است.

۴ـ بهانه جویان می‌گویند انگشتری با آن قیمت گزاف را علی ﷺ از کجا آورده بود و آیا پوشیدن آن، اسراف نبود؟

پاسخ:

چه کسی گفته است این انگشتر قیمت فوق العاده‌ای داشته است، چرا باید به این گزافه گویی‌های بی‌مأخذ اعتنا کنیم؟ و به تدریج تا سر حدّ انکار یک آیهٔ قرآنی پیش برویم.

تنها در یک روایت مرسلهٔ ضعیف آمده است که قیمت آن انگشتر معادل خراج شام بود! که به یقین به افسانه شبیه‌تر است تا به واقعیت، و شاید برای بی ارزش نشان دادن این فضیلت بزرگ به وسیله جاعلان حدیث جعل شده است. مهم در این گونه موارد قیمت بالای متاع انفاق شده نیست؛ مهم آن است که کسی که خود نیازمند به چیزی است، از آن درراه خدا صرف نظر کند، و این کار با نهایت خلوص نیّت همراه باشد.

جایی که یک سورهٔ قرآن (سورهٔ «هَلْ اَتی») به خاطر دادن چند قرص نان (البته در مواقع حاجت و گرسنگی) به خاطر خدا به مسکین و یتیم و اسیر نازل گردد، چه جای تعجّب، که آیه‌ای دربارهٔ بخشیدن یک انگشتر در حال نماز به فقیر نازل شد.

و مانند این ایرادها که پرداختن به ذکر همهٔ آنها و جواب از آن موجب تضییع وقت است.

آیه اولی الامر

در آیه ۵۹ سوره «نساء» می‌فرماید: ﴿یا اَیُّهَا الّذِینَ آمَنُوا اَطیعُواللهَ و اَطیعُوا الرَّسُولَ وَ اُولِی الاَمْرِ مِنْکُمْ﴾:

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اطاعت کنید خدا را! و اطاعت کنید پیامبر(خدا ﷺ)و پیشوایان (معصوم) خود را.».

در بحث ولایت عامّه گفتار مشروحی پیرامون معنی این آیه و اینکه منظور از آن چه کسانی می‌باشند داشتیم؛ و همان طور که اشاره شد فرمان به اطاعت مطلقه از «**اولی الامر**» در کنار اطاعت رسول خدا ﷺ دلیل بر این است که «**اولی الامر**» کسانی را شامل می‌شود که در ردیف رسول خدایعنی ﷺ جانشینان معصوم او هستند؛ زیرا اطاعت مطلقه در غیر مورد معصومان علیهم‌السلام ممکن نیست. (دقت کنید)

در ضمن تمام احتمالات معروفی که در تفسیر عنوان «**اولی الامر**» گفته شده بود مورد بررسی قرار گرفت و دیدیم جز امام معصوم علیه‌السلام مفهوم صحیح دیگری ندارد.

آنچه در اینجا ـ در بحث ولایت خاصّه و خلافت بلافصل علی علیه‌السلام ـ لازم است بر آن بیفزائیم، بحث مشروح‌تری دربارهٔ احادیثی است که در منابع معروف اسلامی (مخصوصاً منابع مشهور اهل سنّت) در تطبیق این آیه بر علی علیه‌السلام آمده است.

مفسّر معروف حاکم حسکانی حنفی نیشابوری، ذیل این آیه، پنج حدیث نقل کرده که در همهٔ آنها عنوان «**اولی الامر**» بر علی علیه‌السلام (به عنوان یک مصداق روشن) تطبیق شده است.

در نخستین حدیث از خود آن حضرت نقل می‌کند که وقتی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود شرکای من کسانی هستند که خداوند آنها را قرین خودش و من ساخته و درباره آنها آیه ﴿**یا اَیّها الّذین آمَنُوا اَطیعُوا الله**﴾ ... را نازل کرده است، از آن حضرت پرسیدم: یا «**نَبَی اللهِ مَنْ هُمْ؟**»: «ای پیامبر خدا «**اولی الامر**» کیانند»؟ «**قالَ اَنْتَ اَوَّلُهُمْ**»: «فرمود: تو نخستین آنها هستی»! [1]

و در حدیث دوّم از مجاهد مفسّر معروف نقل می‌کند که این آیه دربارهٔ امیرمؤمنان علی علیه‌السلام نازل شده در آن زمانی که او را جانشین خود در مدینه ساخت (در حالی که عزم غزوهٔ تبوك کرده بود).

در حدیث سوّم همین معنی را از ابوجعفر الباقر علیه‌السلام نقل می‌کند، و در حدیث چهارم از سعد وقّاص می‌گوید: هنگامی که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به عزم تبوك به جُرُف (محلی

۱. مدرك این احادیث در پایان پنج حدیث ذکر می‌شود.

نزدیک مدینه) رسید، علی علیه‌السلام پشت سر آن حضرت بود، در حالی که سلاح همراه خود داشت، عرض کرد: «ای رسول خدا! مرا به جای خود گذاردی ـ و از خود جدا نمودی ـ و من در هیچ غزوه‌ای از شما جدا نبودم، منافقان شایعاتی پخش کرده‌اند که شما به این دلیل مرا در مدینه گذارده‌ای که از آمدنم ناخشنودی»! سعد می‌گوید با گوش خود شنیدم که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرمود:

«یا عَلیّ اَلا تَرْضی اَنْ تَکُونَ مِنّی بِمَنْزِلَةِ هارُونَ مِنْ مُوْسی اِلاّ اَنَّهُ لانَبیَّ بَعْدی فَارْجِعْ فَاَخْلُفْنی فی اَهْلی وَ اَهْلِکَ»:

«ای علی! ایا راضی نمی‌شودی که نسبت به من همانند هارون نسبت به موسی علیه‌السلام باشی، مگر اینکه پیامبری بعد از من نیست ـ تو همهٔ مقامات هارون را داری جز مقام نبوّت ـ بنابراین برگرد و جانشین من در میان خانواده‌ام و خانوادهٔ خودت باش». (و مدینه را از شرّ منافقان حفظ کن)

شبیه همین معنی در حدیث پنجم از علی علیه‌السلام نقل شده است. [۱]

در تفسیر البحر المحیط نوشته ابوحیّان اندلسی مغربی در میان اقوالی که دربارهٔ معنی رحمهم‌الله نقل کرده از مقاتل و میمون و کلبی (سه نفر از مفسّران) نقل می‌کند که منظور از آن، امیران سرایا یا ائمّه اهل بیت علیهم‌السلام است. [۲]

۱. این احادیث پنج‌گانه را شواهد التنزیل در جلد ۱، صفحه ۱۴۸ ـ ۱۵۱ آورده است.
۲. بحرالمحیط، جلد ۳، صفحه ۲۷۸.

سپس نامبرده در اینجا دو ایراد بر نزول آیه دربارهٔ علی علیه‌السلام ذکر کرده است:

نخست اینکه: علی علیه‌السلام یک فرد بود، در حالی که «**اولی الامر**» صیغه جمع است.

دیگر اینکه ظاهر آیه این است که مردم مأمور به اطاعت «**اولی الامر**» در حال حیات رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بودند، در حالی که علی علیه‌السلام در حیات رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله امام نبود؟ [1]

نظیر این ایرادها یا بهانه جوئی‌ها دقیقاً در آیه ولایت نیز مطرح شده بود؛ که پاسخ‌های آن را به وضوح در آنجا آوردیم: از یک سو گفتیم بسیار می‌شود که افراد در حال حیات خود وصی تعیین می‌کنند و در گفته هایشان می‌گویند و می‌نویسند فلان کس وصیّ من است و باید چنین و چنان کند یا مثلاً فرزند من از او تبعیّت نمایند؛ و مفهوم همهٔ اینها آن است که بعد از وات این برنامه‌ها انجام پذیرد.

مسألهٔ جمع نیز چنانکه گفتیم هرگز مشکلی ایجاد نمی‌کند؛ زیرا علاوه بر اینکه اطلاق جمع بر مفرد در قرآن و غیر قرآن از نثر و شعر فراوان است، در اینجا «**اولوالامر**» واقعاً مفهوم جمعی دارد و مفهوم تمام امامان معصوم را شامل می‌شود. گر چه در هر زمان امام ومعصوم واحدی است، ولی در مجموع، جماعت خواهد بود.

شرح بیشتر در زمینه پاسخ این دو ایراد را در ذیل آیه ولایت مطالعه فرمائید.

قابل توجه اینکه غیر از حاکم حسکانی در شواهد التنزیل، گروه دیگری نیز

۱. همان مدرك، صفحه ۲۷۹.

روایاتی در شأن نزول این آیه نقل کرده‌اند که می‌گویند آیه ناظر به مسأله خلافت علی علیه‌السلام است.

از جمله دانشمند معروف ابوبکر بن مؤمن شیرازی در رسالهٔ اعتقاد (مطابق نقل مناقب کاشی) از ابن عباس نقل می‌کند که آیه فوق دربارهٔ علی علیه‌السلام ناز شده است. هنگامی که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله او را (موقع عزیمت به میدان تبوك در مدینه گذاشت، علی علیه‌السلام عرض کرد: «ای رسول خدا آیا مرا همانند زنان و کودکان در مدینه قرار میدهی؟» پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «**اما تَرْضی اَنْ تَکونَ مِنّی بِمَنْزِلَةِ هارونَ مَنْ موسی حینَ قالَ: اُخْلُفْنی فی قَومی واَصلِح، فقالَ عزَّوَجَلَّ وَ اولی الاَمرِ مِنْکُم**»:

«آیا دوست نداری نسبت به من، همانند هارون نسبت به موسی باشی؛ آن زمان که موسی به او گفت در میان بنی اسرائیل جانشین من باش و اصلاح کن؛ سپس خداوند عزوجل فرمود: ﴿**وَ اولی الاَمْرِ مِنْکُمْ**﴾.[1]

نویسندهٔ کتاب ّینابیع الموده شیخ سلیمان حنفی قندوزی، در کتاب خود از کتاب مناقب از سلیم بن قیس هلالی نقل می‌کند: روزی مردی به خدمت علی علیه‌السلام آمد و پرسید: کمترین چیزی که انسان در پرتو آن از مؤمنان خواهد بود چه چیز است؟ و نیز کمترین چیزی که با آن از کافران یا گمراهان می‌گردد کدام است؟ امام فرمود: «اما کمترین چیزی که انسان به سبب آن در زمرهٔ گمراهان در می‌آید، این

۱. احقاق الحق، جلد سوم، صفحه ۴۲۵.

است که حجت و نمایندهٔ خدا و شاهد و گواه اورا که اطاعت و قبول ولایتش لازم است نشناسد»، آن مرد گفت: یا امیرالمؤمنین! آنها را برای من معرفی نما.

علی علیه‌السلام فرمود: همان ما که خداوند آنان را در ردیف خود و پیامبر قرار داده و فرموده:

﴿یا اَیُّهَا الَّذینَ آمنوا اَطیعوا الله وَ اَطیعو الرَّسولَ وَ اُولی الاَمْرِ مِنْکُمْ﴾. [1]

این حدیث گواه بر آن است که «**اولی الامر**» حجت و نماینده خدا است نه منتخب مردم.

در تفسیر برهان نیز دهها روایت از منابع اهل بیت علیهم‌السلام در ذیل این آیه آمده است که مفرماید: آیه مزبور درباره علی علیه‌السلام، یا آن حضرت و سایر ائمه اهل بیت علیهم‌السلام نازل شده و حتی در بعضی از این روایات، نام ائمه دوازده گانه اهل بیت علیهم‌السلام یک یک آمده است. [2]

۱. سورهٔ نساء، آیهٔ ۵۹ و ینابیع الموده، صفحه ۱۱۶، (طبع دارالکتب العراقیه).
۲. تفسیر برهان جلد ۱، صفحه ۳۸۱ ـ ۳۸۷.

۴ـ آیه صادقین

در سورهٔ «توبه»، آیه ۱۱۹ می‌خوانیم: ﴿یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنوا اتَّقوا اللهَ وَ کُونُوا مَعَ الصّادِقینَ﴾: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از(مخالفان فرمان) خدا بپرهیزید، و با صادقان و راستگویان باشید.»

تفسیر این آیه را به طور مشروح در بحث ولایت عامه داشتیم؛ آنچه در اینجا نیاز به توضیح بیشتری دارد شرح روایات فراوانی است که آیه را تطبیق بر علی علیه‌السلام یا همهٔ اهل بیت علیهم‌السلام نموده است مانند:

۱ـ مفسر معروف سیوطی در الدار المنثور از ابن عباس نقل می‌کند که در تفسیر آیه ﴿اتَّقوا اللهَ وَ کونوا مَعَ الصّادِقینَ﴾ گفت: «مَعَ عَلِیِّ بنِ اَبیطالب»: «یعنی با علی بن ابی طالب علیه‌السلام باشید.»

شبیه همین معنی را خوارمی در مناقب و زرندی در دُرزرَ السمطین و عبدالله الشافعی در منقاب و حاکم حسکانی در شواهد التنزیل نقل کرده‌اند، با این تفاوت که بعضی تعبیر به «هوَ عَلِی بن اَبیطالِب» دارند و بعضی «نَزَلَت فی علیِّ بنِ اَبیطالِب

خاصَّة» و بعضی **«مع علی و اصحاب علیٍ»** نقل کرده‌اند. [۱]

۲ـ حافظ سلیمان قندوزی حنفی در ینابیع الموده از سلمان فارسی نقل می‌کند که وقتی آیه **﴿یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنوا اتَقوا الله وَ کُونُوا مَعَ الصّادقینَ﴾** نازل شد، سلمان عرض کرد: **«یا رَسُولَ اللهِ هذا عامّة اَم خاصَّه»**: «ای رسول خدا مفهوم آیه عام است یا خاص؟»

پیامبر فرمود: **«اَمَّا المأمورونَ فَعامَّةُ المؤمِنینَ، وَ اَمَّا الصّادِقونَ فَخَاصَّة أخی عَلیّ وَ اَوصِیائَه مِنْ بَعْدِهِ اِلی یَوْمِ القِیامَهِ»**:

«اما کسانی که مأمور به این دستوراند، عموم مؤمنان‌اند؛ و اما صادقین، خصوص برادرم علی علیه‌السلام و اوصیای من بعد از او تا روز قیامت هستند». [۲]

۳ـ حاکم حسکانی در شواهد التنزیل از عبدالله بن عمر در ذیل جمله **﴿وَکُونُوا مَعَ الصّادِقینَ﴾** می‌گوید: یعنی **«مَحَمَّداً وَ اَهْلَ بَیْتِهَ»**، «منظور از صادقین محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله و اهل بیت او هستند». [۳]

۴ـ جمعی از بزرگان اهل سنت مانند علامهٔ حَموینی در فرائد السمطین و شیخ ابوالحسن کازرونی در شَرَف النبی از ابوجعفر الباقر علیه‌السلام در ذیل این آیه نقل کرده‌اند:

---

۱. مناقب، صفحه ۱۸۹ ـ در دُرَرَالسمطین، صفحهٔ ۹۱ ـ مناقب عبدالله شافعی، صفحهٔ ۱۵۴ ـ شواهد التنزیل جلد ۱ صفحهٔ ۲۵۹.
۲. ینابیع الموده، صفحهٔ ۱۱۵.
۳. شواهد التنزیل، جلد ۱، صفحهٔ ۲۶۲.

«مَعَ آلِ محَمَّدﷺ ـ یا مَعَ محمد و آلِهِ ـ یا مَع محمّد ﷺ و علیّ علیه‌السلام» که معنی همه نزدیک به یکدیگر است، یعنی با محمدﷺ و آل او باشید. [1]

بزرگانی که روایات فوق را در تفسیر آیهٔ مورد بحث نقل کرده‌اند منحصر به افرادی که در بالا آوردیم نیستند.

این نکته نیز حائز اهمیت است که دستور خداوند به اینکه مؤمنان همواره باید با صادقان باشند؛ دستوری است مطلق و بدون هیچ گونه قید و شرط و این معنی جز در مورد معصومین علیهم‌السلام امکان‌پذیر نیست؛ زیرا غیر معصوم ممکن است خطا کند و در آن حال باید از او جداشد. کسی که در همه حال می‌توان در کنار او و پیرو او بود جز معصومان نخواهند بود. بنابر این منظور از صادقین در این آیه هر فرد راستگویی نیست، بلکه صادقانی هستند که سخن خلاف ـ نه عمداً و نه از روی سهو ـ در مورد آنها راه ندارد. با این حال؛ تعجب از بعضی از مفسران معروف اهل سنت، مانند آلوسی در روح البیان است که بعد از ذکر بعضی از اخبار که صادقین را در این آیه به علی علیه‌السلام تفسیر می‌کند؛ می‌افزاید شیعه به آن برای حقّانیت علی علیه‌السلام استدلال کرده‌اند. سپس می‌گوید: این استدلال باطل است، و بی آنکه یک کلمه دلیل برای مدعای خود بگوید از آن می‌گذرد!

---

۱. برای آگاهی بیشتر به احقاق الحق، جلد ۱۴، صفحه ۲۷۴ و ۲۷۵ و الغدیر، جلد ۲ صفحهٔ ۲۷۷، احقاق الحق، جلد ۳ صفحهٔ ۲۹۶ به بعد، و جلد ۱۴ صفحهٔ ۲۷۰ ـ ۲۷۷.

این گونه موضع‌گیری نشان می‌دهد که پرده‌های ضخیم تعصب تا چه حد می‌تواند مانع تابش نور تفکر گردد و آزاد اندیشی را حتی از دانشمندان بگیرد.

در مقابل افراد آزاد اندیشی مانند دکتر محمد تیجانی پیدا می‌شوند که مسیر خود را در پرتو همین آیه و روایات مربوط، پیدا کرده و آشکارا ایمان صریح خود را به علی علیه‌السلام و سایر امامان اهل بیت علیهم‌السلام با نهایت شجاعت ابراز داشته، و کتاب بسیار ظریف و لطیفی در این زمینه نوشته و نام آن را «**لاَکونَ مَعَ الصّادقین**» ـ هدفم این است که با صادقین باشم! ـ گذارده است، این کتاب تاثیر عجیبی در بسیاری از مسلمین گذارده است.

۵ ـ آیهٔ قربیٰ

آیه ۲۳ سوره «**شوری**» پیامبرﷺ را مخاطب ساخته می‌فرماید: ﴿**قُلْ لا اَسئَلکم عَلَیه اَجراً اِلا المَوَدَّةَ فِی الْقُربی**﴾:

« بگو: «من هیچ‌گونه اجر و پاداشی از شما بر این دعوت درخواست نمی کنم جز دوست داشتن نزدیکانم (اهل بیتم).

در اینکه منظور از «**ذوی القربی**» در این آیه چیست؟ تمام مفسران شیعه و گروهی از مفسران اهل سنت گفته‌اند: منظور ذوی القربی، نزدیکان پیامبر اکرمﷺ است.

در برابر این تفسیر، احتمالات و تفسیرهای دیگری ذکر شده که به نظر می‌رسد انگیزهٔ اصلی آنها کم رنگ کردن مسأله امامت و خلافت پیامبرﷺ و کاستن از اهمیت مقام اهل بیت علیهم‌السلام است، از جمله سه تفسیر زیر است:

۱ـ منظور این است که اجر و پاداش رسالت، دوست داشتن اموری است که شما

را به قرب الهی دعوت می‌کند، بنابراین «**القربی**» اموری است که مایهٔ قرب به خداوند میشود.

روشن است که این تفسیر به هیچ وجه با ظاهر آیه سازگار نیست زیرا آنچه در مورد نماز و روزه و جهاد و امثال این امور. از اسباب قرب الهی، مهم است، عمل کردن به آنها است؛ نه مودت و محبت آنها. تعبیر به محبت هیچ تناسبی با این مسأله ندارد. وانگهی مگر در میان مخاطبین پیامبرﷺ کسی بود که این امور را دوست نداشت، حتی کسانی که در عمل کوتاهی داشتند، به حکم ایمان به خدا و قرآن به این امور علاقه داشتند؛ هر چند عمل نمی‌کردند.

از همهٔ اینها گذشته «**القربی**» به معنی قرب و نزدیکی است، نه «نزدیک کننده»، لذا در تمام مواردی که این واژه در قرآن مجید در آن به کاررفته است (۱۵ بار غیر از آیهٔ مورد بحث) به معنی اشخاصی آمده است که دارای قرب و نزدیکی (و عمدتا دارای قرابت خویشاوندی) هستند.

چرا و به چه دلیل آیه مورد بحث، بر خلاف تمام موارد استعمال قرآنی و مفهوم لغوی این کلمه تفسیر شده؟ آیا جز همان انگیزه‌هایی که در بالا به آن اشاره شد، چیز دیگری بوده است؟!

قابل توجه اینکه بسیاری از ارباب لغت، تصریح کرده‌اند که «**قربی**»، ـ یا ـ «**ذی**

القربی»، به معنی نزدیکی و قرابت در نسب است، مقاییس اللّغه می‌گوید: «**فلان ذو قرابَتی، هُوَ مَنْ یَقْرُبُ مِنْکَ رَحِماً**»، سپس می‌افزاید: «**القربی، القرابة**» یعنی هر دو به یک معنی می‌باشد و در لسان العرب آمده است، «**والْقرابَةُ وَ القُربی: الدُنُوُّ فی النَّسَبِ**»: «قرابت و قربی به معنی نزدیکی نسبی است».

۲ـ بعضی دیگر گفته‌اند: منظور این است که شما مسلمانان بستگان خودتان را به عنوان پاداش رسالت دوست دارید! در حالی که دوست داشتن بستگان خود تناسبی با اجر رسالت ندارد.

تعجب است، چگونه دوستی «**ذوی القربی**» پیامبرﷺ که مناسبت‌ترین معنی در اینجا است رها می‌شود و دوستی «**ذوی القربی**» خودشان به عنوان اجر رسالت مطرح می‌گردد؟!

۳ـ بعضی دیگر از مفسران گفته‌اند منظور این است خویشاوندی من (پیامبر) را نسبت به خودتان به عنوان پاداش رسالت محفوظ دارید، و به خاطر اینکه بابسیاری از قبائل شما رابطه خویشاوندی سببی یا نسبی دارم مرا آزار ندهید.

این تفسیر بدترین معنایی است که در تفسیر آیه شده؛ چرا که درخواست اجر رسالت تنها از کسانی مطلوب است که رسالت او را پذیرا شده‌اند. ولی در مورد آنان اذّیت و آزار می‌رساندند نسبت به پیامبرﷺ معنا ندارد؛ وامّا اگر منظور دشمنان او

است که وی را آزار می‌رساندن؛ آنها اصلا رسالتش را قبول نداشتند، تا چه رسد به اجر و پاداش آن!. چگونه ممکن است بگوید پاداش رسالتم این است که مرا به خاطر خویشاوندی که با شما دارم آزار ندهید.

نکته اصلی در مورد آیه این است که از یک سو قرآن مجید از بسیاری از پیامبران الهی نقل می‌کند که آنها با صراحت می‌گفتند: «من برای این (دعوت،) هیچ پاداشی از شما نمی‌طلبم؛ پاداش من تنها بر پروردگار جهانیان است.» ﴿وَ ما اَسئَلُکُمْ عَلَیْهِ مِنْ اَجْرٍ اِنْ اَجْرِیَ اِلّا علیٰ رَبِّ العالَمین﴾.

این جمله تنها در سوره «شعراء» در مورد پنج نفر از پیامبران الهی (نوح و هود و صالح، و لوط و شعیب علیهم‌السلام) آمده است. [1]

از سوی دیگر آیهٔ مورد بحث در مورد شخص پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید: «من از شما پاداشی تقاضا نمی‌کنم مگر دوستی خویشاوندانم را».

و از سوی سوم، در آیه ۵۷ سورهٔ «فرقان» باز در مورد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌خوانیم: ﴿قُلْ ما اَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ مِنْ اَجْرٍ اِلّا مَنْ شاءَ اَنْ یَتَّخِذَ اِلی رَبِّهِ سَبیلاً﴾: بگو: «من در برابر آن (ابلاغ آیین خدا) از شما هیچ‌گونه پاداشی نمی طلبم؛ مگر کسی که بخواهد راهی به سوی پروردگارش برگزیند (و این پاداش من است.)»

و از سوی چهارم در آیه ۴۷ «سبأ»، باز در مورد پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله آمده است: ﴿قُلْ

۱. به ترتیب: آیه ۱۰۹ و ۱۲۷ و ۱۴۵ و ۱۶۴ و ۱۸۰ سوره «شعراء».

ما سَئَلْتُكُمْ مِنْ اَجْر فَهُوَ لَكُمْ اِنْ اَجرِیَ اِلّا عَلَی اللهِ»: بگو: «هر اجر و پاداشی از شما خواسته ام برای خود شماست؛ اجر من تنها بر خداوند است.».

از ضمیمه کردن این آیات چهارگانه به یکدیگر به خوبی می‌توان نتیجه گفت که پیامبر اسلامﷺ نیز مانند سایر پیامبران الهی اجر و پاداشی برای شخص خود از مردم نخواسته است؛ بلکه مودّت ذوی القربای او راهی به سوی خدا است! و چیزی صد درصد به نفع خود آنها. چرا که این مودّت دریچه‌ای است به سوی مسأله امامت و خلافت و جانشینی پیامبر اسلامﷺ و ادامهٔ خط رهبری رسول خداﷺ در امّت، و هدایت مردم در پرتو آن (دقت کنید).

آری هر گاه این آیات چهارگانه را این گونه تفسیر کنیم هیچ گونه نقطه ابهام و پیچیدگی و مشکلی در آنها باقی نمی‌ماند. ولی در غیر این صورت از یک سو تضاد در میان آنها دیده می‌شود؛ و از سوی دیگر ناچاریم دست به سوی تفسیرهایی دراز کنیم که به هیچ وجه با ظاهر آیات سازگار نیست.

امّا از آنجا که این تفسیر باب طبع جمعی از مفسران نبوده؛ زیرا با پیشداوری‌های آنها هماهنگی نداشته است آن را رها کرده‌اند، گاه گفته‌اند تقاضای اجر، مناسب شأن پیامبرﷺ نیست. بنابراین آیه ﴿إِلّا المَوَدَّة فی القربی﴾ باید به عنوان استثنای منقطع شمرده شود، و گاه گفته‌اند این آیه با آیه ﴿قُلْ ما أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ

مِنْ اَجْرٍ وَ ما اَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفينَ﴾ سازگار نیست «(ای پیامبر!) بگو: «من در برابر این دعوت هیچ پاداشی از شما نمی‌طلبم، و من از متکلفان نیستم. (سخنانم روشن و همراه با دلیل است.)» و گاه گرفتار توجیهات نابسامان دیگر شده‌اند.[1]

این حقیقت هنگامی روشن‌تر می‌شود که به روایات وارده از پیامبر اکرمﷺ در شرح و تفسیر این آیه، مراجعه کنیم و آنها را در کنار این آیات قرار دهیم.

از مجموع روایاتی که در تفسیر آیه آمده است چنین نتیجه‌گیری می‌کنیم که بدون تردید آیه مورد بحث ناظر به مسألهٔ امامت و خلافت است که می‌تواند به عنوان اجری برای رسالت شمرده شود؛ اجری که مردم را به خدا نزدیک می‌کند و نفعش عاید خود آنها می‌شود.

از آنچه در بالا گفته شد پاسخ بعضی از مفسرانی که همیشه در آیات مربوط به امامت موضع‌گیری تعصب‌آمیزی دارند روشن می‌شود.

آلوسی در روح المعانی در تفسیر این آیه می‌گوید: شیعه با چیدن صغری و کبری این آیه را دلیلی بر مسأله امامت علی علیه‌السلام گرفته می‌گوید: محبت او (به مقتضای آیه) واجب است، و هر کسی که محبتش واجب باشد واجب‌الاطاعه است؛ و هر کسی که واجب الاطاعه باشد دارای مقام امامت است پس علی علیه‌السلام دارای مقام امامت است!

---

۱. سورهٔ ص، آیهٔ ۸۶.

سپس به ایراد و اشکال به این صغری و کبری می‌پردازد. [۱]

ولی همان گونه که از بحث‌های بالا استفاده شد، هرگز ما نمی‌خواهیم با چنین صغری و کبرای سستی از آیه بهره‌گیری کنیم. نکته مهم در آیه چیز دیگری است و آن اینکه محبت «**ذوی القربی**» به عنوان اجر رسالت شمرده شده؛ ودر آیات دیگر اجر مذکور و وسیلهٔ قرب الهی و به سود مردم ذکر شده. از مجموعهٔ اینها مسألهٔ امامت و خلافت آشکار مشود به شرحی که در بالا آمد؛ و روایات پیامبر اکرمﷺ که به آن اشاره می‌شود نیز پشتوانه‌ای برای این استدلال است.

آیه قربیٰ در احادیث اسلام

در ذیل این آیه ﴿قُلْ لا اَسئَلَکُمْ عَلَیْهِ اَجْراً اِلّا الْمَوَدَّهَ فی الْقُربی﴾ روایات فراوانی در منابع اهل سنت و شیعه نقل شده که در تفسیر و تبیین مفهوم آیه اثر فراوان دارد، از جمله روایات زیر است:

۱ـ حاکم حسکانی که از دانشمندان معروف قرن پنجم هجری است در شواهد التنزیل از سعید بن جبیر از ابن عباس چنین نقل می‌کند:

«لمّا نزلت لا قُلْ اَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ اَجْراً اِلَّا المَوَدَّهَ فی الْقُربی، قالوا: یا رَسُولَ اللهِ مَنْ

۱. روح المعانی جلد ۲۵ صفحه ۳۰.

هٰؤُلاءِ الَّذینَ اَمَرَنا اللهُ بِمَوَدَّتِهِمْ؟ قال: عَلِی وَ فاطِمَةُ وَ وُلِدُهُما» «هنگامی که آیه ﴿قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ﴾ نازل شد» اصحاب عرض کردند: ای رسول خدا! اینها کیستند که خداوند ما را به محبت آنها امر کرده است؟ فرمود: «علی و فاطمه و فرزندان آن دو می‌باشند». [۱]

در همان کتاب چندین روایت دیگر به همین مضمون با طرق مختلف از ابن عباس نقل شده است. [۲]

۲ـ در حدیث دیگری در همان کتاب از ابی امامه باهلی نقل می‌کند که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «اِنَّ اللهَ خَلَقَ الاَنبیاءَ مِنْ اَشْجارٍ شَتّی، وَ خُلِقْتُ وَ علیّ مِنْ شَجَرَة واحدَة، فَانا اَصْلُها، وَ عَلِیّ فَرعُها، وَ فاطِمَةُ لُقاحُها وَالْحَسَنُ وَالحُسَیْنُ ثِمارُها، وَاَشْیاعُنا اَوراقُها، فَمَنْ تَعَلَّقَ بِغُصْنٍ مِنْ اَغْصانِها نَجی وَ مَنْ زاغَ هَوی، وَلَو اَنَّ عَبْداً عَبَدَاللهَ بَیْنَ الصَّفا وَالمَروَةِ اَلْفَ عام، ثُمَّ اَلْفَ عام، ثُمَّ اَلْفَ عام، حَتّی یَصیرُ کالشَّنِّ البالس، ثُمَّ لَمْ یُدرِک مَحَبَّتنا اَکبَّهُ اللهُ عَلی مِنْخَرَیْه فی النّارِ ثُمَّ قَرَءَ ﴿قُل لا اَسْئَلُکُم عَلَیهِ اَجراً اِلَّا المَودَّة فِی القُربی﴾»:

«خداوند پیامبران را از درختان مختلفی آفرید، ولی من و علی ﷺ را از درخت واحدی، من ریشهٔ آن هستم و علی ﷺ شاخهٔ آن و فاطمه موجب باروری آن است و حسن و حسین ﷺ میوه‌های آن، و شیعیان ما برگهای آن‌اند، پس هر کس به

۱. شواهد التنزیل، جلد ۲، صفحهٔ ۱۳۰.
۲. همان مدرك، صفحه ۱۳۱، ـ ۱۳۵.

شاخه‌ای از شخه‌های آن تمسک جوید نجات می‌یابد، و کسی که منحرف شود سقوط می‌کند، و اگر بنده‌ای خدا را در میان صفا و مروه، هزار سال، و سپس هزار سال، و از آن پس هزار سال، عبادت کند، تا همچون مشک خشک و کهنه‌ای شود اما محبت ما را نداشته باشد خداوند او را به صورت در آتش می‌افکند، سپس این آیه را (به عنوان شاهد) تلاوت فرمود: ﴿قُلْ لا اَسئَلُکُمْ عَلَیهِ اَجراً الّا المَوَدَّةَ فی القُربی﴾.[1]

۳ـ سیوطی مفسّر معروف اهل سنت در الدّر المنثور ذیل آیه مورد بحث از مجاهد، از ابن عباس نقل می‌کند که پیامبرﷺ در تفسیر آیه: ﴿قُلْ لا اَسئَلُکُمْ عَلَیهَ اَجراً﴾فرمود: «اَن تَحفَظُونی فی اَهلِ بَیتی وَتُودّوهُمْ بی»: «منظور این است که حق مرا در اهل بیتم حفظ کنید و آنها را به خاطر من دوست بدارید».[2]

۴ـ احمد حنبل در فضائل الصحابه از سعید بن جبیر از عامر نقل می‌کند: هنگامی که آیهٔ ﴿قُلْ لا اَسئَلُکُم عَلَیهِ اَجراً الّا المَوَدَّةَ فی القُربی﴾نازل شد مردم سؤال کردند ای رسول خدا! ذوالقربای تو که مودت و محبت آنها بر ما واجب است چه کسانی هستند؟ فرمود: «علیّ و فاطمةُ وَ اَبناهما وَ قالَها ثَلاثاً»: «علی و فاطمه و دو پسر آنها، این سخن را سه بار تکرار کرد»![3]

۱. همان مدرک، صفحه ۱۴۱.
۲. الدّر المنثور، جلد ۶، صفحه ۷.
۳. احقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۲.

همین معنی را با تفاوت اندکی قرطبی در تفسیر آیه از سعید بن جبیر از ابن عباس نقل کرده.

۵ـ حافظ ابونعیم اصفهانی در حلیة الاولیاء از جابر نقل می‌کند که مرد عربی خدمت پیامبر اکرمﷺ رسید و عرض کرد: «ای محمد! سلام را بر من عرضه کن!» فرمود: «شهادت می‌دهی به اینکه معبودی جز الله نیست، یگانه است وشریکی ندارد، و اینکه محمدﷺ و رسول او است؟»

عرض کرد: آیا اجر و پاداشی در برابر آن از من می‌طلبی؟ فرمود: «**لا، الّا المَوَدَّةَ فی القُربی**»: «نه، تنها دوستی ذوی القربی را می‌خواهم»، عرض کرد: ذوی القربای تو یا بستگان من؟ فرمود: «بستگان من»، عرض کرد: دستت را دراز کن تا با تو بیعت کنم«**فَعَلی مَن لا یُحِبُّکَ وَ لا یُحِبُّ قُرباکَ لَعنَةُ اللهِ**»: «پس بر هر کس که تو را دوست ندارد، و نزدیکانت را دوست ندارد لعنت خدا باد»، پیامبرﷺ فرمود: «آمین!» [1]

۶ـ ابن جریر طبری مفسر معروف، نیز در ذیل این آیه از ابن جبیر نقل می‌کند که گفت: «**هِیَ قُربی رَسُولِ اللهِﷺ**»: «منظور نزدیکان پیغمبر اکرمﷺ است».

۷ـ حاکم در مستدرك الصّحیحین از علی بن الحسین علیه‌السلام نقل می‌کند:

هنگامی که علی علیه‌السلام به شهادت رسید، حسن بن علی علیه‌السلام خطبه‌ای خواند (و در ضمن خطبه خودش را معرفی کرد (تا به این جمله رسید **اَنا مِن اَهلِ البَیتِ الَّذینَ**

۱. حلیة الاولیاء، جلد ۳، صفحهٔ ۲۰۱.

اِفتَرَضَ اللهُ مَوَدَّتَهُم عَلی کُلِّ مُسلِمٍ، فَقالَ تَبارَکَ وَ تَعالَی لِنَبیِّهِ ﷺ: قُل لا أسئَلُکُمْ عَلَیه اَجراً اِلَّا المَودَّة فی القربی: «من از خاندانی هستم که خداوند محبت آنها را بر هر مسلمانی واجب کرده، و به پیامبرش ﷺ فرموده: بگو از شما پداش بر این کار (رسالت) نمی‌طلبم جز دوستی ذوی القربایم». [۱]

گروه دیگری از معاریف اهل سنت نیز این حدیث را نقل کرده‌اند، از جمله محب الدین طبری در ذخائر (صفحه ۱۳۸) و ابن حجر در صواعق صفحه ۱۰۱، و سیوطی در الدّر المنثور ذیل آیه مورد بحث.

۸ـ مفسر معروف ابوجعفر محمد بن جریر طبری در جامع البیان از ابی الدیلم نقل می‌کند: هنگامی که علی بن الحسین ؑ را به صورت اسیر (به شام) آوردند او را به پله‌های (دروازه) دمش نگه داشتند، مردی از هل شام برخاست و گفت «شکر خدای را که شما را کشت و ریشه کن کرد!»، علی بن الحسین ؑ فرمود، آیا قرآن خوانده‌ای؟ گفت: آری، فرمود: آیا ال حامیم را خوانده‌ای؟ گفت: قران را خوانده‌ام ولی آل حامیم را نخوانده‌ام، فرمود: نخوانده‌ای: **﴿قُلْ لا اَسئِلُکُمْ عَلَیه اَجراً الاَّ المودَّة فی القُربی﴾**، عرض کرد: شما آنها هستید؟ فرمود: بلی! [۲]

۹ـ ابن حجر در الصّواعق المحرقه از علی ؑ نقل می‌کند که فرمود: «**فینا آلُ حم**

۱. مستدرك الصحیحین جلد ۳، صفحه ۱۷۲.
۲. جامع البیان طبری، جلد ۲۵، صفحهٔ ۱۶.

آیة، لایَحفَظُ مَوَدَّتنا اِلّاکُلُّ مُؤمِنٍ ثُمَّ قَرَءَ قُل لا اَسئَلُکُم عَلیهِ اَجراً اِلَّا المَوَدَّة فی القربی»: «دربارهٔ ما آل حم آیه‌ای نازل شده است و آن اینکه دوستی ما را نگهداری نمی‌کند مگر هر مؤمنی»، سپس آیه ﴿قُلْ لا اَسئَلُکُم عَلَیهِ اَجراً اِلاَ المَوَدَّةَ فی القُربی﴾ را تلاوت فرمود. [۱]

نظیر همین روایت در کنز العمّال نیز آمده است. [۲]

از این حدیث به خوبی استفاده می‌شود که منظور از «قربی» در آیهٔ مورد بحث، ذوی القربای پیامبرﷺ است.

منظور از «آل حم» مجموع سوره هایی است که در حم در آغاز آن آمده است و آنها عباتند از هفت سوره «مؤمن»، «فصّلت»، «شوری» و «زخرف»، «دخان»، «جاثیه» و «احقاف» و آیه مورد بحث در یکی از آنها است. [۳]

۱۰ـ زمخشری در کشّاف و همچنین فخررازی در تفسیر کبیر، و قرطبی در تفسیرش حدیثی در ذیل این آیه شریفه از رسول خداﷺ نقل کرده‌اند که اهمیت محبّت و مودّت آل محمّدﷺ را به طرز عجیبی آشکار می‌سازد، و ما در اینجا عین عبارت حدیث را از تفسیر کشّاف نقل می‌کنیم: او می‌گوید رسول خداﷺ فرمود:

«مَن ماتَ عَلی حُبِّ آلِ مُحمّد ماتَ شَهیدا ـ اَلا وَ مَن ماتَ عَلی حُبِّ آلِ مُحَمَّدﷺ

۱. الصواعق المحرقه، صفحه ۱۰۱.
۲. کنز العمّال، جلد ۱، صفحهٔ ۱۱۸.
۳. به پاورقی تفسیر مجمع البیان آغاز سوره مؤمن، مراجعه شود (جلد ۷ و ۸ صفحه ۵۱۲).

ماتَ مَغْفُوراً لَهُ ـ الا و مَن ماتَ علی حُبِّ آل مُحمَّدٍ ﷺ مات تائباً اَلا وَ مَنْ مات عَلی حُبِّ آلِ مِحَمَّدﷺ ماتَ مُؤمِناً مُسْتَكْمَلَ الايمانِ ـ الا و مَن مات علی حُبِّ آل مُحمَّدﷺ بَشَّرَهُ مَلَکُ الْمَوْتِ بِالْجَنَّةِ ثُمَّ مُنْكَرٌ و نَكيرٌ اَلا وَ مَنْ ماتَ عَلی حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍﷺ يُزَّفَ اِلَی الْجَنَّةِ كَما تُزَفُّ الْعُروسُ اِلی بَيْتِ زَوْجِها ـ اَلا وَ مَنْ ماتَ عَلی حُبِّ آلِ مةحَمَّدٍ ﷺ فُتِحَ لَهُ فی قَبْرِهِ بابانِ اِلَی الْجَنَّةِ ـ اَلا وَ مَنْ ماتَ عَلی حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍﷺ جَعَلَ اللهُ قَبْرَهُ مَزارَ مَلائِكة الرَّحْمَةِ ـ اَلا وَ مَنْ ماتَ عَلی حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍﷺ ماتَ عَلَی السُّنَّةِ وَالْجَماعَةِ.

اَلا وَ مَنْ ماتَ عَلی بُغْضِ آلِ مُحَمَّدٍﷺ جاءَ يَوْم الْقِيامَة مَكْتوبُ بَيْنَ عَينيهِ آيسُ مِنْ رَحْمَة الله، اَلا وَ مَنْ ماتَ عَلی بُغْضِ آلِ مُحَمَّدٍﷺ ماتَ كافِرا، اَلا وَ مَنْ ماتَ عَلی بُغْضِ آلُ مُحَمَّدٍﷺ لَمْ يَشُمُّ رائِحَةَ الْجَنَّةِ»:

«هر کس با محبت آل محمدﷺ بمیرد شهید از دنیا رفته است؛ آگاه باشید هر کس با محبّت آل محمدﷺ از دنیا رود بخشوده است؛ آگاه باشید هر کس با محبت آل محمدﷺ از دنیا رود با توبه از دنیا رفته است؛ آگاه باشید هر کس با محبّت آل محمدﷺ از دنیا رود مؤمن کامل الایمان از دنیا رفته است؛ آگاه باشد هر کس با محبّت آل محمدﷺ از دنیا رود فرشتهٔ مرگ او را بشارت به بهشت می‌دهد و سپس منکر و نکیر (فرشتگان مأمور سؤال در برزخ) به او بشارت می‌دهند؛ آگاه باشد هر کس با محبت آل محمدﷺ از دنیا رود او را با احترام به سوی بهشت می‌برند

آنچنانکه عروسی را به خانهٔ داماد می‌برند؛ آگاه باشید هر کس با محبت آل محمدﷺ از دنیا رود در قبر او، دو در به سوی بهشت گشوده می‌شود؛ آگاه باشید هر کس با محبت ال محمدﷺ از دنیا برود قبر او را فرشتگان زیارتگاه رحمت قرار می‌دهند؛ آگاه باشید هر کس با محبت آل محمدﷺ از دنیا برود بر سنت و جماعت از دنیا رفته است.

آگاه باشید هر کس با عداوت آل محمدﷺ از دنیا رود، روز قیامت در حالی وارد عرصهٔ محشر می‌شود که در پیشانی او نوشته شده مأیوس از رحمت خدا!

آگاه باشید هر کس با بغض آل محمدﷺ از دنیا برود کافر از دنیا رفته.

آگاه باشید هر کس با عداوت آل محمد از دنیا برود بوی بهشت را استشمام نخواهد کرد». [1]

عجیب اینکه در بعضی از پاورقی‌های تفسیر کشّاف که از بعضی از متعصبین نوشته شده، پس از نقل این حدیث شریف آمده است: «**و آثار الوضع علیه لائحة**»: «آثار مجعول بودن این حدیث آشکار است»!

امّا به چه دلیل حدیث مجعول است: و اثر این جعل در کجای این حدیث نمایان و آشکار است به هیچ‌وجه تبیین نشده، جز اینکه عظمت مقام آل محمدﷺ که در

۱. تفسیر کشاف جلد ۴، صفحه ۲۲۰ و ۲۲۱ ـ تفسیر فخر رازی، جلد ۲۷ صفحه ۱۶۵ و ۱۶۶ ـ تفسیر قرطبی، جلد ۸، صفحه ۵۸۴۳.

این حدیث شریف نبوی تبیین شده با پی‌شداوری‌های بعضی سازگار نیست، و شاید برای نخستین بار بوده است که عظمت آل محمدﷺ را در این حد بالا در این حدیث شریف نبوی مشاهده می‌کرده؛ آن هم حدیثی که سه نفر از بزرگان مفسران هم عقیده آن را نقل کرده، و با حسن قبول تلقی نموده و ایرادی بر آن نگرفته‌اند.

این در حالی است که فخر رازی در ذیل همین حدیث می‌گوید: با اینکه در معنی «آل» اختلاف و گفتگو است، ولی «**لا شَکَّ اَنَّ فاطِمَةَ وَ عَلیّاً وَالحَسَنَ وَالحُسَینَ کانَ التَّعَلُّقُ بَینَهُمْ وَ بَینَ رَسولِ اللهِ اَشَدَّ التَّعَلُّقاتِ وَ هَذَا کَالمَعلُومِ بِالنَّقلِ المُتَواتِر، فَوَجَبَ اَن یَکونوا هُمُ الآلُ**»: «شکی نیست که فاطمه و علی و حسن و حسینعليهم‌السلام ارتباطشان با رسول خداﷺ محکم‌ترین ارتباط بود؛ و این مطلب با احادیث متواتر ثابت شده است. بنابراین آنها (به عقیده همه) آل پیامبراند، اما غیر آنها داخل در لفظ آل هستند یا نه؟ محل گفتگو و تردید است».

فخر رازی نیز شواهد وقرائن فراوانی بر این معنی اقامه می‌کند که علی و فاطمه و حسن و حسینعليهم‌السلام قطعاً در این آیه داخل هستند. [1]

از آنچه در بالا گفته شد روشن می‌شود بعضی از روایات که در ذیل این آیه نقل شده و می‌گوید: «مخاطب در آیه، کفار قریش هستند، و منظور این است که قرابت و خویشاوندی مرا نسبت به خود فراموش نکنید وبه خاطر این قرابت آزارم ندهید»

۱. برای آگاهی بیشتر به تفسیر فخر رازی، جلد ۲۷، صفحهٔ ۱۶۶ و ۱۶۷ مراجعه فرمایید.

این تفسیر قابل قبول نمی‌باشد؛ و احتمال دارد، واضعان حدیث برای کم رنگ کردن احادیث کثیره بالا که دربارهٔ اهمیت مقام اهل بیت علیهم‌السلام است، چنین مطلبی را نقل کرده باشند. زیرا چنین خطابی به کفار قریش با مفهوم آیه کاملاً تضاد دارد زیرا ممکن نیست پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به کفّار بگوید من از شما پاداشی تقاضا نمی‌کنم جز آنکه خویشاوندیم را نسبت به خودتان فراموش نکنید. آنها رسالت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را از اساس قبول نداشتند تا چه رسد به اینکه بخواهند پاداشی برای آن قائل شوند.

خلاصه، آنها که دنبال این روایت را گرفته ولی می‌خواهند، ارتباط آیه را با اهل بیت علیهم‌السلام قطع کنند در واقع محتوای آیه را انکار می‌کنند، زیرا طلبیدن پاداش رسالت از منکران رسالت کاملاً بی معنی است.

این بحث را با اشعاری که فخر رازی و آلوسی در تفسیر کبیر و روح المعانی در ذیل همین آیه آورده‌اند پایان می‌دهیم تا به مقتضای خِتامُهُ مِسْکٌ خاتمه با برکتی بر این بحث باشد.

این اشعارِ منسوب به امام شافعی، ـ که به حب آل محمّد و اعتقاد راسخ به آن بوده ـ است که می‌گوید:

یا راکباً قِف بِالْمُحَصَّبِ مِن مَنی وَاهتِف بِساکِنِ خیفِها وَالنّاهِضِ

سَحَراً، اِذا قاضَ الحَجیجُ اِلی مِنی فَیضاً کَمُلْتَطَمِ الفُراتِ الفائِضِ

اِن کــانَ رَفْــضاً حُبُّ آلِ مُـحَمَّد فَــلْیَشهَدِ الثَّــقَلانُ اِنّــی رافِـضی

«ای سواری که عازم زیات خانهٔ خدا هستی، در آنجا که در نـزدیکی مـنی، ریگ برای رمی جمرات جمع می‌کنند نند (و مرکز بزرگ اجتماع زائران خانهٔ خـدا است) بایست، و به تمام کسانی که درمسجد خیف (مشغول عبادت اند) و یا در حال حرکت (به سوی بیت الله) می‌باشند فریاد بزن:

در سحرگاهی که حاجیان از مشعر به سوی منی حرکت می‌کنند، و همچون نهری عظیم و خروشان وارد سرزمین منی می‌شوند نیز فریاد بزن:

(آری فریاد بزن و آشکارا) بگو: اگر محبت آل محمدﷺ، رَفْض و ترك است، همهٔ جن و انس شهادت بدهند که من رافضی هستم»! [1]

خداوند همهٔ ما را از دوستداران آل محمدﷺ قـرار دهـد، هـمان‌ها کـه در نـماز درود بر آنان می‌فرستیم و بدون آن نمازمان نماز نیست.

خداوندا این دوستی را مقدمه‌ای بـرای شـناخت «مـقام ولایت» آنـها قـرار ده تـا تصور نکنیم که مسأله‌ای با این اهمیت تنها به عـنوان یک دوسـتی سـاده و عـادی مطرح شده است. سپس این شناخت را وسیله‌ای برای پیروی از مکتب آنان قرار ده.

۱. تفسیر فخر رازی، جلد ۲۷، صفحهٔ ۱۶۶ ـ روح المعانی، جلد ۲۵، ص ۳۲.

بخش دوّم

آیــات فضـائل

اشاره

همان گونه که قبلاً گفته شد در این بخش به سراغ آیاتی از قرآن مجید می‌رویم که مستقیماً مسألهٔ خلافت و ولایت را بازگو نمی‌کند؛ ولی فضیلتی بزرگ از علی علیه‌السلام را در بر گرفته، و مجموعهٔ آنها می‌تواند زوایای این مسأله را برای کسانی که در متن جریان قرار نگرفته‌اند روشن سازد و در مجموع نشان دهد که حساب علی علیه‌السلام از دیگران کاملاً جدا است؛ و با وجود کسی مثل او در میان امت نوبت امامت و خلافت به دیگران نمی‌رسد.

به عبارت دیگر: با انضمام یک مقدمه عقلی روشن می‌توان مسأله امامت و خلافت را از آن نتیجه گرفت و آن اینکه هرگز خداوند حکیم، مفضول را حاکم و رهبر افضل نخواهد کرد. حتی در میان عقلای جهان هر کس مرتکب چنین کاری

شود او را ملامت و سرزنش می‌کنند و کار او را نشانه عدم تدبیر و ضعف مدیریت او می‌شمردند چرا که فرد برتر را تابع فرد پایین‌تر کرده است.

این آیات بسیار وسیع و گسترده است تا آنجا که بعضی از دانشمندان کتاب مستقلی درباره این مسأله نگاشته‌اند. ولی ما از میان آنها ... آیه را برگزیده‌ایم که مفاهیم روشن تری دارد و در ضمن با وضع اختصار کتاب سازگار است.

باز در اینجا به سراغ منابع معروف اهل سنت می‌رویم و از آنچه تنها در منابع پیروان مکتب اهل بیت علیهم‌السلام آمده است کمتر سخن می‌گوییم؛ مبادا کسی تصور کند پیروان این مکتب چیزی از روی تعصب گفته‌اند.

به هر حال این آیات، نیز فراوان است، و ما از میان آن ۲۴ آیه را برگزیده‌ایم.

۱ـ آیه مباهله

در آیهٔ ۶۱ سورهٔ «آل عمران» می‌خوانیم: ﴿فَمَن حاجَّکَ فیهِ مِن بَعدِ ما جائَکَ مِنَ العِلمِ فَقُل تَعالَوا نَدْعُ اَبنائَنا وَ اَبنائَکُمْ وَ نِسائَنا وَ نِسائَکُمْ وَ اَنْفُسَنا وَ اَنْفُسَکُمْ ثُمَّ نَبتَهِل فَنَجْعَلْ لَعنَةَ اللهِ عَلی الکاذِبینَ﴾:

«هر گاه بعد از علم و دانشی که به تو رسیده، (باز) کسانی درباره مسیح با تو به ستیز برخیزند، بگو:"بیایید ما فرزندان خود را دعوت کنیم، شما نیز فرزندان خود را؛ ما زنان خویش را دعوت نماییم، شما نیز زنان خود را؛ ما از نفوس خود (و کسی که همچون جان ماست) دعوت کنیم، شما نیز از نفوس خود؛ آنگاه مباهله (و نفرین) کنیم؛ و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم"».

در اینجا چند نکته باید روشن شود:

نخست: محتوای آیه.

دوم: روایاتی که در تفسیر این آیه در منابع معروف اسلامی آمده است، چه کسانی را معرفی می‌کند؟

سوم: چگونگی استدلال به این آیه بر مسأله برتری علی علیه‌السلام و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام.

چهارم: پاسخ به بعضی از خرده‌گیری‌ها در رابطه با این آیه.

محتوای آیه مباهله:

آیه فوق به ضمیمه آیاتی که قبل و بعد از آن نازل شده؛ نشان می‌دهد که در برابر پافشاری مسیحیان در عقاید باطل خود از جمله ادعای الوهیت حضرت مسیح علیه‌السلام و عدم کارایی منطق و استدلال در برابر لجاجت آنها، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله مأمور می‌شود از طریق مباهله وارد شود، و صدق گفتار خود را از این طریق خاص روحانی به ثبوت برساند؛ یعنی با آنها مباهله کند تا راستگو از دروغگو شناخته شود!

مباهله در اصل از مادهٔ بَهْل (بر وزن اَهْل) به معنی رها کردن است. به همین جهت هنگامی که حیوان را، به حال خود واگذارند و پستان آنرا ـ برای جلوگیری از نوشیدن نوزادش ـ در کیسه قرار ندهند به آن حیوان باهِل می‌گویند، و ابتهال در دعا به معنی تضرع و واگذاری کار به خدا است.

و گاه این واژه را به معنی هلاکت و لعن و دوری از خدا معنی کرده‌اند آن نیز به خاطر رها کردن و واگذار نمودن بنده به حال خویش و خروج از سایه لطف خدا است، اما از نظر مفهوم متداول که در آیه به آن اشاره شده؛ مباهله به معنی نفرین

کردن دو نفر به همدیگر است. به این ترتیب که وقتی استدلالات منطقی سودی نداشت، افرادی که با هم دربارهٔ یک مسأله مهم دینی گفتگو دارند در یکجا جمع می‌شوند، و به درگاه خدا تضرع می‌کنند و از او می‌خواهند که دروغگو را رسوا سازد و مجازات کند؛ همان کاری که پیامبر اسلامﷺ در برابر مسیحیان نجران کرد، که در آیه به آن اشاره شده است.

با توجه به آنچه گفته شد نگاهی به تفسیر آیه می‌اندازیم، می‌فرماید:

«هر گاه (مسیحیان) بعد از علم و دانشی که به تو رسیده (دربارهٔ نفی الوهیت مسیح علیه‌السلام و تثلیت و انحرافاتی از این قبیل) با تو به بحث و ستیز برخیزند، به آنها بگو: «ما فرزندان خود را دعوت کنیم شما نیز فرزندان خود را ﴿**فَمَن حاجَّکَ فیهِ مَن بَعدِ ما جائَکَ مِنَ العِلمِ فَقُل تَعالَوا نَدْعُ اَبنائَنا وَ اَبنائَکُم**﴾ ما زنان خویش را دعوت نماییم، و شما نیز زنان خود را، (**وَ نِسائَنا وَ نِسائَکُمْ**) ما از نفوس خود (و کسی که همچون جان ما است) دعوت می‌نماییم و شما نیز نفوس خود؛ (**وَ اَنفُسَنا وَ اَنفُسَکُمْ**).

آنگاه مباهله (نفرین) کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم ﴿**ثُمَّ نَبْتَهِل فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللهِ عَلَیَ الکاذِبینَ**﴾.

بدون تردید از نظر تاریخی این مسئله واقع شد. یعنی پیامبرﷺ گروهی را انتخاب کردو همراه خود برای مباهله آورد.

در ورایات اسلامی که مفسران و محدثان نقل کرده‌اند آمده است «هنگامی که آیه فوق نازل شد پیامبرﷺ به مسیحیان نجران پیشنهاد مباهله داد، بزرگان مسیحی از پیامبرﷺ یک روز مهلت خواستند، تا در این باره به شور بنشینند. اسقف (اعظم) به آنها گفت: نگاه کنید اگر فردا محمدﷺ با فرزند و خانواده‌اش برای مباهله آمد از مباهله با او بپرهیزید، و اگر اصحاب و یارانش را همراه آورد با او مباهله کنید که او پایه و اساسی ندارد.

فردا که شد که پیامبرﷺ آمد در حالی که دست علی علیه‌السلام را گرفته بود و حسن و حسین علیهماالسلام پیش روی او حرکت می‌کردند، و فاطمه پشت سر او. مسیحیان و در پیشاپیش آنان، اسقف اعظم آنان بیرون آمدند هنگامی که پیامبرﷺ را با همراهان مشاهده کرد پرسید: اینها چه کسانی هستند؟ گفتند: این یکی، پسر عمو و داماد او است، و این دختر زاده‌های او هستند، و این بانو، دختر او است که از همه نزد او گرامی‌تر است. اسقف نگاهی کرد و گفت: من مردی را می‌بینم که مصمم و با جرأت در مباهله آمده، و می‌ترسم او راستگو باشد، و اگر راستگو باشد بلای عظیمی بر ما وارد خواهد شد. سپس گفت: ای ابولقاسم (محمدﷺ) ما با تو مباهله نخواهیم کرد؛ بیا با هم صلح کنیم»!

و در بعضی از روایات آمده که اسقف اعظم گفت: من صورت‌هایی را می‌نگرم که

اگر از خدا بخواهند کوه را از جا برکند چنین خواهد شد! پس مباهله نکنید که هلاك خواهید شد! [۱]

همین مضمون با تفاوت‌هایی که به اصل قضیه ضرر نمی‌زند در بسیاری از تفاسیر دیگر نیز آمده است، مانند تفسیر فخر رازی (جلد ۸، صفحه ۱۰) و قرطبی (جلد ۲، صفحه ۱۳۴۶) و روح البیان (جلد ۲، صفحه ۴۴) و روح المعانی (جلد ۳، صفحه ۱۸۸) و بحر المحیط (جلد ۲، صفحه ۴۷۲) تفسیر بیضاوی (ذیل آیه مورد بحث و تفاسیر دیگر.

اکنون به سراغ کتب حدیث می‌رویم:

مباهله در کلمات محدثان

روایات فراوانی در منابع معروف و دست اول اهل سنت و منابع اهل بیت علیهم‌السلام آمده است که با صراحت می‌گوید: آیه مباهله درباره علی علیه‌السلام و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام نازل شده است از جلمه:

۱ـ در صحیح مسلم در کتاب فضائل الصحابة در باب فضائل علی بن ابیطالب علیه‌السلام از سعد بن ابی وقاص نقل شده که معاویه به سعد گفت: چرا ابوتراب (علی علیه‌السلام) را

۱. مجمع البیان جلد ۱ و ۲، صفحه ۴۵۲ با کمی تلخیص.

سب و دشنام نمی‌دهی؟ گفت: من سه سخن از پیامبر اکرمﷺ به یاد دارم که به خاطر آنها نمی‌توانم علی علیه‌السلام را دشنام دهم! و اگر یکی از آنها برای من باشد بهتر از تعداد زیادی اشتران سرخ مو است ـ این حیوان از گرانبهاترین سرمایه‌های عرب محسوب می‌شد ـ سپس داستان حدیث منزلت (در جنگ تبوك) و داستان پرچم دادن به دست علی علیه‌السلام در جنگ خیبر را ذکر می‌کند، و بعد می‌افزاید: «**وَ لَمّا نَزَلَت هذِهِ الآیَةُ ﴿قُل تَعالَوا نَدعُ اَبنائَنا وَ اَبنائَکُم﴾ دَعا رَسُولُ اللهِﷺ عَلیّاً وَ فاطِمَةَ وَ حَسَناً وَ حُسَینا فَقالَ: اللّهُمَّ هؤُلاءِ اَهلی**»:

«هنگامی که آیه مباهله نازل شد؛ رسول خداﷺ علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام را فرا خواند. سپس عرض داشت: خداوندا اینها اهل‌بیت من هستند». (و مصداق این آیه‌اند) [1]

این حدیث را گروه دیگری از بزرگان اهل سنت نقل کرده‌اند مانند:

ترمذی در صحیح خود. [2] و بعد از نقل آن می‌افزاید، ابوعیسی می‌گوید: این حدیث حسن، صحیح و غریب است (شاید غریب بودنش به خاطر ناسازگاری با پیش داوری‌های تعصب‌آمیز او است).

و احمد حنبلی در مسند. [3]

---

۱. صحیح مسلم، جلد ۴ صفحه ۱۸۷۱، حدیث شماره ۳۲، باب ۴.
۲. صحیح ترمذی، جلد ۵، صفحه ۶۳۸، حدیث ۳۷۲۴ (باب ۲۱ باب مناقب علی علیه‌السلام).
۳. مسند احمد، جلد ۱، صفحه ۱۸۵.

و بیهقی در السنن الکبری. [۱]

و سیوطی در دُرُّالمنثور. [۲]

۲ـ در صحیح ترمذی در جای دیگر نیز حدیث از سعد بن وقاص نقل شده که وقتی آیه مباهله نازل شد؛ پیامبر اکرمﷺ، علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام را فراخواند و عرضه داشت: «**اللّهُمَّ هؤُلاءِ اَهْلی**» «خداوندا! اینها اهل بیت من هستند». [۳]

همین حدیث را حاکم در مستدرك الصحیحین نقل کرده و در آخر می‌گوید: این حدث صحیحی است که هماهنگ با موازین و شرایط صحت بر طبق عقیده شیخین بخاری و مسلم می‌باشد. [۴]

و نیز بیهقی در السنن الکبری آن را نقل کرده است. [۵]

۳ـ سیوطی در الدرالمنثور از حاکم و ابن مردویه و ابونعیم در دلائل از جابربن عبدالله انصاری نقل می‌کند: هنگامی که پیامبر اکرمﷺ قرار مباهله با مسیحیان گذاشت، روز بعد دست علی علیه‌السلام و فاطمه علیهاالسلام و حسن و حسین علیهماالسلام را گرفت و برای مباهله آورد. اما آنها (مسیحیان) حاضر به مباهله نشدند. سپس جابر می‌افزاید: آیه

۱. السنن الکبری، مطابق نقل فضائل الخمسه، جلد ۱ صفحه ۲۹۱.
۲. الدر المنثور، ذیل آیه ۶۱ «سورهٔ آل عمران».
۳. صحیح ترمذی، جلد ۵ صفحه ۲۲۵ (باب ۴، حدیث ۲۹۹۹، طبع بیروت، داراحیاء التراث العربی).
۴. مستدرك الصحیحین، جلد ۳، صفحه ۱۵۰.
۵. السنن الکبری، جلد ۷ صفحه ۶۳.

﴿تَعالَوْا نَدْعُ اَبْنائَنا وَ اَبْنائَکُمْ﴾ ... درباره آنها نازل شد. [۱] سیوطی می‌گوید: حاکم این حدیث را صحیح شمرده است.

۴ـ در همان کتاب (الدّر المنثور) از ابن عباس نقل می‌کند که هیئت مسیحیان نجران خدمت پیامبرﷺ آمدند ـ و پس از شرح جریان مباهله و امتناع مسیحیان نجران ـ می‌افزاید: این در حالی بود که پیامبر اکرمﷺ بیرون آمد و با او علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام بودند و به آنها فرمود: «من دعا می‌کنم و شما آمین بگویید.» ولی مسیحیان نجران حاضر به مباهله نشدند و با پیامبرﷺ صلح کردند که جزیه بپردازند. [۲]

۵ـ در همان کتاب از ابن جریر از علباء بن احمر الیشکری نقل می‌کند هنگامی که آیه ﴿قُل تَعالَوا نَدْعُ اَبْنائَنا ...﴾ نازل شد؛ پیامبر اکرمﷺ به سراغ علی و فاطمه علیهما‌السلام و فرزندان آنها حسن و حسین علیهما‌السلام فرستاد و به مخالفان پیشنهاد کرد حاضر به مباهله شوند (و آنها خودداری کردند). [۳]

۶ـ علامه طبری در تفسیرش با سند خود از زید بن علی در تفسیر این آیه نقل می‌کند: «کانَ النَّبیُّ وَ عَلِیّ وَ فاطِمَةُ وَ الحَسَنُ وَالحُسَینُ»: «در آنجا پیامبرو علی و

۱. الدرالمنثور، جلد ۲، صفحه ۳۸، ذیل آیه مورد بحث (با کمی تلخیص).
۲. همان مدرك، صفحهٔ ۳۹.
۳. همان مدرك، صفحهٔ ۳۹.

فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام بودند». [۱]

۷ـ و نیز در همان کتاب به سندش از سدّی در ذیل این آیه چنین نقل می‌کند: «اَخَذَ النَّبیُّ بِیَدِ الحَسَنِ وَالحُسَینِ وَ فاطِمَةَ وَ قال لِعلیّ اَتبِعْنا»: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دست حسن و حسین و فاطمه را گرفت و به علی علیه‌السلام فرمود: پشت سر ما بیا. [۲]

۸ـ علامه ابوبکر جصّاص که از علمای قرن چهارم هجری است در کتاب احکام القرآن در یک تعبیر گویا در مورد مباهله می‌گوید: «اِنَّ رُوُاةَ السِیَر وَ نَقَلَة الاَثَرَ لَم یَخْتَلِفُوا فی اَنَّ النَّبِیَ صلی‌الله‌علیه‌وآله اَخَذَ بِیَدِ الْحَسَنَ والحُسَیْنِ وَ عَلِیٍ وَ فاطِمَةَ (رَضِی اللهِ عَنْهُمْ) وَ دَعی النَّصاری الَّذین حاجُّوهُ اِلَی الْمُباهَلَةَ»:

راویان تواریخ، و ناقلان آثار اختلاف ندارند در اینکه پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله دست حسن و حسین و علی و فاطمه علیهم‌السلام را گرفت و نصاری را که با او به بحث و ستیز برخاسته بودند به مباهله دعوت فرمود». [۳]

مطابق گفته جصاص این مسأله مورد اجماع و اتفاق همهٔ دانشمندان حدیث و تاریخ است.

۹ـ همین دانشمندان در کتاب دیگری به نام معرفة علوم الحدیث بعد از ذکر داستان مباهله می‌گویند: «قالَ الْحاکِمُ وَ قَدْ تَواتَرَتِ الاَخْبارُ فی التَّفاسیر عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ

۱. تفسیر طبری، جلد ۳، صفحهٔ ۱۹۲ (طبق نقل احقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۴۷).
۲. همان مدرك.
۳. احکام القرآن، جصاص، جلد ۳، صفحه ۱۴.

عَبّاسَ وَ غیرِهِ اَنَّ رَسُولَ اللهِ صلی الله علیه و آله اَخَذَ یَوْمُ الْمباهَلَةِ بِیَدِ عَلِیٍ وَ حَسَنِ وَ حُسَیْنٍ وَ جَعَلُوا فاطِمَةَ وَرائَهُمْ ثُمَّ قالَ هؤلاءِ اَبْنائَنا وَ اَنْفُسَنا وَ نِسائَنا»:

«حاکم می‌گوید: در اخبار متواتر در کتب تفسیر از ابن عباس و غیر او آمده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله روز مباهله دست علی و حسن و حسین علیهم السلام را گرفت و فاطمه از پشت سر می‌آمد سپس فرمود: اینها فرزندان ما و نفوس ما و زنان ما هستند شما هم نفوس و فرزندان و زنانتان را بیاورید تا مباهله کنیم». [1]

این تنها بخشی از روایات مربوط به داستان مباهله و نزول آن درباره این بزرگوران است. بدیهی است تفاوت این احادیث در بعضی از جزئیات که فاطمه علیها السلام همراه پیامبر صلی الله علیه و آله بوده یا پشت سر پیامبر صلی الله علیه و آله می‌آمده؛ و یا علی علیه السلام در کنار آن حضرت بوده یا پشت سر آن حضرت تأثیری در اصل مسأله نمی‌گذارد. زیرا در بسیاری از حوادث مسلم تاریخی مانند جنگ بدر و خیبر و احزاب و فتح مکه، اختلاف در نقل جزئیات و شاخ و برگ‌ها وجود دارد و کمتر حادثه مهمّ تاریخی را می‌توان پیدا کرد که در این گونه امور جزئی، تفاوتی نداشته باشد.

به هر حال روایات فوق، به گواهی گروهی از بزرگان اهل سنت چنان فراوان و مشهور است که به سر حدّ تواتر رسیده، با این حال جای بسیار شگفتی است که نویسندهٔ تفسیر المنار در ذیل این آیه می‌گوید: «قالَ الاُسْتاذُ الاِمامُ: الرِّواياتُ مُتَّفِقَةٌ

۱. معرفة علوم الحدیث، صفحه ۵۰ طبع مصر، (مطابق نقل احقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۴۸).

عَلی اَنَّ النّبیﷺ اِخْتارَ لِلْمباهَلَة عَلیّاً وَ فاطِمَةَ وَوَلَدَیْهِما وَ یَحْمِلُونَ کَلِمَةَ نِسائِنا عَلَی فاطِمَةَ، وَ کَلِمَةَ أَنْفُسِنا عَلَی عَلیٍ علیه‌السلام فَقَطْ، وَ مَصادِرُ هذِهِ الرِّواياتِ الشّیْعَةُ! وَ مَقْصَدُهُمْ مِنها مَعْروفُ!»: «روایات متفقاً می‌گوید که پیامبرﷺ برای مباهله، علی علیه‌السلام و فاطمه علیهاالسلام و دو فرزند آنان را برگزید، و کلمهٔ «نسائنا» را بر فاطمه علیهاالسلام و کلمه «انفسنا» را فقط بر علی علیه‌السلام تطبیق کرده‌اند. مدرك این روایات، شیعه است! و مقصد آنها از آن معروف است»! [1]

راستی عجیب است وقتی پای پیش‌داوری‌ها و تعصب‌های فرقه‌ای به میان می‌آید دانشمند معروفی مانند نویسندهٔ المنار سخنی می‌گوید که سستی آن بر هیچ کس پوشیده نیست. آیا صحیح مسلم و صحیح ترمذی و مسند احمد از منابع معروف شیعه است؟ آیا سنن بیهقی و الدّر المنثور یوطی و احکام القرآن جصاص و تفسیر طبری و مستدرك حاکم را علمای شیعه نوشته‌اند ؟

اشتباهی به این بزرگی جز بر اثر حجاب تعصب پیدا نمی‌شود. نامبرده از یک سو می‌گوید روایات متّفقاً این سخن را نقل کرده است، و از سوی دیگر همه را زیر سؤال می‌برد.

اگر کتاب‌هایی همچون صحیح مسلم، و ترمذی، و مسند احمد، و مانند آن، چنان باشد که شیعه بتواند روایاتی جعل نموده و در همهٔ آنها وارد کند؛ تا آنجا که به

۱. تفسیر المنار، جلد ۳، صفحه ۳۲۲.

صورت حدیث متواتر در آید؛ دیگر چه اعتباری برای این کتب باقی می‌ماند؟ و چگونه می‌توان حتی یک حدیث آنرا پذیرفت؟

در حقیقت نویسنده المنار با این سخن خود، همهٔ منابع معروف اهل سنت را بی اعتبار کرده؛ و ارزش آنها را به کلی از بین برده است. آری او خواسته است فضیلتی را از علی علیه‌السلام و فاطمه و فرزندان آنها را انکار کند ولی با این کارش ریشه مذهب تسنن را زده است!

تنها سخنی که در اینجا باقی می‌ماند اشکالی است که المنار و بعضی دیگر در مورد ضمیرهای جمع که در آیه وجود دارد ذکر کرده‌اند؛ و ما بعداً به طور مشروح به سراغ آن خواهیم رفت.

اهمیّت مباهله

نخستین چیزی که در این آیه جلب توجه می‌کند این است که مسأله مباهله را می‌توان به عنوان نشانهٔ روشنی بر حقانیت و صدق پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله در مسألهٔ دعوی رسالت مطرح کرد، زیرا ممکن نیست کسی که به ارتباط خود با پرودرگار ایمان قطعی نداشته باشد وارد چنین میدانی گردد. یعنی از مخالفان خود دعوت کند که بیائید و با هم به درگاه خدا برویم و از خدا بخواهیم دروغگو را رسوا سازد؛ و

من قول می‌دهم که نفرین من در حق مخالفان عملی خواهد شد؛ و نتیجه آن را خواهید دید!

به طور مسلم ورود در چنین میدانی بسیار خطرناك است؛ زیرا اگر نفرین به اجابت نرسد و اثری از مجازات مخالفان ظاهر نشود؛ نتیجه جز رسوایی دعوت کننده نخواهد داشت؛ و هیچ انسان عاقلی بدون اطمینان به نتیجه، قدم در این میدان نمی‌گذارد.

به همین دلیل در روایات اسلامی می‌خوانیم: هنگامی که پای مباهله به میان آمد، مسیحیان نجران از پیامبرﷺ مهلت خواستند تا در این باره بیندیشند؛ و هنگامی که دیدند پیامبر اسلامﷺ تنها کسانی را با خود برای مباهله آورده که دعای آنها می‌تواند مستجاب باشد؛ و خالی از هر گونه جار و جنجال ، و تشریفات به صحنه مباهله وارد شده، آن را دلیل دیگری بر صدق دعوت او دانستند و از مباهله سر باز زدند، مبادا گرفتار عذاب الهی شوند. آنها هنگامی که دیدن پیامبرﷺ با افرای محدودی از خاصّان نزدیک خود و فرزندان خردسال و دخترش فاطمه زهرا علیها السلام به معیادگاه آمده است، سخت به وحشت افتادن و حاضر به مصالحه شدند.

از سوی دیگر این آیه سند روشنی برای مقام والای اهل بیت پیامبرﷺ، علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام و حسن و حسین علیهما السلام است، زیرا در آیه سه کلمه وجود دارد:

«**اَنْفُسَنا**»، «**نسائَنا**» و «**اَبْـنائَنا**»، بـدون شک مـنظور از «ابـنائَنا»، امـام حسـن و امـام حسین علیهما‌السلام بوده است و در این هیچ اختلافی نیست، و «نِسائنا» بر کسی جز فاطمه زهرا علیهاالسلام تطبیق نمی‌شود؛ و امّا «اَنفسنا»، به یقین اشاره به شخص پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نیست. زیرا آیه می‌گوید: ﴿نَدْعُ ... وَاَنْفُسَنا﴾: «دعوت کـنیم از نـفوس خـویش»، اگـر مـنظور، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله باشد، دعوت کردن انسان از خویشتن مفهومی ندارد؛ بنابراین راهی باقی نمی‌ماند جز اینکه بگوئیم منظور تنها علی علیه‌السلام است.

قابل تـوجه ایـنکه فـخر رازی در ذیـل ایـن آیـه سـخنی از مـحمود بـن الحسـن الحمصی که از علمای شیعه بوده نقل می‌کند که او با اسـتفاده از ایـن آیـه، اثـبات می‌کرد که علی علیه‌السلام بعد از پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله از همه انبیاء و همه صحابه افضل است، او می‌گفت: «ممکن نیست انسان از خودش دعوت کند؛ و خویشتن را برای کاری فرا خواند. بنابراین منظور از «انفسنا» غیر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بوده است؛ و علماء اتفاق دارند بر اینکه کسی غیر از علی علیه‌السلام با او نبود. بنابراین آیه می‌گوید: «علی علیه‌السلام به منزله نفس و شخص محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله است»، به یقین عین او نیست؛ ولی در تمام جهات بجز مقام نبوت و افضلیت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بر همه کس، در جهات دیگر همانند او است.

از سوی دیگر می‌دانیم پـیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از هـمهٔ انـبیاء افـضل بـود پس عـلی علیه‌السلام نـیز می‌باید افضل باشد. سپس به این حدیث که دوست و دشمن آن را پذیرفته‌اند ـ برای

تکمیل کلام خود ـ استناد می‌جوید که پیامبرﷺ فرمود: «مَنْ اَرادَ اَنْ یَرَی آدَمَ فی عِلْمِهِ، وَ نُوحاً فی طاعَتِهِ، وَ اِبْراهیمَ فی خُلَّتِهِ وَ مُوسی فی هَیْبَتِهِ، وَ عَیسی فی صَفْوَتِهِ، فَلْیَنْظُر اِلی عَلِیِّ بْنِ اَبیطالِبِ علیه‌السلام»:

«هر کس می‌خواهد آدم را در مقام علمیش، و نوح را در طاعتش، (نسبت به پروردگار) و ابراهیم را در دوستی و مقام خلیل اللهی اش، و موسی را در هیبتش و عیسی را در صفوتش ببیند، نگاه به علی بن ابیطالب کند!» این حدیث می‌گوید: «آنچه خوبان به طور جداگانه داشته‌اند او تنها و یکجا دارد».

فخر رازی بعد از نقل این کلام می‌افزاید: سایر شیعه نیز درگذشته و حال، به این آیه استدلال می‌کنند که علی علیه‌السلام همچون نفس محمدﷺ است مگر در ویژگی‌هائی که دلیل برای پیامبر اکرمﷺ ثابت کرده؛ و مسلم است که پیامبرﷺ از همهٔ صحابه افضل بوده، پس علی علیه‌السلام نیز باید افضل باشد. [1]

فخر رازی بعد از ذکر این دلیل به سادگی از کنار آن می‌گذرد؛ و تنها به این جواب قناعت می‌کند که همان گونه که اجماع مسلمین دلیل است که محمدﷺ افضل از علی بن ابیطالب علیه‌السلام است؛ اجماع مسلمین بر این است که هر پیامبری افضل از کسانی است که پیامبر نیستند؛ و به یقین علی علیه‌السلام پیامبر نبوده نتیجه این می‌شود

۱. تفسیر کبیر فخر رازی، جلد ۸، صفحه ۸۱.

که سایر انبیای الهی از علی علیه‌السلام افضل بوده‌اند. [۱]

در سخنان فخر رازی به خوبی دقت کنید می‌بینید او در واقع جوابی برای آن استدلال قوی و محکم ندارد گویا می‌خواسته به اصطلاح برای خالی نبودن عریضه سخنی بگوید؛ و الا این سخن که هر پیامبری از پیامبران الهی از هر غیر پیامبر افضل است، کاملاً قابل مناقشه است. زیرا برتری همهٔ پیامبران بر غیر آنها تنها در مورد وحی مسلم است. ولی در غیر مورد وحی ممکن است بزرگانی باشند که از همه انبیاء جز پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله برتر باشند. از این که بگذریم سخن در افضلیت علی علیه‌السلام بر همه امت است و این مطلب نیازی به اثبات برتری او بر سایر انبیاء ندارد. (دقّت کنید)

به هرحال فضیلتی که از این آیه شریفه و احادیث متواتری که در ذیل آن آمده استفاده می‌شود می‌تواند مسأله خلافت و جانشینی پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله را روشنتر سازد.

چرا که هرگز خداوند متعال راضی نمی‌شود که فرد افضل و برتر، مأموم باشد و غیر افضل امام؛ کسی که همچون جان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است پیرو باشد؛ و دیگران که در درجات بعد قرار دارند پیشوا!

در این مسأله تفاوت نمی‌کند که ما امامت را منوط به نصب الهی بدانیم ـ آن گونه

۱. همان مدرك.

که ما اعتقاد داریم ـ یا از طریق انتخاب مردم؛ آن گونه که اهل سنت معتقداند. چرا که در صورت اول هرگز خداوند مفضول را بر افضل، مقدم نخواهد داشت و در صورت دوّم نیز مردم نباید کاری بر خلاف حکمت انجام دهند که اگر کنند پسندیده و مقبول نخواهد بود.

خرده‌گیری که بر آیه مباهله دارند.

در اینجا اشکال معروفی است که نویسندهٔ المنار و بعضی دیگر آن را در مورد نزول آیه در حق اهل بیت علیهم‌السلام ذکر کرده‌اند و آن اینکه چگونه امکان دارد منظور از «ابنائنا» (فرزندان ما) حسن و حسین علیهماالسلام باشند در حالی که «ابنائنا» جمع است و جمع بر دو نفر اطلاق نمی‌شود؟ و نیز چگونه ممکن است «نساءنا» (زنان ما) که معنی جمع دارد، تنها بر بانوی اسلام فاطمه زهرا علیهاالسلام اطلاق گردد؟

و نیز چگونه ممکن است منظور از «انفسنا»، تنها علی علیه‌السلام باشد؟ زیرا «انفسنا» نیز صیغه جمع است، و علی علیه‌السلام یک نفر بود.

پاسخ

در پاسخ این سؤال نظر شما را به چند نکته جلب می‌کنیم:

۱ـ همان گونه که قبلاً نیز بطور مشروح ذکر شد احادیث فراوانی در بسیاری از منابع معروف و معتبر اسلامی اعم از شیعه و سنی در زمینه ورود این آیه در مورد اهل بیت به ما رسیده است که در آنها تصریح شده پیغمبرﷺ غیر از علی علیه‌السلام و فاطمه علیهاالسلام و حسن علیه‌السلام و حسین علیه‌السلام کسی را به مباهله نیاورد؛ و این خود قرینه آشکاری برای تفسیر آیه خواهد بود؛ زیرا می‌دانیم از جمله قرائنی که آیات قرآن را تفسیر می‌کند سنت و شأن نزول قطعی است.

بنابراین، ایراد مزبور تنها متوجه شیعه نمی‌شود. بلکه همه دانشمندان اسلام باید از آن پاسخ گویند.

۲ـ اطلاق صیغه جمع بر مفرد یا بر تثنیه تازگی ندارد؛ و قرآن و غیر قرآن از ادبیات عرب و حتی غیر عرب این معنی بسیار دیده می‌شود.

توضیح اینکه: بسیار می‌شود که به هنگام بیان یک قانون، یا تنظیم یک عهدنامه، حکم به صورت کلی و به صیغه جمع آورده می‌شود؛ و مثلاً در عهدنامه چنین می‌نویسند که: مسؤول اجرای آن امضاء کنندگان عهدنامه و فرزندان آنها هستند؛ در حالی که ممکن است یکی از دو طرف تنها یک یا دو فرزند داشته باشد؛ این موضوع هیچگونه منافاتی با تنظیم قانون یا عهدنامه به صورت جمع ندارد.

خلاصه اینکه ما دو مرحله داریم مرحله قرارداد و مرحله اجرا.

در مرحله قرارداد، گاهی الفاظ به صورت جمع ذکر می‌شوند تا بر همه مصادیق تطبیق گردند؛ ولی در مرحله اجرا، ممکن است مصداق منحصر به یک فرد باشد؛ و این انحصار در مصداق، منافات با کلی بودن مسئله ندارد.

به عبارت دیگر پیامبر موظف بود طبق قرا دادی که با نصاریٰ نجران بسته بود همهٔ فرزندان و زنان خاص و خاندانش و تمام کسانی که بمنزله جان او بودند همراه خود به مباهله ببرد، ولی اینها مصداقی جز دو فرزند و یک زن و مرد نداشتند. (دقّت کنید).

در آیات قرآن موراد متعدد دیگری داریم که عبارت بصورت صیغه جمع آمده اما مصداق آن به جهتی از جهات منحصر به یک فرد بوده است: مثلاً در سوره آل «عمران» آیه ۱۷۳ می‌خوانیم: ﴿اَلَّذین قالَ لَهُمُ النّاسُ اِنَّ النّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَکُمْ فَاَخْشَوْهُمْ﴾: «(همان) کسانی که (بعضی از) مردم، به آنان گفتند:» دشمنان برای (حمله به) شما گرد آمده اند؛ از آنها بترسید!». در این آیه منظور از «الناس» (مردم) طبق تصریح جمعی از مفسران نعیم بن مسعود است که از ابوسفیان اموالی گرفته بود تا مسلمانان را از قدرت مشرکان بترساند!

و همچنین در سوره «آل عمران» آیه ۱۸۱ می‌خوانیم: ﴿لَقَدْ سَمِعَ اللهُ قَولَ الَّذینَ قالُوا اِنَّ اللهَ فَقیرٌ وَ نَحْنُ اَغْنیاء﴾: «خداوند، سخن آنها (گروهی از یهود) را که گفتند:

«خدا فقیر است، و ما بی نیازیم،» شنیدا!»

منظور از «اَلّذین» در آیه طبق تصریح جمعی از مفسران حی بن اخطب یا فنحاص است. گاهی اطلاق کلمه جمع بر مفرد به عنوان بزرگداشت نیز دیده می‌شود؛ همان‌طور که درباره ابراهیم می‌خوانیم: ﴿اِنَّ اِبْراهیمَ کانَ اُمَّةً قانتاً لله﴾: «ابراهیم (به تنهایی) امّتی بود مطیع فرمان خدا»[1] در اینجا کلمه «امت» که اسم جمع است بر فرد اطلاق شده است (سابقاً بحث مشروحی نیز در این زمینه داشتیم).

۳ـ از آیه مباهله استفاده می‌شود که به فرزندان دختر نیز حقیقتاً «ابن» گفته می‌شود بر خلاف آنچه در جاهلیت مرسوم بود که تنها فرزندان پسر را فرزند خود می‌دانستند،

و می‌گفتند:

بَنُونا بَنُو اَبْنائِنا وَ بَناتِنا بَنُوهُنَّ اَبْناءُ الرِّجالِ اَباعِدِ

«یعنی فرزندان ما تنها پسر زاده‌های ما هستند اما دختر زاده‌های ما فرزندان مردم بیگانه محسوب می‌شوند نه فرزندان ما».

۱. سورهٔ نحل، آیهٔ ۱۲۰.

این طرز تفکّر مولود همان سنت غلط جاهلی بود که دختران و زنان را عضو اصلی جامعه انسانی نمی‌دانستند و آنها را در حکم ظروفی برای نگهداری پسران می‌پنداشتند.

چنانکه شاعر آنها می‌گوید:

وَ اِنَّما اُمَّهاتُ النّاسِ اَوْعِیَةٌ مُسْتَودَعاتٌ وَ لِلاَنْسابِ آباء:

«مادران مردم حکم ظروفی برای پرورش آنها دارند؛ و برای نسب، تنها پدران شناخته می‌شوند»!

ولی اسلام این طرز تفکر را به شدت در هم کوبید و احکام فرزند را بر فرزندان پسری و دختری یکسان جاری ساخت.

در قرآن در سوره «**انعام**» آیه ۸۴ و ۸۵ درباره فرزندان ابراهیم می‌خوانیم:

﴿وَ مِنْ ذُرِیَّتِهِ داوُدَ وَ سُلیمانَ وَ اَیُّوبَ وَ یُوسُفَ وَ مُوْسیٰ وَ هارُونَ وَ کذلِکَ نَجْزِی الْمحْسِنینَ وَ زَکَرِیّا وَ یَحْیی وَ عِیسی وَ الْیاسَ کلٌّ مِنَ الصّالِحینَ﴾:

«و از فرزندان او، داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی وهارون را (هدایت کردیم)؛ این گونه نیکوکاران را پاداش می دهیم. ـ و (همچنین) زکریا و یحیی و عیسی و الیاس را؛ که همگی از صالحان بودند.»

در این آیه حضرت مسیح از فرزندان ابراهیم شمرده شده در حالی که فرزند

دختری بود.

و در روایاتی که از طرق شیعه و سنی درباره امام حسن و امام حسین علیهما السلام وارد شده اطلاق کلمه «ابن رسول الله» (فرزندان پیامبر) کراراً دیده می‌شود.

در آیات مربوط به زنانی که ازدواج با آنها حرام است می‌خوانیم: ﴿**و حلائل ابنائکم**﴾ (یعنی همسران پسران شما» در میان فقهای اسلام این مسئله مسلم است که همسران پسرها و نوه‌ها چه دختری باشند و چه پسری بر شخص حرام است و مشمول آیهٔ فوق می‌باشند.

از نکات قابل توجه در مورد آیه مباهله اینکه در حدیث معروفی آمده است که مأمون عباسی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام سؤال کرد دلیل بر خلافت (بلافصل) جدت علی بن ابیطالب علیه السلام چیست؟ فرمود: آیه «انفسنا»

مأمون عرض کرد: اگر«نسائنا» نبود!

امام در پاسخ او فرمود: اگر «ابنائنا» نبود!

علامه طباطبایی در تفسیر این جمله‌های کوتاه و پر معنی می‌گوید: استدلال امام به آیه «**انفسنا**» از این جهت است که خداوند علی علیه السلام را همچون نفس و جان پیامبر صلی الله علیه و آله قرار داده (و بنابراین از همه افضل و شایسته‌ترین فرد برای امامت و خلافت است و در همه چیز جز مقام رسالت و نبوت شبیه او می‌باشد).

پاسخ مأمون در واقع ایرادی است که به این استدلال گرفته می‌گوید: کلمه «نسائنا» (زنان ما) می‌تواند دلیل بر این باشد که «انفسنا» به معنی «رجالنا» (مردان ما) می‌باشد، نه به معنی کسی که همچون جان پیامبرﷺ است.

و پاسخ مجدد امام علیه‌السلام اشاره به این است که اگر «انفسنا» به معنی «رجالنا» بوده باشد دیگر جایی برای «ابنائنا»باقی نمی‌ماند. زیرا این افراد نیز در واژه‌های رجال و نساء داخل هستند ـ اگر مؤنث باشند داخل در نساء و اگر مذکر باشند داخل در رجال ـ ، بنابراین «انفسنا» به معنی «رجالنا» نیست (دقت کنید) [1]

در بحار الانوار جریان مأمون به صورت دیگری نقل شده است و ظاهراً سؤال و جواب دیگری از امام علی بن موسی الرضا علیه‌السلام در جای دیگر است، این روایت می‌گوید: روزی مامون به امام علی بن موسی الرضا علیه‌السلام عرض کرد: بالاترین فضیلت امام امیرالمؤمنین (علی بن ابیطالب) را که قرآن بر آن دلالت دارد بیان کنید.

امام علیه‌السلام: «فرمود آیه مباهله است، خداوند می‌فرماید: ﴿**فَمَنْ حاجَّکَ فیه** ...﴾ هنگامی که این آیه نازل شد رسول خداﷺ حسن و حسین علیهماالسلام را فرا خواند پس این دو نفر مصداق «**ابنائنا**» بودند و فاطمه علیهاالسلام را نیز فرا خواند؛ بنابراین او مصداق «**نسائنا**» بود؛ و امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام را فرا خواند و او نفس و جان پیامبر به حکم خدا بود و از آنجا که احدی از خلق خدا بالاتر و بزرگوارتر از رسول خداﷺ نیست

۱. تفسیر المیزان، جلد ۳، صفحه ۲۳۰، ذیل آیه مباهله.

بنابراین ثابت می‌شود که احدی افضل از نفس رسول الله یعنی علی علیه‌السلام نمی‌باشد».

مأمون گفت: ممکن است کسی بگوید «**انفسنا**» اشاره به خود پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است نه غیر او؛ امام علیه‌السلام در جواب فرمود: مگر کسی خودش را فرا می‌خواند؟ و چون پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله علاوه بر فاطمه علیهاالسلام و حسن و حسین، علی علیهم‌السلام را فرا خواند معلوم می‌شود علی علیه‌السلام بمنزله نفس و جان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است». [1]

۱. بحار الانوار، جلد ۱۰، صفحه ۳۵۰ (با تلخیص).

۲ـ آیهٔ خیرُ البَرِیَّه

در آیه ۷ و ۸ سورهٔ «بینه» می‌خوانیم: ﴿اِنَّ الَّذین آمَنُوا وَ عَمِلُو الصّالِحاتِ اُولئِکَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّة ـ جَزائُهُم عِنْدَ رَبِهِمْ جَناتُ عَدْنٍ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الاَنْهارُ خالِدینَ فیها اَبَداً رَضِیَ اللهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذلِکَ لِمَنْ خَشِیَ رَبَّهُ﴾:

«(امّا) کسانی که ایمان آوردند واعمال صالح انجام دادند، بهترین خلق (خدا) هستند. ـ پاداش آنها نزد پروردگارشان باغهای جاویدان بهشتی است که نهرها از پای درختانش جاری است؛ همیشه در آن می مانند؛ (هم) خدا از آنها خشنود است و (هم) آنها از او؛ و این (مقام والا) برای کسی است که از (مخالفت) پروردگارش بترسد».

خداوند در این آیات، و آیات قبل از آن، بهترین و بدترین مخلوقات خود را معرفی کرده است، کافران و مشرکان اهل کتاب را که با انواع دسایس و توطئه‌ها در فکر خاموش ساختن نور حق هستند، هم خودشان گمراه‌اند و هم دیگران را به

گمراهی می‌کشانند. به عنوان شرالبریه [۱] (بدترین مخلوقات) معرّفی می‌کند و در مقابل، مؤمنانی که در پرتو ایمانشان راه حق را یافته و منبع اعمال صالح بوده و هستند، هم خودشان هدایت یافته و هم چراغ هدایتی را برای دیگرانند به عنوان «**خیرالبریه**»، (بهترین مخلوقات) معرفی فرموده است.

درست است که مفهوم آیه، مفهوم وسیع و گسترده‌ای است؛ و منحصر به شخص یا اشخاص معینی نمی‌باشد؛ ولی در روایات متعدد اسلامی که در منابع حدیث اهل سنت و شیعه آمده است، انگشت روی اشخاصی گذارده شده که در صف اول از صفوف «**خیر البریّه**»، و بهترین مخلوقات خدا قرار دارند.

دقّت در محتوای این احادیث، بسیاری از حقایق را که تاکنون برای گروهی در پردهٔ ابهام باقی مانده است می‌تواند روشن سازد؛ و پاسخ روشنی برای بسیاری از اتهامات ناآگاهان باشد.

در اینجا توجه خوانندگان را به بخشی از این روایات جلب می‌کنیم :

۱ـ مفسّر معروف سیوطی در الدّر المنثور، در ذیل آیه از ابن عساکر از جابربن

۱. بریه از مادهٔ «برء» به معنی خلقت است، و لذا خداوند را باری به معنی خالق و مخلوقات را بریه می‌گویند، بعضی گفته‌اند «بریه» از «بَرْی» بر روزن برگ به معنی خاك است و از آنجا که مخلوقات از خاك گرفته شده‌اند به آنها «بریه» گفته می‌شود، بعضی نیز گفته‌اند: «بریه» از «بَرَیْتُ القَلَمَ» (قلم را تراشیدم) گرفته شده، و از آنجایی که مخلوقات از نظر شکل و قامت، به فرمان الهی به صورتهای مختلف در می‌آیند گویی مانند قلم هایی هستند که در کارگاه آفرینش تراشیده می‌شوند، به آنها «بریه» گفته شده است (به تفسیر قرطبی جلد ۱۰، صفحه ۷۲۳۵ و مفردات راغب و سایر کتب لغت مراجعه شود).

عبدالله نقل می‌کند که ما خدمت پیامبرﷺ بودیم که علی علیه‌السلام به سوی ما آمد، هنگامی که چشم پیامبرﷺ به او افتاد، فرمود: «وَالَّذی نَفْسی بِیَدِهِ اِنَّ هذا و شیعَتَهُ لَهُمُ الْفائِزُونَ یَوْمَ الْقِیامَةِ، وَ نَزَلَتْ، اِنَّ الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ اُولئِکَ هُمْ خَیْرُ البَرِیَّةِ فَکانَ اَصْحابُ النَّبِیﷺ اِذا اَقْبَلَ عَلِیٌّ علیه‌السلام قالُوا جاءَ خَیْرُ الْبَرِیَّة!»:

پیامبرﷺ فرمود: «قسم به کسی که جان من به دست او است، این مرد و شیعیان او، رستگاران در روز قیامت‌اند، و آیه ﴿اِنَّ الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ اُولئِکَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّة﴾ نازل شد، از این رو اصحاب پیامبرﷺ هنگامی که علی علیه‌السلام می‌آمد می‌گفتند: خیرالبریّه (بهترین مخلوقات خدا) آمد»![1] همین روایت با همین مضمون، در شواهدالتنزیل حاکم حسکانی نیز آمده است.[2]

۲ـ در روایت دیگری از ابن عباس می‌خوانیم هنگامی که آیه ﴿اِنَّ الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الْصّالِحاتِ اُولئِکَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَةِ﴾ نازل شد پیامبر اکرمﷺ به علی علیه‌السلام فرمود: «هُوَ اَنْتَ وَ شیعَتُکَ تَاتی اَنْتَ وَشیعَتُکَ یَوْمَ الْقیامَة راضینَ مَرْضیینَ وَ یَأتی عَدُوُکَ غَضْباناً مُقْمِحینَ»:

«تو و شیعیانت در روز قیامت خیر البریة (بهترین مخلوقات) هستید؛ هم خدا از شما راضی است و هم شما از خدا راضی هستید؛ ولی دشمن تو خشمگین و در

۱. الدرالمنثور، جلد ۶، صفحه ۳۷۹.
۲. شواهد التنزیل.

زحمت و عذاب) است» [1] (در بعضی از نسخه‌های حدیث، «مقحمین» آمده که به معنی بالا نگاه داشتن سر به وسیله غل و زنجیر است.

۳ـ در حدیث دیگری از ابوبرزه آمده است هنگامی که پیامبر اکرمﷺ این آیه را تلاوت فرمود، رو به علی علیه‌السلام کرد و فرمود: «**هُمْ اَنْتَ وَشیعَتُکَ یا عَلِی وَ میعادُ ما بَیْنی وَ بَیْنَکَ الْحَوضُ!**»: «خیرالبریّة تو و شیعیانت هستید ای علی!، و وعدهٔ من و تو کنار حوض کوثر است». [2]

۴ـ در تفسیر الدر المنثور آمده است که: ابن مردویه از علی علیه‌السلام نقل می‌کند که رسول خداﷺ به من فرمود: «**اَلَم تَسْمَعْ قَوْلَ اللهِ اِنَّ الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمَلُوا الصّالِحاتِ اُولئِکَ هُمُ الْبَرِیَّةِ، اَنْتَ وَشیعَتُکَ وَ مَوْعِدی وَ مَوْعِدُکُمْ الْحَوضُ اِذا جِئتُ الاُمَم لِلْحِسابِ تُدعَوْنَ غُرّاً مُحَجَّلین**»:

«آیا این سخن خداوند را نشنیده‌ای که می‌فرماید: کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند؛ آنها بهترین مخلوقات خدا هستند؛ این تو و شیعیانت هستید، و وعده گاه من و شما کنار حوض کوثر است. هنگامی که من برای حساب امّت‌ها می‌آیم؛ شما فراخوانده می‌شوید در حالی که دارای پیشانی سفید و شناخته

---

۱. شواهد التنزیل، جلد ۲، صفحه ۳۵۷ ـ حدیث ۱۱۲۶ ـ همین مضمون را ابن حجر در صواعق، صفحه ۹۶، و شبلنجی در نورالابصار صفحه ۷۰ و ۱۰۱ نیز آورده است.

۲. همان مدرك، صفحه ۳۵۹، حدیث ۱۳۰.

شده‌اید»! [۱]

۵ـ همچنین در شواهد التنزیل آمده است: که عطیه عوفی می‌گوید: ما وارد بر جابر بن عبدالله انصاری شدیم، در حالی که بر اثر شدت کهولت و کِبَر سن ابروهایش روی چشمهایش قرار گرفته بود، به او گفتیم: «**اخبرنا عن عَلِیٍّ**»: «دربارهٔ علی علیه‌السلام برای ما سخنی بگو».

جابر ابروهای خود را با دستش بالا برد، و گفت: «**ذاکَ مِنْ خَیْرِ الْبَرِیَّةِ**»: «او از بهترین خلق خدا است». [۲]

۶ـ گنجی شافعی در کفایة الطالب از عطا نقل می‌کند که از عایشه دربارهٔ علی علیه‌السلام پرسیدم او در جواب گفت: «**ذاکَ خَیرُ الْبَشَرِ لایَشُکُّ فیهِ اِلّاکافِراً!**»: «او بهترین افراد بشر است، و در این معنی جز کافران تردید نمی‌کنند»! [۳]

و نیز در همان کتاب از حذیفه نقل شده که می‌گوید: از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیدم که می‌فرمود: «**عَلِیٌّ خَیْرُ الْبَشَرِ، مَنْ اَبی فَقَدْ کَفَرَ**»: «علی علیه‌السلام بهترین انسان‌ها است، و هر کس نپذیرد کافر است» [۴].

بدیهی است همهٔ این تعبیرات ناظر به شخصیت علی علیه‌السلام بعد از پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله است، یعنی او بهترین انسانها بعد از رسول خدا است.

---

۱. الدرّ المنثور، جلد ۶، صفحه ۳۷۹.
۲. شواهد التنزیل، جلد ۲، صفحه ۳۶۴، حدیث ۱۱۴۲.
۳ و ۴. کفایة الطالب، صفحه ۱۱۸، طبعة الغری (طبق نقل احقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۲۸۸).

جالب توجه اینکه: آلوسی مفسر معروف اهل سنت که در احادیث فضائل علی علیه‌السلام سخت‌گیری خاصی دارد ـ و بارها در این کتاب به نمونه‌های آن اشاره کرده‌ایم ـ بعد از آنکه قسمت قابل توجهی از روایاتی که از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در ذیل این آیه نقل شده است، بیان می‌کند، می‌گوید؛ مفهوم این روایات آن نیست که این آیه مخصوص به علی علیه‌السلام و شیعیان و پیروان او است، هر چند آنها بدون شبهه داخل در این آیه‌اند و در صفوف اول قرار دارند. سپس تصریح می‌کند «امامیه هر چند علی علیه‌السلام را برتر از انبیاء و فرشتگان می‌دانند، ولی پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله را برتر از آن حضرت می‌شمرند.

کوتاه سخن اینکه: احادیث مربوط به «**خیرالبریّة**» را گروه زیادی در منابع معروف اسلامی نقل کرده‌اند؛ و از بهترین دلائل برای افضلیت علی علیه‌السلام نسبت به همهٔ مسلمین و صحابه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بعد از آن حضرت است.

این در حالی است که دشمنان علی علیه‌السلام به خاطر عداوت آن حضرت در عصر تاریک و ظلمانی بنی امیه اصرار بر کتمان فضائل او داشتند و دوستانش به خاطر وحشت از آن جانیان سفاك فضائل او را کتمان می‌کردند؛ ولی با نهایت تعجب این فضائل بزرگ تمام این دوران‌های تاریک را پشت سر گذاشته و بعد از این همه قرون و اعصار به دست ما رسیده است؛ و این نیست جز با امداد الهی.

به هر حال از این احادیث به ضمیمه آیهٔ شریفه دو نکته به خوبی استفاده

می‌شود:

۱ـ افضلیت علی علیه‌السلام نسبت به همهٔ یاران پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، و از آنجا که مقدم داشتن غیر افضل بر افضل کاری است زشت و ناپسند، به هیچ حسابی نمی‌توان غیر او را بر او مقدم داشت؛ و بنابراین باید نخستین خلیفه و جانشین پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله او باشد. خواه تعیین خلافت از سوی خدا باشد ـ که ما به آن معتقدیم ـ یا از سوی خلق و مردم؛ که گروهی دیگر به آن عقیده دارند.

۲ـ نکته دیگری که از این احادیث متعدده به دست می‌آید، این است که نام‌گذاری پیروان علی علیه‌السلام به شیعه چیزی است که در زبان پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله بارها آمده است، و آنها که با این عنوان دشمنی می‌کنند؛ و از آن نفرت دارند؛ و گاه شین آن را دلیل بر شوم و شر گرفته‌اند؛ در واقع با پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله به مخالفت برخاسته و العیاذ بالله نسبت به سخنان او ابراز نفرت می‌کنند؛ و به یقین اگر آگاهانه این سخن را بگویند کارشان مشکل است؛ چه بهتر که بگوئیم از این روایات نبوی بی‌خبر بوده‌اند.

آری لقب شیعه، موجب نفرت نیست؛ تاج افتخاری است که پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله طبق این روایات کثیره معتبره بر سر پیروان مکتب علی علیه‌السلام زده است؛ و از خدا می‌خواهیم که همهٔ ما لایق این افتخار باشیم.

آیهٔ لیلة المبیت

در آیه ۲۰۷ سوره «بقره» می‌خوانیم: ﴿وَ مِنَ النّاسِ مَنْ یَشْری نَفْسَهُ ابْتِغاءَ مَرْضاةِ اللهِ وَ اللهُ رؤفُ بِالْعِباد﴾:

«بعضی از مردم (با ایمان و فداکار، همچون علی(علیه السلام)در «لیلة المبیت» به هنگام خفتن در جایگاه پیغمبر(صلی الله علیه وآله)) جان خود را بخاطر خشنودی خدا می فروشند؛ و خداوند نسبت به همه بندگان مهربان است.» در شأن نزول این آیه روایات زیادی در منابع معروف اسلامی آمده است از جمله:

۱ـ مفسّر معروف اهل سنت ثعلبی در تفسیر خودش در شأن نزول این آیه چنین نقل می‌کند: «پیامبر اکرمﷺ هنگامی که تصمیم به هجرت به سوی مدینه گرفت علی بن ابیطالب علیه‌السلام را در مکه، برای ادای دیون و امانت‌های مردم که نزد او بود، گذارد؛ و آن شب که به سوی غار حرکت می‌کرد؛ در حالی که مشرکین اطراف خانهٔ او را گرفته بودند دستور داد که علی علیه‌السلام در بستر او بخوابد، و به او فرمود: «پارچه سبز

رنگی که من دارم ـ و به هنگام خواب روی خود می‌کشم ـ به روی خود بینداز و در بستر من بخواب، انشاء الله هیچ مکروهی به تو نمی‌رسد».

علی علیه‌السلام این کار را انجام داد، در این موقع خداوند به جبرئیل و میکائل وحی فرستاد که من در میان شما پیمان برادری ایجاد کردم و عمر یکی را طولانی‌تر از دیگری قرار دادم، کدام یک از شما دو نفر، زندگی دیگری را بر خود مقدم می‌شمرید ـ و عمر طولانی را برای دیگری می‌خواهید ـ هر یک از آن دو، حیات خویش را برگزیدند، در این هنگام خداوند به آنها وحی فرستاد چرا شما همانند علی بن ابیطالب علیه‌السلام نبودید من میان او و محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله برادری برقرار ساختم و او در بستر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله خوابید و جان او را بر جان خویش مقدم شمرد؛ به زمین فرود آیید؛ و او را از دشمنانش حفظ کنید؛ آنها هر دو فرود آمدند جبرئیل بالای سرش و میکائل پایین پایش بود و جبرئیل صدا می‌زد: آفرین آفرین! چه کسی همانند تو است ای علی؟! خداوند متعال با تو نزد فرشتگان مباهات کرد» در این هنگام که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به سوی مدینه در حرکت بود این آیه در شأن علی علیه‌السلام نازل شد: ﴿وَ مِنَ النّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغاءَ مَرْضاةِ اللهِ﴾.

این حدیث ثعلبی را با همین تفصیل، غزالی در احیاء العلوم (جلد ۳، صفحهٔ ۲۳۸) و گنجی در کفایة الطالب (صفحه ۱۱۴) و ابن صباغ مالکی در الفصول المهمّه

(صفحه ۳۳) و سبط بن جوزی حنفی در تذکرة الخواص (صفحه ۲۱) و شبلنجی در نور الابصار (صفحه ۸۲) نقل کرده‌اند. [۱]

۲ـ حاکم حسکانی در شواهد التنزیل از ابوسعید خدری، همین مضمون را با تفاوت بسیار مختصری، نقل می‌کند. [۲]

۳ـ در همان کتاب (شواهد التنزیل) از ابن عباس نقل می‌کند که علی علیه‌السلام نخستین کسی بود که بعد از خدیجه علیهاالسلام به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله ایمان آورد و لباس او را پوشید و در بستر او خوابید ...(ولی در این نقل اشاره‌ای به آیهٔ شریفه نمی‌کند.[۳]

۴ـ و نیز درهمان کتاب از عبدالله بن سلیمان (و در نسخه‌ای از عبدالله بن عباس) همین معنی نقل شده که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، در آن شب که به سوی غار می‌رفت علی علیه‌السلام را در بستر خود خواباند. ابوبکر به دنبال پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله رفت و قریش به علی علیه‌السلام نگاه می‌کردند ـ و گمان می‌کردند پیامبر است ـ هنگامی که صبح شد ناگهان نگاه کردند و دیدند علی علیه‌السلام است گفتند: محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله کجا است؟ فرمود: «من آگاهی ندارم»، گفتند: ما تعجب می‌کردیم هنگامی که سنگ به سوی تو می‌انداختیم پیچ و تاب می‌خوردی و از یک پهلو به پهلوی دیگر می‌شدی در حالی که وقتی به سوی محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله سنگ می‌انداختیم تکان نمی‌خورد! و این آیه دربارهٔ این ماجرا نازل شده

۱. الغدیر، جلد ۲، صفحه ۴۸.
۲. شواهد التنزیل، جلد ۱، صفحه ۱۹۶، حدیث ۱۳۳.
۳. همان مدرك، صفحه ۹۸.

است: ﴿وَ مِنَ النّاسَ مَنْ يَشْرى نَفْسَهُ ابْتِغاءَ مَرْضاةِ اللهِ.﴾ [۱]

۵ـ حاکم نیشابوری در کتاب معروف مستدرك الصّحیحین از ابن عباس چنین نقل می‌کند که علی علیه‌السلام جان خویش را به خدا فروخت؛ لباس پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را پوشید، سپس به جای او خوابید ... و در پایان این حدیث می‌گوید: «هذا حَديثٌ صَحيحُ الاَسْنادِ وَ لَمْ يُخْرجاهُ»: «این حدیث معتبری است، هر چند بخاری و مسلم در کتاب خود آن را نیاورده‌اند. [۲]

۶ـ در همان کتاب از حکیم بن جبیر از علی بن الحسین علیه‌السلام نقل می‌کند:

«اِنَّ اَوَّلَ مَنْ شَرَى نَفْسَهُ ابْتِغاءَ مَرْضاةِ اللهِ عَلِيُ بْنُ ابيطالِبٍ»: «نخستین کسی که جان خود را به بهای خشنودی خدا فروخت، علی بن ابیطالب علیه‌السلام بود». [۳]

سپس می‌افزاید: در آن هنگام که علی علیه‌السلام می‌خواست در بستر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بخوابد، این اشعار را زمزمه می‌کرد:

وَقَيْتُ بِنَفْسى خَيْرَ مَنْ وَطَئَ الْحَصَى — وَ مَنْ طافَ بِالْبَيْتِ الْعَتِيْقِ وَ بِالْحِجْرِ

رَسُولِ اِللهِ خافَ اَنْ يَمْكُرو بِهِ — فَنَجّاهُ ذُو الطَّولِ الاِله مِنْ الْمَكْرِ

وَ باتَ رَسُولُ اللهِ فى الْغار آمِناً — مُوَقّىً و فى حِفْظِ الالِهِ وَ فى سَتْرِ

وَ بِتُّ ارائيهمْ وَ لَمْ يَتْهَمونَنى — وَ قَدْ وَطَنْتُ نَفْسى عَلَى الْقَتْلِ وَالاَسْرِ

۱. شواهد التنزیل، جلد ۱، صفحه ۱۰۰. و سورهٔ بقرهٔ، آیهٔ ۲۰۷.
۲. مستدرك الصحیحین، جلد ۳، صفحه ۴ (طبع دارالمعرفه بیروت).
۳. همان مدرك.

«با جان خویش نگهداری و پاسداری از کسی کردم که بهترین انسانی بود که بر روی زمین گام نهاد ـ همان کس که به خانهٔ کعبه و حجر طواف فرمود».

«همان رسول خداﷺ که از مکر دشمنان بیمناك بود ـ و خداوند قادر او را از مکر (و نقشه‌های شوم آنها) رهایی بخشید».

«و رسول خداﷺ در غار در امن و امان بود ـ و در حفظ الهی و در پوشش قرار داشت».

«و من مراقب آنها (دشمنان) بودم، و آنها باور نمی‌داشتند که من به جای پیامبرﷺ خوابیده‌ام ـ در حالی که آماده برای کشته شدن و اسارت بودم». [1]

اشعار فوق که حکایت از نهایت ایثار و جانبازی و افتخار علی علیه‌السلام به این امر می‌کند در کتب دیگر نیز آمده است.

۷ـ طبری مورّخ معروف دربارهٔ مسألهٔ هجرت می‌نویسد: علی علیه‌السلام در بستر پیامبرﷺ خوابیده بود و دشمنان نظاره می‌کردند و او را در بستر می‌دیدند در حالی که پوشش پیامبر را به روی خود کشید و می‌گفتند: به خدا این همان محمدﷺ است! تااینکه صبح شد و علی علیه‌السلام از بستر پیامبرﷺ برخاست! (طبری این داستان را در کنار آیه ﴿وَ اِذْ یَمْکُرُ بِکَ الَّذینَ کَفَرُوا لِیُثْبِتُوکَ ...﴾ که آن هم مربوط به داستان

۱. مستدرك الصحیحین، جلد ۳، صفحه ۴.

هجرت است نقل کرده است.[1]

۸ـ ابن اثیر در اسد الغابه در فضائل علی علیه‌السلام نقل می‌کند: هنگامی که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله ارادهٔ هجرت فرمود، علی علیه‌السلام را برای ادای دیون و رد امانت هایی که نزد او بود، در مکه گذارد؛ و در آن شب که از مکه به سوی غار رفت، در حالی که مشرکان خانهٔ او را احاطه کرده بودند؛ دستور داد علی علیه‌السلام در بستر او بخوابد و جامه او را بر روی خود بکشد. سپس داستان لیلة المبیت و وحی الهی را به جبرئیل و میکائیل نقل کرده؛ و در پایان می‌گوید: «سپس خداوند این آیه را بر پیامبرش، در حالی که به سوی مدینه می‌رفت، نازل کرد: ﴿وَ مِنَ النّاسِ مِنْ یَشْرِی نَفْسَهُ ابْتِغاءَ مَرْضاةِ اللهِ.﴾ [2]

۹ـ احمد حنبل یکی از ائمه چهارگانه معروف اهل سنت در مسند خود که از منابع مشهور است، از «ابن عباس» در تفسیر آیه ﴿وَ اِذْ یَمْکُرُ بِکَ الَّذینَ کَفَرُوا لِیُثْبِتُوکَ ...﴾ (به خاطر بیاور) «هنگامی را که کافران نقشه می‌کشیدند که تو را به زندان بیفکنند؛ یا به قتل برسانند؛ یا تبعید کنند؛ آنها نقشه می‌کشیدند و خداوند هم تدبیر می‌کرد؛ و خداوند بهترین مدبران است» نقل می‌کند که قریش در مکه به مشاوره پرداختند؛ بعضی گفتند به هنگام صبح او را ببندید و به زندان بیفکنید ـ منظورشان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بود ـ و بعضی گفتند او را به قتل برسانید؛ و بعضی گفتند او را

۱. سورهٔ انفال، آیهٔ ۳۰. تاریخ طبری، جلد ۲، صفحه ۱۰۰.
۲. اسد الغابه، جلد ۴، صفحه ۲۵.

تبعید کنید؛ خداوند متعال پیامبرش را از این ماجرا آگاه ساخت؛ و در این هنگام علی علیه‌السلام در بستر پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله خوابید ... (و پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله) از مکه خارج شد) [۱].

امام احمد، اشاره‌ای به آیهٔ ﴿وَ مِنَ النّاسِ مَنْ يَشْرِی نَفْسَهُ﴾، نمی‌کند ولی از آیه ﴿اِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذينَ كَفَرُوا ... ﴾ که آن هم در ماجرای لیلة المبیت وارد شده سخن می‌گوید.

روایات منحصر به آنچه گفته شد نمی‌باشد و روایات فراوان دیگری در منابع معروف در این زمینه نقل شده که برای اطلاع بیشتر می‌توانید به کتاب‌های احقاق الحق [۲] و شواهد التنزیل [۳] و فضائل الخمسه [۴] و الغدیر [۵] و تفسیر برهان [۶] مراجعه فرمائید.

۱. مسند احمد، جلد ۱، صفحه ۳۴۸ (طبع دار صادق بیروت).
۲. احقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۲۳ ـ ۴۵، و جلد ۶، صفحه ۴۷۹ ـ ۴۸۱ و جلد ۸ صفحه ۳۳۵ ـ ۳۴۸، و جلد ۱۴ صفحه ۱۱۶ ـ ۱۳۰.
۳. للّه‌شواهد التنزیل، جلد ۱، صفحه ۹۶ به بعد.
۴. فضائل الخمسه، جلد ۲، صفحه ۳۴۵ به بعد.
۵. الغدیر، جلد ۲، صفحه ۴۹ به بعد.
۶. تفسیر برهان، جلد ۱، صفحه ۲۰۶ و ۲۰۷.

۴ـ آیه حکمت

در آیه ۲۶۹ سوره «بقره» می‌خوانیم: ﴿یُؤتِی الْحِکْمَةَ مَنْ یَشاءُ وَ مَنْ یُؤتَ الْحِکْمَةَ فَقَدْ اوتِیَ خَیْراً کثیراً﴾:

«خداوند دانش و حکمت را به هرکس بخواند (و شایسته باشد) می‌دهد؛ و به هر کس دانش داده شود، که خیر فراوانی داده شده است».

حاکم حسکانی در شواهد التنزیل از ربیع بن خیثم نقل می‌کند که:

نام علی علیه‌السلام را نزد او بردند، گفت: «لَمْ اَرُهْم یَجِدُونَ عَلَیْهِ فی حُکْمِهِ وَاللهُ تَعالی یَقُول وَ مَنْ یُؤتَ الْحِکْمَةَ فَقَدْ اوتِیَ خَیْراً کَثیراً»: «ندیدم کسی از مردم بتواند ایرادی بر حکم وداوری آن حضرت بگیرد؛ و خداوند متعال می‌گوید کسی که دانشی به او داده شده است خیر فراوانی به او داده شده است». [1]

در همان کتاب چند حدیث دیگر به همین معنی یا نزدیک به آن نقل شده است. در ضمن از ابن عباس نیز نقل می‌کند که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «مَن اَرادَ اَن یَنْظُرَ

۱. شواهد التنزیل، جلد ۱، صفحه ۱۰۷ حدیث ۱۵۰.

اِلی اِبْراهِیْمَ فی حِلْمِهِ وَ اِلی نُوْحٍ فی حِکْمَتِهِ وَ اِلی یُوسُفَ فی اِجْتِماعِهِ فَلْیَنْظُرْ اِلی عَلِیِّ بْنِ اَبی طالِبٍ»: «کسی که می‌خواهد به ابراهیم در حلمش، و به نوح در حکمتش، و به یوسف در مردم داریش بنگرد؛ نگاه به علی بن ابی طالب علیه‌السلام کند».[۱]

و در جای دیگر از ابی العمراء نقل می‌کند که: ما نزد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بودیم، علی علیه‌السلام به سوی ما آمد، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «مَنْ سَرَّهُ اَنْ یَنْظُرَ اِلی آدَمَ فی عِلْمِهِ وَ نُوحٍ فی فَهْمِهِ وَ اِبْراهیمَ فی خُلَّتِهِ فَلْیَنْظُرْ اِلی عَلِیِّ بْن اَبیطالبٍ»:

«کسی که خشنود می‌شود که به آدم علیه‌السلام در علمش نگاه کند، و به نوح علیه‌السلام در فهمش، و به ابراهیم در مقام خلیل اللّٰهیش پس نگاه به علی بن ابی‌طالب کند (که همه این صفات در او جمع است).[۲]

و نیز از عبدالله بن عباس نقل می‌کند که نزد رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بودم، دربارهٔ علی علیه‌السلام از او سؤال شد فرمود: «قُسِمَّتِ الْحِکْمَةُ عَشَرَةِ اَجْزاءَ فَاُعْطِیَ عَلی تِسْعَةُ اَجْزاءَ وَ اُعْطِیَ النّاسُ جُزْءً واحِداً»:

«دانش و حکمت به ده قسمت تقسیم شده، نه قسمت آن به علی علیه‌السلام داده شده و یک قسمت آن به همهٔ مردم».[۳]

این تعبیرات به خوبی نشان می‌دهد که در امت اسلامی بعد از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله

۱. همان مدرك، جلد ۱، صفحه ۱۰۶، حدیث ۱۴۷.
۲. شواهد التنزیل، جلد ۱، صفحه ۷۹ حدیث ۱۱۶.
۳. همان مدرك، صفحه ۱۰۵، حدیث ۱۴۶.

کسی در علم و دانش و حکمت، به پای علی علیه‌السلام نمی‌رسد و از آنجا که مهم‌ترین رکن امامت، علم و حکمت است؛ لایق‌ترین فرد برای امامت و خلافت بعد از پیامبر گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله او بوده است.

در صحیح ترمذی نیز آمده است که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «**اَنَا دارُ الْحِکْمَةِ وَ عَلِیٌّ بابُها**»: «من خانهٔ دانشم و علی علیه‌السلام در آن خانه است». [1]

مسلّم است که هر کسی بخواهد وارد خانه‌ای شود باید از در وارد گردد، همان گونه که قرآن مجید نیز دستور داده است: ﴿**وَأْتُوا الْبُیُوتَ مِنْ اَبْوابِها**﴾ «و از در خانه‌ها وارد شوید» [2] بنابراین هر کس می‌خواهد به خزائن علم و دانش پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله راه یابد، باید از علی علیه‌السلام آغاز کند، و کلید این گنجینه را از او بطلبد.

۱. صحیح ترمذی، جلد ۵، صفحهٔ ۶۳۷ (کتاب المناقب ـ باب مناقب علی بن ابیطالب، حدیث ۳۷۲۳).
۲. سورهٔ بقرهٔ، آیهٔ ۱۸۹.

۵ ـ سورهٔ هَل اَتی

سورهٔ «**هل اَتی**» یکی دیگر از اسناد مهم فضیلت علی علیه‌السلام و اهل بیت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است. دقّت در محتوای این سوره و تعبیرات آن و همچنین شأن نزولی که برای آن ذکر شده پرده از روی مسائل زیادی بر می‌دارد.

درست است که آیات این سوره، یک بحث کلی را مطرح می‌کند ولی هفده آیه آن که از آیه ﴿**اِنَّ الاَبْرارَ یَشْرَبُونَ مِنْ کَاسٍ کانَ مِزاجُها کافُوراً**﴾ «به یقین ابرار(و نیکان) از جامی می‌نوشند که باعطر خوش آمیخته است»[1] آغاز می‌شود و تا آیه ۲۲ ادامه دارد. دربارهٔ گروهی به عنوان «اَبْرار» (نیکان)) سخن می‌گوید؛ ولی شأن نزول‌ها و روایات متعددی که در منابع معروف اسلامی وارد شده، نشان می‌دهد که مصداق اتم و اکمل ابرار در این آیه، علی علیه‌السلام و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام بوده‌اند.

قابل توجه اینکه در این آیات هفده گانه از انواع نعمت‌های بهشتی، و برترین و بالاترین آنها ـ اعم از معنوی و مادی ـ بحث شده است. باغهای بهشتی ، چشمه‌های

---

۱. سورهٔ هل أتی، آیهٔ ۵.

شراب طهور بهشتی، لباس‌ها، زینت‌ها، غذاها، تخت‌ها و سریرها، خدمتکاران، بالاخره نعمت‌های بزرگ و ملک عظیم سخن می‌گوید؛ تنها نعمتی که در لابِ‌لای این همه نعمت به آن اشاره نشده همان همسران و حوریان بهشتی است که بعضی از آگاهان به رموز قرآن می‌گویند این امر به احترام بانوی اسلام فاطمه زهرا علیها السلام بوده است.

در کمتر سوره از سوره‌های قرآن این همه نعمت‌های بهشتی در حد بالا در کنار هم قرار گرفته؛ و این نشان می‌دهد که منظور از «**ابرار**» در اینجا افراد عادی نیستند؛ بلکه نیکان و پاکانی در اوج عظمت و قرب به خدا می‌باشند.

این نکته نیز قابل توجه است که نشانه هایی از «**ابرار و نیکان**» در آیات ۷ ـ ۱۰ این سوره ذکر شده است که وضع آن را روشن‌تر می‌سازد؛ می‌فرماید:

﴿یُوْفُونَ بِالنَّذْرِ وَ یَخافُونَ یَوْماً کانَ شَرُّهُ مُسْتَطیراً ـ وَ یُطْعِمُونَ الطَّعامَ عَلی حُبِّهِ مِسکیناً وَ یَتیماً وَ اَسیراً ـ اِنَّما نُطْعِمُکُمْ لِوَجْهِ اللهِ لانُریدُ مِنْکُمْ جَزاءً وَ لا شُکُوراً ـ اِنّا نَخافُ مِنْ رَبِّنا یَوْماً عَبُوساً قَمْطَریراً﴾:

«ابرار» (نیکان)آنها به نذر خود وفا می‌کنند، و از روزی که شر و عذابش گسترده است می‌ترسند.

و غذای (خود) را با اینکه به آن علاقه (و نیاز) دارند به مستمند و یتیم و اسیر

اطعام می‌کنند. (و می‌گویند:) ما شما را بخاطر خدا اطعام می‌کنیم، و هیچ پاداش و سپاسی از شما نمی‌خواهیم. ما از پروردگارمان خائفیم در آن روزی که عبوس و سخت و است».

اما شأن نزول این آیه: زمخشری در تفسیر معروف خود کشاف از ابن عباس چنین نقل می‌کند که حسن و حسین علیهما السلام بیمار شده بودند پیامبر صلی الله علیه و آله با جمعی (از یاران) از آنها عیادت کردند؛ صحابه رو به علی علیه السلام کردند، گفتند: ای ابوالحسن! اگر برای شفای فرزندت نذری می‌کردی خوب بود؛ علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام و خادمهٔ آنها، فضه نذر کردند که اگر آنها شفا یابند سه روز روزه بگیرند ـ در بعضی از روایات آمده که حسن و حسین علیهما السلام نیز نذر کردند ـ [1] چیزی نگذشت که هر دو شفا یافتند و چون غذائی نداشتند: علی علیه السلام سه صاع (من) جو، وام گرفت؛ و فاطمه علیها السلام یک صاع آن را خمیر کرد و پنج قرص نان به تعداد آنها برای افطار روز اول درست کرد؛ در این هنگام فقیر سائلی بر در خانه آمد و گفت: «**السَّلامُ عَلَیْکُمْ اَهْلَ بَیْتِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله**»! «مسکینی از مساکین مسلمانانم» مرا اطعام کنید، تا خداوند شما را از غذاهای بهشتی اطعام کند آنها مسکین را بر خود مقدّم داشتند، غذای خود را به او دادند و آن شب چیزی جز آب نخوردند، فردا نیز روزه گرفتند، و هنگام غروب موقعی که

۱. نذر امام حسن و امام حسین علیهما السلام در روایت جعفی طبق نقل تفسیر قرطبی آمده است (تفسیر قرطبی، جلد ۱۰، صفحه ۶۹۲۲).

طعام همانند روز سابق برای افطار آماده کرده بودند، یتیمی بر در آمد، او را نیز بر خود مقدم شمردند و غذای خود را به او دادند و روز سوم اسیری آمد و همان کار را تکرار کردند، هنگام صبح علی علیه‌السلام دست حسن و حسین علیهماالسلام را گرفت و خدمت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله آمد هنگامی که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آنها را دید در حالی که از شدت گرسنگی می‌لرزیدند، فرمود: «چقدر برای من ناراحت کننده است آنچه را در شما می‌بینم» و با آنها برخاست و به سراغ فاطمه علیهاالسلام رفت در حالی که در محراب عبادت بود و شدیداً گرسنه بود، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ناراحت شد، در این هنگام جبرئیل نازل شد و گفت: «ای محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله! بگیر این سوره را، خداوند با داشتن چنین‌اهل بیتی به تو تبریک می‌گوید»، و سپس سورهٔ هَلْ اَتی را بر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله خواند [1] همین معنی را با تفاوت مختصری، قرطبی در تفسیرش ذیل آیات مورد بحث نقل می‌کند، و اشعاری هم از تقاضا کنندگان و بانوی اسلام در این زمین نقل می‌نماید. [2]

فخر رازی نیز در تفسیرش از واحدی در کتاب الوسیط و زمخشری در کشاف عین این داستان را نقل کرده، ولی در ذیل آن می‌افزاید: جمله ﴿اِنَّ الاَبْرار یَشْرَبُون ...﴾ به صورت صیغه جمع است، و شامل همهٔ نیکان می‌شود، و نمی‌توان آن را تخصیص به یک فرد (علی بن ابیطالب علیه‌السلام) داد البته انکار نمی‌توان کرد که علی علیه‌السلام

۱. تفسیر کشاف، جلد ۴، صفحه ۶۷۰، ذیل آیات این سوره.
۲. تفسیر قرطبی، جلد ۱۰، صفحه ۶۹۲۲.

در عموم این آیات داخل است؛ ولی اختصاص به او ندارد ... .

مگر اینکه گفته شود، این سوره به هنگام انجام اطاعت مخصوص از ناحیهٔ علی علیه‌السلام نازل شده، ولی در اصول فقه ثابت شده است که معیار، عموم لفظ است؛ نه خصوصیت سبب! [1]

ولی گویا فخر رازی این مطلب را فراموش کرده که شأن نزول می‌گوید این آیات دربارهٔ علی علیه‌السلام و فاطمه علیهاالسلام و حسن و حسین علیهماالسلام نازل شده است، نه خصوص علی بن ابیطالب که مشکل صیغه جمع پیش آید.

به علاوه منظور از شأن نزول، از میان بردن عمومیت مفهوم آیه نیست، بلکه منظور آن است، نخستین بار که این آیات نازل شد پس از انجام آن عبادت و اطاعت و ایثار ویژه از سوی این خانواده بود؛ و این خود فضیتلی بزرگ و موهبتی عظیم است که بعد از انجام آن عمل، این آیات نازل گردد. و به تعبیر دیگر علی علیه‌السلام و خاندانش مصداق عالی این آیات، بلکه کامل‌ترین نمونهٔ آن محسوب می‌شوند؛ چرا که سبب نزول این آیات، عمل پاك آنها بود، و اگر کسی بخواهد این فضیلت بزرگ را انکار کند؛ خویشتن را فریب داده است.

آلوسی نیز در روح المعانی تمام این داستان را به طور کامل از ابن عباس نقل می‌کند و سپس می‌افزاید: این خبر در میان مردم مشهور است.

۱. تفسیر فخر رازی، جلد ۳، صفحه ۲۴۴.

سپس همانگونه که طریقهٔ او است سعی می‌کند آن را کمرنگ یا بی رنگ نشان دهد و برای این منظور بعد از بیان مطالبی دربارهٔ اسناد این حدیث می‌افزاید احتمال نزول این آیات دربارهٔ علی علیه‌السلام و فاطمه علیهاالسلام وجود دارد، ولی اثبات و نفی آن هیچ کدام قطعی نیست چون اخبار در این زمینه متعارض و مختلف است تازه اگر قائل به عدم نزول این آیات دربارهٔ آن بزرگواران باشیم چیزی از مقام والای آن نمی‌کاهد، زیرا داخل بودن آنها در عنوان «**ابرار**» مطلب واضحی است، بلکه (از دیگران) اولی هستند، انسان چه دربارهٔ این دو بزرگوار می‌تواند بگوید؟ جز اینکه علی علیه‌السلام مولای مؤمنان وصیّ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله وفاطمه علیهاالسلام پارهٔ تن رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و جزء وجود محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله و حسنین علیهماالسلام روح و ریحان و سروران جوانان بهشت‌اند، اما مفهوم این سخن ترك دیگران نیست». [1]

ولی می‌گوئیم اگر فضیلتی را با این شهرت نادیده بگیریم بقیّه فضائل نیز به تدریج به چنین سرنوشتی دچار می‌شود، و روزی فرا خواهد رسید که افضلیت علی علیه‌السلام و بانوی اسلام و امام حسن و امام حسین علیهم‌السلام نیز زیر سؤال خواهد رفت. چرا این روایت مشهور را که بزرگان محدثان و مفسران نقل کرده‌اند و روایت معارض قابل ملاحظه‌ای ندارد نادیده بگیریم و راه‌های معرفت و شناخت آن بزرگواران به روی خود ببندیم؟!

۱. روح المعانی، جلد ۲۹، صفحه ۱۵۸.

سیوطی دانشمند معروف اهل سنت نیز در تفسیر الدر المنثور، از ابن مردویه از ابن عباس نقل می‌کند که آیهٔ ﴿وَ يُطْعِمُونَ الطَّعامَ عَلى حُبِّهِ ...﴾ دربارهٔ علی علیه‌السلام و فاطمه زهرا علیهاالسلام نازل گردیده است.

شبلنجی در نورالابصار داستان شأن نزل را به طور کامل آورده است [1] و همچنین گروه دیگری از بزرگان مفسران و محدثان.

هل اَتی در اشعار شعراء

نازل شدن این سوره دربارهٔ اهل بیت علیهم‌السلام به قدری آشکار است که بسیاری از شعرای معروف در اشعار خود اشاره به این معنی کرده‌اند، از جمله این شعرا از امام شافعیه، محمد بن ادریس شافعی در کتب متعددی نقل شده است:

اِلی مَ، اِلی مَ، وَ حَتّی مَتی — اُعاتَبُ فی حُبِّ هَذا الْفَتی؟

وَ هَلْ زُوِّجَتْ فاطِمُ غَیْرَهُ؟ — وَ فی غَیْرِهِ هَلْ اَتی، هَلْ اَتی؟:

«تا کی، تا کی، و تا چه زمان؟ ـ من در مورد محبت این جوانمرد سرزنش می‌شوم؟! آیا فاطمه زهرا علیهاالسلام به غیر او ازدواج کرد؟ ـ و آیا دربارهٔ غیر او «هل اَتی» آمده

۱. نورالابصار، صفحه ۶۲.

است».[1]؟!

ابن بطریق از علمای قرن ششم هجری در کتاب عمده عیون صحاح الاخبار، از تفسیر ابواسحاق ثعلبی نقل می‌کند که گفته است

اَنَـــا مَـــولی لِـــفَتی اُنْـــزِلَ فـیهِ هَـلْ اَتـی:

«من غلام جوانمردی هستم که سورهٔ «**هل اَتی**» دربارهٔ او نازل شد».[2]

و نیز محمد بن طلحه شافعی (از علمای قرن هفتم) در کتاب مطالب السؤال دربارهٔ اهل بیت پیامبرﷺ می‌گوید:

هُـــمُ الْـعُرْوَةُ الْـوُثْقی لِـمُعْتَصِمٍ بِـها مَـــناقِبُهُمْ جـــائَتْ بِـــوَحْيٍ وَ اِنْـزالِ

مَناقِبُ فی الشُوری وَ سُورَةُ هَلْ اَتی وَ فی سُورَةِ الاَحزابِ یَعْرِفُهَا التالی:

«آنها دستگره‌های محکم ایمانند برای هر کس که به دامن آنها چنگ زند ـ فضائل آنها در وحی قرآنی آمده است.

مـناقب و فـضائلی در سوره «**شـوری**» و سوره «**هـل اَتـی**» آمده ـ و در سوره «**احزاب**»نیز مناقب آنها موجود است که هر تلاوت کننده‌ای آن را می‌داند».[3]

منظور از فضائل آن خانواده در سورهٔ «**شوری**»، همان آیه ﴿**قَلْ لا اَسئَلُکُمْ عَـلَیْهِ**

۱. احقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۱۵۸ و علی من الکتاب و السنه، جلد ۱، صفحه ۴۴۷.
۲. عمدة عیون صحاح الاخبار، صفحه ۳۴۹ (طبع جامعة المدرسین).
۳. مطالب السؤال، صفحه ۸ (مطابق نقل الغدیر، جلد ۳، صفحه ۱۰۹).

اَجْراً اِلَّاالْمَوَدَّةَ فی الْقُرْبی﴾ است.[۱]

و منظور از سوره «احزاب»، آیه ﴿اِنَما یُریدُ اللهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَیْتِ﴾[۲] می‌باشد، و داستان سوره «هَلْ اَتی» نیز معلوم است.

اشعار فراوان دیگری نیز در این باره از طلائع ابن رزیک (ابوالغارات) نقل شده است.[۳]

خرده گیران در برابر سورهٔ هَلْ اَتی!

هر کس به کتب حدیث و تفسیر و تاریخ، برادران اهل سنت آشنا است به خوبی می‌داند هر جا سخن از فضیتلی دربارهٔ علی بن ابیطالب علیه‌السلام و اهل بیت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است بعضی از متعصبان از چپ و راست به آن خرده می‌گیرند؛ و با انواع بهانه‌ها سعی دارند به سند دلالت و مضمون آن حدیث ایراد کنند؛ و آنرا کمرنگ سازند؛ هر چند ایرادها سست و واهی باشد. گویا تعهد محکمی سپرده‌اند که چیزی از این فضائل را نپذیرند، و اگر بپذیرند با پیش داوری‌های آنها سازگار نیست.

مطالعه آثاری همچون تفسیر روح المعانی و فخر رازی و المنار و مانند آنها

۱. سورهٔ شوریٰ، آیهٔ ۲۳.
۲. سورهٔ احزاب، آیهٔ ۳۳.
۳. به کتاب علی فی الکتاب و السّنه، جلد ۱، صفحه ۴۴۷ مراجعه شود.

شاهد گویای این سخن است که پیش داوری‌های اعتقادی آنها در همه جا مانع از قبول کامل این احادیث شده است بحدّی که گاهی انسان از ایرادهای سستی که بر این احادیث گرفته‌اند، در شگفتی فرو می‌رود.

این در حالی است که فضائل دیگران را هر چه باشد با مسامحه و اغماض و چشم پوشی می‌پذیرند، هر چند آثار ضعف از آن نمایان باشد، ولی با این همه، باز هم موارد زیادی از زیر شمشیر انتقادات آنها سالم به درآمده که همان نیز برای پی بردن به حقیقت کافی است.

به هر حال لازم است در اینجا به بخش عمدهٔ آن خرده‌گیری‌ها اشاره شود:

۱ـ این فضیلت در صورتی صحیح است که سوره در مدینه، و بعد از تولد امام حسن و امام حسین علیهما السلام نازل شده باشد ـ مشهور این است که امام حسن علیه السلام در سال سوم هجری و امام حسین علیه السلام در سال چهارم متولد شده است ـ در حالی که بسیاری معتقداند این سوره مکی است ـ بنابراین با شأن نزول فوق سازگار نیست.

ولی بنا به گفتهٔ مفسّر معروف اهل سنت، قرطبی، مشهور علماء معتقداند که این سوره در مدینه نازل شده است (و قال الجمهور مدنیّه). [۱]

گروه عظیم دیگری نیز با این سخن هم صدا شده‌اند، از جمله:

حاکم حسکانی این سوره را جزء سوره‌های «مدنی» شمرده که بعد از سوره

۱. تفسیر قرطبی، جلد ۱۰، صفحه ۶۹۰۹.

«**الرحمن**» و قبل از سوره «**طلاق**» نازل شده است قابل توجه اینکه: دانشمند مزبور، هشت روایت در این زمینه نقل کرده که در همهٔ آنها تصریح شده است که سورهٔ «**هل اَتی**»، مَدَنی است، این روایات بعضی از «ابن عباس» و بعضی از عکرمه و حسن و بعضی از دیگران است.

او در ضمن کلماتش می‌گوید: بعضی از دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام بر این داستان (شأن نزول سورهٔ هَلْ اَتی) اعتراض کرده‌اند که این سوره به اتفاق علمای تفسیر در مکه نازل شده است در حالی که این داستان مربوط به مدینه است!

سپس می‌افزاید چگونه این شخص ادعای اتفاق مفسران می‌کند در حالی که اکثر آنان بر خلاف این عقیده‌اند و سوره را مدنی می‌دانند؟! [1]

در تاریخ القرآن ابوعبدالله زنجانی از کتاب نظم الدّرر، و تناسخ الایات والسور از جمعی از معاریف اهل سنت نقل کرده که سوره «**انسان**» (هَلْ اَتی) از سوره‌های مدنی است. [2]

سیوطی مفسر معروف در الدّر المنثور نیز همین معنار را از ابن عباس به طرق مختلف نقل کرده است.

در اتقان سیوطی نیز از بیهقی در دلائل النبوه از عکرمه نقل شده است که سورهٔ

۱. شواهد التنزیل، جلد ۲ از صفحه ۳۱۰ ـ ۳۱۵.
۲. تاریخ القرآن، صفحه ۵۵

هل اَتی در مدینه نازل شده است. [۱]

به علاوه تمام کسانی که شأن نزول این سوره را علی علیه‌السلام و فاطمه زهرا علیهاالسلام و حسن و حسین علیهماالسلام دانسته‌اند ـ و آنها گروه زیادی هستند که در سابق به آنها اشاره شد ـ همه شهادت بر مدنی بودن سوره داده‌اند.

از همهٔ اینها گذشته به فرض که قسمتی از این سوره در مکه نازل شده باشد، آن قسمت که مربوط به جریان نذر علی علیه‌السلام و خاندانش می‌باشد در مدینه نازل شده است و مانعی ندارد که قسمتی از سوره مکّی، و قسمتی مدنی باشد.

روی همین جهت، نویسنده تفسیر روح البیان (بُرسوئی حنفی) بعد از آن که از جمعی از علمای بزرگ نقل می‌کند که سورهٔ «**هَلْ اَتی**» در مدینه نازل شده، به سخن کسانی که بعضی از آیات آن را مکی و بعضی از آیاتش را مدنی می‌دانند اشاره کرده، می‌گوید: بنابراین می‌توانی بگویی این سوره مکی است و می‌توانی بگویی مدنی است، ولی به هر حال آیات مدنی در این سوره بیش از آیات مکی است، پس ظاهر این است که این سوره را مدنی نام نهی، و به هر صورت ما شک در صحت داستانی که در شأن نزول آن گفته‌اند نداریم! [۲]

از جمله نکاتی که این مفّسر و بعضی دیگر از آگاهان، دلیل بر مدنی بودن این

۱. تفسیر المیزان، جلد ۲۰، صفحه ۲۲۱.
۲. روح البیان، جلد ۱۰، صفحه ۲۶۹.

سوره گرفته‌اند این است که واژهٔ «اسیر» در آن آمده است، و می‌دانیم در مکه اسیری وجود نداشت و مسأله اسیر و اسارت بعد از نزول حکم جهاد در مدینه بود.

نویسنده روح البیان در این زمینه چنین می‌گوید: «دَلَّ عَلی لذالِکَ اِنَّ الاَسیرَ اِنَّما کانَ فِی الْمَدینَةِ بَعْدَ آیَةِ الْقِتالِ وَ الاَمْرْ بِالْجِهادِ»: «دلیل بر مدنی بودن این آیات وجود کلمهٔ اسیر در آن است، چرا که اسیر در مدینه بعد از آیه جنگ و فرمان به جهاد بود». [۱]

شگفت آور اینکه متعصبانی که به آسانی حاضر به رها کردن پیش‌داوری‌های خود در زمینه ولایت و خلافت نیستند برای «اسیر» در اینجا توجیهاتی کرده‌اند که می‌تواند پرده از روی حقایقی بردارد؛ گاه گفته‌اند منظور از اسیر کسی است که اسیر زوجه و همسرش باشد! یا اسیر چنگال بدهکاری و دین گردد! و مانند اینها... . [۲]

باید سؤال کرد با امکان تفسیر اسیر به معنی حقیقی چرا به سراغ مجازات برویم؟ چرا؟ ... .

۲ـ لفظ آیه عام است چگونه می‌توان آن را به افراد معینی تخصیص داد.؟

ولی همان گونه که بارها گفته‌ایم عمومیت مفهوم آیات، هرگز منافاتی با شأن نزول خاص ندارد و این در بسیاری از آیات دیگر قرآن نیز دیده می‌شود که مفهوم

۱. همان مدرك.

۲. در بحر المحیط، جلد ۸، صفحه ۳۹۵ این اقوال از بعضی از مفسران نقل شده است، ولی نویسنده این کتاب (ابوحیان اندلسی) خودش آن را به معنی اسیر از کفار می‌داند.

آیه، عام و گسترده است؛ ولی شأن نزول آن که مصداق اتم و اعلای آن است، مورد خاصی می‌باشد. شگفت آور است که در مورد سایر آیات و شأن نزول‌ها که در قرآن آمده کسی عمومیت مفهوم آیه را دلیل بر نفی شأن نزول آن نمی‌گیرد، ولی در اینجا مسأله عوض شده است!.

۳ـ بهانه دیگری که بهانه جویان مطرح می‌کنند اینکه: چگونه ممکن است انسان سه روز گرسنه بماند و تنها با آب افطار کند؟

ولی این بهانهٔ عجیبی است؛ برای اینکه ما در طول عمر خود افراد زیادی را دیده‌ایم برای بعضی از معالجات طبی، سه روز که سهل است گاه ده روز و بیست روز، و حتی چهل روز امساك می‌کنند؛ یعنی چهل روز تمام تنها آب می‌نوشند و هیچ گونه غذایی نمی‌خورند (حتی آب میوه و چای) و همین امر به عقیده بعضی از پزشکان که بیماری‌ها را از طریق امساك درمان می‌کنند موجب درمان بسیاری از بیماری‌های آنها شده تا آنجا که یکی از پزشکان مشهور غیر مسلمان به نام آلکسی سوفورین کتابی دربارهٔ آثار درمانی امساك چهل روز با ذکر برنامه‌های دقیقی نوشته است. [۱]

بعضی از نویسدگان همین تفسیر، بیش از بیست روز امساک مزبور را به منظور

۱. این کتاب به عربی ترجمه شده و نام آن «التطبیب بالصوم» است وبه فارسی نیز ترجمه شده به نام «روزه روش نوین برای درمان بیماری‌ها».

درمان بعضی از بیماری‌ها ادامه داده‌اند.

اعتصاب غذا که نیز نوعی روزهٔ آب است در عصر ما متداول و گاه متجاوز از چهل روز انجام می‌گیر. ولی چرا این بهانه جویان از سه روز روزه و امساک از غذا و افطار با آب تعجب می‌کنند؟ آیا تنها هدفشان این نیست که به هر طریقی که ممکن شود این فضیلت بزرگ را از کار بیندازند.

۶ و ۷ ـ آیات «برائت» و «سقایة الحاج»

در سورهٔ «**توبه**» در دو مورد آیاتی نازل شده که با توجه به شأن نزول آنها و روایاتی که غالب مفسران و مورخان و محدثان نقل کرده‌اند فضیلت‌های بزرگی برای امیرمؤمنان علی علیه‌السلام در بردارد.

نخست آیات آغاز این سوره است که دربارهٔ اعلان جنگ به مشرکان پیمان شکن نازل شده، و تقریباً تمام مفسران و مورخان اتفاق نظر دارند که در سال نهم هجری هنگامی که این آیات نازل شد و پیمان‌های این گروه از مشرکان را نقض کرد؛ پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله ابوبکر را برای ابلاغ این فرمان انتخاب نمود تا به هنگام حج در مکه آن را برای عموم مردم بخواند؛ ولی چیزی نگذشت که آیات را از او گرفت و به علی علیه‌السلام داد و آن حضرت را مأمور ابلاغ آن کرد تا در مراسم حج به تمام اهل مکه ابلاغ کند و او چنین کرد.

هر چند در جزئیات و شاخ و برگ‌های آن در میان محدثان و مفسران و مورخان

گفتگو است.

در اینجا به قسمتی از این روایات اشاره می‌شود:

۱ـ احمد حنبل امام معروف اهل سنت در کتاب «مسند» خود که یکی از کتب معروف حدیث نزد آنها است چنین می‌گوید: پیامبر اکرمﷺ سورهٔ «**برائت**» را با ابوبکر به سوی اهل مکه فرستاد که اعلام کند بعد از آن سال هیچ مشرکی حق حج خانه خدا ندارد و هیچ کس نباید به صورت عریان و برهنه، طواف خانه کند ... سپس پیامبرﷺ به علی علیه‌السلام فرمود خود را به ابوبکر (در وسط راه مکه و مدینه) برسان، ابوبکر را به سوی من بازگردان و تو سورهٔ «**برائت**» را ابلاغ کن؛ علی علیه‌السلام چنین کرد و در آخر حدیث هنگامی که ابوبکر سؤال می‌کند آیا چیزی بر ضد من نازل شده که من نباید سوره را ابلاغ کنم پیامبرﷺ می‌فرماید: «**اُمِرْتُ اَنْ لا یُبَلِغَهُ اِلا اَنَا اَوْ رَجُل مِنّی**»: «من مأمور شده‌ام که این سوره را ابلاغ نکند مگر من یا مردی که از من است». [۱]

ترمذی نیز در سنن معروف خود که از منابع اصلی حدیث اهل سنت محسوب می‌شود همین حدیث را به تعبیر دیگری در بحث تفسیر القرآن از انس بن مالک نقل می‌کند، که پیامبرﷺ سوره «برائت» را با ابوبکر فرستاد، سپس او را فرا خواند و فرمود: «**لا یَنْبَغی لِاَحَدٍ اَنْ یُبَلِّغَ هذا اِلاّ رَجُلٌ مِنْ اَهْلی فَدَعا عَلِیّاً فَاَعْطاهُ اِیّاهُ**»: «سزاوار

۱. مسند احمد، جلد اول، صفحه ۳ (طبع دار الصادق).

نیست برای احدی که این سوره را ابلاغ کند مگر مردی از خاندانم سپس علی علیه‌السلام را فراخواند و سوره را به او داد». [۱]

سپس ترمذی حدیث دیگری از ابن عباس دربارهٔ همین موضوع، ولی مشروح‌تر و مفصّل‌تر نقل کرده [۲] و جالب اینکه بعد از اتمام هر دو حدیث، از قول خود یا دیگران می‌گوید: «**هذا حَدیثٌ حَسَنٌ غَریبٌ**»: «این حدیث خوب و عجیبی است»، ولی این تعبیر را نه دربارهٔ احادیث قبل از آن می‌کند و نه حدیث بعد از آن؛ و این خود از مسائل غریب است گویی هر حدیثی که فضیلت فوق العاده‌ای را دربارهٔ علی علیه‌السلام نقل می‌کند از دیدگاه آنها غریب است.

۲ـ سیوطی در الدرالمنثور از عبدالله بن احمد حنبل و ابن مردویه از علی علیه‌السلام نقل می‌کند هنگامی که ده آیه آغاز سورهٔ برائت بر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نازل شد، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ابوبکر را فرا خواند تا این آیات را گرفته، بر اهل مکه بخواند، سپس مرا صدا زد و به من فرمود: ابوبکر را دریاب و هر کجا او را ملاقات کردی نامه را از او بگیر ـ و تو این آیات را بر مردم بخوان ـ ابوبکر بازگشت و گفت: ای رسول خدا آیا چیزی دربارهٔ من نازل شده بود؟ (که نشان می‌دهد من شایسته این کار نیستم؟!).

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: نه، ولی جبرئیل نزد من آمد و گفت: «این پیام را هرگز کسی از

۱. سنن ترمذی، جلد ۵، صفحه ۲۷۵ (حدیث شمارهٔ ۳۰۹۰).
۲. همان مدرك، حدیث ۳۰۹۱.

سوی تو ادا نمی‌کند مگر خودت یا مردی از تو» (از نزدیکان و خاصانت). [۱]

۳ـ در همان کتاب از احمد و ترمذی و نیز ابن مردویه از انس نقل می‌کند که او آیات برائت را با ابوبکر فرستاد، سپس او را فرا خواند و فرمود: «**لا یَنْبَغی لِاَحَدٍ اَنْ لایُبَلِّغَ هذا اِلّا رَجُلٌ مِنْ اَهْلی، فَدَعا عَلِیّاً فَاَعْطاهُ اِیّاهُ**»: «شایسته نیست برای هیچ کس که این پیام را ابلاغ کند مگر مردی از خاندانم، سپس علی علیه‌السلام را صدا زد و آیات برائت را به او داد». [۲]

۴ـ باز در همان کتاب از سعد بن ابی وقاص نقل می‌کند که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله ابوبکر را با آیات برائت به مکه فرستاد، سپس علی علیه‌السلام را به دنبال او اعزام فرمود، تا آیات را ازاو بگیرد، ابوبکر به خاطر این موضوع در دل ناراحت شد، و آن را به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله اظهار داشت، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «**اِنَّهُ لایُؤَدّی عَنّی اِلّا اَنَ اَوْرَجُلٌ مِنّی**»: «کسی از سوی من ادای مطلب نمی‌کند مگر من یا مردی از خاصّان من». [۳]

۵ـ در همان کتاب از ابوسعید خدری صحابی معروف نقل می‌کند که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نخست ابوبکر را فرستاد تا آیات برائت را از سوی او ابلاغ کند هنگامی که او را فرستاد علی علیه‌السلام را به دنبال او فرستاد و فرمود: «ای علی علیه‌السلام! کسی آن را از سوی من ابلاغ نمی‌کند مگر خودم یا تو، و او را بر شتر مخصوص خود سوار کرد، علی علیه‌السلام

۱. الدّر المنثور، جلد ۳، صفحه ۲۰۹.
۲. همان مدرك.
۳. همان مدرك.

حرکت کرد تا به ابوبکر رسید و آیات برائت را از او گرفت، ابوبکر خدمت پیامبرﷺ آمد در حالی که ترسان بود مبادا چیزی در مذمت او نازل شده باشد، و هنگامی که سؤال کرد، همان جواب را شنید. [۱]

۶ـ باز در همان کتاب از ابو رافع صحابی معروف پیامبرﷺ نقل می‌کند که پیامبر اکرمﷺ ابوبکر را با آیات برائت به سوی حج فرستاد، جبرئیل آمد و گفت: «**اِنَّهُ لَنْ یُؤَدَّیهٰا عَنْکَ اِلا انْتَ اَوْرجُل مِنْکَ**»: «به یقین کسی آن را از سوی تو ابلاغ نمی‌کند مگر خودت یا مردی از خاصّانت و به دنبال آن علی علیه‌السلام را در پی او فرستاد، علی علیه‌السلام در میان مکه و مدینه به او رسید و آیات را گرفت و در موسم حج بر مردم تلاوت کرد. [۲]

۷ تا ۱۸ـ حاکم حسکانی در شواهد التنزیل حدود دوازده روایت در مورد همین موضوع، از اَنَس بن مالک، و ابن عباس و سعد و ابو سعید خدری و ابوهریره و غیر آنها نقل کرده است که ذکر همه آنها به درازا می‌کشد، علاقه‌مندان می‌توانند برای تحقیق بیشتر به کتاب مزبور که در دسترس عموم است مراجعه کنند. [۳]

گروه کثیر دیگری نیز این حدیث را از طرق مختلف نقل کرده‌اند، راویان این حدیث به قدری زیادند که مرحوم علامه امینی می‌گوید: این حدیث متواتر بلکه نزد

---

۱. الدّر المنثور، صفحه ۲۳۰ (با کمی تلخیص).
۲. همان مدرك.
۳. شواهد التنزیل، جلد ۱، صفحه ۲۳۲ ـ ۲۴۳ (حدیث شماره ۳۰۹ ـ ۳۱۸ و ۳۲۳).

بعضی ما فوق حد تواتر است؛ سپس نام ۷۳ نفر از دانشمندان اهل سنّت که این حدیث را در کتب خود آورده‌اند به طور مشروح با ذکر مدارك بر می‌شمرد. [۱]

سپس می‌افزاید: راویانی که اسناد این احادیث به آنها منتهی می‌شوند گروهی از صحابه هستند همچون علی علیه‌السلام، ابوبکر، ابن عباس، جابر بن عبدالله انصاری، انس بن مالک، ابو سعید خردی، و سعید بن ابی وقاص، ابوهریره، عبدالله بن عمر، حبش بن جناده، عمران بن حصین، و ابوذر غفاری [۲]

این بحث را با شعری از شمس الدین مالکی از شعرای معروف قرن هشتم هجری پایان می‌دهیم، می‌گوید:

وَ اَرْسَلَهُ عَنْهُ الرَسُولُ مُبَلِّغاً وَ خَصَّ بِهَذا الاَمْرِ تَخْصیصَ مُفْرَدِ

وَ قالَ هَلِ التَّبْلیغُ عَنّی یَنْبَغی لِمَنْ لَیْسَ مِنْ بَیْتی مِنَ الْقَوْمِ فَاقْتَدی؟

«پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله او را به عنوان مبلغ خود فرستاد ـ و او را منحصراً به این امر اختصاص داد و فرمود: آیا سزاوار است ابلاغ کردن از سوی من ـ به وسیله کسی که از خاندان من نیست تا من از آن پیروی کنم». [۳]

۱. برای آگاهی از نامهای این ۷۳ نفر به کتاب نفیس الغدیر، جلد ۶، صفحه ۳۴۱ ـ ۳۸۸ مراجعه فرمائید.
۲. الغدیر، جلد ۶، صفحات ۳۴۱ ـ ۳۴۸.
۳. همان مدرك، صفحه ۳۳۸.

نتیجه

این حدیث با این گستردگی منابع و مدارك، یکی از دلائل روشن برتری علی علیه‌السلام نسبت به همه کس بعد از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و اعتماد کامل آن حضرت، نسبت به او و نهایت تقرب او در درگاه خدا است. چرا که با صراحت می‌گوید: «جبرئیل امین این دستور را از سوی خدا آورد که باید ابلاغ این آیات به وسیلهٔ علی علیه‌السلام صورت گیرد» و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «این کار، کار من، یا کار مردی از من است، و تنها علی علیه‌السلام شایستگی انجام این کار را دارد».

با توجه به اینکه: الغای پیمان‌های مشرکان یکی از حساس‌ترین مراحل تاریخ اسلام بود و آگاهی و تدبیر و شجاعت فوق العاده‌ای را می‌طلبد و ممکن بود با عکس العمل‌های تندی از سوی مخالفان در مراسم پر شور حج رو به رو شود، انتخاب علی علیه‌السلام برای این کار بهترین دلیل بر این است که او آگاه‌ترین و مدبرترین و شجاع‌ترین فرد امت بود، کسی که برای این کار انتخاب شود به یقین از همه امت برای جانشینی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله شایسته‌تر و لایق‌تر است.

قابل توجه اینکه خود ابوبکر نیز این امر را احساس کرد و هنگامی که نزد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله رسید با نگرانی تمام پرسید آیا چیزی دربارهٔ من نازل شده است؟ و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در جوابش فرمود: «این کار می‌بایست به وسیله یکی از نزدیکترین افراد

به من صورت گیرد»!

باز در اینجا می‌بینیم بهانه جویان با پیش داوری‌هایی که داشته و دارند تمام تلاش خود را برای کمرنگ کردن این فضیلت به کار گرفته‌اند، و با تحلیل‌های سستی از کنار این مسأله گذشته‌اند.

به عنوان نمونه آلوسی در روح المعانی هنگامی که این حدیث را ذکر می‌کند می‌گوید این خبر به طور خلاصه دلالت بر فضیلت علی علیه‌السلام و قربش به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله دارد و هیچ مؤمنی آن را انکار نمی‌کند ولی هرگز دلیل بر این نیست که او در امر خلافت شایسته‌تر از ابوبکر بود، سپس می‌افزاید: بعضی از اهل سنت در اینجا نکته‌ای در نصب ابوبکر به عنوان امیرالحاج و نصب امیرمؤمنان علی علیه‌السلام به عنوان ابلاغ آیات برائت در زمینه نقض عهد مشرکان، ذکر کرده‌اند و آن اینکه: ابوبکر مظهر صفت رحمت و جمال بود ...

از این رو پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله امر مسلمین را در مورد رحمت به او واگذار کرد، ولی علی علیه‌السلام چون اسدالله و مظهر جلال خدا بود ابلاغ نقض عهد کافران را که از آثار جلال و صفات قهر خدا است به او واگذار کرد و آنها همچون دو چشمهٔ جوشان بودند که از یکی صفت جمال می‌جوشید و از دیگری صفت جلال.

آلوسی بعد از ذکر این سخن می‌گوید: این تحلیل خوبی است اگر علّتی را که

پیامبرﷺ بیان فرمود ـ که من یا یکی از خاصانم باید آن را ابلاغ کند) وجود نمی‌داشت». [۱]

همان گونه که آلوسی در آخرین سخن خود گفته است این تحلیل (شاعرانه) با گفتار خود پیامبرﷺ سازگار نیست، چرا که او صریحاً می‌گوید: جبرئیل از سوی خدا برای من دستور آورده است که باید این کار را خود من یا کسی از من انجام دهد، یعنی کسی که همانند پیامبرﷺ و دارای صفات ویژه‌ای و نزدیکترین افراد به او باشد و می‌دانیم پیامبر ﷺ جامع صفات جمال و جلال بود.

چرا این برادران اصرار دارند فضیلتی را با این عظمت نادیده بگیرند؟ و یا با توجیه‌های شاعرانه آن را از مسیر اصلی منحرف سازند، از ترس اینکه مبادا شیعه به آن استناد جوید و مذهب خود را ثابت کند؟!

این سخن را با حدیثی که از ابوذر غفاری که در کتاب مطالب السؤال نقل شده است پایان می‌دهیم، او می‌گوید: پیامبرﷺ فرمود: «**عَلیٌّ مِنّی و اَنَا مِنْ عَلیّ و لا یُؤَدّی اِلّا اَنَا اَوْ عَلیّ**»: [۲] «علی از من است و من از علی هستم و این رسالت را جز من یا علی علیه‌السلام نمی‌تواند ادا کند».

۱. روح المعانی، جلد ۱۰، صفحه ۴۷.
۲. مطالب السؤال، صفحه ۱۸ (طبق نقل الغدیر، جلد ۶، صفحه ۳۴۸).

آیهٔ سقایة الحاج

در همین سورهٔ «برائت» در آیه ۱۹ می‌خوانیم: ﴿اَجَعَلْتُمْ سِقایَةَ الحاجِّ وَ عِمارَةَ الْمَسجِدِ الْحَرامِ کَمَنْ آمَنْ بِاللهِ وَالْیَومِ الآخِرِ وَ جاهَدَ فی سَبیلِ اللهِ لایَسْتَوُونَ عِنْدَاللهَ وَاللهُ لایَهْدِی الْقَومَ الظّالِمینَ: «آیا آب دادن به حاجیان، و آباد ساختن مسجدالحرام را، همانند (عمل) کسی قرار دادید که به خدا و روز بازپسین ایمان آورده، و در راه او جهاد کرده است؟!(این دو،) نزد خدا یکسان نیستند. و خداوند گروه ستمکاران را هدایت نمی کند.».

حاکم حسکانی حنفی در شواهد التنزیل در ذیل این آیه بیش از ده روایت از طرق مختلف آورده است که نشان می‌دهد این آیه دربارهٔ علی علیه‌السلام نازل شده است.

در یکی از روایات از انس بن مالک نقل می‌کند که عباس بن عبدالمطلب و شیبه ـ کلید دار خانه خدا ـ بر یکدیگر تفاخر می‌کردند که علی علیه‌السلام فرا رسید، عباس عرض کرد فرزند برادر توقف کن سخنی با تو دارم، علی علیه‌السلام ایستاد، عباس گفت: شیبه بر من افتخار می‌کند وگمان می‌کند از من شریف‌تر و برتر است، فرمود «ای عموا! تو در جواب او چه گفتی؟ عرض کرد گفتم: «من عموی رسول خدایم و وصی پدر او و سیراب کننده حاجیان می‌باشم من از تو شریفترم»! علی علیه‌السلام به شیبه فرمود: تو در

برابر او چه گفتی؟ عرض کرد من گفتم از تو شریفترم، من امین خدا نسبت به خانهٔ او هستم و کلید دار او می‌باشم؛ چرا تو را امین خود نشمرده آن گونه که مرا امین شمرده است؟!

علی علیه‌السلام فرمود: «افتخار من این است که من نخستین کسی از مردان این امتم که به پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله آیمان آورده و هجرت و جهاد نموده است».

سپس هر سه نزد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آمده و هر کدام سخنش را گفت، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله چیزی در پاسخ نفرمود، آنها بازگشتند، و بعد از چند روز وحی دربارهٔ آنها نازل شد، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به سراغ هر سه فرستاد خدمتش آمدند و آیه ﴿**اَجَعَلْتُمْ سِقایَةَ الحاجِّ** ...﴾ و ما بعد آن را بر آنها تلاوت فرمود. [1]

همین مضمون با تفاوت مختصری در روایات دیگر نیز وارد شده است.

و در بعضی از این روایات آمده است: هنگامی که عباس نزول آیه را شنید، سه بار گفت «**اِنّا قَدْ رَضینا:**» «ما راضی شدیم» علاوه بر حاکم حسکانی گروه زیاد دیگری نیز این احادیث را ـ بعضی به طور مفصل، و بعضی کوتاه و مختصر ـ در کتب خود آورده‌اند، از جمله افراد زیر را می‌توان نام برد:

طبری در تفسیرش از انس بن مالک [2]

۱. شواهد التنزیل، جلد ۱، صفحه ۲۴۹.
۲. تفسیر طبری، جلد ۱۰، صفحه ۵۹.

واحدی در اسباب النّزول [۱]

قرطبی در تفسیرش [۲]

فخر رازی در تفسیر کبیر [۳]

خازن در تفسیر خازن [۴]

ابو البرکات نسفی در تفسیرش [۵]

ابن صباغ مالکی در الفصول المهمه [۶]

در تفسیر الدّر المنثور که تفسیری است بر اساس احادیث اهل سنت، روایات زیادی دربارهٔ نزول این آیه در مورد علی علیه‌السلام و داستان فوق نقل کرده است. [۷]

در اینجا سؤالی پیش می‌آید که آیا اصولاً افتخار کردن بر یکدیگر در اسلام امر نکوهیده‌ای نیست؟ پس چرا امیرمؤمنان علی علیه‌السلام اقدام به این امر فرمود؟

ولی با توجه به یک نکته پاسخ این سؤال روشن می‌شود و آن اینکه گاهی مردم در شناخت ارزش‌ها گرفتار اشتباه می‌شوند، ارزش واقعی را رها کرده و به دنبال مسائلی می‌روند که از نظر ارزشی در درجات بعد قرار گرفته است. در چنین مواردی

۱. اسباب النّزول، صفحه ۱۸۲.
۲. تفسیر قرطبی، جلد ۸، صفحه ۹۱.
۳. تفسیر فخر رازی، جلد ۴، صفحه ۴۲۲.
۴. تفسیر خازن، جلد ۲، صفحه ۲۲۱.
۵. تفسیر ابوالبرکات، جلد ۲، صفحه ۲۲۱.
۶. الفصول المهمه، صفحه ۱۲۳.
۷. الدّر المنثور، جلد ۳، صفحه ۲۱۸ و ۲۱۹.

برای بیان حقیقت افتخار و مباهات نه تنها مانعی ندارد بلکه گاهی یک وظیفه است. مثلاً در مجلسی کسی افتخار می‌کند که من صاحب فلان ثروتم، دیگری می‌گوید فلان کاخ از من است، سومی می‌گوید برای من همین بس که امیر شهرم! و درآنجا شخصی نشسته که برای نشان ارزش‌های واقعی می‌گوید: اگر چه مال و ثروت و مقام و جاه و جلالی ندارم ولی این افتخار برای من کافی است که حافظ قرآنم! این کار نه تنها نکوهیده نیست بلکه یک درس با ارزش است.

۸ـ آیهٔ «وصالح المؤمنین»

در آیهٔ ۴ سوره «**تحریم**»، می‌خوانیم که خداوند بعضی از همسران پیامبرﷺ را که تخلفی کرده بودند مخاطب ساخته می‌گوید: ﴿**وَ اِنْ تَظاهَرا عَلَیهِ فَاِنَّ اللهَ هُوَ مَولاه وَ جَبْریلُ وَ صَالِحُ المُؤمنینَ وَالملائِکَة بَعدَ ذالِکَ ظهیرٌ**﴾:

«اگر بر ضد او دست به دست هم دهید (کاری از پیش نخواهید برد) زیرا خداوند یاور اوست و جبرئیل همچنین و مؤمنان صالح و فرشتگان بعد از آنان پشتیبان اویند».

«**صالح المؤمنین**» همه افراد با ایمان شایسته و صالح و درستکار را شامل می‌شود که یار و یاور پیامبراند، نه تنها اصحاب و یاران صالحی که در عصر او بودند بلکه از یک نظر مؤمنان صالح قرون و اعصار دیگر را نیز در بر می‌گیرد، که هر کدام به نوعی به یاری اسلام و پیامبرﷺ و مکتبش بر می‌خیزند.

ولی مهم اینجا است که در روایات متعدد «**صالح المؤمنین**» به علی علیه‌السلام تفسیر

شده است و نشان می‌دهد که او برترین و کامل‌ترین مصداق این آیه است و با توجه به این‌که در کنار جبرئیل قرار گرفته، عظمت مقام او و اهمیت این فضیلت به خوبی آشکار می‌شود.

آری بعد از خداوند و جبرئیل امین، برترین یار و یاور پیامبر اسلامﷺ در تمام طول عمر، علی علیه‌السلام بود. بنابراین چه کسی جز او می‌تواند شایسته خلافت و جانشینی او باشد؟ آیا این روایات دلیل بر این نیست که او افضل امت و برترین خلق بعد از پیامبر اکرمﷺ بوده است.

اکنون به سراغ اسناد این روایات می‌رویم و قسمتی از آن را که عموماً از منابع اهل سنت گرفته شده است یادآور می‌شویم:

حاکم حسکانی حنفی در ذیل این آیه هیجده حدیث! از طرق مختلف نقل می‌کند که منظور از «**صالح المؤمنین**»علی بن ابیطالب علیه‌السلام است، از جمله: اسماء بنت عمیس نقل می‌کند که از پیامبر اسلامﷺ شنیدم می‌فرمود: «**صالِحُ المُؤمنینَ عَلِیُّ بنُ ابیطالِب**» «صالح المؤمنین علی بن ابیطالب است». [1]

و در همان کتاب از ابن عباس نقل شده که رسول خداﷺ درباره علی بن ابیطالب علیه‌السلام فرمود: «**هُوَ صالِحُ المُؤمِنین**» «او است صالح المؤمنین». [2]

۱. شواهد التنزیل جلد ۲ صفحه ۲۵۶ روایت ۹۸۲.
۲. همان مدرك، صفحه ۲۵۸، حدیث ۹۸۷.

و نیز از عمار یاسر نقل می‌کند که از علی شنید می‌فرمود: پیامبر اکرمﷺ مرا فرا خواند و فرمود: «**ألا اُبَشِّرُکَ: قُلتُ بَلی یا رَسُولَ الله! وَ ما زِلتَ مُبَشِّراً بِالخَیرِ!**

قالَ قَد اَنْزَلَ الله فیکَ قُرآناً، قُلتْ وَ ما هُوَ یا رَسولَ اللهِ؟ قالَ قُرِنْتَ بِجَبرَئیل ثُمَّ قَرَءَ: «وَ جِبریل وَ صالح المؤمنین ...»: «فرمود: آیا تو را بشارت بدهم؟ عرض کردم آری ای رسول خدا تو همیشه بشارت دهندهٔ به خیر بودی، فرمود: خداوند دربارهٔ تو آیه‌ای نازل کرده، عرض کردم کدام آیهٔ؟ فرمود: تو قرین و هم‌ردیف جبرئیل شده‌ای ـ خداوند تو را قرین او ساخته ـ سپس فرمود: «**وَ جبرئیل وَ صالحُ المُؤمنینَ**».[1]

در حدیث دیگری نیز همین معنی را از حذیفه نقل می‌کند:

و در حدیثی از ابن سیرین و در حدیثی از شخص علی بن ابی طالب نقل می‌کند که پیامبرﷺ چنین سخنی را فرمود که صالح المؤمنین، علی بن ابی طالب است.[2]

بسیاری از مفسران نیز این حدیث را در تفسیر خود نقل کرده‌اند، از جمله سیوطی در الدر المنثور در ذیل آیه شریفه از ابن عباس و اسماء بنت عمیس.

و برسویی در تفسیر روح البیان بعد از نقل اقوال در ذیل این آیه، ازجمله قول مجاهد که منظور از صالح المؤمنین، علی علیه‌السلام است می‌گوید: «**یُؤَیِّدُهُ قَولُه علیه‌السلام یا عَلِیّ اَنْتَ مِنّی بِمَنزِلَةِ هارُونَ مِن موسی**»: «تایید این سخن حدیث دیگری از پیامبرﷺ

۱. همان مدرك، صفحه ۲۵۹، حدیث ۹۸۹.
۲. همان مدرك صفحه ۲۵۵ ـ ۲۶۳.

است که فرمود: ای علی تو نسبت به من همچون هارون نسبت به موسی علیه‌السلام هستی» سپس آیات متعّددی را نقل می‌کند که خداوند واژه صالحین را در قرآن مجید بر پیامبران بزرگ اطلاق فرموده، و نتیجه می‌گیرد هنگامی که علی علیه‌السلام به منزله پیامبر خدا هارون باشد، شایسته عنوان صالحین است. [1]

به علاوه این حدیث از گروه دیگری مانند عسقلانی در فتح الباری،ابن حجر در صواعق، علاء الدین متقی در کنز العمال نقل شده است.

کوتاه سخن اینکه: این فضیلتی است بزرگ و کم نظیر که خداوند صالح المؤمنین را هم‌ردیف جبرئیل قرار داده و مصداق اتم و اکمل آن طبق روایات بالا، علی علیه‌السلام بود.

آری او در تمام دوران حیات پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دوش به دوش او در تمام صحنه‌های زندگی بود، و همه جا یار و یاورش محسوب می‌شد؛ و از همه کس برای جانشینی او شایسته است.

۱. روح البیان جلد ۱۰، صفحه ۵۳.

۹ـ آیه وزارت

در سوره «طه» از آیه ۲۹ ـ ۳۲ از زبان موسی علیه‌السلام می‌خوانیم: ﴿وَاجعَلْ لی وَزیراً مِنْ اَهلی ـ هارُونَ اَخی ـ اُشدُدْ بِهِ اَزری ـ وَاَشْرِکْهُ فی اَمری﴾

این آیات خواسته‌های موسی را در آغاز بعثت بیان می‌کند؛ عرض می‌کند: خداوندا «وزیری از خاندانم برای من قرار ده، ـ برادرم هارون را. ـ با او پشتم را محکم کن؛ ـ و او را در کارم شریک ساز».

در ذیل این آیه نیز روایات متعددی در منابع معروف اهل سنت دیده می‌شود؛ که حکایت از این دارد که پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله برای پیشبرد اهداف رسالتش همین خواسته را از خداوند تقاضا کرد؛ با این تفاوت که به جای نام هارون نام علی علیه‌السلام را گذاشت. بخشی از این روایات را در ذیل ملاحظه می‌فرمایید:

۱ـ در شواهد التنزیل از حذیفة بن اُسید چنین نقل شده است که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله دست امیرمؤمنان علی بن ابی طالب را گرفت و فرمود: «اَبْشِرْ وَ اَبْشِر، اِنَّ

مُوسی دَعا رَبَّه اَنْ یَجْعَلَ لَهُ وَزیراً مِنْ اَهلِهِ هارُونَ، وَ اِنّی اَدعُوا رَبّی اَن یَجْعَلَ لی وَزیراً مِنْ اَهلی عَلِیّ اَخی، اُشّدُد بِهِ ظَهری وَ اَشْرِکْهُ فی اَمْری»:

«بشارت باد بر تو (باز هم) بشارت باد بر تو (ای علی) موسی از پروردگارش تقاضا کرد که برای او وزیری از خاندانش (هارون) را قرار دهد و من از پروردگارم خواسته‌ام که وزیری برای من از خاندانم قرار دهد، علی برادرم را؛ خداوندا! به وسیله او پشت مرا محکم کن، و او را در کار من شریک فرما». [۱]

۲ـ در حدیث دیگری از اسماء بنت عمیس نقل می‌کند که: از رسول خدا ﷺ شنیدم می‌فرمود: **اللّهمَّ اِنّی اَقولُ کَما قالَ اَخی مُوسی، اللّهُمَّ اجعَلْ لی وَزیراً مِنْ اَهلی، عَلیّاً اَخی، اُشدُد بِهِ اَزری، واَشْرِکْهُ فی اَمْری، کَیْ نُسَبِّحَکَ کَثیراً، وَنذکُرَکَ کثیراً، اِنَّکَ کُنْتَ بِنا بَصیراً»:**

«پروردگارا! من از تو همان تقاضا می‌کنم که برادرم موسی تقاضا کرد، خداوندا! وزیری از اهل من برایم قرار ده، علی علیه‌السلام برادرم را، با او پشتم را محکم کن و او را در کار من شریک فرما، تا تو را بسیار تسبیح گوئیم، و تو را بسیار یاد کنیم که تو به حال ما بصیر و بینایی. [۲]

بدیهی است منظور از شرکت در کار پیامبر اسلام ﷺ، به معنی شرکت در نبوت

۱. شواهد التنزیل، جلد ۱، صفحه ۳۶۸، حدیث ۵۱۰.
۲. همان مدرك، صفحه ۳۷۰، حدیث ۵۱۱.

نیست، بلکه منظور شرکت در امر رهبری مردم است.

۳ـ در حدیث دیگری از انس بن مالک، حدیثی نقل می‌کند که در آن اشاره به داستان موسی علیه‌السلام نیست؛ ولی مسألهٔ خلافت و وزارت در آن مطرح است می‌گوید رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «**اِنَّ خَلیلی وَ وَزیری وَخَلیفتی فی اَهلی، وَ خَیرَ مَنْ اَتْرُکُ بَعدی، یُنْجِزُ مَوْعُودی وَ یَقْضی دَینی، عَلیُّ بنُ اَبیطالِبٍ** علیه‌السلام:

«دوست من و وزیرم و جانشینم در خاندانم، و بهترین کسی که او را بعد از خود می‌گذارم که وعده‌های مرا وفا کند، و دَیْن مرا ادا نماید، علی بن ابیطالب علیه‌السلام است».[۱]

۴ـ این حدیث با تفاوت مختصری از سلمان فارسی نیز نقل شده است.[۲]

۵ـ حافظ ابو نعیم اصفهانی از علمای قرن پنجم هجری، در کتاب «ما نَزَلَ مِن القرآن فی علیٍّ» مضمون حدیث اسماء بنت عمیس را، از ابن عباس نقل می‌کند، و در پایان آن ابن عباس می‌گوید: بعد از این تقاضای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیدم منادی صدا می‌زد: «**یا اَحْمَدُ قَدْ اُوتیتَ ما سَأَلْتَ**»: «ای احمد آنچه را از خدا می‌خواستی به تو داده شد»![۳]

۶ـ فخر رازی در تفسیر کبیر خود، این حدیث را به شکل مبسوط‌تری از ابوذر غفاری از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل می‌کند تا آنجا که می‌گوید: هنگامی که علی علیه‌السلام انگشتر

۱. همان مدرك، صفحه ۳۷۴، حدیث ۵۱۶.
۲. شواهد التنزیل، جلد ۱، صفحه ۷۷، حدیث ۱۱۵.
۳. ملحقات احقاق الحق، جلد ۲۰، صفحه ۱۲۸.

خود را به سائل داد و پیامبرﷺ این صحنه را مشاهد کرد، عرض داشت: «خداوندا برادرم موسی از تو تقاضا کرد که سینه‌ام را گشاده کن...و وزیری از خاندانم برای من قرار بده ... و او را در کار من شریک گردان، تو قرآن ناطق نازل فرمودی که قبول دعای او را بازگو می‌کند، خداوندا! من محمدﷺ، پیامبر و برگزیدهٔ توام، سینه‌ام را گشاده فرما و کار را بر من آسان ساز، و از خاندانم علی علیه‌السلام را وزیر من گردان، پشتم را به وسیلهٔ او قوی و محکم کن».

ابوذر می‌گوید: هنوز دعای پیامبرﷺ پایان نیافته بود که جبرئیل نازل شد و آیهٔ ﴿اِنَّما وَلِیُّکُمُ اللهُ وَ رَسُولُهُ﴾ را بر پیامبرﷺ نازل کرد.[1]

اسناد و طرق این روایت، و کتبی که در آن نقل شده، بیش از آن است که در این مختصر بگنجد، تنها به قسمتی از آن اشاره شد.

محتوای آیه و احادیث «وزارت»

این احادیث به وضوح می‌گوید: پیامبرﷺ دعایی کرد و ـ خداوند دعای او را همچون دعای موسی مستجاب کرد، ـ دعایش این بود که وزیری از خاندانش برای او قرار داده شود که در کار او شریک گردد، و پشت پیامبرﷺ با همکاری او قوی شود؛ درست همانند هارون نسبت به موسی علیه‌السلام.

۱. تفسیر فخر رازی جلد ۱۲، صفحه ۲۶ (ذیل آیه ۵۵ سوره مائده).

همان گونه که اشاره شد مسلم است که منظور شرکت در امر نبوت نبوده چون بعد از پیامبر اسلامﷺ که خاتم انبیاء بود، پیامبری وجود نداشت. و نیز معلوم است که منظور تنها شرکت در امر به معروف و نهی از منکر و ارشاد و تبلیغ دین نیست، چرا که این وظیفهٔ همهٔ مسلمانان است. زیرا همه باید امر به معروف و نهی از منکر کنند؛ و همه باید در حد توان خود تبلیغ اسلام و ارشاد جاهل نمایند.

بنابراین منظور، مقام خاصی است غیر از نبوت و غیر از وظیفه عمومی امر به معروف؛ آیا این مسأله چیزی جز رهبری الهی و وزیر بودن از سوی خداوند می‌تواند باشد؟ و نتیجهٔ مستقیم این امر، آن است که او بعد از پیامبرﷺ جانشین بلافصل وی خواهد بود.

به تعبیر دیگر وظایفی وجود دارد که کار همهٔ افراد نیست؛ و آن حفظ آئین الهی از هر گونه تحریف و انحراف، و همچنین تفسیر مجملات و مبهمات که برای افراد در محتوای آئین رخ می‌دهد؛ و رهبری امت در غیبت پیامبرﷺ و بعد از او و کمک مؤثر در پیشبرد اهداف او است؛ که همه آنها در کلمه «**وزیر**» خلاصه می‌شود. [1]

این همان چیزی است که پیامبرﷺ از خداوند درباره علی علیه‌السلام خواست، و خدا دعای او را مستجاب کرد.

---

۱. «وزیر» از ماده وزر به معنی بار سنگین است و از آنجا که «وزیر» بار سنگی از مسئولیت‌های مختلف بر دوش می‌کشد، این واژه بر او اطلاق شده است،

از اینجا پاسخ وسوسه‌های بعضی از مفسران که قبول این گونه فضائل را درباره علی علیه‌السلام تحمل نمی‌کنند روشن می‌شود.

آنها سعی دارند که شرکت در کار پیامبر را به معنی امر به معروف و ارشاد تفسیر کنند. [1]

در حالی که می‌دانیم این وظیفه همه مسلمانان است و نیاز به تعیین «**وزیر**» از سوی خدا ندارد.

۱. روح المعانی، جلد ۱۶، صفحه ۱۸۵.

۱۰ و ۱۱ ـ آیات سوره احزاب

در سوره «**احزاب**» آیاتی است که به گفته گروهی از مفسران درباره علی ﷺ نازل شده، و یا نظر به فداکاری‌های بی نظیر او دارد.

در آیه ۲۳ این سوره می‌خوانیم: ﴿**مِنَ المُومِنینَ رِجالٌ صَدَقُوا ما عاهَدُوا اللهَ عَلَیْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضی نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ یَنْتَظِرُ وَ ما بَدَّلوا تَبْدیلاً**﴾: «در میان مؤمنان مردانی هستند که بر سر عهدی که با خدا بستند صادقانه ایستاده‌اند؛ بعضی پیمان خود را به آخر بردند (و در راه او شربت شهادت نوشیدند)، و بعضی دیگر در انتظارند؛ هیچ‌گونه تغییری در پیمان خود) ندادند».

و در آیه ۲۵ همین سوره (یعنی دو آیه بعد) می‌فرماید: ﴿**وَرَدَّ اللهُ الَّذینَ کَفَروا بِغَیْظِهِمْ لَمْ یَنالُوا خَیْراً وَ کَفَی اللهُ المُؤمنینَ القِتالَ وَ کانَ اللهُ قَوِیّاً عَزیزاً**﴾: «و خدا کافران را با دلی پر از خشم (از میدان جنگ احزاب) باز گرداند بی آن که نتیجه مطلوبی (از کار خود) گرفته باشند؛ و خداوند (در این میدان)، مؤمنان را از جنگ بی نیاز ساخت

(و پیروزی را نصیبشان کرد)؛ و خدا توانا و شکست ناپذیر است.»

می‌دانیم جنگ «**احزاب**» از مهمترین غزوات اسلامی بود، زیرا همان گونه که از نامش پیدا است، مبارزه همه جانبه‌ای از ناحیه عموم دشمنان اسلام بر ضد مسلمانان محسوب می‌شود؛ و تمام گروه‌هایی که با پیشرفت آئین اسلام منافعشان به خطر افتاده بود، دست به دست هم دادند تا کار اسلام و پیامبر اسلامﷺ را یکسره کنند؛ و برای همیشه فکرشان راحت شود!

هفده آیه از سوره «**احزاب**» شرح اوضاع این جنگ را می‌دهد؛ دقایق بسیار و ریزه کاری‌های فراوان در آنها بیان شده و وضع گروه‌های مختلف مسلمین را با دقت و ظرافت در این میدان شرح می‌دهد.

در این میدان لحظات بسیار سخت و خطرناکی بر مسلمانان گذشت؛ جمیت انبوه دشمن، و کمی لشگریان اسلام در برابر آنها ـ مورخان تعداد لشگر احزاب را ده هزار نفر، و لشگر اسلام را سه هزار نفر نوشته‌اند ـ به علاوه آمادگی دشمن از نظر تجهیزات جنگی و کمی تجهیزات مسلمین به مشکلات این جنگ می‌افزود.

دو آیهٔ بالا از همین هفده آیه است.

در شواهد التنزیل در ذیل آیه اول با سند خود از علی علیه‌السلام نقل می‌کند که فرمود: «**فینا نَزَلَتْ رِجال صَدَقُوا ما عاهَدُوا الله عَلَیْه**». آیه «**رجال صدقوا**» ... درباره ما نازل

شده است. سپس فرمود: «فَأَنا وَ اللهِ المُنْتَظَرُ»: «آن کس که در انتظار (شهادت است) به خدا سوگند منم». [۱]

و نیز از عبدالله بن عباس نقل می‌کند که آیه ﴿مِنَ المُؤمِنینَ رِجالٌ صَدَقوا ما عاهَدُ اللهَ عَلَیه﴾ ناظر به علی علیه‌السلام و حمزه و جعفر علیهما‌السلام است و جمله: ﴿و مِنْهُمْ مَن یَنْتَظِرُ﴾ که در انتظار شهادت در راه خدا بود، «فَوَاللهِ لَقَدْ رُزِقَ الشَّهادةُ»: «به خدا سوگند شهادت نصیب او شد». [۲]

همین معنی در صواعق ابن حجر و فصول المهمه ابن صباغ مالکی، و الکشف و البیان نیشابوری ۹ نیز نقل شده است. [۳]

در مورد آیه دوم بحث از این هم گسترده‌تر است؛ زیرا بسیاری از محدثان و مفسّران گفته‌اند ﴿کَفَی اللهُ الْمُؤمِنینَ الْقِتال﴾: «خداوند (در این میدان)، مؤمنان را از جنگ بی نیاز ساخت» اشاره به علی علیه‌السلام و ضربه بسیار مؤثری است که بر پیکر عمربن عبدود زد و مسلمانان را از جنگ با کفار بی نیاز نمود.

از جمله کسانی که این موضوع را نقل کرده‌اند عبدالله بن مسعود است؛ هنگامی

۱. شواهد التنزیل، جلد ۲، صفحه ۱ و ۲، حدیث ۶۲۷.
۲. شواهد التنزیل، جلد ۲، صفحه ۱ و ۲، حدیث ۶۲۸.
۳. علی فی الکتاب و السنه، ۲۱۸.

که آیه فوق را می‌خواند در تفسیر آن می‌گفت: ﴿وَکَفَی اللهُ المُؤمِنینَ القِتالَ﴾ «بِعَلِیّ بنِ اَبی طالِبٍ علیه‌السلام». [۱]

حاکم حسکانی چندین حدیث به همین مضمون از عبدالله بن مسعود نقل می‌کند. [۲]

و نیز از ابن عباس نقل می‌کند که هنگامی که آیه ﴿وَکَفی اللهُ المُؤمِنینَ القِتالَ﴾ را خواند. گفت: «کَفا هُمُ اللهُ القِتالَ یَوْمَ الخَنْدَقِ بِعَلِیِّ بْنِ اَبی طالِبٍ، حَینَ قَتَلَ عَمْرَوبنَ عَبْدَوَد»: «خداوند مؤمنان رادر روز خندق به وسیله علی بن ابی طالب در آن زمان که عمر وبن عبدود را کشت بی نیاز ساخت. [۳]

و نیز اا‌ز حذیفه صحابی معروف حدیث مفصلی درباره پیکار علی علیه‌السلام با عمروبن عبدود و کشتن او نقل کرده، سپس می‌گوید: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «بَشِّرْ یا عَلِیُّ! فَلَو وُزِنَ الْیَومُ عَمَلُکَ بِعَمَلِ اُمَّةِ مُحَمَّد صلی‌الله‌علیه‌وآله لَرَجَحَ عَمَلُکَ بِعَمَلِهِمْ وَ ذلِکَ اَنَّهُ لَمْ یَبْقَ بَیت مِنْ بُیُوتِ المُسلِمِنَ اِلاّ وَ قَدْ دَخَلَهُ عِزٌّ بِقَتْلِ عَمْرو»: «بشارت باد بر تو ای علی! اگر این کار تو را امروز با عمل امت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله مقایسه کنند عمل تو بر اعمال آنها، برتری خواهد داشت؛ زیرا خانه‌ای از خانه‌های مسلمانان نبود مگر اینکه به خاطر قتل عمرو بن

۱. شواهد التنزیل، جلد ۲، صفحه ۳، حدیث ۶۲۹.
۲. همان مدرك حدیث ۶۳۰ ـ ۶۳۲.
۳. همان مدرك، صفحه ۵، حدیث ۶۳۳.

عبدود عزّتی در آن وارد شد». [۱]

همین مضمون را از ابن حکیم از جدش از پیامبر اکرمﷺ نقل می‌کند.

سیوطی در الدّر المنثور از ابن ابی حاتم و ابن مردویه و ابن عساکر از ابن مسعود نقل می‌کند که وقتی آیه فوق را می‌خواند در (توضیح آن) چنین می‌گفت: ﴿وَكَفَى اللهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ﴾: «بِعَلِيِّ بْنِ اَبی طالِب. علیه‌السلام» [۲]

همین معنی را علامه شیخ سلیمان قندوزی در ینابیع المودّة نقل کرده است. [۳]

گروه دیگری که نقل نام و کتابشان به طول می‌انجامد نیز این حدیث را نقل کرده‌اند.

قابل توجه اینکه مضمون این آیات با شرحی که در بالا گفته شد این است که در آن میدان بسیار خطرناك جنگ احزاب، که آخرین تیر ترکش دشمن و سخت‌ترین توطئه مشرکان بر ضدّ اسلام بود علی علیه‌السلام به فرمان خدا عامل پیروزی مسلمین گشت. آری او مجری ارادهٔ پروردگار و یکی از اسباب پیروزی مسلمانان در این جنگ بود، این فضیلتی است که برای هیچ یک از امت محمدﷺ جز علی علیه‌السلام دیده نمی‌شود. آیا سزاوار جانشینی پیامبرﷺ کسی است که یک عمل او بر تمام عمل محمدﷺ برتری دارد، یا افراد دیگر؟!

۱. همان مدرك، صفحه ۷، حدیث ۶۳۴.
۲. الدرالمنثور، جلد ۵ صفحه ۱۹۲.
۳. ینابیع المودّة، صفحه ۹۴.

سؤال

در اینجا ممکن است گفته شود در آیه ۹ این سوره که اشارهٔ اجمالی به داستان جنگ «احزاب» دارد آمده است: ﴿یا اَیُّهَاَ الَّذینَ آمَنُوا اذْکُروا نِعمَةَ اللهِ عَلَیْکُمْ، اِذْ جائَتْکُمْ جُنودٌ فَاَرْسَلْنا عَلَیهِمْ ریحاً وَ جُنُوداً لَمْ تَرَوْها وَ کانَ اللهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصیراً﴾: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! نعمت خدا را بر خود به یاد آورید آنگاه که (در جنگ احزاب) لشگرهایی (عظیم) به سراغ شما آمدند؛ ما با دو طوفان سختی بر آنها فرستادیم و لشگریانی که آنها را نمی‌دیدید (و بدین وسیله آنها را در هم شکستیم)؛ و خداوند همیشه به آنچه انجام می‌دهید بینا است»[1]

مطابق این آیه، یکی از عوامل شکست لشکر احزاب، تند باد شدیدی بود که بر آنها مسلط شد؛ و عامل دیگر جنود و لشگریان نامرئی خدا (فرشتگان الهی) بنابراین چگونه می‌توان گفت: عامل پیروزی، علی علیه‌السلام بوده است؟

پاسخ این سؤال این است که پیروزی در یک جنگ می‌تواند عوامل متعددی داشته باشد، عامل نظامی، عامل طبیعی، عامل معنوی و غیر اینها؛ و در این میدان سه عامل بدون شک دست به دست هم دادند که تأثیر هیچ کدام را نمی‌توان انکار کرد، کشته شدن عمر و بن عبدود بزرگترین سردار لشکر احزاب به دست توانای

۱. سورهٔ احزاب، آیهٔ ۹.

علی علیه‌السلام و وزش تندباد، و لشکر فرشتگان، در تمام مواردی که چند عامل برای ایجاد یک حادثه دست به دست هم می‌دهند، آن حادثه را می‌توان به هر یک از آنها و یا همه آنها نسبت داد.

۱۲ـ آیه بینه و شاهد

در آیه ۱۷ سوره «هود» می‌خوانیم: ﴿اَفَمَنْ کانَ عَلی بَیِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَ یَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ وَ مِنْ قَبْلِهِ کِتابُ مُوسی اِماماً وَ رَحْمَةً اُولئکَ یُؤمِنُونَ بِهِ﴾:

«آیا آن کس که دلیل آشکاری از پروردگارخویش دارد، و به دنبال آن شاهدی از سوی (خدا) آمده، و پیش از آن، کتاب موسی که پیشوا و رحمت بوده (گواهی بر آن می‌دهد، همچون کسی است که چنین نباشد)؟! آنها (حق طلبان) به او ایمان می‌آورند».

حاکم حسکانی در شواهد التنزیل روایات متعددی که بالغ بر ۱۶ روایت می‌شود در ذیل این آیه آورده است و هم گواهی می‌دهد که منظور از شاهد در آیه فوق علی علیه‌السلام است، از جمله از انس بن مالک نقل می‌کند که منظور از جمله ﴿اَفَمَنْ کانَ عَلی بَیِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ﴾: (آیا آن «کسی که دلیل آشکاری از پروردگارخویش دارد) محمدصلی‌الله‌علیه‌وآله است، و منظور از جمله« ﴿وَیَتْلُوهُ شاهِد مِنْهُ﴾»: «علیّ بن ابی طالب علیه‌السلام»

می‌باشد، او بود که زبان رسول خداﷺ به سوی اهل مکه به هنگام شکستن پیمان آنها شد». [۱]

در حدیث دیگری از ابن عباس نقل می‌کند که در تفسیر ﴿وَ یَتْلُوهُ شاهِد مِنْهُ﴾ گفت «هُوَ عَلِیّ خاصَّة»: «او فقط علی بن ابی طالب علیه‌السلام است». [۲]

و نیز از زاذان (یکی از اصحاب و یاران خاص علی علیه‌السلام) از علی علیه‌السلام نقل می‌کند که آن حضرت فرمود: «اگر مسند قضاوت برای من فراهم شود و من بر آن بنشیم در میان اهل تورات به توراتشان، و در میان اهل انجیل به انجیلشان، و در میان اهل زبور به زبورشان، و بین اهل قرآن به قرآن داوری خواهم کرد؛ آن چنان داوری که به سوی خدا صعود کند! به خدا سوگند آیه‌ای در شب یا روز، در بیابان یا کوه، در صحرا یا دریا نازل نشده مگر اینکه من می‌دانم که در چه ساعتی نازل شد! و درباره چه کسی نازل گردید... کسی سؤال کرد چه آیه‌ای دربارهٔ تو نازل شده است ای امیر مؤمنان؟ فرمود:

﴿اَفَمَنْ کانَ علی بَیِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَ یَتْلُوهُ شاهِد مِنهُ﴾، محمدﷺ بر بینه پروردگارش بود و من شاهد و گواهی او بودم که به دنبال او گام بر می‌دارم. [۳]

سیوطی در تفسیر الدّر المنثور نیز روایات متعددی در همین زمینه آورده است

۱. شواهد التنزیل، جلد ۱، صفحه ۲۸۰، حدیث ۳۸۳.
۲. همان مدرك، صفحه ۲۸۲، حدیث ۳۸۷.
۳. شواهد التنزیل، جلد ۱، صفحه ۲۸۰، حدیث ۳۸۴.

از جمله در روایتی از ابن ابی حاتم و ابن مردویه و ابونعیم از علی بن ابی طالب علیه‌السلام نقل می‌کند که فرمود: «ما مِنْ رَجُلٍ مِنْ قُرَيْشٍ اِلاّ نَزَلَ فيهِ طائِفة مِنَ القُـرآنِ»: «هیچ مردی از مردان قریش نیست مگر اینکه بخشی از قرآن دربارهٔ او نازل شده است».

کسی از حضرتش پرسید: دربارهٔ شما چه نازل شده است؟ فرمود: «آیا سوره هود را نمی‌خوانی» می‌فرماید: ﴿اَفَمَنْ كانَ عَلى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَ يَتْلُوهُ شاهِد مِـنْه﴾: «رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله دلیل آشکاری از پروردگارخویش دارد و من شاهد و گواهی از اویم». [1]

سپس چند حدیث دیگر به همین مضمون آورده است. [2]

در تفسیر روح المعانی بعد از آنکه حدیث ابن ابی حاتم و ابن مردویه» از علی علیه‌السلام درباره نزول این آیه در مورد وجود مقدس آن حضرت نقل می‌کند، و نیز همین معنی را در حدیث دیگری از پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت می‌کند که فرمود: ﴿اَفَمَنْ كانَ عَلى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ﴾ من هستم، «وَ يَتْلُوهُ شاهِد» علی علیه‌السلام است، می‌گوید: بعضی از شیعه به این احادیث برای خلافت علی علیه‌السلام بعد از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله استدلال کرده‌اند، زیرا در این آیه علی علیه‌السلام شاهد شمرده شده و در آیه ﴿اِنّا اَرْسَلْناکَ شاهِداً وَ مُبَشِّراً وَ نَذيراً،﴾ [3] پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله شاهد و گواه معرفی شده است و نشان می‌دهد که مقام علی علیه‌السلام همطراز مقام پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در میان امت است، چون خداوند می‌فرماید: «وَيَتْلُوهُ» یعنی علی علیه‌السلام

۱. الدّر المنثور، جلد ۳، صفحه ۳۲۴ (ذیل آیه مورد بحث).
۲. الدّر المنثور، جلد ۳، صفحه ۳۲۴ (ذیل آیه مورد بحث).
۳. سورهٔ احزاب، آیهٔ ۴۵، و سورهٔ فتح، آیهٔ ۸.

به دنبال او می‌آید، اشاره به این است که او خلیفه بعد از پیامبرﷺ است.

سپس می‌گوید: این خبر صحیح نیست، و بعد روایتی نقل می‌کند که منظور از شاهد، زمان پیامبرﷺ است. [۱]

مفسر المنار که او هم در تعصّب نسبت به شیعه و مسائل مربوط به امامت علی علیه‌السلام کمتر از آلوسی در روح المعانی نیست؛ در تفسیر آیه سخت به دست و پا می‌افتد و خود را در تکلفات عجیبی گرفتار می‌سازد؛ از جمله اینکه می‌گوید: ظاهرترین معنی آیه این است که «**بیّنه**» اشاره به علم یقینی پیامبرﷺ به نبوت خویش است، و شاهد همان قرآن است، و از سعید بن جبیر نقل می‌کند که «**بیّه**» قرآن و «**شاهد**» جبرئیل، و «**یتلوه**» به معنی تلاوت کردن قرآن است بر پیامبرﷺ. سپس می‌گوید: در روایت ضعیفی آمده است که شاهد زبان پیامبرﷺ است که قرآن را بر مردم تلاوت می‌کرد، و درروایت ضعیف دیگری که شیعه آن را نقل کرده آمده است که شاهد علی علیه‌السلام است. [۲]

متأسفانه همیشه پیش‌داوری‌ها و پیش فرض‌ها مانع مهمی بر سر راه فهم آیات قرآن و روایات مشهور اسلامی بوده است، و در اینجا چند نکته حائز اهمیت است:

۱ـ شگفت آور است درباره حدیثی که این همه طرق مختلف در کتب معروف و

۱. روح المعانی، جلد ۱۲ صفحه ۲۸.
۲. المنار، جلد ۱۲، صفحه ۵۳.

مشهور اهل سنت دارد گفته شود آن یک روایتی است که شیعه آن را نقل می‌کند، آیا مفسر المنار این همه روایاتی را که در الدر المنثور و شواهد التنزیل و حتی روح المعانی در مورد تفسیر شاهد به علی علیه‌السلام آمده است ندیده، و می‌گوید: این روایت را فقط شیعه نقل کرده، یا باید گفت هر روایتی که به نفع مکتب شیعه باشد، رویات شیعی است، هر چند ده‌ها نفر از روات اهل سنت آن را نقل کرده باشند؟!

۲ـ جمعی از مفسران اهل سنت این تفسیر را که منظور از شاهد زبان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است می‌پذیرند ـ مفهومی که در هیچ کجای قرآن دیده نمی‌شود ـ در حالی که المنار آن را یک روایت ضعیف می‌شمرد، شاید او به این حقیقت توجه کرده است که تفسیر «**شاهد**» به زبان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، و همچنین «**یتلوهُ**» را به «تلاوت» قرآن تفسیر کردن، بسیار پر تکلف است.

زیرا معنی مجموع جمله این می‌شود: «آیا کسی که دلیل روشنی یعنی قرآن از سوی پروردگارش داشته و زبانش آن را تلاوت می‌کند و بر آن گواهی می‌دهد ...

مانند کسی است که چنین نیست» مفهوم این سخن آن است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله شاهد و گواه خویشتن است، آیا مدعی می‌تواند شاهد خویش باشد؟ یا باید شاهد و گواه شخص دیگری باشد؟ مگر قرآن را پیامبر نیاورده، چگونه زبان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله شاهد قرآن است؟ مگر زبان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله غیر از خود او است؟، چگونه می‌توانیم جزء وجود

کسی را شاهد و گواه خودش قرار دهیم؟! کسی که نخواهد به واقعیت‌ها اعتراف کند به این بیراهه‌ها کشیده خواهد شد.

۳ـ اینکه گفته‌اند منظور از «**شاهد**» «جبرئیل» است در حالی که هیچ کس از مردم این شاهد را نمی‌بیند و از وجود او خبر ندارد، چگونه با مفهوم شهادت سازگار است؟ آیا مجبوریم شعری بگوئیم که در قافیه آن گرفتار شویم؟

۴ـ عجیب‌تر این که آلوسی در روح المعانی می‌گوید: منظور از «**بیّنه**» قرآن است، و «**شاهد**» همان جنبهٔ اعجاز آن می‌باشد.

در حالی که «**بیّنه**» بودن قرآن تنها از طریق اعجاز آن است، و قرآن بدون جنبه‌های اعجاز نمی‌تواند «**بیّنه**» محسوب شود، بنابراین «**بیّنه**» و «**شاهد**» یکی خواهد بود و این با محتوای آیه سازگار نیست.

۵ـ تفسیر «**بیّنه**» به «علم یقینی باطنی پیامبر»ﷺ به نبوت خویش، و سپس تفسیر «**شاهد**» به قرآن مجید آن هم از عجائب است زیرا مفهوم واژه «**بیّنه**» را باید قبل از هر چیز در خود قرآن جستجو کرد، «بیّنه» در قرآن مجید ۱۹ بار، و «بیّنات» که جمع آن است ۵۲ بار، به کار رفته، و معمولا به معنی معجزه یا کتب آسمانی و قرآن مجید آمده است، نه به معنی علم باطنی فطری ضروری.

بنابراین اگر بخواهیم تکلفات را کنار بگذاریم، «**بیّنه**» در آیهٔ فوق به معنی قرآن

است که معجزهٔ جاویدان پیامبر اسلامﷺ می‌باشد، و «**شاهد**» به معنی شخصی غیر از پیامبرﷺ است که گواهی بر حقانّیت آن بدهد، امّا آنها که از این تفسیر که به حقانیّت مذهب شیعه منتهی می‌شود، وحشت دارند، حاضراند هر گونه تکلف را برای کنار زدن این تفسیر مرتکب شوند، تا پیشداوری‌های آنها خلاف از آب در نیاید.

۱۳ـ آیهٔ صدیقون

در آیه ۱۹ سورهٔ «حدید» می‌خوانیم: ﴿وَالَّذینَ آمَنُوا بِاللهِ وَ رُسُلِهِ اُولئِکَ هُمُ الصِّدیقُونَ وَ الشُّهداءُ عِنْدَ رَبِّهِم لَهُمْ اَجْرُهُمْ وَ نُورُهُمْ﴾: «کسانی که به خدا و پیامبرانش ایمان آوردند، آنها صدیقان و شاهدان نزد پروردگارشانند؛ برای آنان است پاداش (اعمال) شان و نور (ایمان)شان»!

در شواهد التنزیل از بان ابن لیلی از پدرش، چنین نقل می‌کند: «قالَ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله الصِّدیقُونَ ثَلاثَة: حَبیبُ النَّجارِ مُؤمِنُ آل یاسینَ، وَ حِزبیل (حزقیل) مُؤمِنُ آلِ فِرْعَوْنَ ،وَ عَلِیُّ بْنُ اَبی طالِبٍ الثّالِثُ وَ هُوَ اَفْضَلُهُمْ»:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: صدیقان سه نفرند: حبیب نجار مؤمن آل یاسین، و حزقیل مؤمن آل فرعون، و علی بن ابی طالب علیه السلام سومین نفر آنها که از همهٔ آنان افضل و برتر است». [1]

این حدیث در کتاب فضائل احمد حنبل، و معرفة الصّحابه ابونعیم، و مناقب ابن

۱. شواهد التنزیل، جلد ۲، صفحه ۲۲۳، حدیث ۹۳۸.

مغازلی نیز آمده است. [۱]

در همان کتاب شواهد التنزیل چهار حدیث دیگر به همین مضمون از طرق دیگر نقل کرده است. [۲]

در کتاب ینابیع المودّة» شیخ سلیمان قندوزی، حدیث فوق از مسند احمد و ابونعیم و ابن مغازلی و موفق خوارزمی، از ابولیلی و ابو ایّوب انصاری نقل شده است. که این هر دو گفتند پیامبر خداﷺ فرمود: «**الصِّدِّیْقُونَ ثَلاثَة، حَبیبُ النَّجّارِ ... وَ حِزْقیلُ مُؤمِنُ آلِ فِرعَونَ ... وَ عَلِیُّ بنُ اَبی طالِبٍ وَ هُوَ اَفْضَلُهُمْ.**» [۳]

در کنز العمال نیز همین معنی از ابن عبّاس نقل شده است. [۴]

احقاق الحق نیز این حدیث را از کتب مختلف و از طرق مختلف نقل کرده است. [۵]

گر چه احادیث فوق به طور مستقیم سخنی دربارهٔ مسألهٔ خلافت نمی‌گوید، ولی اثبات مقام صدیق امت بودن برای علی ؑ چنان فضیلتی است که هر گاه در کفّه ترازوی مقایسه او با دیگران گذارده شود برتری آشکاری را نشان می‌دهد که او را از همه شایسته‌تر برای مقام خلافت پیامبر معرفی می‌کند.

۱. تعلیقات و حواشی محمودی بر شواهد التنزیل، جلد ۲، صفحه ۲۲۴.
۲. همان مدرك، حدیث ۹۳۹ و ۹۴۰ و ۹۴۱ و ۹۴۲.
۳. ینابیع المودّة، صفحه ۱۲۴ باب ۴۲.
۴. کنز العمال، جلد ۱۱، صفحه ۶۰۱، حدیث ۳۲۸۹۷.
۵. احقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۲۴۳.

عجب اینکه مطابق این روایات کثیره، صدیق این امت علی علیه‌السلام است، اما گروهی این لقب را به دیگران داده‌اند، درست است که در ذیل این ایه روایتی نقل کرده‌اند که صدیقون هشت نفرند، از جمله ابوبکر و علی علیه‌السلام. ولی این روایت از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نیست، روایاتی که از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده، علی علیه‌السلام را صدیق این امت معرفی می‌کند.

این نکته نیز لازم به یادآوری است که عمومیت مفهوم آیه، تضادی با روایات فوق ندارد زیرا بارها گفته‌ایم که این گونه روایات ناظر به فرد اکمل است، یعنی می‌گوید: کاملترین مصداق «**صدیق**»، در امت اسلامی علی علیه‌السلام است، کسی که بسیار صادق و راستگو بود، و قبل از تمام مردان امت ایمان آورد و تصدیق پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نمود و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله عنوان «**صدیق**» در امت اسلامی به او داد.

در تفسیر آیه بعد نیز مطالب فراوانی در این زمینه مطالعه خواهید فرمود.

۱۴ـ آیه نور

در آیه ۲۷ سوره «حدید» می‌خوانیم: **یا اَیُّهَا الَّذینَ آمِنُوا اِتَّقُوا اللهَ وَ آمَنُوا بِرَسُولِهِ یُؤتِکُمْ کِفْلَیْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَ یَجْعَلْ لَکُمْ نُوراً تَمْشُونَ بِهِ وَ یَغْفِرْلَکُمْ وَ اللهُ غَفُورٌ رَحیمٌ:**

«ای کسانی که ایمان آورده اید! تقوای الهی پیشه کنید و به پیامبرش ایمان بیاورید تا بهره ای دو چندان از رحمتش به شما بدهد و برای شما نوری قرار دهد که با آن (در میان مردم و در مسیر زندگی خود) راه بروید و گناهان شما را ببخشد؛ و خداوند آمرزنده و مهربان است.».

در شواهد التنزیل از ابن عباس در تفسیر این آیه نقل می‌کند که مراد از جمله ﴿یُؤتِیکُمْ کِفْلَیْنَ مِنْ رَحْمَتِهِ﴾ حسن و حسین علیهما السلام است ـ که خداوند به علی صلی الله علیه و آله مرحمت فرمود ـ و منظور از ﴿یَجْعَلْ لَکُمْ نُوراً تَمْشُونَ بِهِ﴾، علی بن ابی طالب علیه السلام است (که نور امت اسلام و مایه هدایت آنها است. [1]

ابن عباس این سخن را از خود نگفته است، زیرا در حدیث دیگری در همان

۱. شواهد التنزیل، جلد ۲، صفحه ۲۲۷، حدیث ۹۴۳.

کتاب با سند خود از جابر بن عبدالله از پیامبر اکرمﷺ نقل شده که در تفسیر ﴿یُؤْتِکُمْ کِفْلَیْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ﴾ فرمود: «منظور حسن و حسین علیهما السلام است» و در تفسیر ﴿وَ یَجْعَلْ لَکُمْ نُوراً تَمْشُونَ بِهِ،﴾ فرمود: «منظور علی بن ابی طالب علیه السلام است». [۱]

در همان کتاب از ابوجعفر الباقر علیه السلام در تفسیر همین آیه نقل می‌کند که فرمود: «مَنْ تَمَسَّکُ بِوَلایَةِ عَلِیٍّ فَلَهُ نُور»: «کسی که به ولایت علی علیه السلام تمسک جوید نور و روشنایی دارد» [۲] (دقت کنید).

و در تأیید این معنی از ابو سعید خدری نقل می‌کند که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «اَما وَ اللهِ لا یُحِبُّ اَهْلَ بَیتی عَبْد اِلّا اَعطاهُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ نُوراً حتّی یَرِدَ عَلَیَّ الْحَوْضَ»!: «به خدا سوگند هیچ بنده‌ای اهل بیت مرا دوست نمی‌دارد مگر اینکه خداوند عزّوجل (در قیامت) نوری به او می‌دهد تا در کنار حوض کوثر نزد من آید». [۳]

در «کنز العمّال» از علی علیه السلام نقل شده است که فرمود: «اَنَا عَبْدُاللهِ وَ اَخُو رَسُولِهِ وَ اَنَا الصِّدِّیقُ الاَکْبَرُ لا یَقُولُها بَعْدی اِلّا کَذّاب مُفْتَرٍ وَ لَقَدْ صَلَّیْتُ قَبلَ النّاسِ سَبْعَ سِنینَ»: «منم بنده خا و برادر رسول خدا، و منم صدیق اکبر، و این سخن را بعد از من (جز من) کسی نمی‌گوید، مگر دروغگوی افترا زننده ومن هفت سال قبل از مردم (با رسول

۱. همان مدرك، صفحه ۲۲۸، حدیث ۹۴۴.
۲. شواهد التنزیل، جلد ۲ صفحه ۲۲۸، حدیث ۹۴۶.
۳. همان مدرك، جلد ۲ صفحه ۲۲۸، حدیث ۹۴۷.

خدا) نماز می‌خواندم». [۱]

اشاره به اینکه نخستین کسی که تصدیق پیامبر خدا کرد (از مردان) من بودم، بنابر این شایسته عنوان «صدیق اکبر» منم.

در همان کتاب از معاذ عدویّه نقل شده است که می‌گوید از علی علیه‌السلام بر منبر بصره چنین شنیدم که می‌فرمود: «اَنَ الصِّدِّیقُ الاَکبَرُ آمَنْتُ قَبْلَ اَن یُؤمِنَ اَبُوبَکْرٍ وَ اَسْلَمْتُ قَبْلَ ان یُسْلِمَ»: «منم صدیق اکبر (چرا که) ایمان آوردم پیش از آنکه ابوبکر ایمان آورد، و اسلام آوردم قبل از آنکه او مسلمان شود»! [۲]

به هر حال این فضیتلی است از برترین فضائل و دارنده ان از هر کس برای خلافت پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله شایسته‌تر است

علامه امینی(ره) بحث بسیار مشروحی در مورد ایمان آوردن علی علیه‌السلام به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به عنوان نخستین نفر از مردان، در جلد سوم الغدیر آورده، و مدارك بسیار گسترده‌ای از معروفترین کتب دانشمندان اهل سنت در آنجا نقل کرده و حتی اشعار زیادی از شعرای اسلامی را نیز به عنوان شاهد آورده است. [۳]

ما بعداً فصلی تحت عنوان نخستین مسلمان خواهیم داشت و بسیاری از مسائل گفتنی در آنجا خواهد آمد (انشاء الله).

---

۱. کنز العمال، جلد ۱۳ صفحه ۱۲۲، حدیث ۳۶۳۸۹ (چاپ مؤسسة الرّساله ـ بیروت).
۲. همان مدرك، صفحه ۱۶۴، حدیث ۳۶۴۹۷.
۳. الغدیر، جلد ۳، از صفحه ۲۲۱ ـ ۲۴۱.

۱۵ ـ آیه انذار

در آیه ۲۱۴ و ۲۱۵ سوره «شعرا» می‌خوانیم: ﴿وَ اَنْذِرْ عَشیرَتَکَ الاَقرَبینَ وَ اخْفِضْ جَناحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ المُؤمِنینَ﴾:

«نخست خویشاوندان نزدیکت را انذار کن و پر و بال(عطوفت) خود را برای مؤمنانی که از تو پیروی می‌کنند فرود آر».

این آیات داستان معروفی دارد که تقریباً همهٔ مورخان اسلامی آن را نوشته‌اند.

در تفسیر این آیه روایتی دیده می‌شود که به گفته طبرسی در مجمع البیان نزد خاص و عام مشهور است؛ و نیز به گفته حاکم حسکانی در شواهد التنزیل (براء بن عازب) می‌گوید: هنگامی که آیه ﴿وَاَنْذِرْ عَشیرَتَکَ الاَقْرَبینَ﴾ نازل شد، پیامبرﷺ بنی عبدالمطلب را که چهل نفر بودند جمع کرد و غذایی برای آنها فراهم ساخت و فرمود: «به نام خدا نزدیک شوید و بخورید» سپس ظرفی از شیر آوردند و فرمود: «به نام خدا بنوشید»، فردا نیز آنها را دعوت کرد و غذا و نوشیدنی فراهم ساخت، سپس

آنها را انذار و بشارت داد، و فرمود: «من دنیا و آخرت را برای شما آورده‌ام، اسلام بیاورید و اطاعت کنید تا هدایت شوید»، سپس فرمود: «وَ مَنْ یؤاخینی (مِنْکُمْ) وَ یُوازِرُنی یَکونُ وَلِیّی وَ وَصیّی بَعدی وَ خَلیفَتی فی اَهْلی وَ یَقتضی دَیْنی ...»: «چه کسی از شما حاضر است با من برادری کند و مرا یاری نماید و بعد از من وصی و جانشین من در خانواده‌ام باشد، و دین مرا ادا کند؟»

همه خاموش ماندند، این سخن را سه بار تکرار فرمود و همچنان همه خاموش بودند، ولی علی علیه‌السلام می‌فرمود: «من این کار را می‌کنم»، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «تو خواهی بود».

جمعیّت برخاستند و به ابوطالب می‌گفتند: برو اطاعت فرزندت (علی) را کن که محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله او را امیر تو ساخت. [1]

در حواشی شواهد التنزیل این حدیث از عبدالله بن عباس و همچنین از ابورافع نیز نقل شده است.

و از خصائص نسائی نقل می‌کند که ربیعة بن ناجذ می‌گوید: مردی به علی علیه‌السلام عرض کرد به چه سبب تو وارث (پسر عمویت، پیامبر) شدی؟ نه عموی تو، ـ که قاعدتا بر تو مقدم است ـ؟ علی علیه‌السلام در پاسخ او داستان یوم الانذار را نقل فرمود تا آنجا که می‌گوید: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «ایُّکُمْ یُبایِعُنی عَلی اَنْ یَکُونَ اَخی و صاحِبی وَ

۱. شواهد التنزیل، جلد ۱ صفحه ۴۲۰ (باتلخیص) و مجمع البیان، جلد ۷ و ۸ صفحه ۲۰۶.

وارِثی»: «کدامیک از شما با من بیعت می‌کنید که برادر و دوست و وارث من باشید». هیچ کس برنخاست، من برخاستم در حالی که از همه کوچک‌تر بودم، فرمود: «بنشین»، تا مرتبه سوم شد ـ و کسی جز من پاسخ نگفت ـ پیامبرﷺ دستش رابه دست من زد، سپس فرمود: «به این سبب پسر عمویم را وارث خود ساختم نه عمویم را». [1]

طبری مورّخ معروف نیز همین حدیث را به طور مشروح و مفصل نقل کرده و در ذیل آن می‌گوید: پیامبرﷺ به علی علیه‌السلام اشاره کرد و فرمود: «**اِنَّ اهٰذااَخی وَوَصِیّی وَ خَلِیْفَتی فیکُمْ فَاَسْمِعُوا لَهُ وَ اَطیعُوهُ**»: «این برادر من و وصی من و خلیفه در میان شما است؛ سخنان او را بشنوید و از او اطاعت کنید» جمعیت برخاستند و خندیدند در حالی که به ابوطالب می‌گفتند: محمدﷺ دستور داد فرمان فرزندت را بشنوی و اطاعت کنی! [2]

سپس طبری همین مضمون را به طرق دیگر نقل کرده است:

از نکات جالب و شنیدنی اینکه همین طبری مورخ و مفسر بزرگ اهل سنت که در تاریخ خود داستان یوم الانذار را به این صورت نقل کرده؛ هنگامی که وارد تفسیر می‌شود ـ توجه داشته باشید طبری غیر از تاریخ، تفسیر مفصلی دارد که در ۳۰ جلد

۱. تعلیقات شواهد التنزیل، جلد ۱، صفحه ۴۲۳.
۲. تاریخ طبری، جلد ۲، صفحه ۶۳ (چاپ بیروت).

نگاشته شده ـ و به این آیه می‌رسد و داستان مزبور را نقل می‌کند و می‌گوید: پیامبرﷺ فرمود: «**اَیُّکُمْ یُوازِرُنی عَلی هذا الاَمْرِ عَلی اَنْ یَکُونَ اَخی وَ کَذا وَکَذا ...**» علی علیه‌السلام عرض کرد، «**اَنَا یا نَبِیَّ اللهِ اَکُونُ وَزیرُکَ...**» پیامبرﷺ فرمود: «**اِنَّ هذا اَخی وَ کذا وکذا**». [1]

همان گونه که ملاحظه می‌کنید این مفسر معروف به جای «**وَصِیّی وَ خَلیفَتی فیکُمْ**» ـ علی علیه‌السلام وصی من و خلیفه من در میان شما است ـ تعبیر به کذا و کذا ـ چنین و چنان خواهد شد ـ می‌کند، و این کار را دو بار تکرار کرده، مبادا تعبیر «**وصّی و خلیفه**» به دست پیروان مکتب اهلبیت علیهم‌السلام بیفتد، و آن را سندی بر خلافت علی علیه‌السلام معرفی کنند، و پیش‌داوری‌های تعصب آلود طبری و سایر طبری‌ها خدشه دار شود!

آیا این است معنی رعایت امانت در نویسندگی، و نقل احادیث پیامبرﷺ؟ آیا او فکر نمی‌کرد روزی عبارت تاریخ او را در برابر عبارت تفسیرش می‌گذارند؛ و با هم مقایسه می‌کنند؛ و به قضاوت می‌نشینند؟. باید توجه داشت که طبری دراین کار، تنها نیست، و از این گونه کارها فراوان کرده و می‌کنند.

آلوسی در روح المعانی نیز این روایت را به طور ناقص و دست و پا شکسته نقل کرده سپس می‌افزاید: شیعه به بعضی از این روایات برای مقصود خود در امر خلافت

۱. تفسیر جامع البیان طبری، جلد ۱۹، صفحه ۷۵، ذیل آیه ۲۱۴ سوره «شعراء».

استدلال کرده‌اند، ولی باید آن روایت را تأویل و تفسیر کرد و یا گفت ضعیف یا مجعول است![1]

راستی پیش‌داوری‌های این مفسر معروف عجیب است، می‌گوید: چون این روایت به نفع شیعه تمام می‌شود یا باید آن را توجیه کرد؛ یا ضعیف شمرد؛ یا مجعول دانست؛ یعنی: پایهٔ قضاوت بر واقعیت‌های تاریخی و قرآن و حدیث نیست، پایهٔ اصلی بر پیش‌داوری‌های قبلی است؛ و هر چیز مخالف آن باشد باید چشم بسته توجیه و تضعیف شود.

بدیهی است با این طرز تفکر اگر تمام انبیاء و کتب آسمانی جمع شوند نمی‌توانند در فکر کسی که دارای این طرز فکر است نفوذ کنند و تغییری ایجاد نمایند.

احمد حنبل یکی از ائمه چهارگانه اهل سنت در کتاب خود که معروف به مسند احمد است داستان یوم الانذار را آورده، تا آنجا که می‌گوید: پیامبرﷺ فرمود: «چه کسی تضمین می‌کند دیون مرا أدا و وعده‌های مرا وفا کند و با من در بهشت باشد و چانشین من در اهلم باشد»، سرانجام علی علیه‌السلام پذیرفت و عرض کرد: «من این کار را می‌کنم». [2]

۱. روح المعانی، ذیل آیه مورد بحث (جلد ۱۹ صفحه ۱۳۵).
۲. مسند احمد، جلد ۱ صفحه ۱۱۱ (با کمی تلخیص).

ابن ابی الحدید معتزلی می‌گوید: اما خبر وزارت ـ اشاره به همین حدیث است که وزیر بودن علی علیه‌السلام را تثبیت می‌کند ـ را طبری در تاریخ خود از عبدالله بن عباس از علی بن ابیطاب علیه‌السلام نقل نموده است که وقتی آیه ﴿وَاَنْذِر عَشیرَتَکَ الاَقْرَبینَ﴾ نازل شد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و علی علیه‌السلام را فرا خواند ... سپس داستان را به طور مبسوط نقل کرده تا آنجا که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «قَدْ اَمَرَنِیَ اللهُ اَنْ اَدْعُوکُمْ اِلَیْهِ، فَاَیُّکُمْ یُوازِرُنی عَلی هذا الآمرِ عَلی اَنْ یَکُونَ اَخی وَ وَصِیّی وَ خَلیفَتی فیکُمْ!» «خداوند به من دستور داده که شما را به سوی (آئین) او بخوانم کدامیک از شما مرا در این کار یاری خواهید کرد تا برادر و وصی و جانشین من در میان شما باشد ...»

علی علیه‌السلام عرض کرد: «اَنَا یا رَسُولَ اللهِ اَکُونُ وَزیرَکَ عَلَیْهِ»: «ای رسول خدا من وزیر و یاور تو در این کار خواهم بود ...» پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «هذا اَخی وَ وَصِیّی وَ خَلیفَتی فیکُمْ»: «این برادر و وصی و خلیفه من در میان شما است». [1]

توجّه داشته باشید در این روایت و بعضی از روایات سابق، تعبیر به «**خلیفتی فیکم**» (خلیفه من در میان شما) آمده، و از آن معلوم می‌شود که تعبیر به اهل در روایات دیگر نیز به همین معنی است. (دقت کنید).

ابن اثیر [2] در کتاب کامل خود نیز این جریان را به طور مشروح آورده است ـ و

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۱۳، صفحه ۲۱۰.
۲. ابن اثیر از مورخّان معروف است که در قرن هفتم می‌زیسته و تاریخ او در ۱۳ مجلد می‌باشد.

حتی مشروح‌تر از بسیاری از محدّثان و مورّخان ـ تا آنجا که می‌گوید: پیامبرﷺ فرمود: «**اَیُّکُمْ یُوازِرُنی عَلی هذا الآمْرِ عِلی اَنْ یَکُونَ اَخی وَ وَصِیّی وَ خَلیفَتی فیکُمْ**»: «کدام یک از شما مرا یاری در این کار می‌کند تا برادرم و وصیّم و جانشینم در میان شما باشد»؟ و بعد از آن که همه جواب منفی دادند یا ساکت شدند، علی علیه‌السلام عرض کرد: «**اَنَا یا نَبیَّ الله اَکُونُ وَزیرَک عَلَیْهِ**» پیامبرﷺ فرمود: «**اِنَّ هذا اَخی وَ وَصِیّی وَ خَلیفَتی فیکُمْ فَاَسْمِعُوا لَهُ وَ اَطیعُوا**». [1]

جالب اینکه در این حدیث نیز تعبیر به «**خلیفتی فیکم**»: «جانشین من در میان شما» شده است؛ و در واقع این یکی از معجزات پیامبرﷺ است که در آن روز که علی علیه‌السلام سیزده سال بیشتر نداشت چنین جمله‌ای را قاطعانه به او گفت. چه کسی می‌توانست پیش بینی کند که این کودك سیزده ساله در آینده یکی از بزرگترین مردان جهان بشریّت خواهد شد و سزاوار است جانشین پیامبرﷺ گردد؛ و همه سخن او را بشنوند و سر برفرمان او نهند. و باز جالب اینکه: این سخن را پیامبرﷺ هم در اوائل دعوتش در «**یوم الانذار**» بیان کرد، و هم در ماه‌های آخر عمر مبارکش در غدیر خم. آیا این سخن بهترین دلیل بر امامت علی علیه‌السلام نیست؟

۱. کامل، جلد ۲، صفحه ۶۳ (طبع دارالصادر بیروت).

۱۷ـ آیهٔ مرج البحرین

در آیه ۱۹ تا ۲۲ سورهٔ «الرّحمن» می‌خوانیم: ﴿مَرَجَ الْبَحْرَیْنِ یَلْتَقِیانِ ـ بَیْنَهُما بَرزَخٌ لایَبْغِیانِ ـ فَبِاَیّ آلاءِ رَبِّکُما تُکَذِّبانِ ـ یَخْرُجُ مِنْهُما اللّؤْلُؤُ وَ الْمَرْجانُ﴾: «خداوند دو دریای مختلف (شور و شیرین، گرم و سرد) را در کنار هم قرار داد، در حالی که با هم تماس دارند؛ در میان آن دو مانعی است که یکی بر دیگری غلبه نمی کند (و به هم نمی آمیزند). پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟!از آن دو، لؤلؤ و مرجان خارج می شود.».

در تفسیر این آیه، سخن بسیار گفته‌اند؛ و در تفسیر نمونه بحث‌های فراوانی در این زمینه آورده‌ایم؛ گاه گفته شده است: منظور از دو دریا، دو دریای آب شیرین و شور است؛ که در بسیاری از مناطق در کنار هم هستند بی‌آنکه با هم مخلوط گردند؛ و این منظره در تمام مناطقی که رودخانه‌های آب شیرین به دریا می‌ریزد به خوبی دیده می‌شود.

تفسیر جالب دیگری که برای این دو دریا شده است، جریان گلف استریم و رودهای عظیم دریایی است؛ که در بسیاری از اقیانوس‌های جهان در حرکت است؛ و آب‌های گرم مناطق استوایی را به سوی مناطق قطبی می‌برد؛ و گاه حتّی رنگ آن با رنگ آب‌های اطراف مختلف است؛ و عجب اینکه: عرض آن گاه به یکصد و پنجاه کیلومتر و عمق آن به چند صد متر، و گاه سرعت آن در یک روز به ۱۶۰ کیلومتر می‌رسد! و تفاوت درجهٔ حرارت آن با آب‌های مجاور، ۱۰ تا ۱۵ درجه است!

این جریان آب‌های گرم بادهای گرمی به وجود می‌آورد و حرارات خود را به اطراف می‌دهد و هوای کشورهای مناطق شمالی زمین را که در مسیر آن هستند مطبوع و قابل تحمّل می‌کند و اگر این جریان‌های دریایی نبود، زندگی در آن کشورها، بسیار سخت و شاید غیرقابل تحمل بود.

البتّه گلف استریم نام یکی از این جریان‌ها و رودهای دریایی است؛ و در آب‌های پنج قارّه جهان نظیر آن دیده می‌شود؛ و عامل اصلی این حرکت تفاوت درجهٔ حرارت آب‌های مناطق استوایی زمین و مناطق قطبی است.

شرح بیشتر در این‌باره و دربارهٔ تفسیر آیات فوق را در جلد ۲۳ تفسیر نمونه، صفحه ۱۳۱ مطالعه فرمائید.

از آنجا که آیات قرآن ظاهر و باطنی دارد؛ گاه هم تفسیر مادی برای آن وجود

دارد و هم تفسیر معنوی؛ در روایات اسلامی تفسیر معنوی این دو دریا به علی علیه‌السلام و فاطمه زهرا علیهاالسلام، و تفسیر معنوی لؤلؤ و مرجان به حسن و حسین علیهماالسلام شده است.

در شواهد التنزیل از سلمان فارسی در تفسیر آیه ﴿مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيانِ﴾ چنین نقل شده است که منظور علی علیه‌السلام و فاطمه زهرا علیهاالسلام است سپس می‌افزاید، پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «منظور از ﴿يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالمَرْجانُ﴾ حسن و حسین علیهماالسلام است».[1]

همین معنی از ابن عباس و از ضحّاك در طریق دیگری نقل شده است.[2]

در حدیث دیگری از سعید بن جبیر از ابن عباس آمده است که منظور از ﴿مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيانَ﴾، علی علیه‌السلام و فاطمه علیهاالسلام است و منظور از ﴿بَيْنَهُما بَرْزَخ لايَبْغيان﴾ «حُبُّ دائِمُ لايَنْقَطِعُ وَلا يَنْفَذُ»: «محبّت، دائمی است که قطع نمی‌شود و پایان نمی‌گیرد»، و منظور از ﴿يَخْرُجُ مِنْهُما اللُّؤْلُؤُ وَ الْمَرْجانُ﴾ حسن و حسین علیهماالسلام است.[3]

در حدیث دیگری از ابن عبّاس تعبیر روشنتری درباره ﴿بَيْنَهُما بَرْزَخ لاَيَبْغيانِ﴾ آمده و آن اینکه منظور «وُدٌّ لايَتَباغَضانِ» یعنی «در میان آن دو بزرگوار آن چنان محبّت و دوستی است که هر گونه بغض و کینه‌ای را دور می‌کند»![4]

---

۱. شواهد التنزیل، جلد ۲، صفحه ۲۰۹ (حدیث ۹۱۹).
۲. همان مدرك، صفحه ۲۰۸.
۳. شواهد التنزیل، جلد ۲، صفحه ۲۱۰.
۴. همان مدرك، صفحه ۲۳۰.

در واقع «برزخ» به معنی مانع میان دو چیز است، در اینجا همان محبّت و دوستی است که مانع از هر گونه بغی و تعدّی و تجاوز می‌شود.

سیوطی نیز در تفسیر روایی الدّر المنثور بعد از آنکه روایات مربوط به تفسیر ظاهری آیه را بیان می‌کند، محتوای احادیث پیشین را از ابن عباس و از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نقل کرده، می‌گوید: ابن مردویه از ابن عباس در تفسیر آیه ﴿مَرَجُ الْبَحْرِيْنِ يَلْتَقِيانِ﴾ نقل کرده که منظور علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام است سپس می‌افزاید: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: ﴿يَخْرُجُ مِنْهُما اللُّؤْلُؤ وَ الْمَرجان﴾ منظور حسن و حسین علیهما السلام است.[1] همین معنی را انس بن مالک نیز نقل کرده است.[2]

جالب اینکه: آلوسی مفسّر معروف، در تفسیر روح المعانی بعد از آنکه روایت‌فوق را از ابن عبّاس و ایاس بن مالک و همچنین از طریق طبرسی سلمان فارسی و سعید بن جبیر و سفیان ثوری نقل می‌کند: چنین می‌افزاید: آنچه من فکر می‌کنم این است که اگر این روایات، صحیح باشد؛ ارتباطی به تفسیر ندارد، بلکه تأویلی است همانند تأویلات صوفیان! نسبت به بسیاری از آیات. البته هر کدام از علی و فاطمه (رضی الله عنهما) در نزد من از اقیانوس کبیر از نظر علم و فضل، بزرگتراند، و همچنین هر کدام از حسنین (رضی الله عنهما) بی نهایت زیباتر و جالبتر از لؤلؤ و

۱ و۲. الدّر المنثور، جلد ۶، صفحه ۱۴۳.

مرجان‌اند. [۱]

اعتراف صادقانهٔ او نسبت به مقام این بزرگواران در خور تحسین است؛ مشروط بر اینکه هدفش از میان بردن ارزش روایات فوق نباشد!

آلوسی گویا فراموش کرده است که این حدیث با طرق متعدد از پیامبرﷺ نقل شده است و پیامبر اکرمﷺ حقّ دارد تأویل آیات را بیان بفرماید؛ و مقایسهٔ آن با تأویل‌های بی مدرك و ساختهٔ افکار منحرف صوفیان مقایسهٔ بسیار ظالمانه‌ای است که دور از شأن یک عالم می‌باشد.

به هر حال این آیه از آیاتی است که دلالت بر فضیلت فوق العاده و جلالت عظیم برای علی علیه‌السلام و همسرش و فرزندانش حسن و حسین علیهم‌السلام می‌کند، چرا که علی علیه‌السلام و فاطمه علیهاالسلام را تشبیه به دو اقیانوس عظیم نموده؛ اقیانوسی که نشانهٔ عظمت خداوند و منبع برکات، و مبدأ علوم دانش‌ها بسیار و نشانهٔ بارز اخلاق کریمه و، جود و سخاوت پاکی و عصمت است. و فرزندانشان را به جواهرات گران‌بها و بی‌مانندی تشبیه می‌کند که در دل اقیانوس پرورش یافته و به خارج می‌رسند؛ حسن و زیبایی، و جمال ظاهر و باطن، و علم و تقوا و فضیلت، و پاکی و عصمت همه در آن درج است.

دربارهٔ چه کسی در اسلام این همه فضائل دیده می‌شود، و چه کسی شایسته‌تر

۱. روح المعانی، جلد ۳۷، صفحه ۹۳ (ذیل آیات مورد بحث).

برای جانشینی پیامبرﷺ از علی علیه‌السلام و فرزندان او است، و چه ساده از کنار این همه فضائل گذشته‌اند.

۱۷ـ آیه نجوی

در سوره «**مجادله**» آیهٔ ۱۲ و ۱۳ آمده است:

﴿یا اَیُّهَا الّذینَ آمَنْوا اِذا ناجَیْتُمُ الرَسُولَ فَقَدِّمُوا بَیْنَ یَدَیْ نَجْواکُمْ صَدَقَةً ذلِکَ خَیرٌ لَکُمْ وَ اَطْهَرُ فَاِنْ لَمْ تَجِدُوا فَاِنَّ اللهَ غَفُورٌ رَحیم ـ ءَاَشْفَقْتُمْ اَنْ تُقَدِّمُوا بَیْنَ یَدَیْ نَجْواکُمْ صَدَقاتٍ فَاِذْلَمْ تَفْعَلُوا وَ تابَ اللهُ عَلَیْکُمْ فَاَقیمُوا الصَّلوةَ وَ آتُوا الزَّکاةَ وَ اطیعُواللهَ وَ رَسُوْلَهُ وَ اللهُ خَبیرٌ بِما تَعْمَلُونَ﴾:

«ای کسانی که ایمان آورده اید! هنگامی که می خواهید با پیامبرﷺ نجوا کنید (و سخنان درگوشی بگویید)، قبل از آن صدقه ای (در راه خدا) بدهید؛ این برای شما بهتر و پاکیزه تر است. و اگر توانایی نداشته باشید، خداوند آمرزنده و مهربان است. آیا ترسیدید (فقیر شوید) که از دادن صدقات قبل از نجوا خودداری کردید؟! اکنون که این کار را نکردید و خداوند توبه شما را پذیرفت، نماز را برپا دارید و زکات را ادا کنید و خدا و پیامبرش را اطاعت نمایید‌و (بدانید) خداوند از آنچه انجام می

دهید آگاه است.».

از قرائن موجود در این دو آیه، و همچنین از شأن نزول‌هایی که بسیاری از مفسران از جمله مرحوم طبرسی در مجمع البیان و فخر رازی در تفسیر کبیر و قرطبی در تفسیرالجامع لاحکام القرآن و آلوسی در روح المعانی و غیر آنها آورده‌اند چنین استفاده می‌شود که گروهی از مسلمانان ـ و به گفتهٔ جمعی از مفسّران گروهی از اغنیاء وثروتمندان ـ برای کسب موقعیّت نزد مردم در هر موضوع کوچکی با پیامبرﷺ به نجوی و سخنان در گوشی می‌پرداختند بی‌آنکه به این حقیقت توجّه داشته باشند که وقت پیامبرﷺ با ارزش‌تر از آن است که برای مسائل کم ارزش یا بی ارزش در اختیار یک فرد قرار گیرد؛ به علاوه این کار مایهٔ ناراحتی مستضعفان و موجب امتیازی برای اغنیاء بود؛ و گاه ایجاد بدبینی می‌کرد.

نخستین آیه از دو آیه بالا نازل شد؛ به مسلمانان دستور داد: اگر می‌خواهید با پیامبرﷺ نجوی کنید، قبل ازاین کار، صدقه‌ای در راه خدا بدهید این دستور آزمون جالبی به وجود آورد و سنگ محکی بود برای مدعیان قرب به پیامبرﷺ. همگی جز یک نفر از دادن صدقه ونجوی خودداری کردند، و آن یک نفر کسی جز امیرمؤمنان علی علیه‌السلام نبود.

در اینجا آنچه لازم بود روشن شود؛ و مسلمانان بفهمند و عبرت گیرند روشن

شد؛ و درس لازم را گرفتند.

کمی بعد آیه دوّم نازل شد و این حکم را نقض کرد و معلوم شد حبّ مال در دل بعضی از علاقهٔ به نجوی با شخص پیامبرﷺ بیشتر است، و نیز معلوم شد این نجواها غالباً دربارهٔ مسائل غیر ضروری بوده، و به منظور سکب موقعیت اجتماعی بصورت می‌گرفته است.

در اینجا روایات متعدّدی وارد شده است که تنها کسی که به این آیه در قرآن مجید عمل کرد، علی علیه‌السلام بود.

در شواهد التنزیل از مجاهد از علی علیه‌السلام چنین نقل شده است که فرمود: «**اِنّ فی القُرآنِ لآیَةً ما عَمِلَ بِها اَحَدُ قَبْلی وَلا بَعْدی وَ هِیَ آیَةُ النَّجْوی، قالَ کانَ لی دِیْنارُ فَبِعْتُهُ بِعَشَرَةِ دَراهِمَ، فَکُلَّما اَرَدْتُ اَنْ اُناجَی النَّبِیَّ ﷺ تَصَدَّقْتُ بِدِرْهَمٍ مِنهُ ثُمَّ نُسِخَتْ**»: «در قرآن آیه‌ای است که هیچ کس قبل از من و نه بعد از من، به آن عمل نکرده و نخواهد کرد، و آن آیه نجوی است، من دیناری داشتم، آن را به ده درهم فروختم، هر زمانی می‌خواستم با پیامبرﷺ نجوی کنم، درهمی را صدقه می‌دادم، سپس این آیه نسخ شد». [1]

درروایت دیگری از ابوایوب انصاری نقل شده که این آیه دربارهٔ علی علیه‌السلام نازل

۱. شواهد التنزیل، جلد ۲، صفحه ۲۳۱، حدیث ۹۵۱.

شده، و علی علیه‌السلام ده‌بار با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نجوی کرد، و در هر بار یک دینار صدقه می‌داد.[۱] باز در همان کتاب در حدیث دیگری از مجاهد آمده است که در قرآن آیه‌ای است که جز علی بن ابیطالب علیه‌السلام به آن عمل نکرده تا زمانی که نسخ شد، و آن آیه ﴿**یا ایُّها الذینَ آمَنوا اِذا ناجَیْتُمُ الرَسُولَ...**﴾ است؛ او با رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نجوا کرد و یک دینار صدقه داد.[۲]

در آن کتاب روایات متعدد دیگری در این زمینه نقل شده که بالغ بر ده روایت می‌شود!

سیوطی در تفسیرش روائی الدرُّ المنثور این روایت را از طرق متعدد (بیش از هفت طریق) بیان کرده است؛ مخصوصاً از حاکم نیشابوری با اعتراف به اینکه این حدیث، حدیث صحیحی است از علی علیه‌السلام نقل می‌کند که در قرآن مجید آیه‌ای است که هیچ کس قبل یا بعد از من به عمل نکرده و نخواهد کرد. سپس ادامهٔ حدیث را به همانگونه که در بالا از شواهدالتنزیل آوردیم ذکر نموده است[۳] در همان کتاب از گروه زیادی از راویان اخبار از علی علیه‌السلام نقل می‌کند که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله دربارهٔ تعیین مقدار این صدقه با علی علیه‌السلام به مشورت پرداخت ـ «فرمود: دینار را چگونه می‌بینی؟ عرض کرد: «مردم توانائی آن را ندارند؛» فرمود: نصف دینار چطور؟ عرض‌کرد: توانایی آن را

۱. همان مدرك، صفحه ۲۴۰، حدیث ۹۴۶.
۲.
۳. الدّرالمنثور، جلد۶، صفحه ۱۸۵.

هم ندارند؛ فرمود پس چه اندازه باشد خوب است، فرمود: «شَعیرَة» (به اندازه وزن یک جو طلا) پیامبرﷺ فرمود: «اِنَّکَ لَزَهیدُ»: «مقدار آن ارکم گفتی»، چیزی گذشت که آیه «ءَاَشْفَقْتُمْ ...»نازل شد و حکم سابق نسخ شد؛ علی علیه‌السلام می‌فرماید: «به وسیله من خداوند از این امّت تحفیف داد و بار آنها را سبک کرد. [1]

در اینجا حدیث جالبی است که برسوئی در تفسیر روح البیان از عبدالله بن عمر بن خطاب نقل می‌کند که می‌گفت: «کانَ لِعَلِیٍّ علیه‌السلام ثَلاثُ لَوْ کانَتْ لی واحِدَةٌ مِنْهُنَّ کانَ اَحَبَّ اِلَّی مِنْ حُمُرِ النَّعَمِ تَزْویجُهُ فاطِمَةَ علیهاالسلام وَ اِعْطاؤهُ الرّایَةَ یَوْمَ خَیْبَرٍ وَآیَةُ النَّجْوی»: «علی علیه‌السلام سه فضیلت داشت که اگر یکی از آنها برای من بود بهتر از گروه شتران سرخ مو بود (این تعبیر در میان عرب برای اشاره به گران‌بهاترین اشیاء به کار برده شده و به صورت ضرب المثلی به هنگام بیان اشیاء بسیار نفیس ذکر می‌شد).

نخست تزویج پیامبرﷺ فاطمه زهراعلیهاالسلام را به علی علیه‌السلام و دیگر دادن پرچم به دستش در روز خیبر، و دیگر آیهٔ نجوی». [2]

زمخشری نیز آن را در «کشّاف» آورده است [3]

همچنین قرطبی در تفسیر «الجامع لاحکام القرآن» [4]

---

۱. همان مدرک.
۲. تفسیر روح البیان، جلد ۹، صفحهٔ ۴۰۶.
۳. کشّاف، جلد ۴، صفحه ۴۹۴ (ذیل آیات مورد بحث).
۴. تفسیر قرطبی، جلد ۹، صفحه ۶۴۷۲.

و طبرسی در «مجمع البیان» [1]

در واقع «عبدالله‌بن عمر» انگشت روی سه مسأله حساس گذاشته است فاطمه علیها السلام که به گفته پیامبر «سَیِّدَةُ نِساءِ الْعالَمینَ مِنَ الاَوَّلینَ و الآخَریْنَ»: «بانوی تمام جهانیان از اولین تا آخرین بود» همتایی جز علی علیه السلام نداشت که او ابر مرد تاریخ بشر بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله بود.

مسأله دادن پرچم به دست علی علیه السلام در روز جنگ خیبر و او را به لقب «کَرّارُ غَیْرُ فَرّارٍ» مفتخر ساختن بعد از آنکه دیگران رفتند و کاری از پیش نبردند و پیروزی چشم‌گیری که از این طریق حاصل شد یک فضیلت بی مانند گیر است، همچنین وجود آیه‌ای در قرآن که تنها علی علیه السلام به آن عمل کرده است.

عجب اینکه بعضی اصرار دارند که این فضیلت را کم رنگ کرده، بلکه فضیلت بودنش را به کلی انکار کنند! وطبق معمول به سراغ عذرهای مختلف و دلائل سست و بی پایه‌ای بروند.

گاه می‌گویند اگر بزرگان صحابه اقدام به این کار نکردند نیازی به آن ندیدند! و گاه می‌گویند وقت کافی نداشتند چون آیه به زودی نسخ شد! و گاه می‌گویند دیگران فکر می‌کردند اگر ادقام به صدقه و نجوی کنند موجب ناراحتی فقراء و وحشت اغنیا می‌گردند؛ و فقرا توانائی ندارند مثل آن را انجام دهند و اغنیاء که توانائی دارند اگر

۱. مجمع البیان، جلد ۹ و ۱۰، صفحه ۲۵۲ (ذیل آیات مورد بحث).

آن را ترك كنند مورد ملامت قرار می‌گیرند. بنابراین عمل نکردن دیگران به این آیه سلب فضیلتی از آنها نمی‌گردد. [1]

ولی این مفسران بزرگ گویا آیه دوم را به هنگام این بهانه تراشی‌ها اصلاً فراموش کرده‌اند؛ زیرا قرآن نجوی کنندگان پیشین را که بعد از نزول حکم صدقه آن را ترك کردند مورد ملامت و سرزنش قرار داده؛ و می‌گوید: ﴿ءَاَشْفَقْتُمْ اَن تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَىْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ﴾: «آیا ترسیدید (فقیر شوید) که از دادن صدقات قبل از نجوی خودداری کردید؟!». [2]

سپس قرآن این کار را همانند یک گناه می‌شمرد و با جمله ﴿وَتابَ اللهُ عَلَيْكُمْ﴾ آنها را مشمول توبه الهی قرار می‌دهد؛ و برای جبران این عمل بد دستور به اقامه نماز و أدای زکات و اطاعت خداو پیامبر مید هد.

اگر وقت کوتاه بوده جای سرزنش و ملامت نیست؛ و نیازی به توبه الهی ندارد. و اگر هدف آنها کمک به جلب قلب فقرا و دفع وحشیت اغنیا بوده کاری در خور تشویق و قدردانی است؛ پس چرا خداوند آنها را سرزنش می‌کند و سخن از توبه به میان می‌آورد. پس با توجه به این آیه به خوبی روشن می‌شود که کار آنها ناپسند بوده است.

۱. تفسیر کبیر فخر رازی جلد ۲۹، صفحه ۲۷۲ و تفسیر روح المعانی جلد ۲۸، صفحه ۲۸.
۲. سورهٔ مجادله، آیهٔ ۱۳.

حقیقت این است هنگامی که مسائلی پیش می‌آید که با پیشداوری‌های این برادران سازگار نیست؛ همه چیز حتی آیات قرآن به فراموشی سپرده می‌شود، در حالی که پیش چشم آنها است.

باز در اینجا بعضی برای کم رنگ کردن این فضیلت می‌گویند: فاصله میان آیه نجوی و نسخ آن فقط یک ساعت بود؛ به همین دلیل بزرگان صحابه موفق به عمل کردن به آن نشدند؛ اینها نیز از همان گروه فراموش‌کارانند. که توجه به لحن آیهٔ ناسخ نکرده‌اند، آیه‌ای که گروهی از اصحاب را ملامت می‌کند که چرا از ترس فقر، صدقه را ترک کردند و از نجوا چشم پوشی نمودند؛ و هم اکنون خداوند توبه آنها را می‌پذیرد.

اگر فاصله میان این دو تنها یک ساعت بوده جایی برای این گفتگوها نخواهد بود، بنابراین مناسب، روایتی است که می‌گوید: فاصله میان آن دو ،ده روز بوده است. [۱]

سؤال

تنها سؤالی که در اینجا باقی می‌ماند این است که چگونه این کار فضیلت

۱. در تفسیر روح المعانی، این قول از مقاتل که معاصر منصور دوانیقی که و از شاگردان تابعین است، نقل شده است.

محسوب می‌شود؟ آیا همانطور که بعضی از مفسران صاحب تعصب گفته‌اند نه عمل کردن به آن فضیلتی بوده، و نه ترك آن منفعتی؟

یا آن گونه که در روایات اسلامی آمده که علی علیه‌السلام آن را افتخار بزرگی برای خویش می‌شمرد؛ و عبدالله بن عمر آن را فضیلتی همسنگ ازدواج با بانوی اسلام فاطمه زهرا علیهاالسلام و فتح خیبر قلمداد می‌کرد؟

پاسخ

این سؤال از بحث‌های گذشته روشن شد، و اضافه می‌کنیم بهترین راه برای یافتن پاسخ این سؤال همان مراجعه به خود قرآن و دقت در آیهٔ ناسخ (آیه دوم) است، این آیه نشان می‌دهد که خداوند می‌خواسته با این دستور، مسلمین را آزمایش کند که آیا حاضرند برای انجام نجوی با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله که مدّعی بودند به خاطر مصالح مسلمین انجام می‌گرفته، چیزی خرج کنند، و صدقه‌ای در راه خدا بدهند؟

در اینجا تنها یک نفر از عهدهٔ این آزمایش الهی بر آمد، و او علی بن ابی طالب علیه‌السلام بود، آیا این افتخار بزرگی نیست؟

به تعبیر دیگر، سایر افراد مشمول ملامت و سرزنش و توبهٔ موجود در این آیه شدند؛ تنها کسی که این ملامت و سرزنش و توبه متوجه او نشد علی علیه‌السلام بود.

راستی چرا بعضی از دانشمندان حقایقی با این وضوح و روشنی را انکار

می‌کنند؟! شما بگویید چرا؟!

۱۸ـ آیهٔ سابقون

در سورهٔ «واقعه» می‌خوانیم: ﴿وَالسّابِقُوْنَ السّابِقُوْنَ ـ اُولئِکَ الْمُقَرَّبُونَ ـ فی جَنّاتِ النَّعیمِ ـ ثُلَّةٌ مِنَ الاَوَّلینَ ـ وَ قَلیلٌ مِنَ الآخِرینَ﴾:

«و (سوّمین گروه) پیشگامان پیشگام اند، ـ آنها مقربانند. در باغهای پرنعمت بهشت (جای دارند).(۱۲)گروه زیادی (از آنها) از امّتهای نخستین اند ـ و اندکی از امّتهای آخرین».[۱]

در شواهد التنزیل حاکم حسکانی از ابن عباس چنین نقل شده:

«السُّبّاقُ ثَلاثَة، سَبَقَ یُوشَعُ بْنُ نُونٍ اِلی مُوسَی، وَ سَبَقَ صاحِبُ یاسِین اِلی عِیسی، وَ سَبَقَ عَلِیّ اِلَی النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله»: «پیشگامان (در ایمان) سه نفرند، یوشع پیشگام نسبت به (ایمان به) موسی علیه السلام بود، صاحب یاسین (حبیب نجار) نسبت به عیسی علیه السلام، و

۱. سورهٔ واقعه، آیهٔ ۱۰ ـ ۱۴.

علی علیه‌السلام نسبت به رسول خدا پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله پیشگام بود». [۱]

در همان کتاب از ابن عباس نقل شده که از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله تفسیر این آیه را پرسیدم، فرمود: «**حَدَّثَنی جَبرَئیلُ بِتَفْسیرِها، قالَ ذاکَ عَلِیّ وَ شِیعَتُهُ اِلَی الْجَنَّةِ**»: «از جبرئیل تفسیر این آیه را پرسیدم گفت: آن اشاره به علی علیه‌السلام و شیعیان او است که پیشگام در رفتن به بهشت هستند»! [۲]

این دو تفسیر، منافاتی با هم ندارد، چرا که علی علیه‌السلام، هم پیشگام در ایمان به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بود، و هم پیشگام در رفتن به بهشت است، و در واقع این دو ارتباط و پیوند ناگسستنی با یکدیگر دارد.

در همین کتاب، چندین حدیث دیگر در این باره نقل شده است.

در تفسیر الدّر المنثور نیز دو روایت از ابن عباس در این زمینه نقل شده، در یکی از آنها ابن ابی حاتم و ابن مردویه از ابن عباس در تفسیر این آیه نقل می‌کنند که یوشع بن نون (نخستین کسی بود که) به موسی علیه‌السلام ایمان آورد؛ و مؤمن آل یاسین به عیسی علیه‌السلام، و علی بن ابی طالب علیه‌السلام پیشگام در ایمان به پیامبر اسلام علیهم‌السلام بود. [۳]

۱. شواهد التنزیل، جلد ۲، صفحه ۲۱۳، حدیث ۹۲۴.
۲. همان مدرك، صفحه ۲۱۵ و ۲۱۶، حدیث ۹۲۷.
۳. الدرالمنثور، جلد ۶ صفحه ۱۵۴.

در همان کتاب حدیث دیگری نیز به همین مضمون نقل می‌کند. [۱]

از کسانی که این روایت را نقل کرده‌اند ابن مغازلی (طبق نقل ابن بطریق) در کتاب العمده و سبط بن جوزی در تذکرة و ابن کثیر در تفسیرخود و ابن حجر در صواعق و علامه شوکانی در فتح القدیر و شیخ سلیمان قندوزی در ینابیع الموده است. [۲]

این نکته نیز قابل توجه است که قاضی روزبهان که در مسائل مربوط به امامت و خلافت، تعصب خاصی دارد و کتابش به نام ابطال نهج الحق گواه بر این معنی است.

هنگامی که در مقام پاسخ گویی از علامه حلی در مورد این آیه بر می‌آید ـ زیرا علامه در کتاب خود از طریق اهل سنت از ابن عباس نقل می‌کند: «سابِقُ هذِهِ الاُمَّةِ عَلِیُّ بْنُ اَبی طالِبٍ»: «پیشگام این امت در ایمان، علی بن ابیطالب علیه‌السلام است» ـ او در کتاب خود به نام ابطال نهج الحق در پاسخ سخن علامه چنین می‌گوید: «این حدیث در روایات اهل سنت آمده است، ولی به این عبارت: «سُبّاقُ الاُمَّةِ ثَلاثَة: مُؤمِنُ آلِ فِرْعَوْنَ وَ حَبیبُ النَّجّارِ وَ عَلِیُّ بنُ اَبی طالِبٍ،» سپس می‌افزاید: شک نیست که علی علیه‌السلام پیشقدم در اسلام بود. و سابقه و فضائل بیشماری داشت، ولی اینها دلیل بر نص بر امامت (بلافصل) او نمی‌شود». [۳]

۱. الدر المنثور، جلد ۶ صفحه ۱۵۴.
۲. احقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۱۱۴ ـ ۱۲۰.
۳. احقاق الحق عبارت او را عینا در جلد سوم صفحه ۱۲۱ آورده است.

ولی باید توجه داشت که هیچ کس نمی‌گوید این احادیث به تنهایی به معنی نص بر امامت بلافصل علی بن ابی طالب علیه‌السلام است؛ بلکه هدف این است هنگامی که این آیات و روایات را در کنار هم بچینیم می‌بینیم علی علیه‌السلام شاخص‌ترین و بارزترین فرد از امت اسلامی بود که لایق این مقام شد، و هیچ کس در این میدان به پای او نیز نمی‌رسد.

آیا با وجود این همه فضائل غیر قابل انکار سزاوار است دیگران را بر او مقدم بشمریم، و با وجود او به سراغ دیگری برویم؟!

ꕥ

این بحث را با ذکر ده نکته تکمیل می‌کنیم:

۱ـ منظور از «قلیل من الاخرین» کیست؟

در ادامهٔ آیات گذشته قرآن مجید، پس از آنکه مقام والای سابقون و پیشگامان را بر می‌شمرد که آنها مقربان درگاه الهی هستند و جایگاهشان در باغهای پر نعمت بهشتی است می‌افزاید: ﴿ثُلَّةٌ مِنَ الاوَّلینَ وَ قَلیل مِنَ الآخِرینَ﴾[1]: «گروهی از امت‌های نخستین هستند و اندکی از امت‌های آخرین» «واقعه» حاکم حسکانی در شواهد التنزیل چندین روایت، از محمد بن فرات و محمد بن سهل و علی بن عباس از

۱. سورهٔ واقعه، آیهٔ ۱۳ و ۱۴.

جعفر بن محمد علیه‌السلام نقل می‌کند که در تفسیر آیه ﴿وَقَلیل مِنَ الآخِرِینَ﴾ فرمود: «منظور علی بن ابی طالب علیه‌السلام است». [۱]

بدیهی است مفهوم این آیه این نیست که بهشتی این امت منحصر به او است، بلکه مقام والای پیشگام بودن در ایمان، مقامات والایی را در بهشت و در جوار قرب الهی می‌طلبد که ویژه علی بن ابی طالب علیه‌السلام (بعد از پیامبر اسلام) است، به همین دلیل در آیات بعد از این سوره که مقامات و نعمت‌های گروه دیگری از بهشتیان (اصحاب الیمین) را بیان می‌فرماید، در آخر کار می‌گوید: ﴿ثُلَّة مِنَ الاَوَّلینَ وَ ثُلَّة مِنَ الآخِرِینَ﴾: «گروهی از امت‌های نخستین هستند و اندکی از امت‌های آخرین».

روشن است که اصحاب یمین گر چه بهشتی هستند امّا به پای مقرّبین از سابقین نمی‌رسند.

۲ـ نخستین مسلمان که بود؟

این بحث مهمی است که «اول من آمن» (نخستین کسی که به پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله ایمان آورد و دست بیعت در دست او گذاشت) که بود؟

تمام امت اسلامی متفق‌اند که از میان زنان، خدیجه کبری علیهاالسلام نخستین نفر بود و

۱. شواهد التنزیل، جلد ۲، صفحه ۲۱۸ (احادیث ۹۳۲ ـ ۹۳۵).

امّا از میان مردان، با ایکنه عدّه‌ای اصرار دارند مسأله را پیچیده و قابل بحث و گفتگو قرار دهند از مطالعهٔ مجموع احادیث و تواریخ تردیدی برای یک ناظر بی طرف باقی نمی‌ماند که نخستین فرد، علی بن ابی طالب علیه‌السلام بود. او اوّلین کسی بود که تصدیق پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله کرد، و نخستین کسی بود که با او بیعت نمود؛ و نخستین کسی بود که با او نماز خواند و رکوع و سجود بجا آورد.

شواهد و دلائل این مسأله در تمام منابع اسلامی وجود دارد که در ذیل به قسمتی از آنها اشاره می‌کنیم:

حداقل هیجده نفر از صحابه با طرق مختلف این حدیث را از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل کرده‌اند که علی علیه‌السلام نخستین مردی بود که اسلام را پذیرا گشت وبا پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نماز خواند:

۱ـ ابوسیعد خدری که از معاریف صحابه است می‌گوید: پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله دست بر پشت علی علیه‌السلام زد و فرمود: «**یا علیُ لَکَ سَبْعُ خِصالٍ لایُحاجُّکَ فیهِنَّ اَحَدُ یَوْمَ الْقِیامَةِ اَنْتَ اَوَّلُ الْمُؤمِنینَ اِیْماناً بِاللهِ ...**»:

«ای علی! تو هفت ویژگی داری که هیچ کس نمی‌تواند در مورد آنها در روز قیامت با تو گفتگو کند: نخست اینکه تو اوّلین کسی هستی که ایمان به خدا آوردی (و اسلام را پذیرا گشتی) ... .[1]

۱. این حدیث را ابونعیم اصفهانی در حلیة الاولیاء جلد ۱، صفحه ۶۶ آورده.

۲ـ عایشه می‌گوید: فاطمه دختر محمدﷺ این حدیث را برای من نقل کرد که پیامبرﷺ به او فرمود: «**زَوَّجْتُکَ اَعْلَمَ الْمُؤمِنینَ عِلْماً وَ اَقْدَمُهُمْ سِلْماً وَ اَفْضَلُهُمْ حِلْماً!**»: «تو را به همسری مردی در آوردم که علمش از همه مؤمنان بیشتر، و در پذیرش اسلام از همه آنها مقدمتر و حلمش از همه فزونتر است». [1]

۳ـ عمر بن خطاب ـ ابن عباس می‌گوید: از عمر بن خطاب شنیدم که می‌گفت نام علی علیه‌السلام را به بدی نبرید من از رسول خداﷺ درباره او اموری شنیدم که اگر یکی از آنها در آل خطّاب بوده باشد برای من محبوبتر بود از آنچه آفتاب بر آن طلوع می‌کند: من و ابوبکر و ابوعبیده با جمعی از یاران پیامبرﷺ بودیم که به در خانه ام سلمه رسیدیم و علی علیه‌السلام بر در خانه ایستاده بود، گفتیم پیامبرﷺ را می‌خواهیم؛ فرمود الآن بیرون می‌آید پیامبر بیرون آمد به سوی او رفتیم تکیه بر علی بن ابیطالب کرد و با دست بر شانه او زد و فرمود: «**اِنَّکَ مُخاصَمٌ، اَنتَ اَوَّلُ الْمُؤمِنینَ ایماناً وَ اَعْلَمُهُمْ بِاَیّامِ اللهِ وَ اَوْفاهُمْ بِعَهْدِهِ وَ اَقْسَمُهُمْ بِالسَّوِیَّةِ وَ اَرْاَفُهُمْ بِالرَّعِیَّةِ وَ اَعْظَمُهُمْ الرَّزِیَّةَ**»: «با تو، به مخاصمه بر می‌خیزند، (امّا) تو نخستین کسی هستی که ایمان آوردی، و از همهٔ به ایام الله داناتری؛ و نسبت به عهد الهی باوفاتری؛ از همه بهتر تقسیم عادلانه می‌کنی؛ و نسبت به رعیّت از همه مهربانتری؛ و مصیبت تو نیز از

۱. این حدیث را ابن عساکر در تاریخ دمشق در ترجمه امام علی علیه‌السلام (جلد ۱، صفحه ۲۴۴، طبع بیروت) نقل می‌کند.

همه بزرگتر است». [1]

این حدیث مسائل زیادی را بازگو می‌کند که شرح همه آنها از حوصله این مقال خارج است.

۴ـ معاذ بن جبل از پیغمبر اکرمﷺ نقل می‌کند که به علی علیه‌السلام فرمود: «**تَخْصِمُ النّاسَ بِسَبْعٍ وَلایُحاجُّکَ فیهِ اَحَدٌ مِنْ قُرَیْشٍ اَنْتَ اَوَّلُهُمْ اِیْماناً بِاللهِ ...**»:

«تو با مردم به هفت چیز محاجّه می‌کنی؛ و هیچ کس از قریش در آن هفت چیز نمی‌تواند به گفتگو با تو برخیزد ـ و ادعای برابری کند ـ تو نخستین کسی هستی که به خدا ایمان آوردی ...». [2]

۵ـ اسماء بنت عمیس همسر جعفر بن ابی طالب نقل می‌کند که پیامبرﷺ به دخترش فاطمه علیهاالسلام فرمود: «**زَوَّجْتُکِ اَقْدَمَهُمْ سِلْماً وَاَعْظَمَهُمْ حِلماً وَاَکْثَرَهُمْ عِلْماً**»: «تو را به همسری مردی در آوردم که در اسلام از همه پیشگامتر، و حلمش از همه عظیمتر، و علمش از همه بیشتر است». [3]

۶ـ سلمان فارسی می‌گوید پیامبر اکرمﷺ فرمود: «**اَوَّلُکُمْ وُرُوْداً عَلَیَّ الْحَوْضَ اَوَّلُکُمْ اِسْلاماً عَلِیُّ بْنُ اَبی طالِبٍ** علیه‌السلام»: «نخستین کسی که در کنار حوض کوثر بر من

۱. کنزالعمال، جلد ۱۳، صفحه ۱۱۷ (طبع بیروت مؤسسة الرسالة).
۲. این حدیث را شهاب الدین حسینی شافعی در کتاب «توضیح الدلائل» صفحه ۱۷۱ آورده است (مطابق نقل احقاق الحق، جلد ۲۰، صفحه ۴۵۵).
۳. تاریخ ابن عساکر، جلد ۱، صفحه ۲۴۵، طبع بیروت.

وارد می‌شود نخستین کسی است که اسلام را پذیرفته و او علی بن ابی طالب علیه‌السلام است».[۱]

۷ـ ابوسخیله می‌گوید من و سلمان حج بجا آوردیم، و بر ابوذر وارد شدیم، مدّتی که خدا می‌خواست نزد او ماندیم، هنگامی که حرکت ما نزدیک شد گفتم ای ابوذر! من اموری می‌بینم که حادث شده و می‌ترسم در میان مردم اختلافی واقع شود؛ اگر چنین شود چه دستوری به من می‌دهی؟! گفت:

«اَلْزِمْ کِتابَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ وَ عَلِیَّ بْنَ اَبی طالِبٍ، فَاَشْهَدُ اِنَّی سَمِعْتُ رَسُوْلَ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله یَقُولُ: عَلِیٌّ علیه‌السلام اَوَّلُ مَنْ آمَنَ بی، وَ اَوَّلُ مَنْ یُصافِحُنی یَوْمَ الْقِیامَةِ، وَ هُوَ الصِّدِیْقُ الاَکْبَرُ، وَ هُوَ الْفارُوْقُ یُفَرِّقُ بَیْنَ الْحَقِّ وَ الْباطِلِ»:

«از کتاب خداوند عزّوجلّ، و علی ن ابی طالب جدا مشو! من گواهی می‌دهم که از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیدم می‌فرمود: علی اوّل کسی است به من ایمان آورده، و نخستین کسی است که روز قیامت با من مصافحه می‌کند، و او «صدیق اکبر»، و «فاروق» یعنی جدا کنند حق از باطل است.[۲]

۸ـ **عبدالرحمن عوف** در حدیثی در ذیل آیه **السّابِقُونَ الاَوَّلُونَ** می‌گوید آنها ده

---

۱. این روایت را محمد بن ابی بکر در کتاب «الجوهره»، صفحه ۸ ـ طبع دمشق ـ آورده، و نویسنده کنزالعمال نیز بدون ذکر سند آن را نقل کرده است ـ جلد ۱۱، صفحه ۶۱۶، طبع مؤسسه الرّساله ـ بیروت).

۲. مختصر تاریخ دمش، جلد ۱۷، صفحه ۳۰۶ (طبع دمش دارالفکر) (مطابق نقل احقاق، جلد ۲۰، صفحه ۴۷۲) ـ این حدیث را کنزالعمال از جمله «انّ هذا اوّل من آمن بی تا آخر جدل ۱۱، صفحه ۶۱۶، حدیث ۳۲۹۹۰ آورده است.

نفر از قریش بودند: **كانَ اَوَّلَهُمْ اِسْلاماً عَلِيُّ بْنُ اَبی طالِبٍ** عليه‌السلام: «نخستین کسی از آنها که اسلام را پذیرفت علی بن ابی طالب عليه‌السلام بود». [1]

۹ـ جمال الدین ابوالحجاج در کتاب «تهذیب الکمال» از «**ابـورافـع**» (از یـاران پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله) نقل می‌کند: «**اَوَّلُ مَنْ اَسْلَمَ مِنَ الرِّجالِ عَلِيٌّ** عليه‌السلام»: «نخستین کسی کـه از مردان اسلام آورد علی عليه‌السلام بود». [2]

۱۰ـ انس بن مالک خادم رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله از آن حضرت نقل مـی‌کند کـه رسـول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «**اَوَّلُ هذِهِ الاُمَّةِ وُرُوداً عَلَيَّ الْـحَوضَ اَوَّلُـها اِسْـلاماً عَـلِيّ بْـنُ اَبـی طالِبٍ** عليه‌السلام: «نخستین فـرد ایـن امّت کـه در کـنار حـوض کـوثر بـر مـن وارد مـی‌شود نخستین کسی است که اسلام آورده و او علی بن ابی طالب عليه‌السلام است». [3]

۱۱ـ ابن عباس ـ می‌گوید علی عليه‌السلام چهار ویژگی دارد که برای احدی نیست: **هُوَ اَوَّلَ عَرَبِيٍّ وَ عَجَمِيٍّ صَلّی مَعَ رَسُوْلِ اللهِ** صلی‌الله‌علیه‌وآله ...: «او نخستین فرد از عرب و عجم است که با پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نماز گذارد». [4]

و در جای دیگر می‌گوید: «**اَوَّلُ مَنْ اَسْلَمَ بَعْدَ خَديجَةٍ عَلِيُّ بْنُ اَبی طالِبٍ**: نخستین

۱. مختصر تاریخ دمشق، جلد ۱۷، صفحه ۳۰۷ (نوشته امام محمد بن مکرم معروف به ابن منطور).
۲. تهذیبُ الکمال، جلد ۳ صفحه ۸۵ (مطابق نقل احقاق الحق، جلد ۲۰، صفحه ۳۶۷).
۳. این حدیث را ابن عدیم حلبی از علمای قرن هفتم هجری در کتاب خود: تاریخ حلب، صفحه ۲۹۵ آورده است.
۴. المختار فی مناقب الابرار، صفحه ۱۶ (مطابق نقل احقاق الحق، جلد ۲۰، صفحه ۴۵۷).

کسی که بعد از خدیجه علیها السلام ایمان آورد علی بن ابیطالب علیه السلام بود». [۱]

۱۲ـ نسایی محدّث معروف در کتاب السنن از زید بن ارقم نقل می‌کند که گفت: «**اَوَّلُ مَنْ اَسْلَمَ مَعَ رَسُوْلِ اللهِ صلی الله علیه و آله عَلِیُّ بْن اَبی طالِبٍ علیه السلام**»: «نخستین کسی که به پیامبر ایمان آورد علی بن ابی طالب علیه السلام بود». [۲]

۱۳ـ ابو احمد جرجانی شافعی، در کتاب الکامل فی الرجال از مالک بن الحوریث نقل می‌کند که می‌گوید: «**کانَ عَلِیٌّ اَوَّلَ مَنْ اَسْلَمَ مِنَ الرِّجالِ وَخَدیجَةُ اَوَّلَ مَنْ اَسْلَمَ مِنَ النِّساءِ**»: «علی علیه السلام نخستین کسی از مردان بود که اسلام آورد وخدیجه نخستین کسی از زنان بود که ایمان آورد». [۳]

۱۴ـ لیلی الغفاریه، زنی که در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله مجروحان جنگی را مداوا و پرستاری می‌کرد می‌گوید: من با علی علیه السلام به میدان جنگ بصره آمدم هنگامی که عایشه را در برابر آن حضرت دیدم شک و تردید در من پیدا شد نزد او آمدم، و از او پرسیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله فضیلتی درباره علی علیه السلام شنیده‌ای؟ گفت: آری! سپس عایشه داستانی نقل کرد در ضمن آن داستان، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرد که فرمود: «**اِنَّهُ اَوَّلَ النّاسِ بی اِسْلاماً**»: «علی علیه السلام نخستین کسی است که به من ایمان آورده

۱. این حدیث از حسام الدین حنفی در کتاب آل محمّد صلی الله علیه و آله، صفحه ۱۷۴ آمده است.
۲. احقاق الحق، جلد ۲۰، صفحه ۴۷۵.
۳. الکامل فی الرجال، جلد ۶، صفحه ۲۳۷۸ ـ طبع دارالفکر بیروت.

است». [۱]

۱۵ـ احمد حنبل یکی از ائمه چهارگانه اهل سنت در کتاب مسندش در حدیثی نقل می‌کند که مَعْقِل بْنِ یَسار (صحابی معروف) می‌گوید روزی در خدمت پیامبرﷺ بودم پیامبرﷺ فرمود: «برویم از فاطمه علیها السلام ـ که بیمار است ـ عیادت کنیم؛ هنگامی که به خانه فاطمه علیها السلام رسیدیم پیامبرﷺ از او احوال پرسی کرد»، فاطمه علیها السلام عرض کرد: «اندوه من زیاد، و فقرم شدید، و بیماریم طولانی شده ...» (پیامبر برای دلداری او در برابر این مشکلات) فرمود: «**اَوَ ما تَرْضِیْنَ اَنّی زَوَّجْتُکِ اَقْدَمَ اُمَّتی سِلْماً وَ اَکْثَرَهُمْ عِلْماً وَ اَعْظَمَهُمْ حِلْماً**»: «آیا خشنود نمی‌شوی که من تو را به همسری مردی در آوردم که از همه در امتم در اسلام پیشگام‌تر، و علمش از همه بیشتر و حلمش عظیم‌تر است. [۲]

قابل توجه اینه همین حدیث را ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه (جلد ۳، صفحه ۲۵۷) و ابن عساکر در تاریخ دمشق (جلد ۱، صفحه ۲۳۲) و الهیثمی در مجمع الزوائد (جلد ۹، صفحه ۱۰۱) و متقی هندی در (کنز العمال، جلد ۱۲، صفحه ۲۰۵) و گروهی دیگر از دانشمندان اهل سنت در کتاب‌های خود آورده‌اند.

۱۶ـ عبدالله بن صامت (ثابت) از یاران پیامبرﷺ می‌گوید: روزی وارد بر رسول

۱. این حدیث را محمد بن مکرم انصاری در کتاب مختصر تاریخ دمشق (جلد ۱۷، صفحه ۱۱۹) نقل می‌کند.
۲. مسند احمد، جلد ۵، صفحه ۲۶ (چاپ دارالصادر).

خداشدیم و گفتیم «مَنْ اَحَبُّ اَصْحابِکَ اِلَیْکَ؟ فَاِنْ کانَ اَمْرٌ کُنّا مَعَهُ، وَ اِنْ کانَتْ ناسِئَةٌ کُنّا دَوْنَهُ، قالَ هذا عَلِیٌ علیه‌السلام اَقْدَمُکُمْ سِلْماً وَ اِسْلاماً»: «محبوبترین یاران تو نزد تو کیست؟ که اگر حادثه‌ای (برای تو) واقع شود، با او باشیم، و هر گاه خطری پیش آمد در راه او فداکاری کنیم؟».

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: آن شخص همین علی علیه‌السلام است که اسلام و تسلیمش از همه جلوتر بود». [1]

این حدیث به خوبی نشان می‌دهد که عبدالله بن ثابت و همراهانش در جستجوی کسی بودند که بعد از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از همه شایسته‌تر برای امامت و ولایت باشد، و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله علی علیه‌السلام را برای همین منظور معرفی فرمود.

۱۷ـ بریده یکی دیگر از یاران آن حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز داستانی شبیه داستان معقل بن یسار دارد و در پایان آن می‌خوانیم صلی‌الله‌علیه‌وآله که پیامبر اکرم فاطمه زهرا علیهاالسلام را دلداری دارد و فرمود: «خداوند شوهری به تو داده است که در پذیرش اسلام از همه پیشگام‌تر، و علمش فزونتر، و علمش برتر است» سپس می‌افزاید: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «وَاللهِ اِنَّ اِبْنَیْکَ سَیِّدا شَبابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ»: «به خدا سوگند دو پسرت آقایان جوانان اهل بهشت اند». [2]

۱. این حدیث را احمد بن مردویه در کتاب مناقب نقل کرده است (احقاق الحق، جلد ۱۵، صفحه ۳۳۶).
۲. انی حدیث را ابن عساکر در تاریخ دمشق (جلد ۱، صفحه ۲۴۲ طبع بیروت) آورده است، ولی ذیل آن در

۱۸ـ امام علی بن ابی طالب۷ ـ این معنی را خودش در سخنانش که مورد قبول همگان است نیز نقل کرده است، در کتاب الجوهره نوشتهٔ محمدبن ابی بکر انصاری می‌خوانیم که علی ﷺ بر منبر بصره فرمود: «**اَنَا الصِّدِّیقُ الاَکْبَرُ، آمَنْتُ قَبْلَ اَنْ یُؤمِنَ اَبُوبَکْرٍ، وَ اَسْلَمْتُ قَبْلَ اَنْ یُسْلِمَ**»: «صدیق اکبر منم، ایمان آوردم پیش از آنکه ابوبکر ایمان بیاورد، و اسلام آوردم پیش از آنکه او اسلام بیاورد». [۱]

شیخ محمد بن مکرم انصاری نیز در کتاب خود مختصر تاریخ دمشق از آن حضرت چنین نقل می‌کند فرمود: «**اَنَا اَوَّلُ مَنْ اَسْلَمَ**»: «من نخستین کسی هستم که اسلام آورد». [۲]

در نهج البلاغه نیز در موارد متعّددی روی این مطلب تکیه شده است، از جمله آن حضرت در جمله ۱۳۱ می‌فرماید: «**اَللّهُمَّ اِنّی اَوَّلُ مَنْ اَنابَ وَ سَمِعَ وَ اَجابَ لَمْ یَسْبِقْنی اِلّا رَسُوْلُ اللهِ ﷺ بِالصَّلاةِ**»: «خداوندا! من نخستین کسی هستم ک به سوی تو بازگشتم؛ و پیام تو را شنیدم و اجابت کردم؛ هیچ کس جز رسول خدا ﷺ در نماز خواندن بر من پیشی نگرفت». [۳]

مورد امام حسن و امام حسین ﷺ فقط در ارجح المطالب نوشته علامه المرت سری (صفحه ۱۰۷ و ۳۹۶) آمده است.

۱. الجوهرة، صفحه ۸ (طبع دمشق) همین معنی را گروه دیگری نیز نقل کرده‌اند مانند ابواحمد جرجانی در کتاب الکامل فی الرجال (جلد ۳، صفحه ۱۱۲۳) و توضیح الدلائل (صفحه ۱۷۱) و مختصر تاریخ دمشق و غیر آنها.

۲. مختصر تاریخ دمشق، جلد ۱۷، صفحه ۱۱۸.

۳. این معنی در خطبه ۷۱ و ۱۹۲ نیز آمده است.

به نظر می‌رسد در این بحث کمی از روش خود در این تفسیر خارج شدیم و سخن به درازا کشید؛ ولی اهمیّت مسأله ایجاب می‌کرد که گسترده‌تر از آن بحث کنیم.

به هر حال این روایات را با روایتی که ابن هشام در تاریخ خود معروف به سیرهٔ نبویة آورده است پایان می‌دهیم با اعتراف به این حقیقت که مطالب ناگفته هنوز در این باب بسیار است.

او نقل می‌کند در آغاز اسلام هنگامی که وقت نماز فرا می‌رسید پیامبرﷺ برای ادای نماز به بعضی از دره‌های مکه می‌رفت و تنها علی بن ابی طالب به صورت پنهانی همراه او بود ... روزی پدرش ابوطالب گفت: فرزندم این چه دینی است که تو بر آن هستی؟ گفت: ای پدر! من به خدا و رسول خداﷺ و آنچه را از سوی او آورده ایمان آوردم، و با او نماز خواندم؛ ... ابوطالب گفت: آگاه باش که او تو را جز به خیر و نیکی فرا نخوانده است؛ هرگز از او جدا مشو»! [1]

ꕥ

ایمان آوردن علی علیه‌السلام به عنوان نخستین نفر به قدری روشن است که جمعی از شعرای معروف نیز در اشعارشان آنرا به عنوان یکی از افتخارات علی علیه‌السلام ذکر کرده‌اند.

۱. سیره ابن هشام، جلد ۱، صفحه ۲۶۳ (طبع داراحیاء التراث العربی).

یکی از آنان درباره او می‌گوید:

«اَلَیْسَ اَوَّلَ مَنْ صَلیّ لِقِبْلَتِکُمْ ـ وَاَعْلَمَ النّاسِ بِالْقُرآنِ وَالسُّـنَنِ؟» «آیا او نخستین کسی نیست که به سوی قبله شما نماز گزارد و از همه مردم به قرآن و سنت آگاه‌تر بود»؟!

و دیگری می‌گوید: «فَهذا وَ فی الاِسْلامِ اَوَّلُ مُسْلِمٍ ـ وَ اَوَّلُ مَنْ صَلّی وَ صامَ وَ هَلَّلا»: «او نخستین مسلمان در (جهان) اسلام است؛ و نخستین کسی است که نماز خواند و روزه گرفت و لا اله الا الله گفت»!

مرحوم علامه امینی در الغدیر بیش از ده نفر از شعرا را نقل می‌کند که در لابلای اشعارشان این معنی را سروده‌اند. [1]

و نیز شایان توجّه اینکه علامه امینی در همان کتاب بیش از یکصد حدیث از «پیامبر اکرم»ﷺ و امیرمؤمنان علیه‌السلام و صحابه و تابعین و مورّخان و محدّثان دیگر نقل می‌کند که همگی گواهی می‌دهد بر این که علی علیه‌السلام نخستین نفر از مردان بود که به پیامر اسلامﷺ ایمان آورد.

تنها یک سؤال!

در اینجا سؤال معروفی است که از همان قرون نخستین اسلام، در میان بعضی از بهانه جویان مطرح بوده است، و آن اینکه درست است علی علیه‌السلام نخستین مردی است

۱. الغدیر، جلد ۳، صفحه ۲۳۱ ـ ۲۳۳.

که اسلام را پذیرفت؛ ولی آیا اسلام یک کودک ۱۰ ساله و نابالغ پذیرفته است؟ و اگر زمان بلوغ او را معیار بگیریم جمع دیگری اسلام را قبل از او پذیرا شده بودند.

پاسخ

در اینجا مناسب است گفتگوئی را که میان مأمون خلیفه عباسی که با یکی از علماء معروف اهل سنت در عصر او به نام اسحاق صورت گرفت بیاوریم (این حدیث را ابن عبدربه در عقد الفرید آورده است).

مأمون به او گفت آن روز که پیامبر اسلامﷺ مبعوث شده از تمام اعمال چه عملی افضل بود؟

اسحاق گفت: اخلاص در شهادت به توحید و رسالت پیامبرﷺ

مأمون: آیا کسی را سراغ داری که بر علی علیه‌السلام در اسلام پیشی گرفته باشد؟

اسحاق: علی علیه‌السلام اسلام آورد در حالی که کم سن و سال بود و احکام الهی بر او جاری نمی‌شد!

مأمون: آیا اسلام علی علیه‌السلام به دعوت پیامبرﷺ نبود؟ آیا پیامبرﷺ اسلامش را نپذیرفت؟ چگونه ممکن است پیامبرﷺ کسی را که به اسلام دعوت کند که اسلامش پذیرفته نیست؟!

اسحاق پاسخی نداشت که بدهد. [1]

۱. عقد الفرید، جلد ۳، صفحه ۴۳ (با تلخیص).

مرحوم علامه امینی «ره» بعد از نقل این داستان از العقد الفرید می‌افزاید: ابوجعفر اسکافی معتزلی متوفای سال ۲۴۰ در رساله خود می‌نویسد که همه مردم می‌دانند که علی علیه‌السلام افتخار پیشگامی به اسلام را داشت پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله روز دوشنبه مبعوث شد و علی علیه‌السلام روز سه شنبه ایمان آورد، و می‌فرمود «من هفت سال قبل از دیگران نماز خواندم!» و پیوسته می‌فرمود: «من نخستین کسی هستم که اسلام آوردم، و این مسأله از هر مشهوری مشهورتر است، و ما کسی را در گذشته نیافته‌ایم که اسلام علی علیه‌السلام را سبک بشمرد، یا بگوید او اسلام آورد در حالی که کودك خردسال بود، عجب این که افرادی مثل عباس و حمزه برای پذیرش اسلام منتظر عکس العمل ابوطالب بودند، ولی فرزند ابوطالب هرگز منتظر پدر ننشست و ایمان آورد». [1]

کوتاه سخن این که: **اولاً** پیامبر اسلام‌صلی‌الله‌علیه‌وآله، اسلام علی علیه‌السلام را پذیرفت و کسی که اسلام او را در آن سن و سال معتبر نداند در واقع ایراد بر پیامبر اکرم‌صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌گیرد.

ثانیاً: در روایات معروفی که قبلاً به آن اشاره شد در داستان یوم الدار آمده است که پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله غذائی آماده کرد و بستگان نزدیکش را از قریش دعوت نمود و آنها را به اسلام فرا خواند و فرمود: نخستین کسی که دعوت او را برای دفاع از اسلام بپذیرد برادر و وصی او و جانشین او خواهد بود؛ هیچ کس دعوت آن حضرت را نپذیرفت جز

۱. الغدیر، جلد ۳، صفحه ۲۳۷.

علی بن ابیطالب علیه‌السلام که گفت: «من تو را یاری می‌کنم و با تو بیعت می‌نمایم»؛ و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود «تو برادر و وصی من و جانشین منی» [۱].

آیا کسی باور می‌کند پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله کسی را که در آن روز نیز به حد بلوغ نرسیده بود و به گفته بهانه جویان اسلامش پذیرفته نبود به عنوان برادر و وصی و جانشین خود معرفی کند و دیگران را به پیروی از او دعوت نماید، تا آنجا که سران شرك از روی تمسخر به ابوطالب بگویند تو باید پیرو فرزندت باشی.

بدون شک سن بلوغ شرط پذیرش اسلام نیست، هر نوجوانی که عقل و تمیز کافی داشته باشد و اسلام را بپذیرد به فرض که پدرش هم مسلمان نباشد از او جدا می‌شود و در زمره مسلمین قرار می‌گیرد.

ثالثاً: از قرآن مجید استفاده می‌شود که حتی بلوغ شرط نبوت نیست و برخی از پیامبران در طفولیت به این مقام رسیدند. چنانکه درباره یحیی می‌فرماید: ﴿**وَ آتَيْناهُ الْحُكْمَ صَبِيّاً**﴾: «و ما در کودکی فرمان (نبوت) به او دادیم» [۲]

و در داستان عیسی علیه‌السلام نیز آمده است که به هنگام کودکی با صراحت گفت: ﴿**إِنِّي عَبْدُاللهِ آتانِيَ الْكِتابَ وَجَعَلَنِي نَبِيّاً**﴾: «من بنده خدا هستم؛ او کتاب آسمانی به من داده؛ و مرا پیامبر قرار داده است» [۳]

۱. اسناد این روایت را به طور مشروح در ذیل حدیث یوم الدار آوردیم.
۲. سورهٔ مریم، آیهٔ ۱۲.
۳. سورهٔ مریم، آیهٔ ۳۰.

فراتر از همه اینها همان است که پیامبر اسلامﷺ علی علیه‌السلام را پذیرفت حتّی در یوم الدار او را به عنوان برادر و وصی و وزیر و جانشین خویش معرفی فرمود.

به هر حال روایاتی که می‌گوید علی علیه‌السلام نخستین کسی بود که دعوت پیامبرﷺ را پذیرفت فضلیتی بی مانند برای آن حضرت در بر دارد که هیچ‌کس در آن با او برابری ندارد؛ و به همین دلیل او شایسته‌ترین فرد امّت برای جانشینی پیامبرﷺ بوده است.

۱۹ـ آیه اُذُن واعِیَة

در آیه ۱۲ سوره (حاقه» می‌خوانیم: ﴿لِنَجْعَلَها لَکُمْ تَذْکِرَةً و تَعِیَها اُذُنٌ واعِیَةٌ﴾: «تا آن را وسیله تذکّری برای شما قرار دهیم و گوشهای شنوا آن را دریابد (و درك کند»

سیوطی در الدّرالمنثور از شش طریق از بریده صحابی معروف از رسول خداﷺ نقل می‌کند که به علی علیه‌السلام فرمود: «اِنَّ اللهَ اَمَرَنی اَنْ اُدْنیَکَ ولااُقْصیَکَ، وَاَنْ اُعَلِّمَکَ وَ اَنْ تَعِیَ، و حَقٌّ لَکَ اَنْ تَعِیَ، فَزَلَتْ هذِهِ الآیَةُ: وَ تَعیَها اُذُنٌ واعِیَةٌ»: «خداوند به من امر فرموده که تو را به خود نزدیک سازم و دور نکنم، و تو را تعلیم دهم، و تو نگهداری کنی، و شایسته تو است که چنین باشی، در این هنگام این آیه نازل شد ﴿وَ تَعِیَها اُذُنٌ واعِیَة﴾ «گوشهای شنوا آن را دریابد (رک کند). [1]

در همان کتاب از ابونعیم اصفهانی در حلیة الاولیاء از علی علیه‌السلام نقل می‌کند که پیامبرﷺ به او فرمود. ... (سپس همان مضمون حدیث بریده را ذکر می‌کند و در پایان آن می‌افزاید «فَاَنْتَ اُذُنٌ واعِیَةٌ لِعِلْمی»: «تو گوشهای نگهدارنده علم و دانش

۱. الدر المنثور، جلد ۶، صفحه ۲۶۰.

منی». [۱]

و باز در همان کتاب از پنج طریق از «**مَکْحُولْ**» (یکی از خدمتکاران پیامبرﷺ نقل می‌کند، هنگامی که آیه ﴿**وَتَعِیَها اُذُنَ واعِیَةٌ**﴾ نازل شد پیامبرﷺ فرمود: «از پروردگارم تقاضا کرده‌ام که این گوش شنوا و نگهدارنده را گوش علی علیه‌السلام قرار دهد» مکحول می‌گوید: پس از آن علی علیه‌السلام می‌فرمود: «سخنی از رسول خداﷺ نشنیدم که آن را فراموش کنم». [۲]

و نیز زمخشری در کشّاف حدیث اخیر را نقل کرده، بی آنکه بر آن ایرادی بگیرد.[۳]

جمعی دیگر از مفسّران مانند فخر رازی در تفسیر کبیر [۴] و آلوسی در روح المعانی [۵] و برسوئی در روح البیان [۶] و قرطبی در تفسیر جامع[۷] همگی ذیل آیه مورد بحث حدیث اخیر را نقل کرده‌اند.

طبری نیز در تفسیر خود، این حدیث و بعضی از احادیث دیگر را در این زمینه آورده است. [۸]

حاکم حسکانی در شواهد التنزیل **سیزده حدیث** در ذیل این آیه ذکر کرده است

۱ و ۲. الدرالمنثور، جلد ۶، صفحه ۲۶۰.
۳. کشّاف، جلد ۴، صفحه ۶۰۰.
۴. فخر رازی، جلد ۳۰، صفحه ۱۰۷.
۵. روح المعانی، جلد ۲۹، صفحه ۴۳.
۶. روح البیان، جلد ۱۰، صفحه ۱۳۶.
۷. قرطبی، جلد ۱۰، صفحه ۱۳۶.
۸. طبری، جلد ۲۹، صفحه ۳۵.

که از راویان مختلف نقل شده، و سلسله سند آنها به پیامبر اکرمﷺ منتهی می‌شود، تعدادی از این احادیث از مکحول خدمتگزار پیامبرﷺ، و بعضی از بریده و بعضی از شخص علی بن ابیطالب علیه‌السلام و بعضی از جابربن عبدالله انصاری است که نمونه‌های آنها را در ذیل مطالعه می‌فرمائید.

در حدیثی از ابوالدنیا از علی علیه‌السلام می‌خوانیم هنگامی که آیه ﴿وَتَعِيَها أُذُنٌ واعِيَةٌ﴾ نازل شد، پیامبر اکرمﷺ به من فرمود: «ای علی! من از خدا تقاضا کردم که مصداق آن را گوش تو قرار دهد» (آنچه را می‌شنوی حفظ کنی و بکار بندی و منتشر سازی).[1]

در حدیث دیگری از مکحول می‌خوانیم هنگامی که پیامبرﷺ آیه ﴿وَتَعِيَها أُذُنٌ واعِيَةٌ﴾ را تلاوت فرمود رو به سوی علی علیه‌السلام کرد و گفت: «سألْتُ اللهَ اَنْ يَجْعَلَها اُذُنَکَ»: «از خدا خواسته‌ام که این گوش‌های نگهدارند را گوش‌های تو قرار دهد»، علی علیه‌السلام می‌گوید: «بعد از آن هر چه از پیامبرﷺ شنیدم هرگز فراموش نکردم»[2]

در حدیث دیگری از بریده اسلمی مضمون حدیثی را که در آغاز نقل کردیم عیناً آورده است[3] و بالاخره از جابربن عبدالله انصاری نقل می‌کند هنگامی که آیه فوق نازل شد پیامبر از خدا تقاضا کرد که (مصداق اتم آن را) گوش‌های علی علیه‌السلام قرار دهد

۱. شواهد التنزیل، جلد ۲، صفحه ۲۷۱.
۲. همان مدرك، صفحه ۲۷۷ (حدیث ۱۰۱۵).
۳. همان مدرك، صفحه ۲۸۲ (حدیث ۱۰۲۲).

و این خواسته پیامبر انجام شد. [1]

نویسنده کتاب فضائل الخمسه این حدیث را علاوه بر آنچه گفته شد از کنزالعمال و نورالابصار و مجمع الزوائد الهیثمی، و اسباب النزول واحدی نیز نقل کرده است [2]

نتیجه

با توجّه به آنچه در سابق در مورد شرائط امامت و ولایت و جانشینی پیامبر اکرمﷺ نقل کردیم که پیشوایان الهی باید بهره کافی و سهم بسیار عظیمی از علم و دانش داشته باشند تا بتوانند رهبری امت را بر عهده بگیرند؛ و خلق خدا را در امر دین و دنیا هدایت نمایند؛ و تعلیمات اسلام و قوانین الهی را حفظ کنند و قرآن و سنت را پاسداری نمایند و با توجه به اینکه علی علیه‌السلام تنها کسی از امت است که مطابق روایات فوق که در تفسیر آیه مزبور وارد شده دارای چنین موقعیت و موهبت بود به خوبی ثابت می‌شود که هیچ کس از او لایق‌تر برای احزار مقام امامت و خلافت نبود.

۱. همان مدرك، صفحه ۲۸۰ (حدیث ۱۰۱۹)
۲. فضال الخمسه، جلد ۱، صفحه ۳۲۰ و ۳۲۱.

۲۰ـ آیه محبّت

در آیه ۹۶ سوره «مریم» می‌خوانیم: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدّاً﴾: «به یقین کسانی که ایمان آورده، و کارهای شایسته انجام داده‌اند، به زودی خداوند رحمان محبتی برای آنان (در دلها) قرار می‌دهد».

این آیه به خوبی دلالت دارد که ایمان و عمل صالح سرچشمه محبوبیت در میان توده‌های مردم است.

آری ایمان و عمل صالح جاذبهٔ عجیبی دارد که دل‌ها را همچون آهن ربا به سوی خود جذب می‌کند، حتّی افراد ناپاك و آلوده نیز از پاکان و صالحان لذّت می‌برند.

در تفسیر این آیه شریفه روایات زیادی در منابع معروف اهل سنّت به وسیله راویان متعدد از شخص پیامبر اکرمﷺ نقل شده که این آیه درباره علی بن ابیطالب علیه‌السلام است. بارها گفته‌ایم که نزول آیه در شأن کسی به معنی آن است که مصداق اتمّ و اکمل آن آیه، او است، و منافاتی با گستردگی مفهوم آیه ندارد.

در اینجا به سراغ منابع اسلامی می‌رویم و گوشه‌هایی از این روایات را مورد بررسی قرار می‌دهیم:

در شواهد التنزیل روایات متعددی از براء بن عازب و ابورافع و جابربن عبدالله انصاری و ابن عباس و ابوسعید خدری و محمد بن حنفیه با طرق مختلف نقل می‌کند که این آیه درباره علی بن ابی طالب علیه‌السلام است که محبت او را در دل هر فرد با ایمانی جای داده است.

در حدیثی از ابوسعید خدری آمده است که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله به علی علیه‌السلام فرمود: «**یا اَبَا الْحَسَن! قُلْ اللّهُمَّ اجْعَلْ لی عِنْدَکَ عَهْداً وَاجْعَلْ لی فی صُدُورِ الْمُؤمِنینَ مَوَدَّةً**»: «ای ابوالحسن! بگو خداوندا! برای من نزد خودت عهد و پیمانی [1] قرار ده،و محبت مرا در دل‌های مؤمنان بیفکن».

در این هنگام آیه ﴿**اِنَّ الَّذیْنَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ سَیَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمانُ وُدّاً**﴾ نازل شد، سپس افزود: «**لاتَلْقی رَجُلاً مُؤْمِناً اِلّا فی قَلْبِهِ حُبٌّ لِعَلِیِّ بن اَبی طالِبٍ**»:

«به هیمن جهت فرد با ایمانی را ملاقات نمی‌کنیم مگر اینکه در دل او محبت علی بن ابیطالب علیه‌السلام است». [2]

در حدیث دیگری از جابربن عبدالله همین معنی با تفاوت بسیار کمی دیده

۱. این تعبیر اشاره به آیه ۸۷ همین سوره است که در مسأله شفاعت می‌گوید: «آنها مالک شفاعت نیستند مگر کسی که نزد خداوند عهد و پیمانی دارد».
۲. شواهد التنزیل، جلد ۱، صفحه ۳۶۵، حدیث ۵۰۴.

می‌شود. [۱]

و نیز همین مضمون از براء بن عازب از پیامبر اکرمﷺ نقل شده است. [۲]

و نیز همین معنی از محمد بن حنفیه (به چند طریق) نقل شده با این تفاوت که در این روایات محبت ذرّیه و اهل بیت علیهم‌السلام نیز در کنار محبّت او قرار گرفته است. [۳]

در این کتاب به طور کلی حدود بیست روایت که همگی این معنا را تعقیب می‌کند به طرق گوناگون آمده است.

سیوطی در الدّرالمنثور نیز با طرق مختلف خود این حدیث را از براء بن عازب و از ابن عباس نقل کرده است [۴].

زمخشری در تفسیر کشّاف این روایت را در ذیل آیه شریفه نقل کرده است که پیامبرﷺ به علی علیه‌السلام فرمود: «از خداوند بخواه که در نزد خودش عهد و پیمانی برای تو (جهت شفاعت) قرار دهد و برای تو در سینه مؤمنان مودّت و محبّت بیفکند، و در اینجا بود که آیه فوق نازل شد» [۵]

عین همین مضمون را قرطبی مفسّر معروف در تفسیرش آورده، و همچنین کشّاف، ایرادی هم بر آن نگرفته [۶]

---

۱ و ۴. همان مدرك، صفحه ۳۵۹، حدیث ۴۸۹ و ۴۹۰.
۳. همان مدرك، صفحه ۳۶۶ و ۳۶۷ (احادیث ۵۰۵ ـ ۵۰۹).
۴. الدّر المنثور، جلد ۴، صفحه ۲۸۷.
۵. کشّاف، جلد ۳، صفحه ۴۷.
۶. تفسیر قرطبی، جلد ۶، صفحه ۴۲۰۰ (ذیل آیه مورد بحث).

و از شخصیتهای معروفی که این حدیث را در ذیل آیه نقل کرده‌اند سبط ابن جوزی در تذکره[۱] و محب الدین طبری[۲] و ابن صباغ مالکی در الفصول والمهمّه [۳] و هیثمی‌در الصواعق [۴] و ابن صبان در اصعاف الراغبین [۵]که نام آنها در کتب مبسوط در مورد امامت و ولایت آمده است.

تنها کسی که در میان مفسران معروف موضع منفی در مقابل این حدیث گرفته است آلوسی در روح المعانی است که مطابق معمول حدیث را نقل می‌کند سپس سعی می‌کند آنرا کم رنگ یا بی رنگ سازد.

او بعد از آنکه حدیث بالا را از براء بن عازب نقل می‌کند، و با حدیث محمد بن حنفیه تأیید می‌نماید، می‌گوید: معیار در تفسیر آیه عموم لفظ است نه خصوص سبب نزول. [۶]

بارها گفته‌ایم و بار دیگر هم می‌گوئیم: هیچ کس نمی‌گوید شأن نزول، مفهوم گسترده آیات را محدود می‌سازدلله بلکه شأن نزول مصداق، اتم و اکمل آیه است.

به تعبیر دیگر: آنچه در این روایات درباره علی علیه‌السلام آمده و اینکه محبت او را

۱. تذکره، صفحه ۲۰،
۲. ذخائر العقبی، صفحه ۸۹.
۳. فصول المهمه، صفحه ۱۰۶.
۴. صواعق المحرقه، صفحه ۱۷۰.
۵. اصعاف الراغیبن که در حاشیه نورالابصار چاپ شده، صفحه ۱۱۸.
۶. روح المعانی، جلد ۱۶، صفحه ۱۳۰.

خداوند در دل‌های جمیع مؤمنان قرار داده درباره هیچیک از امت محمدﷺ دیده نمی‌شود؛ و این فضیلتی است بسیار والا برای امیرمؤمنان علی علیه‌السلام که احدی با او در این فضیلت برابری ندارد. آیا چنین کسی که خداوند قلوب تمام مؤمنان را آکنده از مودّت و محبّت او ساخته از همه شایسته‌تر برای منصب الهی امامت و خلافت پیامبرﷺ نیست؟

آیه منافقان

در آیه ۳۰ سوره «**محمد**»ﷺ می‌خوانیم: ﴿**وَلَوْ نَشاءُ لَاَ رَیْناکَهُمْ فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسیماهُمْ وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فی لَحْنِ الْقَوْلِ ...**﴾ «و اگر ما بخواهیم آنها را به تو نشان می دهیم تا آنان را با قیافه هایشان بشناسی، هر چند آنها را از طرز سخنانشان خواهی شناخت؛».

این آیه در حقیقت نقطه مقابل چیزی است که در آیه قبل آمده بود.

این آیه درباره منافقان و نشانه‌های آنها است؛ می‌گوید: اگر بخواهیم آنها را به تو نشان می‌دهیم و حتّی در چهره‌های آنها علامت می‌گذاریم تا با مشاهده آن، آنها را بشناسی.

سپس می‌افزاید هر چند هم اکنون نیز می‌توانی آنان را از طرز سخنانشان بشناسی چرا که هر جا سخن از جهاد است آنها سعی در کناره‌گیری از آن و تضعیف روحیهٔ مردم دارند؛ و آنجا که سخن از نیکان و پاکان و پیشگامان در اسلام است سعی در لکه‌دار نمودن آنها را دارند.

و اینجا است که در حدیث مشهوری از ابوسعید خدری می‌خوانیم که در تفسیر جمله ﴿وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فی لَحْنِ الْقَوْلِ﴾ می‌گوید: «بِبُغْضِهِمْ عَلِیَّ ابْنَ اَبیطالبٍ علیه‌السلام»: «آنها را از طریق عداوت با علی بن ابیطالب ـ و سخنان کینه توزانه‌ای که نسبت به آن حضرت دارند ـ می‌توان شناخت»!

این حدیث را حاکم حسکانی در شواهد التنزیل از سه طریق نقل کرده است. [۱]

سیوطی نیز در تفسیر الدّرالمنثور این حدیث را از ابن مردویه و ابن عساکر از ابوسعید خدری نقل کرده است. [۲]

و در روایت دیگری از ابن مسعود نقل می‌کند که می‌گفت: «ماکُنّا نَعْرِفُ الْمُنافِقینَ عَلی عَهْدِ رَسُوْلِ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله اِلّا بِبُغْضِهِمْ عَلِیِّ بنَ اَبیطالِبٍ علیه‌السلام»: «ما در زمان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله منافقان را تنها به وسیله بغض و عداوتشان با علی بن ابیطالب علیه‌السلام می‌شناختیم. [۳]

راویان این حدیث و کتاب‌هایی که در آن نقل شده منحصر به آنچه در بالا آمد نیست، جابربن عبدالله انصاری و ابوذر غفاری نیز این حدیث را نقل کرده‌اند.

از جمله ابن عبدالبر در استیعاب این حدیث را از جابر نقل می‌کند [۴]. و محب الدین طبری در الرِّیاضُ النَّضِرَةُ از ابوذر چنین نقل می‌کند: «ما کُنّا نَعْرِفُ الْمُنافِقینَ عَلی عَهْدِ رَسُولِ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله اِلّا بِثلاثٍ: بِتَکْذیبِهِمُ اللهَ وَ رَسُوْلَهُ وَ التَّخلُّفِ عَنِ الصَّلاةِ وَ بُغْضِهِمْ

۱. شواهد التنزیل، جلد ۲، صفحه ۱۷۸ (حدیث ۸۸۳ ـ ۸۸۵).
۲ و ۳. الدر المنثور، جلد ۶، صفحه ۶۶.
۴. استیعاب، جلد ۲، صفحه ۴۶۴.

عَلِیِّ ابْنَ اَبیطالِبِ علیه‌السلام»: «در زمان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله منافقان را تنها به سه چیز می‌شناختیم: تکذیب خدا و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، و تخلف از نماز (جماعت) و بغض و عداوت نسبت به علی بن ابیطالب علیه‌السلام. [۱]

در صحیح ترمذی که از منابع دست اوّل اهل سنت است نیز این حدیث از دو طریق از ابوسیعد خدری و ام سلمه نقل شده است. (حدیث ام سلمه تفاوت منختصری با حدیث فوق دارد). [۲]

ابن عساکر نیز در تاریخ دمشق، همین مضمون یا شبیه آن را گاه از ابوسیعد خدری و گاه از جابربن عبدالله و گاه از عبادة بن صامت و گاه از محبوب بن ابی الزناد نقل کرده است. [۳]

در حدیث عبادة ابن صامت آمده است: «کُنّا نُبوِّرُ اَوْلادَنا بِحُبِّ عَلِیِّ ابْنِ اَبیطالب علیه‌السلام فَاِذا رَاَیْنا اَحَداً لایُحِبُّ عَلِیَّ ابْنَ اَبیطالِبِ علیه‌السلام عَلِمْنا اَنَّهُ لَیْسَ مِنّا وَ اَنَّهُ لَغَیْرِ رُشْدِهِ»!: «ما وضع فرزندان خود را با محبت علی بن ابیطالب علیه‌السلام روشن می‌ساختیم؛ هنگامی که کسی را می‌دیدیم علی ابن ابیطالب علیه‌السلام را دوست ندارد می‌دانستیم از ما نیست». و در حدیث محبوب بن ابی الزناد: از زبان طائفه انصار آمده است: «اِنْ کُنّا لَنَعْرِفُ الرَّجُلِ اِلی غَیْرِ اَبیْهِ بِبُغْضِهِ عَلِیَّ ابْنَ اَبیطالِبِ علیه‌السلام»: «هرگاه کسی بغض و عداوت علی علیه‌السلام

۱. الریضا النضرة، صفحه ۲۱۴.
۲. صحیح ترمذی، جلد ۵، صفحه ۶۳۵ (حدیث شماره ۳۷۱۷).
۳. مختصر تاریخ دمشق، جلد ۱۷، صفحه ۳۷۰ و ۳۷۱، طبع دارالفکر (دمشق).

را داشت می‌فهمیدیم فرزند پدر خود نیست». [۱]

این روایت را که بسیار وسیع و گسترده است با حدیثی که از شخص پیامبرﷺ نقل شده پایان می‌دهیم.

روز خیبر پیامبر اکرمﷺ بیان مفصّلی درباره علی علیه‌السلام کرد و در ضمن آن فرمود: «**یا اَیُّهَا النّاسُ اِمْتَحِنُوا اَوْلادَکُمْ بِحُبِّهِ، فَاِنَّ عَلِیّاً لایَدْعُو اِلی ضَلالَةٍ وَلایُبْعِدُ عَنْ هُدیً، فَمَنْ اَحَبَّهُ فَهُوَ مِنْکُمْ وَمَنْ اَبْغَضَهُ فَلَیْسَ مِنْکُمْ!**»: «ای مردم فرزندان خود را با محبّت او بیازمائید، زیرا علی علیه‌السلام دعوت به گمراهی نمی‌کند، و از هدایت دور نمی‌شود، کسی که او را دوست دارد از شما است، و کسی که بغض و عداوت او را داشته باشد از شما نیست. [۲]

انسان هنگامی که در این روایات و روایت گذشته که در ذیل دو آیه از قرآن آمده دقیق می‌شود با شخصیتی روبرو می‌گردد که علاقه و عشق به او نشانهٔ ایمان، و مخالفت و عداوت نسبت به او نشانهٔ کفر و نفاق است. این در جایی است که این روایات از گذرگاه زمانهایی گذشته که حکومت‌هائی همانند حکومت بنی اُمیّه دوستان علی علیه‌السلام را سخت در مضیغه گذارده؛ و دشمنانش همه جا مصدر امور بودند؛ و حتّی سبّ و لعن او در مجالس عمومی مایهٔ قرب به حکومت و مراکز قدرت بود.

---

۱. همان مدرك.
۲. مختصر تاریخ ابن عساکر، جلد ۱۷، صفحه ۳۷۱.

راستی انسان تعجّب می‌کند که این هم فضائل بی مانند که شرق و غرب جهان را فرا گرفته و کتب روایت و تفسیر و تاریخ را پر کرده؛ چگونه توانست از چنگال این دشمنان سرسخت بگذرد و امروز به دست ما برسد.

این نیست جز یک مشیّت و امداد الهی برای روشن نگه‌داشتن نور حق در تمام قرون و اعصار و اتمام حجّت نسبت به خلافت و ولایت علی علیه‌السلام بر تمام نسل‌ها.

آیه ایذاء

در آیه ۵۷ سوره «احزاب» می‌خوانیم: ﴿اِنَّ الَّذینَ یُؤْذُوْنَ اللهَ وَ رَسُوْلَهُ لَعَنَهُمُ اللهُ فی الدُّنْیا وَالآخِرَةِ وَ اَعَدَّلَهُمْ عَذاباً مُـهِیناً﴾: «آنـها کـه خـدا و پـیامبرش را آزار مـی‌دهند خداوند آنان را از رحمت خود در دنیا و آخرت دور ساخته، و برای آنها عذاب خوار کننده‌ای آماده کرده است».

بدیهی است کسی نمی‌تواند به ذات پاك خداوند زیان و آزاری برساند. بـنابرایـن منظور از ایذاء خداوند ـ همانگونه که مفسّران هم گفته‌اند ـ همان کفر و الحاد است که خداوند را به خشم مـی‌آورد؛ و تأکـیدی است بـر مـجازات کسـانی کـه پـیامبر و مؤمنان را آزار می‌دهند؛ چرا که آزار آنها بمنزله آزار خدا است.

در اینجا در روایات متعدّدی که از طرق برادران اهل سنّت و از طرق اهلبیت علیهم‌السلام رسیده می‌خوانیم که پیامبراکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «ای علی علیه‌السلام! هر که تو را آزار برساند مرا آزار رسانده است »به این ترتیب آزار او هم سنگ آزار، پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله است.

حاکم حسکانی در شواهد التّنزیل از جابربن عبدالله نقل می‌کند که می‌گوید: از پیامبر اکرمﷺ شنیدم که به علی علیه‌السلام می‌فرمود: «**مَنْ آذاكَ فَقَدْ آذانی**»: «کسی که تو را آزار دهد مرا آزار داده است». [۱]

و در حدیث دیگری از ابن ابی سلمه از أمّ سلمه همسر پیامبرﷺ نقل می‌کند که می‌گوید: شنیدم رسول خداﷺ به علی بن ابی طالب علیه‌السلام می‌فرمود: «**اَنْتَ اَخی وَ حبیبی، من آذاکَ فَقَدْ آذانی**»: «تو برادر و حبیب منی، هر کس تو را آزار دهد مرا آزار داده است!. [۲]

سپس می‌افزاید: همین معنی از گروه دیگری مانند عمر و سعد بن ابی وقّاص و ابوهریر و ابن عباس و ابوسعید خدری نقل شده است. [۳]

و نیز در حدیث دیگری از علی بن ابیطالب علیه‌السلام نقل می‌کند در حالی که به موی خود اشاره کرده و در دست گرفته بود فرمود: «رسول خداﷺ این حدیث را برای من بیان کرد، در حالی که موی خود را به دست گرفته بود» و فرمود: «**مَنْ آذی شَعرَةً مِنْکَ فَقَدْ آذانی وَ مَنْ آذانی فَقَدْ آذی اللهَ وَ مَنْ آذی اللهَ فَعَلَیْهِ لَعَنَة اللهُ**»: «کسی که یک موی تو را آزار برساند مرا آزار رسانده، و کسی که مرا آزار رساند خدا را آزار رسانده، و کسی

۱. شواهد التّنزیل، جلد ۲، صفحه ۹۸ (حدیث ۷۷۷).
۲. شواهد التّنزیل، جلد ۲، صفحه ۹۸ (حدیث ۷۷۸).
۳. همان مدرك، صفحه ۹۹.

که خدا را آزار رساند لعنت خدا بر او باد». [۱]

احادیثی که در بالا ذکر شد تنها اشاره به این می‌کند که آزار علی علیه‌السلام آزار پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است؛ ولی در آن استناد به آیهٔ فوق نشده؛ در حالی که در بعضی از روایات، این استناد با صراحت آمده است؛ از جمله حاکم نیشابوری در مستدرك الصّحیحین در حدیثی که صحیح و معتبر است از ابن عبّاس نقل می‌کند: مردی از اهل شام در برابر او سبّ و دشنام به ساحت مقدّس علی علیه‌السلام داد، ابن عبّاس گفت: «یا عَدُوَّاللهِ آذَیْتَ رَسُوْلَ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله» ﴿اِنَّ الَّذینَ یُؤْذُونَ اللهَ وَ رَسُوْلَهُ لَعَنَهُمُ اللهُ فی الدُّنْیا وَالآخِرَةِ وَاَعَدَّلَهُمْ عَذاباً مُهیناً﴾ «لَوْ کانَ رَسُوْلُ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله حَیّاً لآذَیْتَهُ»: «ای دشمن خدا! تو با این سخنت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را آزار رساندی» چنانچه قرآن می‌فرماید "آنها که خدا و پیامبرش را آزار می‌دهند، خداوند آنان را از رحمت خود در دنیا و آخرت دور ساخته، و برای آنها عذاب خوار کننده‌ای آماده کرده است" اگر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله زنده بود تو او را آزار داده بودی». [۲]

این حدیث را ذهبی نیز در تلخیص المستدرك نقل کرده و تصریح می‌کند که حدیث صحیح است. [۳]

سیوطی در الدّر المنثور نیز روایت ابن عباس و استناد او را به آیهٔ شریفه فوق

۱. همان مدرك، صفحه ۹۷، (حدیث ۷۷۶).
۲. مستدرك الصّحیحین، جلد ۳، صفحه ۱۲۱، (طبع دارالمعرفة بیروت).
۳. تلخیصُ المستدرك که در ذیل مستدرك الصحیحین چاپ شده (جلد ۳، صفحه ۱۲۲).

نقل کرده است. [۱]

و نیز در کتاب مستدرك الصّحیحین از عمرو بن شاس، حدیث مفصّلی نقل می‌کند که در ذیل آن آمده است: عمرو بن شاس می‌گوید: من در مسجد پیامبرﷺ از علی علیه‌السلام به خاطر رفتاری که در سفر یمن با من داشت شکایت کردم؛ این سخن به گوش رسول خداﷺ رسید، صبحگاهان که همراه جمعی از یاران پیامبرﷺ وارد مسجد شدم، حضرت نگاه تندی به من کرد و فرمود: "ای عمرو! به خدا سوگند مرا آزار دادی! "عرض کردم: ای رسول خدا! پناه به خدا می‌برم از اینکه به تو آزار برسانم، فرمود: آری «**مَنْ آذی عَلِیّاً فَقَدْ آذانی**»: «هر کس به علی علیه‌السلام آزار رساند مرا آزار رسانده است».

حاکم نیشابوری پس از ذکر این حدیث تصریح می‌کند که حدیث صحیح و معتبری است. [۲]

قابل ملاحظه اینکه: نویسندهٔ مختصر تاریخ دمشق حدیث بالا را به ضمیمهٔ چند حدیث دیگر، از جابر و سعد بن ابی وقّاص و عمرو بن شاس در کتاب خود آورده است؛ و همهٔ آنها نشان می‌دهد که آزار رساندن به علی علیه‌السلام آزار به پیامبرﷺ است. [۳]

این احادیث متضافره و گسترده که بسیاری از آنها از احادیثی است که

۱. الدّر المنثور، جلد ۵، صفحه ۲۲۰.
۲. مستدرك الصحیحین، جلد ۳، صفحه ۱۲۲ ـ در تلخیص ذهبی نیز عیناً این حدیث آمده است.
۳. مختصر تاریخ دمشق، جلد ۱۷، صفحه ۳۵۲.

دانشمندان اهل سنّت تصریح به صحّت سند آن کرده‌اند به خوبی نشان می‌دهد که علی علیه‌السلام همچون جان پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله است؛ عشق به او عشق به پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله، و محبّتش، محبّت رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله و ایذاء و آزار او، ایذاء و آزار رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله است

آیا با این حال تردیدی باقی می‌ماند در این که علی علیه‌السلام برترین فرد امّت بعد از رسول خدا و شایسته‌ترین فرد امّت برای امامت و ولایت و خلافت رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله بوده است؟

۲۳ ـ آیهٔ انفاق

در آیه ۲۷۴ سوره «بقره» می‌خوانیم: ﴿اَلَّذینَ یُنْفِقُونَ اَمْوالَهُمْ بِاللَّیلِ وَالنَّهارِ سِرّاً وَ عَلانِیَةً فَلَهُمْ اَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خوفٌ عَلَیْهِمْ وَلَا هُمْ یَحْزَنُونَ﴾: «کسانی که اموال خود را، شب یا روز، پنهان یا آشکار، انفاق می کنند، مزدشان نزد پروردگارشان (محفوظ) است؛ نه ترسی بر آنهاست، و نه اندوهگین می شوند».

بدون شک مفهوم آیه؛ کلّی و جامع اس؛، و تشویق به انفاق در راه خدا در اَشکال مختلف است؛ آشکارا و پنهان، در شب و روز، و به کسانی که انفاق می‌کنند بشارت عظیمی می‌دهد: هم پاداششان را که نزد پروردگارشان بزرگ است و هم خوف و اندوهی از گذشته و آینده نخواهند داشت؛ ولی از روایات اسلامی استفاده می‌شود که فرد شاخص آن علی علیه‌السلام است.

زیرا در شأن نزول این آیه، روایات بسیاری وارد شده که نشان می‌دهد نخستین بار دربارهٔ علی علیه‌السلام نازل گشت.

ابن عبّاس می‌گوید: این آیه دربارهٔ علی بن ابیطالب علیه‌السلام نازل شد او فقط چهار درهم داشت؛ درهمی را درشب، و درهمی را در روز، و درهمی را آشکارا، و درهمی را پنهان در راه خدا انفاق کرد. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «**ما حَمَلَکَ عَلی هذا؟**» «چه چیز تو را بر این کار واداشت؟». عرض کرد: «**حَمَلَنی عَلَیْها رَجاءَ اَنْ اَسْتَوجِبُ عَلَی اللهِ ماوَعَدَنی**»: «برای این بود که وعده‌ای را که خدا به من داده است استحقاق پیدا کند».

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «**اَلا ذلِکَ لَکَ**»: «آگاه باش که این وعده دربارهٔ تو تحقّق یافت»، در این هنگام آیهٔ فوق نازل گشت.

این حدیث را حاکم حسکانی در شواهد التنزیل به اضافهٔ هفت حدیث دیگر! به همین مضمون از طرق مختلف آورده است. [1]

سیوطی در الدّرالمنثور از طرق متعدّد، همین مضمون را از ابن عبّاس نقل می‌کند، که این آیه دربارهٔ علی بن ابیطالب علیه‌السلام نازل شده چهار درهم داشت، درهمی را در شب، و درهمی را در روز، و درهمی را پنهان و درهمی را آشکارا انفاق کرد، و این آیه نازل شد. [2]

معنی این حدیث آن است که علی علیه‌السلام برای جلب خشنودی خداوند مسأله انفاق

۱. شواهد التنزیل، جلد ۱، صفحه ۱۰۹ ـ ۱۱۵.
۲. الدّرالمنثور، جلد ۱، صفحه ۳۶۳.

از هر دری وارد می‌شد؛ اوّلاً: آنچه در بساط داشت در راه خدا انفاق کرد، ثانیاً در شب و در حال مختلف (پنهان و آشکار) انفاق کرد، و در روز نیز در دو حالت محتلف (پنهان و آشکار) انفاق نمود؛ این ایثار و اخلاص آمیخته با اشتیاق فراوان برای جلب رضای خداوند از هر طریق ممکن، مقبول درگاه الهی واقع شد و آیهٔ شریفه نازل گشت.

از کسانی که روایت فوق را نقل کرده‌اند، محبّ الدین طبری در ذخائر العقبی [۱] و سبط بن جوزی در تذکر [۲] و علامهٔ گنجی در کفایة الطّالب [۳] و مفسّر معروف قرطبی در تفسیرش [۴] و گروهی دیگر این حدیث را به عین همان عبارت یا با تفاوت مختصری در کتاب‌های خود آورده‌اند.

شبلنجی در نورالابصار [۵] و شیخ سلیمان قندوزی در ینابیع المودة [۶] نیز آن را ذکر کرده‌اند.

نویسنده فضائل الخمسه در کتاب خود این حدیث را از گروه دیگری نیز نقل می‌کند از جمله ابن اثیر در اسد الغابه [۷] و ابن حجر در الصّواعق المحرقه[۸] و واحدی

۱. ذخائر العقبی، صفحه ۸۸.
۲. تذکرة الخواص، صفحه ۱۷.
۳. کفایة الطّالب، صفحه ۱۰۸.
۴. تفسیر قرطبی، جلد ۲، صفحه ۱۱۱۵ (ذیل آیه مورد بحث).
۵. نورالابصار، صفحه ۱۰۵.
۶. ینابیع المودة، صفحه ۹۲.
۷. اسدالغابه، جلد ۴، صفحه ۲۵.

در اسباب النّزول.[۹]

این احادیث را با جمله‌ای از ابن ابی الحدید معتزلی پایان می‌دهیم:

او به هنگام برشمردن صفات والای علی علیه‌السلام هنگامی که به مسأله جود و سخاوت می‌رسد، بعد از اشاره به آیات سورهٔ «هَل آتیٰ» می‌گوید:

«وَرَوَی الْمُفَسِّرونَ اَنَّهُ لَم یَمْلِکْ اِلّا اَرْبَعَةَ دَراهِمَ، فَتَصَدَّقَ بِدِرْهَمٍ لَیْلاً، وَبِدِرْهَمٍ نَهاراً، وَبِدِرْهَمٍ سِرّاً، وَبِدِرْهَمٍ عَلانِیَةً، فَاَنْزِلَ فیهِ ﴿اَلَّذینَ یُنْفِقُونَ اَمْوالَهُمْ ...﴾:

«مفسّران نقل کرده‌اند که علی علیه‌السلام فقط چهار درهم داشت، درهمی را در شب و درهمی را در روز، درهمی پنهانی و درهمی آشکار انفاق کرد، و خداوند این آیه را دربارهٔ او نازل فرمود».[۱۰]

این تعبیر نشان می‌دهد که مسأله در میان مفسّران مورد اتفاق یا لااقل مشهور است.

۸. الصواعق المحرقه، صفحه ۷۸.
۹. اسباب النزول، صفحه ۶۴ (بنابه نقل فضائل الخمسه) جلد ۱، صفحه ۳۲۱ و ۳۲۲.
۱۰. شرح ابن ابی الحدید، جلد ۱، صفحه ۲۱ (ضمن مقدّمه‌ای که در شرح حال مولی علی علیه‌السلام آورده است).

۲۴ـ آیه محبّت

در آیهٔ ۵۴ سورهٔ «مائده» می‌خوانیم ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾:

«ای کسانی که ایمان آورده اید! هر کس از شما، از آیین خود بازگردد،(به خدا زیانی نمی رساند؛) خداوند گروهی را می آورد که آنها را دوست دارد و آنان(نیز)او را دوست دارند؛ در برابر مؤمنان متواضع، و در برابر کافران سرسخت و نیرومندند؛ در راه خدا جهاد می کنند، و از سرزنش هیچ ملامتگری هراسی ندارند. این، فضل خداست که آن را به هر کس بخواهد (وشایسته ببیند) می دهد؛ و فضل و احسان خداوند، گسترده و (او به همه چیز) داناست.».

این آیه به روشنی می‌گوید: پشت کردن گروهی از تازه مسلمانان به اسلام لطمه‌ای بر اساس آن وارد نمی‌کند. خداوند به گروهی از اهل ایمان که دارای چند

ویژگی هستند، مأموریّت دفاع از آیین مقدّس را سپرده است؛ کسانی که هم خدا را دوست می‌دارند و هم خدا آنها را دوست می‌دارد.

کسانی که در برابر مؤمنان متواضع و خاضع‌اند و در برابر دشمنان اسلام و کافران سرسخت و شجاع.

کسانی که پیوسته در راه خدا پیکار و جهاد می‌کنند و هرگز از ملامتِ، ملامت کنندگان، ترس و واهمه‌ای به خود راه نمی‌دهند.

آری جمع شدن این صفات در فرد یا افرادی، یک فضل الهی است و هر کسی شایسته آن نیست.

بدون شکّ مفهوم این آیه مانند بسیاری از آیات گذشته وسیع و گسترده است، ولی از روایات اسلامی که از طرق شیعه و اهل سنّت نقل شده است به خوبی استفاده می‌شود که علی علیه‌السلام برترین و بالاترین مصداق این آیه بود.

فخر رازی هنگامی که به تفسیر این آیه می‌رسد؛ و اقوالی از مفسّران در مورد تطبیق این آیه نقل می‌کند، در پایان بحث می‌گوید:

جماعتی گفته‌اند این آیه دربارهٔ علی علیه‌السلام نازل شد، سپس به دو دلیل برای تقویت این قول استدلال می‌کند، نخست اینکه هنگامی که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در روز خیبر پرچم را به دست علی علیه‌السلام داد، فرمود: «لَاَدْفَعَنَّ الرّایَةَ غَداً اِلی رَجُلٍ یُحبُّ اللهَ وَرَسُولَهُ وَ یُحِبُّهُ اللهُ

وَ رَسُولُهُ»: «من پرچم را فردا به دست مردی می‌دهم که خدا و رسولش را دوست دارد؛ و خدا و رسولش نیز او را دوست دارند».

سپس می‌گوید: این همان صفتی است که در آیه بالا به آن اشاره شد، و دلیل دیگر اینکه آیه ۶ بعد از آن، ﴿اِنَّما وَلِیُّکُمُ اللهُ وَ رَسُوْلُهُ ...﴾ که در حقّ علی علیه‌السلام نازل شده است. بنابراین سزاوارتر این است که بگوئیم آیه ما قبل نیز در حقّ او است» (پایان کلام فخر رازی). [1]

استدلال فخر رازی به کلام پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در روز فتح خیبر اشاره به حدیث معروفی است که در بسیاری از کتب مشهور دربارهٔ علی علیه‌السلام نقل شده و یکی از بزرگترین فضائل آن حضرت محسوب می‌شود. زیرا مطابق این حدیث در آن روز بعد از ناکامی عدّه‌ای از فرماندهان لشکر اسلام برای فتح خیبر، شب هنگام پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در مرکز سپاه اسلام رو به آنها کرد و فرمود: «لَاُعْطِیَنَّ الرّایَةَ غَداً رَجُلاً یُحِبُّ اللهَ وَ رَسُوْلَهُ وَ یُحِبُّهُ اللهُ وَ رَسُوْلُهُ کَرّاراً غَیْرَ فَرّار، لایَرْجِعُ حَتّی یَفْتَحَ اللهُ عَلَی یَدِهِ!»: «به خدا سوگند فردا پرچم را به دست کسی می‌سپارم که خدا و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را دوست دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست دارند؛ پی در پی حمله می‌کند و هرگز نمی‌گریزد و از میدان باز نخواهد گشت، مگر اینکه خدا به دست او پیروزی را نصیب (مسلمانان) می‌کند».

سپس فرمود: «علی علیه‌السلام کجاست؟»، عرض کردند: بیمار است، و چشم او درد

۱. تفسیر کبیر، جلد ۱۲، صفحه ۲۰.

می‌کند و ـ وقادر بر جنگ نیست ـ فرمود: «او را خبر کنید علی علیه‌السلام آمد و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در چشم او دمید ـ یا از آب دهان خود بر آن مالید ـ چشم مبارکش خوب شد، پرچم را به دست او سپرد و فردا در یک حملهٔ برق آسا خیبر را فتح کرد». (و این پیشگوئی عجیب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در مورد او تحقّق یافت).

این حدیث را علاوه بر فخر رازی بسیاری از محدّثان و مورّخان (با تفاوت مختصری در تعبیرات) در کتاب‌های خود آورده‌اند از جمله حاکم نیشابوری در کتاب المستدرك الصحیحین در سه مورد به آن اشاره می‌کند: نخست در حدیثی از ابن عباس نقل می‌کند که گروهی نزد او تعبیرهای نامناسبی در بارهٔ علی علیه‌السلام کردند، او سخت عصبانی شد و گفت: «اف بر آن مردمی که دربارهٔ مردی این گونه سخن می‌گویند که بیش از دوازده فضیلت دارد که برای هیچ کس مانند آن نیست، سپس فضائل علی علیه‌السلام را یک یک برشمرد و نخستین آن همین داستان جنگ خیبر بود. [1]

در حدیث دیگری از عامر فرزند سعد ابی وقّاص نقل می‌کند که روزی معاویه به پدرم سعد گفت: «چرا سبّ علی بن ابی طالب نمی‌کنی؟!» او در جواب گفت: من هر گاه سه چیز را که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله دربارهٔ او فرمود به خاطر می‌آورم و از سبّ و دشنام او خودداری می‌کنم، همان سه چیزی که اگر یکی از آنها برای من بود نزد من محبوبتر از شتران گرانقیمت سرخ موی بود!

۱. المستدرك، جلد ۳، صفحه ۱۳۲.

معاویه از آن سه چیز سؤال کرد.

سعد بن ابی وقّاص نخست اشاره به جریان حدیث کساء کرد، سپس اشاره به حدیث منزلت در داستان جنگ تبوك که پیامبرﷺ به علی علیه‌السلام فرمود: «أَنْتَ مِنّی بِمَنْزِلَةِ هارُونَ مِنْ مُوْسی» و سرانجام اشاره به داستان جنگ خیبر نمود، که پیامبرﷺ فرمود: «لأُعْطِیَنَّ الرّایَةَ رَجُلاً یُحِبُّ اللهَ وَ رَسُوْلَهُ وَ یَفْتَحُ اللهُ عَلی یَدَیْهِ»: «پرچم را به دست کسی می‌سپارم که خدا و رسولش را دوست دارد، و خداوند با دست او، قلعه‌های خیبر را خواهد گشود»، سپس سراغ علی علیه‌السلام را گرفت و با آب دهان مبارکش چشم او را شفا داد، و پرچم را به او سپرد؛ من هرگاه یکی از این سه حدیث را به خاطر می‌آورم نمی‌توانم او را سبّ و دشنام دهم؛ به خدا سوگند معاویه سکوت کرد و یک کلمه به او نگفت تا از مدینه خارج شد. [1]

در حدیث سوّم از عبدالله بن بریده اسلمی نقل می‌کند که پیامبر اکرمﷺ در خیبر این جمله را فرمود: ... سپس داستان را با اضافاتی علاوه بر آنچه گذشت بیان می‌کند. [2]

از جمله کسانی که تصریح کرده‌اند که آیهٔ فوق در رحقّ علی علیه‌السلام نازل شده است، «ثعلبی» در تفسیرش (بنابر آنچه در مناقب عبدالله الشّافعی وارد شده است) در ذیل

۱. تلخیص المستدرك که در حاشیه المستدرك چاپ شده است، جلد ۳، صفحه ۱۰۸ و ۱۰۹.
۲. المستدرك، جلد ۳، صفحه ۴۳۷.

آیه فوق می‌گوید: **اِنَّها نَزَلَتْ فی عَلِیٍّ** علیه‌السلام: «این آیه دربارهٔ نقل شده». [۱]

همچنین علامه «ثعلبی» (بنا به نقل ابن بطریق در کتاب العمدة) نیز در ذیل این ایه تصریح می‌کند که دربارهٔ علی بن ابیطالب علیه‌السلام نازل شده است. [۲]

نویسندهٔ کنز العمال نیز آن را در کتاب خود از سعد (بن ابی وقّاص) نقل می‌کند، و در حدیث دیگری از «عامر بن سعد» همین معنی را با اضافاتی آورده است. [۳]

این احادیث و آنچه شبیه آن در کتب معروف اهل سنّت و پیروان مکتب اهلبیت علیهم‌السلام آمده است، خبر از فضیلتی می‌دهد که به گفتهٔ سعد بن ابی وقّاص شبیه و مانندی ندارد، و اگر تنها این فضیلت در کسی بوده باشد همین افتخار برای او بس است.

آیا سزاوار است که با بودن چنین کسی در میان امت، ما تصوّر کنیم امکان دارد جانشینی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به غیر او سپرده شود؟!

این نکته نیز در تأکید مفهوم آیه مودّت قابل توجّه است که از روایاتی که در کتب معروف و مشهور آمده است استفاده می‌شود که علی علیه‌السلام نه تنها مورد علاقهٔ

۱. مناقب، صفحه ۱۶۰ مخطوط (بنابه نقل احقاق الحق، جلد ۱۴، صفحه ۲۴۸.
۲. العمده، صفحه ۱۵۱ (مطابق نقل احقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۱۹۸).
۳. کنز العمال، جلد ۱۳، صفحه ۱۶۲ و ۱۶۳ (حدیث ۳۶۴۹۵ و ۳۶۴۹۶) (طبع مؤسسة الرّسالة بیروت).

پیامبرﷺ و لطف پروردگار بود؛ بلکه محبوبترین مخلوقات نزد آنها بود.

شاهد این سخن، حدیث معروف طیر است.

در کتاب المستدرك علی الصّحیحن چنین می‌خوانیم که انس خادم معروف پیامبرﷺ که بعد از آن حضرت عمری طولانی داشت بیمار شده بود، محمّد بن حجّاج به اتفاق گروهی به عیادت او رفتند، سخن از هر دری به میان آمد، تا به نام مبارك علی علیه‌السلام رسید، فرزند حجّاج نسبت به آن حضرت اهانت کرد، انس برآشفت، گفت این مرد کیست؟ مرا بنشانید، او را نشاندند، گفت: ای فرزند حجّاج! چرا عیبجویی و اهانت نسبت علی بن ابی طالب می‌کنی، قسم به کسی که محمّدﷺ را به حقّ مبعوث کرد، من خادم آن حضرتﷺ بودم ـ و هر روز یکی از جوانان انصار آن حضرت را خدمت می‌کردند ـ در آن روز نوبت من بود، ام ایمن مرغ (بریانی) برای آن حضرت آورد و در برابر او گذاشت فرمود: «ای ام ایمن، این پرنده را از کجا آورده‌ای؟» گفت: من خودم این پرونده را صید کردم و برای شما درست نمودم، دراینجا پیامبرﷺ عرضه داشت: «**اللّهُمَّ ائْتِنی بِاَحَبِّ خَلْقِکَ اِلَیْکَ وَ اِلَیَّ، یَأْکُلُ مَعِی مِنْ هذا الطَّیْرِ**»: «خداوندا! محبوبترین خلقت، نزد تو و نزد مرا بیاور تا با من از این پرنده بخورد»!

در این هنگام در خانه به صدا درآمد، رسول خداﷺ فرمود: «ای انس ببین چه

کسی پشت در است»، من پیش خود گفتم: خدایا او را یکی از انصار قرار بده ـ تا افتخاری برای ما طایفهٔ انصار بوده باشد ـ ولی هنگامی که در را گشودم دیدم علی علیه‌السلام بر در است. به او عرض کردم: رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله فعلاً مشغول انجام کاری است؛ برگشتم و بر سر جای خود ایستادم، چیزی نگذشت که باز صدای درآمد، رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «ای انس برو و هر کسی هست بگو وارد شود تو اوّلین کسی نیستی که علاقه به قوم خود دارد، آن شخص از انصار نیست!» من رفتم و او را وارد کردم، پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: ای انس پس مرغ رابه او نزدیک کن»، من آن را نزد پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله و علی علیه‌السلام گذاشتم و هر دو از آن خوردند.

پسر حجّاج گفت: ای انس! خودت حاضر بودی و این جریان را دیدی؟

انس گفت: آری، فرزند حجّاج گفت: «من با خدا عهد می‌کنم که بعد از این به علی علیه‌السلام خرده نگیرم، و هر گاه بدانم کسی به او خرده می‌گیرد، صورت او را زشت می‌کنم» (آبروی او را خواهم برد). [1]

همین حدیث را ذهبی نیز در تلخیص المستدرك که در حاشیهٔ المستدرك چاپ شده آورده است.

علاوه بر آنچه گفته شد، حدیث فوق که به عنوان حدیث طیر در منابع مختلف اسلامی معروف شده، در کتب زیادی آمده است. به طوری که مرحوم علامهٔ امینی

۱. المستدرك علی الصّحیحین، جلد ۳، صفحه ۱۳۱ (طبع دارالمعرفة بیروت).

می‌گوید: حدیث طیر حدیثی است متواتر و صحیح که در برابر تواتر و صحّتش ائمّهٔ حدیث خاضع‌اند.

موّفق بن احمد که مردی فقیه و محدّثی بزرگ و خطیبی توانا و ادیبی شاعر بود در کتاب مناقب، این حدیث را آورده است. [۱]

و از او مهمتر ترمذی محدّث معروف در کتابش که به عنوان صحیح ترمذی مشهور است، از انس بن مالک نقل می‌کند که نزد پیامبرﷺ طیری بود، عرضه داشت: «**اَللّهُمَّ ائْتِنی بِاَحَبِّ خَلْقِکَ اِلَیْکَ یَأکُلُ مَعی هذَا الطَّیْرَ فَجاءَ عَلِیٌّ فَاَکَلَ مَعَهُ**»: «خداوندا! محبوبترین خلقت را بفرست تا با من از این طیر بخورد؛ پس علی علیه‌السلام آمد و با او تناول کرد». [۲]

علامه گنجی شافعی در کفایة الطّالب بعد از نقل این حدیث می‌گوید: در این حدیث دلالت واضحی است که علی علیه‌السلام محبوبترین خلق خدا (بعد از پیامبر اسلام) بود؛ و بهترین دلیل بر این مطلب این است که خداوند دعای پیامبرﷺ را مستجاب کرد ... بنابراین از بهترین وسائل تقّرب در درگاه الهی، محبّت علی بن ابی‌طالب، و محبّت کسانی است که او را دوست دارند. [۳]

علّامه نسایی از علمای قرن سوّم هجری، در کتاب معروفش خصائص نیز این

۱. مناقب، صفحه ۶۷.
۲. صحیح ترمذی، جلد ۱۳، صفحه ۱۷۰ (طبع الصاوی مصر).
۳. کفایة الطّالب، صفحه ۵۹ (مطابق نقل احقاق الحق، جلد ۵، صفحه ۳۱۹.

حدیث را با اضافاتی نقل می‌کند. [۱]

از جمله دانشمندان دیگری که این حدیث را در کتب خود نقل کرده‌اند سبط بن جوزی در تذکره در اسدالغابه و ابن مسعود شافعی در مصابیح السّنه و محبّ الدین طبری در ذخائر العقبی و شیخ سلیمان بلخی قندوزی در ینابیع المودّه، و گروه دیگری که ذکر نام و شرح کلمات آنها به طول می‌انجامد، هستند.

از نکاتی که شاید برای بعضی موجب تعجّب شود این است که ابن اثیر در اسدالغابه هنگامی که حدیث طیر را از چند طریق نقل می‌کند در یکی از طرق حدیث که از انس بن مالک نقل شده، می‌گوید: نخست ابوبکر آمد، و انس او را باز گرداند سپس عثمان آمد و انس او را بازگرداند ـ در روایت دیگری که در خصائص نسائی نقل شده به جای عثمان نام عمر آمده است ـ بعد علی علیه‌السلام آمد، و به او اجازه داد.

ابن اثیر در پایان این حدیث می‌گوید: ذکر نام ابوبکر و عثمان در این حدیث جدّاً عجیب است. [۲]

و عجب‌تر این که بعضی از محدّثان اهل سنّت که خواسته‌اند از کنارچنین فضیلت بی مانندی ساده بگذرند و چشم را به روی حقایق ببندند، درسند این

۱. الخصائص، صفحه ۵ (طبع تقدّم مصر).
۲. اسدالغابه، جلد ۴، صفحه ۳۰ (طبع داراحیاء التراث العربی بیروت).

حدیث تردید کرده‌اند، مانند ابن کثیر دمشقی نویسندهٔ البدایة و النّهایه که بعد از ذکر این حدیث می‌گوید: «وَ فِی الْقَلْبِ مِنْ صِحَّةِ هذَا الْحَدیثِ نَظَرٌ وَ إِنْ کَثُرَتْ طُرُقُهُ!»: «در دل من نسبت به صحیح بودن این حدیث شکّی است هر چند طرق این حدیث، کثیر و فراوان است!» [1]

در حالی که این حدیث متواتر که در منابع بسیار معروف به طور گسترده آمده است هیچ مشکلی از نظر سند و دلالت ندارد جز اینکه با پیش‌داوری‌های بعضی هماهنگ نیست، و مرحوم علاّمه امینی بعد از ذکر این عبارت جمله جالبی دارد؛ می‌گوید: «با وجود اجتماع تمام شرائط صحت در این حدیث اگر باز هم در قلب کسی شک و تردیدی نسبت به آن باشد، اشکال در قلب او است نه در این حدیث!»

۲۵ـ آیهٔ مسئولون

در آیه ۲۴ سورهٔ «**صافات**» دربارهٔ ظالمان می‌خوانیم: که در قیامت به فرشتگان

۱. البدایة و النّهایة، صفحه ۳۵۳.

عذاب، خطاب می‌شود:(وَقِفُوْهُمْ اِنَّهُمْ مَسْئُولونَ) «آنها را (در کنار دوزخ) نگهدارید که باید مورد بازپرسی قرار گیرند.»

در اینکه آنها از چند چیز سؤال می‌شوند، در میان مفسّران گفتگو است؛ بعضی گفته‌اند از بدعت‌هایی که گذارده‌اند؛ بعضی دیگر گفته‌اند: از اعمال زشت و خطاهایشان، و بعضی افزوده‌اند از توحید و لا اِلهَ اِلّا اللهُ.[1]

مانعی ندارد که همهٔ اینها در مفهوم آیه جمع باشد. ولی در روایات متعدّدی وارد شده است که: منظور سؤال از ولایت علی بن ابیطالب علیه‌السلام است؛ این روایات در منابع معروف اسلامی آمده است.

از جمله در شواهد التّنزیل، به دو طریق از ابوسعید خدری از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل می‌کند که در تفسیر این آیه فرمود: «عَنْ وَلایَةِ عَلِیَّ بْنِ اَبی طالِبٍ علیه‌السلام»: «از ولایت علی بن ابیطالب علیه‌السلام سؤال می‌کنند».[2]

و در حدیث دیگری از سعید بن جبیر از ابن عبّاس نقل می‌کند که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله «اِذا کانَ یَوْمُ القیامَةِ اُوقَفُ اَنَاو عَلِیٌّ علی الصِّراطِ فَما یَمُرُّ بِنا اَحَدُ اِلّا سَئَلْناهُ عَنْ وَلایَةِ عَلِیٍّ، فَمَنْ کانَت مَعَهُ، وَ اِلّا اَلْقَیْناهُ فی النّارِ! وَ ذلِکَ قَوْلُهُ ﴿وَقِفُوْهُمْ اِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ﴾»:

«هنگامی که روز قیامت می‌شود؛ من و علی علیه‌السلام بر ضراط متوقف می‌شویم هر کس

۱. مجمع البیان، جلد ۷، صفحه ۴۴۱ (ذیل آیه مورد بحث).
۲. شواهد التّنزیل، جلد ۲، صفحه ۱۰۶ و ۱۰۷ (حدیث ۷۸۶ و ۷۸۷).

از کنار ما می‌گذرد؛ از ولایت علی علیه‌السلام از او سؤال می‌کنیم، هر کس داشته باشد ـ از صراط می‌گذرد ـ و الّا او را در آتش می‌افکنیم! و این است معنی آیه ﴿وَقِفُوْهُمْ اَنَّهُمْ مَسْئُوْلُون﴾. [۱]

حاکم حسکانی در کتاب مذکور، این حدیث را از طرق دیگری نیز نقل کرده است.

ابن حجر نیز در کتاب صواعق، این حدیث را از ابو سعید خدری از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل کرده است. [۲]

از دیگر کسانی که حدیث فوق را نقل کرده‌اند احمد حنبل (یکی از ائمّه چهارگانه اهل سنّت) در کتاب مسند است؛ او نیز از ابوسعید خدری نقل کرده که: در روز قیامت از ولایت علی بن ابیطالب علیه‌السلام سؤال می‌شود.

عزّالدین حنبلی در کشف الغمّه [۳] و آلوسی در تفسیر خود [۴] و سبط بن جوزی در تذکره [۵] و ابونعیم اصفهانی در کفایة الخصام [۶] و شیخ سلیمان قندوزی در ینابیع المودّه [۷] و گروهی دیگر که ذکر نام آنها و کتبشان به طول می‌انجامد، نیز این حدیث را نقل کرده‌اند.

---

۱. شواهد التنزیل، جلد ۲، صفحه ۱۰۶ و ۱۰۷ حدیث ۷۸۸.
۲. الصّواعق، صفحه ۸۹.
۳. کشف الغمه، صفحه ۹۲.
۴. روح المعانی، ذیل آیه مورد بحث.
۵. تذکره، صفحه ۲۱.
۶. کفایة الخصام، صفحه ۳۶۱.
۷. ینابیع المودّه، صفحه ۲۵۷.

جالب اینکه: در بعضی از این روایات، علاوه بر ولایت علی علیه‌السلام ولایت اهل‌بیت علیهم‌السلام نیز آمده است [۱].

این نکته نیز جالب است که تمام روایات بالا از منابع معروف و کتب مشهور اهل سنّت و راویان مورد قبول آنها نقل شده است، امّا با این حال آلوسی هنگامی که این روایت را نقل می‌کند؛ می‌گوید: «رَوی بَعْضُ الاِمامیّةِ عَنْ ابْنِ جُبَیْرٍ عَنِ ابْنِ عَبّاسَ یُسْئَلُونَ عَنْ وَلایَةِ عَلِیٍّ»: «بعضی از امامیّه از ابن جبیر از ابن عباس نقل کرده‌اند: که سؤال از ولایت علی علیه‌السلام می‌شود.»، و همچنین این روایت را (امامیه) از ابوسیعد خدری نقل کرده‌اند. [۲]

با کمال تعجّب ولایت سایر خلفاء را از پیش خود به آن اضافه می‌کند!

این مفسّر متعصّب فکر می‌کند هر حدیثی که دربارهٔ فضائل علی علیه‌السلام است باید راویانش به طور حتم از امامیّه و شیعه باشند؛ گویی پیش‌داوری‌های مذهب‌یش اجازه نمی‌دهد باور کند که در منابع معروف اهل سنّت این احادیث این چنین گسترده نقل شده است، و نیز گویی باور نمی‌کند که آیندگان کلمات او را می‌خوانند و بر او خرده می‌گیرند که راویان این حدیث امامیّه نیستند بلکه غالباً بزرگان اهل سنّت‌اند.

۱. علی فی الکتاب و السنّه، جلد ۱، صفحه ۲۲۹.
۲. روح المعانی، جلد ۲۳، صفحه ۷۴.

به هر حال مفهوم این احادیث و همچنین آیهٔ مزبور این نیست که در روز قیامت تنها از ولایت علی بن ابیطالب علیه‌السلام سؤال می‌شود چرا که روز قیامت روز سؤال از همهٔ کارها، و همهٔ نعمت‌ها، و همهٔ مسئولیت‌ها است. منظور این است یکی از مهمترین اموری که از آن سؤال می‌شود ولایت این بزرگوار است؛ و بی شک ولایت در اینجا به معنی یک دوستی ساده و معمولی که هر فرد با ایمان باید نسبت به دیگران داشته باشد نیست؛ چرا که این امر (ولایت) یکی از فروع عادی دین، بلکه منظور فراتر از این مسأله چیزی که در ردیف مهمترین ارکان اسلام و پایه‌های دین است.

آیا این موضوع چیزی غیر از مقام رهبری و خلافت الهیّه بعد از پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌تواند بوده باشد؟!

آری علی بن ابیطالب علیه‌السلام کسی است که ولایتش از مهمترین ارکان اسلام و از مهمترین شرایط ایمان است؛ و در ردیف اول اموری است که در قیامت از آن سؤال می‌شود.

چگونه چنین نباشد در حالی که با تمام عداوتی که دشمنان در حق او داشتند و فضائلش را کتمام می‌کردند ـ و الآن هم کتمان می‌کنند ـ و دوستانش نیز از ترس شکنجه‌های دشمن، فضائلش را مخفی می‌کردند با این حال فضائل و افتخارات او تمام کتب حدیث را پر کرده؛ و شخصیّت والایش در آیات قرآن مجید می‌درخشد!

این سخن را با حدیث معروفی از ابن عباس که در بسیاری از منابع اسلامی نقل شده پایان می‌بریم؛ می‌گوید: «**ما نَزَلَ الْقُرآنُ ﴿یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا﴾ اِلّا عَلِیٌّ سَیِّدُها وَ شَریفُها وَ اَمیرُها، وَ ما اَحَدٌ مِنْ اَصْحابِ رَسُوْلِ اللهِ صلی الله علیه و آله اِلّا قَدْ عاتَبَهُ اللهُ فی الْقُرآنِ، ما خَلا عَلِیّ بْنِ اَبیطالبٍ علیه السلام فَاِنَّهُ لَمْ یُعاتِبْهُ بِشَیءٍ وَ ما نَزَلَ فی اَحَدٍ مِنْ کِتابِ اللهِ ما نَزَلَ فی عَلِیٍّ علیه السلام... نَزَلَتْ فی عَلِیٍّ علیه السلام ثَلاثُمِأَةُ آیةٍ!**»: «در قرآن مجید خطاب ﴿**یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا**﴾ در هیچ آیه‌ای نازل نشده مگر اینکه علی علیه السلام سیّد و شریف و امیر (و مصداق اتم و اکمل) است؛ احدی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله نبود مگر اینکه خداوند او را در قرآن عتابی کرده؛ جز علی بن ابیطالب علیه السلام که خدا هرگز او را در چیزی عتاب نکرد! ... در کتاب خدا (قرآن مجید) آنچه درباره علی علیه السلام نازل شده (از فضائل و مدائح) دربارهٔ هیچکس نازل نشده است... سیصد آیه قرآن مجید دربارهٔ علی علیه السلام نازل شده است»![1]

این حدیث ـ یا بخش اوّل آن ـ از گروه زیاد دیگری نیز نقل شده است؛ مانند حافظ ابونعیم اصفهانی در حلیة الاولیاء، محبّالدین طبری در ذخائر العقبی، علاّمه گنجی شافعی در کفایة الطالب، سبط بن جوزی در تذکره»، شبلنجی در نورالابصار، هیثمی در صواعق، سیوطی در تاریخ الخلفاء و قندوزی در ینابیع المودّه.[2]

۱. مختصر تاریخ دمشق، جلد ۱۸، صفحه ۱۱، طبع دارالفکر.
۲. برای آگاهی بیشتر از این منابع به احقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۴۷۶ مراجعه فرمائید.

این بود بخشی از آیاتی که در باره علی علیه‌السلام در قرآن مجید نازل شده است، که ما از میان آنها تعدادی را گلچین کردیم.

امامان دوازده گانه

اشاره

گر چه مذهب شیعی منحصر بـه «**امامیّه اثنی عشـریّه**» نـیست و شـعب و فـرق دیگری مانند زیّدیه که تنها به چهار امام عقیده دارند، و اسماعیلیه که هفت امامی هستند و بعضی دیگـر وجـود دارنـد. ولی بـی شک مـعروفترین و مشـهورترین آنـها شیعیان دوازده امامی هستند که قسمت مـهمی از مسـلمانان را در سـراسـر جـهان تشکیل می‌دهند. در بعضی از کشورها مانند ایران و عراق و بحرین اکـثریّت قـاطع دارند، و در بعضی دیگر گـروه عـظیمی را تشکـیل مـی‌دهد مـانند غـالب کشـورهای اسلامی.

شیعیان دوازده امامی مراکز علمی بزرگی دارند که ده‌ها هزار عالم و طالب علم در آن مشغول به تحقیق و تدریس و فراگرفتن علوم اسلامی می‌باشند.

ده‌ها هزار کتاب از سوی علمای شـیعه دربـارهٔ عـقائد اسـلامی و فـقه و اصـول و

تفسیر و حدیث و فلسفه و رجال و درایه و تاریخ اسلام تألیف و چاپ و منتشر شده است.

مرحوم محقق عالیقدر شیخ آقا بزرگ تهرانی در کتاب الذریعة الی تصانیف الشّیعه که اخیراً در ۲۶ جلد به چاپ رسید، نام دهها هزار کتاب از کتب علمای شیعه را با ذکر مؤلّفین آنها و شرح کوتاهی دربارهٔ هر یک ذکر کرده. و روشن می‌سازد که تا چه مقدار دانشمندان و علمای شیعه به علوم اسلامی خدمت کردند؛ و چگونه تصانیف بسیار گرانبهایی در همهٔ فنون اسلامی و علوم بشری از خود به یادگار گذاردند.

خوب است کسانی که این حقایق را باور ندارند از مراکز علمی تشیّع در مناطق مختلف جهان دیدن کنند؛ طلّاب و فضلاء و علمای آنها را که در علوم مختلف اسلامی مهارت بسیار دارند از نزدیک ببینند؛ و کتابخانه‌های آنها را که مملّو ا زکتب علمی این دانشمندان، و همچنین کتب علمی دانشمندان اهل سنّت است، مورد بررسی قرار دهند.

فقها و متکلّمان و مفسّران قرآن و نویسندگان زبردست و گویندگان و حافظان قرآن را که بسیار فراوان‌اند از نزدیک ملاحظه کنند.

متأسفانه سانسور شدیدی که بر بسیاری از محافل خبری اسلامی و همچنین

غالب کتابخانه‌های معروف کشورهای اسلامی حاکم است؛ تاکنون اجازه نداده است که محقّقان بی طرف اهل سنّت پیروان مکتب اهل بیت علیهم‌السلام و علماء و آثار علمی آنها را به روشنی بشناسند.

در اینجا کتابخانه‌ها مملّو از کتاب‌های علمای اهل سنّت در کنار کتاب‌های علمای شیعه است و هیچ تفاوتی میان آنها از نظر حضور در کتابخانه‌ها دیده نمی‌شود و هیچ کس هم خطری از این نظر بر مذهب خود احساس نمی‌کند، ولی کتابخانه‌های برادران اهل سنّت غالباً شکل دیگری دارد و از ده‌ها هزار اثر معروف علمی شیعه در آنجا چیزی دیده نمی‌شود؛ یا فقط مقدار کمی وجود دارد!

به هر حال امیدواریم روزی فرا برسد که محققان با بی‌نظری کامل آنچه را که در بالا گفته شد مورد دقّت و بررسی قرار دهند و جمعیّت شیعه امامیّه را آن چنان که هستند ـ نه آن چنان که دشمنانشان می‌گویند یا از بلند گوهای استعمار به گوش می‌رسد ـ بشناسند، و به یقین آن روز شاهد برخوردهای تازه‌ای در جهان اسلام با پیروان این مکتب خواهیم بود؛ و دنیای اسلام از تفاهم و انسجام بهتری برخوردار خواهد شد.

از اصل سخن دور نشویم، در آیات قرآن، اشاراتی به ائمّهٔ معصومین اهل بیت علیهم‌السلام دیده می‌شود و با کمک روایاتی که در منابع معروف اسلامی در تفسیر این

آیات وارد شده، این اشارات روشن تر و آشکارتر می‌گردد.

این آیات متعدّد است و در ذیل، تنها به قسمتی از آن اشاره می‌کنیم: بخشی از این آیات در آغاز بحث از ولایت و امامت علی علیه‌السلام گذشت، از جمله:

۱ـ آیه ﴿اِنَّما یُرْیدُ اللهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَیْتِ﴾[۱] به شهادت محتوایش، و همچنین روایاتی که در شرح و تفسیر آن از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در منابع معروف اسلامی آمده است، مفهومش عامّ است یعنی علاوه بر علی علیه‌السلام سایر ائمّه معصومین علیهم‌السلام، مخصوصاً امام حسن و امام حسین علیهماالسلام را که به نام آنها این روایات تصریح شده است شامل می‌شود.

۲ـ آیه ﴿قُلْ لااَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ اَجْراً اِلَّاالْمَوَدَّةَ فی الْقُرْبی﴾[۲] نیز اشاره اجمالی به همهٔ امامان معصوم دارد و در روایات متعدّدی که از سعید بن جبیر و ابن عبّاس از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده است تصریح شده که منظور از «قربی» در این آیه، علی علیه‌السلام و فاطمه علیهاالسلام و فرزندان آنها است، و در بعضی تصریح به نام امام حسن علیه‌السلام و امام حسین علیه‌السلام نیز شده است.

برای توضیح بیشتر به شواهد التنزیل و سایر منابعی که هنگام شرح این آیه ذکر کردیم، مراجعه فرمائید.[۳]

---

۱. سوره احزاب، آیه ۳۳.
۲. سوره شوری، آیه ۲۳.
۳. در شواهد التّنزیل، شش روایت به طرق مختلف در این زمینه آورده است (جلد ۲، صفحه ۱۳۰ ـ ۱۳۴).

۳ـ آیهٔ ﴿اَطِیْعُوا اللهَ وَاَطیعُوا الرَّسُولَ وَ اُولِی الاَمْرِ مِنْکُمْ﴾[۱] نیز همین گونه است؛ زیرا این آیه مفهوم عامی دارد که هر زمانی را شامل می‌شود، بنابراین در هر عصر و زمانی باید مصداقی از «**اولوالامر**» باشد، فردی معصوم و پاك از گناه (چرا که اطاعت مطلق و بی قید و شرط جز در مورد معصومان مشروع نیست).

اضافه بر این در بعضی از روایات معروفی که در منابع اهل سنّت آمده تصریح به نام امام حسن و امام حسین علیهما السلام شده است.

۴ـ آیه ﴿کُونُوا مَعَ الصّادِقِینَ﴾[۲] نیز چنانکه قبلاً شرح دادیم، مفهوم عامی دارد که هر عصر و زمان را شامل می‌شود؛ و دلیل بر این است که در هر عصر و زمانی صادق معصومی وجود دارد ـ زیرا دستور به همراهی و تبعیّت مطلق و بی قید و شرط، جز در مورد معصومین مفهومی ندارد ـ به علاوه بعضی از روایات که در شرح این آیه وارد شده است، صادقین را به محمّد و اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله تفسیر کرده است.[۳]

و از آنجا که این آیات و روایات مربوط به آن، در آغاز این مباحث به طور مشروح آمده است از تکرار آن خودداری می‌کنیم و به سراغ آیات فضیلت می‌رویم.

بار دیگر تأکید می‌کنیم که آیات فضیلت به عنوان آیاتی که دلالت مستقیم بر امامت و ولایت امامان اهل بیت علیهم السلام داشته باشد، مطرح نمی‌شود. بلکه هدف آن

۱. سوره نساء، آیه ۵۹.
۲. سوره توبه، آیه ۱۱۹.
۳. شواهد التّنزیل، جلد ۱، صفحه ۲۶۲.

است که روشن شود هر یک از آنها برترین افراد عصر خود بوده‌اند، و چون در هر عصر و زمانی طبق آیات گذشته باید «**اولوالامر**» و امام معصوم علیه السلام باشد، آنها مصداق این معنی بوده‌اند:

۱ـ آیه صلوات و درود

در آیه ۵۶ سوره «**احزاب**» می‌خوانیم: ﴿**اِنَّ اللهَ وَمَلائِکَتَهُ یُصَلُّونَ عَلَی النَّبِیِّ یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَیْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلیما**﴾:«خدا و فرشتگانش بر پیامبر درود می فرستند؛ ای کسانی که ایمان آورده اید، بر او درود فرستید و (در برابر اوامر او) کاملاً تسلیم باشید.».

در این آیه مقام پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به عالی‌ترین وجه ترسیم شده است؛ چرا که هم خداوند متعال و هم تمام فرشتگان مقرّب او بر پیامبر صلی الله علیه و آله درود می‌فرستند و هم دستور داده شده است همهٔ مؤمنان بدون استثناء بر او رحمت و درود و سلام بفرستند. چه مقامی از این بالاتر؟ و چه عظمتی از این بیشتر؟

درست است که در این آیه، سخنی از آل پیامبر صلی الله علیه و آله به میان نیامده است، ولی در روایات بسیاری می‌خوانیم که وقتی اصحاب و یارانش از حضرتش سؤال کردند:

چگونه درود و صلوات و سلام بر شما بفرستیم، پیامبراکرمﷺ «آل» را در کنار خود قرار داد و تمام رحمت و درودی که از خداوند برای او تقاضا می‌شد، برای «آلش» نیز تقاضا می‌شد. این قرینه است بر اینکه صلوات و درود خداوند و ملائکه نیز تعمیم دارد، هم شامل پیامبرﷺ و هم شامل «آل» او می‌شود؛ و این یک مسألهٔ ساده نیست، بلکه نشان می‌دهد که آنها مقاماتی دارند تالی پیامبرﷺ و مأموریتی دارند در جهاتی شبیه مأموریت او، وگر نه این همه مقام تنها به خاطر خویشاوندی، غیر ممکن است.

اکنون به سراغ بخشی از این روایات که در معروفترین منابع اهل سنّت آمده است، می‌رویم.

۱ـ در صحیح بخاری از ابوسعید خدری نقل شده است که ما عرض کردیم: ای رسول خدا! سلام بر تو معلوم است، چگونه صلوات بر تو بفرستیم؟ فرمود: «**قُولُوا اللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ عَبْدِکَ وَ رَسُولِکَ کَما صَلَّیْتَ علی اِبْراهیمَ، و آلِ اِبْراهیمَ وَ بارِکْ عَلی مُحَمَّدٍ وَ عَلی آلِ مُحَمَّدٍ کما بارَکْتَ علی اِبْراهیمَ**»: «بگوئید خداوندا! درود بفرست بر محمّدﷺ بنده ات و رسولت؛ همان گونه که درود بر ابراهیم و آل ابراهیم فرستادی و برکت بفرست بر محمّدﷺ و بر آل محمّدﷺ، آن گونه که برکت فرستادی بر ابراهیم». [1]

۱. صحیح بخاری، جلد ۶، صفحه ۱۵۱ (طبع دارالجیل بیروت).

در همان کتاب و همان صفحه این حدیث به طور کاملتری از کعب بن عجزه (یکی از صحابه معروف) نقل می‌کند که به رسول خداﷺ عرض کردند: چگونگی سلام بر تو را دانسته‌ایم، امّا صلوات بر تو چگونه باید باشد؟ فرمود: بگوئید «**اللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ عَلی آلِ مُحَمَّدٍ کَما صَلَّیْتَ عَلی آلِ اِبْراهیمَ اِنَّکَ حَمیدٌ مَجیدٌ، اَللّهُمَّ بارِکْ عَلی مُحَمَّدٍ وَ عَلی آلِ مُحَمَّدٍ کَما بارَکْتَ عَلی آلِ اِبْراهیمَ اِنَّکَ حَمیدٌ مَجیدٌ**». [1]

توجّه داشته باشید که بخاری این احادیث را ذیل آیهٔ شریفه ﴿**إِنَّ اللهَ وَ مَلائِکَتَهُ ...**﴾ ذکر می‌کند.

۲ـ در صحیح مسلم که دوّمین منبع حدیث معروف برادران اهل سنّت است از ابی مسعود انصاری نقل شده که پیامبرﷺ نزد ما آمد و ما در مجلس سعد بن عباده بودیم، بشیر فرزند سعد عرض کرد: ای رسول خدا! خداوند به ما دستور داده بر تو صلوات بفرستیم، چگونه بر تو صلوات بفرستیم؟ پیامبرﷺ نخست سکوت کرد، سپس فرمود: در بگوئید: «**اللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ عَلی آلِ مُحَمَّدٍ کَما صَلَّیْتَ عَلی آلِ اِبْراهیمَ، بارِکْ عَلی مُحَمَّدٍ وَ عَلی آلِ مُحَمَّدٍ کما بارَکْتَ عَلی آلِ اِبْراهیمَ فی الْعالَمینَ اِنَّکَ حَمیدٌ مَجیدٌ**». [2]

۳ـ در تفسیر الدّرالمنثور که معروفترین تفسیر روائی است همان روایت ابوسعید

---

۱. همان مدرك.

۲. صحیح مسلم، جلد ۱، صفحه ۳۰۵، حدیث ۶۵ (طبع احیاء التراث العربی، بیروت).

خدری را از بخاری و نسائی و ابن ماجه و ابن مردویه از پیامبر اکرمﷺ نقل می‌کند.[۱]

و در همان کتاب عبارت ابومسعود انصاری را از ترمذی و نسائی و ابن مردویه نقل کرده است.[۲]

و عین این مضمون را نیز با مختصر تفاوتی از مالک، و احمد و بخاری، و مسلم و ابوداود، و نسائی، و ابن ماجه و ابن مردویه از ابواحمد ساعدی نیز نقل می‌کند.[۳]

حاکم نیشابوری در المستدرك علی الصّحیحین از ابن ابی لیلی نقل می‌کند که کعب بن عجزه مرا ملاقات کرد و گفت: آیا هدیه‌ای به تو بدهم که از پیامبرﷺ شنیدم؟!

گفتم: آری هدیه کن!، گفت: از رسول خداﷺ سؤال کردیم: چگونه بر شما اهل بیتعليهم‌السلام صلوات بفرستیم؟ فرمود: «بگوئید: **اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ عَلی آلِ مُحَمَّدٍ کَما صَلَّیْتَ عَلی اِبْراهیمَ وَ عَلی آلِ اِبْراهیمَ اِنَّکَ حَمیدُ مَجیدُ، اَللّهُمَ بارِکْ عَلی مُحَمَّدٍ وَ عَلی آلِ مَحَمَّدٍ کَما بارَکْتَ عَلی اِبْراهیمَ وَ عَلی آلِ اِبْراهیمَ اِنَّکَ حَمیدُ مَجید**».

سپس حاکم نیشابوری که بنای او برا ین است احادیثی را ذکر کند که در صحیح بخاری و مسلم نیست. می‌گوید: این حدیث را با همین سند و الفاظ، بخاری از

۱. الدّر المنثور، جلد ۵، صفحه ۲۱۷.
۲. همان مدرك.
۳. الدّر المنثور، جلد ۵، صفحه ۲۱۷.

موسی بن اسماعیل در کتاب خود نقل کرده، و اگر من آن را در اینجا تکرار کردم، به خاطر آن است که معلوم شود اهل بیت علیهم‌السلام و آل، همه یکی هستند (باید توجّه داشت که حاکم این حدیث را بعد از حدیث کساء که در آن تصریح شده اهل بیت من علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام هستند نقل کرده است [۱]، و این یک تعبیر پر معنی است).

سپس حاکم به دنبال آن، حدیث ثقلین، و به دنبال آن، حدیث ابوهریره را نقل می‌کند که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نگاه به علی علیه‌السلام و حسن و حسین علیهم‌السلام کرد و فرمود: «**اَنَا حَرْبٌ لِمَنْ حارَبَکُمْ وَ سِلْمٌ لِمَنْ سالَمَکُمْ**»: «من با هر کس که با شما از در جنگ در آید، اعلان جنگ می‌دهم، و با هر کسی که با شما در صلح باشد در صلحم». [۲]

محمد بن جریر طبری نیز در تفسیر خود در ذیل همین آیه، روایت فوق را با کمی تفاوت از موسی بن طلحه از پدرش نقل کرده است و در روایت دیگری همان را از ابن عباس روایت کرده، و در روایت سوّمی از زیاد، از ابراهیم، و در روایت چهارمی از عبدالرحمن بن بشربن مسعود انصاری [۳]

بیهقی نیز در کتاب معروف سنن روایات متعدّدی در این زمینه نقل کرده که بعضی از آنها وظیفه مسلمانان را در موقع نماز، و هنگام تشهّد روشن می‌سازد.

۱. المستدرك علی الصحیحین، جلد ۳، صفحه ۱۴۸.
۲. همان مدرك، صفحه ۱۴۹.
۳. تفسیر جامع البیان (طبری)، جلد ۲۲، صفحه ۳۲ (چاپ دارالمعرفه بیروت).

ازجمله در حدیثی از ابی مسعود، عقبة بن عمرو نقل می‌کند که مردی آمد و خدمت پیامبرﷺ نشست، و ما نیز نزد او بودیم، عرض کرد: ای رسول خدا! کیفیّت سلام بر تو را می‌دانیم، ولی هنگامی که نماز می‌خوانیم چگونه بر تو صلوات بفرستیم؟ پیامبرﷺ سکوت کرد، تا آنجا که ما فکر کردیم ای کاش این مرد چنین سؤالی را نمی‌کرد، سپس فرمود: «اِذا اَنْتُمْ صَلَّیْتُمْ عَلَیَّ فَقُولُوا اللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ النَّبِیِّ الاُمِیِّ وَ عَلی آلِ مُحَمَّدٍ، کَما صَلَّیْتَ عَلی اِبْراهیمَ وَ عَلی آلِ اِبْراهیمَ، وَ بارِکْ عَلَی مُحَمَّدٍ النَّبِیِّ الاُمِیِّ وَ عَلی آلِ مُحَمَّدٍ کَما بارَکْتَ عَلی اِبْراهیمَ وَ عَلی آلِ اِبْراهیمَ، اِنَّکَ حَمیدٌ مَجیدٌ».

سپس از ابوعبدالله شافعی نقل می‌کند که این حدیث صحیحی است که دربارهٔ صلوات فرستادن بر پیامبر ﷺ در نمازها سخن می‌گوید.[1] بیهقی احادیث متعدّد دیگری نیز در زمینهٔ چگونگی صلوات بر پیامبراکرمﷺ به طور مطلق، یا در نماز، آورده؛ مخصوصاً در حدیثی از کعب بن عجره از پیامبر اکرمﷺ نقل می‌کند که: «اِنَّه کانَ یَقُولُ فی الصَّلوةِ: اللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ کَما صَلَّیْتَ عَلی اِبْراهیمَ و آلِ اِبْراهیمَ وَ بارِکْ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ کَما بارَکْتَ عَلی اِبْراهیمَ اِنَّکَ حَمیدٌ مَجیدٌ»: «پیامبرﷺ در نماز خود چنین می‌فرمود: «اللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ کَما صَلَّیْتَ ...»[2]

۱. سنن بیهقی، جلد۲، صفحه ۱۴۶ و ۱۴۷.
۲. همان مدرك، صفحه ۱۴۷.

از این حدیث روشن می‌شود که حتّی خود پیامبرﷺ در نمازهایش این صلوات را می‌فرستاد.

بیهقی در ذیل یکی از روایاتی که در آن سخن از نماز به میان نیامده می‌گوید: این روایات نیز ناظر به حال نماز است؛ زیرا جمله «قَدْ عَلِمْنا کَیْفَ نُسَلِّمُ»: «ما می‌دانیم چگونه سلام بر تو بفرستیم»، اشاره به سلام در تشهّد است (**اَلسَّلامُ عَلَیْکَ اَیُّهَا النَّبیُّ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَکاتُه**) بنابراین مراد از «**صلوات**» نیز همان فرستادن «صلوات در تشهّد» است. [1]

و به این ترتیب مسلمانان مأموراند همان گونه که به عقیدهٔ تمام فرق مسلمین، سلام بر پیامبرﷺ را به صورت «**اَلسَّلامَ عَلَیْکَ اَیُّهَا النَّبیُّ وَ رَحْمَةُ اللهِ**» در تشهد نماز بگویند مأموراند که صلوات بر پیغمبرﷺ را نیز در تشهّد بگویند.

هر چند در میان مذاهب چهارگانه اهل سنت در اینجا مختصر اختلافی دیده می‌شود؛ شافعی و حنبلی‌ها می‌گویند: صلوات بر پیامبرﷺ در تشهّد دوّم واجب است؛ در حالی که مالکی‌ها و حنفی‌ها آن را سنّت می‌دانند. [2] ولی طبق روایات فوق بر همه واجب است.

به هر حال کتاب هایی که روایات مربوط به صلوات بر محمّد و آل محمّدﷺ (به

۱. سنن بیهقی، جلد ۲، صفحه ۱۴۷.
۲. الفقه علی المذاهب الاربعه، جلد ۱، صفحه ۲۶۶ (طبع دار الفکر).

طور مطلق یا در خصوص تشهّد نماز) در آن نقل شده بیش از آن است که در این مختصر بیان شد. آنچه در بالا آمد؛ نمونه‌ای از این روایات و این کتب است. این روایات را گروهی از صحابه مانند ابن عباس، طلحه، ابوسعید خدری، و ابوهریره، ابو مسعود انصاری، بریده، ابن مسعود، کعب بن عجره و شخص علی علیه‌السلام نقل کرده‌اند.

نکته‌ای که مایهٔ شگفتی بسیار است این است که دانشمندان اهل سنّت ـ علی رغم این همه تأکیداتی که در روایات پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نسبت به اضافه کردن «آل محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله» وارد شده، همیشه (جز در موراد بسیار نادر) «آل محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله» را حذف می‌کنند، و می‌گویند: «**صَلّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ**»!.

و از آن عجیب‌تر اینکه: در کتب حدیث، حتّی در ابوابی که روایات فوق در مورد اضافه کردن «آل محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله »نقل می‌شود، هنگامی که نام پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را در لابلای همین احادیث ذکر می‌کنند؛ می‌گویند: «صلّی الله علیه و سلّم»! (بدون اضافهٔ آل) و ما نمی‌دانیم چه عذری در پیشگاه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در این مخالفت صریح با دستور آن حضرت دارند؟

مثلاً بیقهی در عنوان همین باب می‌نویسد «**باب الصّلوةِ عَلَی النَّبیِّ صلی‌الله‌علیه‌وآله صلی اللّهُ عَلیه و سَلَّمَ فی التَشَهُّدِ**»! و همچنین در بعضی دیگر از منابع معروف حدیث.

انتخاب این عنوان خواه از سوی مؤلّفان این کتب باشد و یا محقّقان بعد، با توجه

به آنچه در ذیل آن آمده، بسیار عجیب و متناقض است.

این بحث را با دو حدیث دیگر پایان می‌دهیم:

۱ـ ابن حجر در صواعق چنین نقل می‌کند که رسول خداﷺ فرمود: «**لا تُصَلُّوا عَلَيَّ الصَّلاةَ الْبَتْراءَ، قالُوا وَمَا الصَّلاةُ الْبَتْراءُ، قالَ: تَقُولُونَ: اَللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّدٍ وَ تُمْسِكُوْنَ، بَلْ قُولُوا اَللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ**»: «هرگز بر من صلوات بریده و ناقص نفرستید، عرض کردند صلوات بریده و ناقص چیست؟ فرمود: «این‌که بگوئید **اللّهم صَلِّ عَلى مُحَمَّدٍ** و امساك کنید و ادامه ندهید، بلکه بگویید: **اَللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ.**» [۱]

این حدیث نشان می‌دهد که حتی کلمه «عَلی» نباید میان «محمد» و «آل محمد» جدایی بیفکند باید گفت: «**اَللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ**».

۲ـ سمهودی در الاِشْرافُ عَلى فَضْلِ الاَشْرافِ، از ابن مسعود انصاری نقل می‌کند که رسول خداﷺ فرمود: «**مَنْ صَلَّى صَلاةً لَمْ يُصَلِّ فيها عَلَيَّ وَ عَلى اَهْلَ بَيْتى لَمْ تُقْبَلُ**»: «کسی که نماز بخواند که در آن بر من و بر اهلبیتم صلوات نفرستد نمازش قبول نیست». [۲]

و ظاهراً امام شافعی که در آن

۱. صواعق، صفحه ۱۴۴.
۲. سمهودی در الاشراف، صفحه ۲۸ (مطابق نقل احقاق الحق، جلد ۱۸، صفحه ۳۱۰).

شعرمعروفش، ناظر به همین روایت‌است که می‌گوید

یا اَهْلَ بَیْتَ رَسُوْلِ اللهِ حُبُّکُمُ فَرْضُ مِنَ اللهِ فی الْقُرآنِ اَنْزَلَهُ

کَفاکُمُ مِنْ عَظیمِ الْقَدْرِ اَنَّکُمُ مَنْ لَمْ یُصَلِّ عَلَیْکُمْ لا صَلاةَ لَهُ

«ای اهل بیت رسول اللهﷺ محبت شما، از سوی خداوند در قرآن واجب شده است. در عظمت مقام شما همین بس که هر کس بر شما صلوات نفرستد نمازش باطل است». [1]

آیا کسانی که چنین مقامی را دارند که نامشان در کنار نام پیامبرﷺ در نمازها به عنوان یک فریضهٔ الهی باید ذکر شود می‌توان همسنگ دیگران شمرد، و با وجود آنان جایی برای غیر آنان در مسأله ولایت و امامت و جانشینی پیامبرﷺ باقی می‌ماند؟ کدام فرد منصف می‌تواند دیگران را بر آنان ـ با این همه مقام و فضیلت ـ ترجیح دهد؟ آیا اینها همه بطور مستقیم، مسئلهٔ ولایت و خلافت را روشن نمی‌سازد؟ داوری با شمااست.

۱. در کتاب نفیس الغدیر انتساب این اشعار را به امام شافعی از «شرح المواهب زرقانی»، جلد ۷، صفحه ۷ و جمعی دیگر آورده است.

۲ـ آیه نور و بیوت

در آیه ۳۶ تا ۳۸ سوره «نور» که به دنبال آیه ﴿الله نورُ السّماوات وَ الاَرْض﴾ آمده است، می‌خوانیم: ﴿فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِـالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ ـ رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْماً تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ ـ لِيَجْزِيَهُمْ اللهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَيَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَاللهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ :

(این چراغ پرفروغ) در خانه هایی قرار دارد که خداوند اذن فرموده (دیواره های) آن را بالا برند (تا از دستبرد شیاطین در امان باشد)؛ و در آنها نام خدا برده شود، و صبح و شام در آنها تسبیح او گویند، مردانی که هیچ تجارت و داد و ستدی آنان را از یاد خدا و برپا داشتن نماز و ادای زکات غافل نمی کند؛ آنها از روزی می ترسند که در آن، دلها و چشمها دگرگون می شود، (آنها چنین می کنند) تا خداوند آنان را به بهترین اعمالی که انجام داده اند پاداش دهد، و از فضل خود بر (پاداش) آنها بیفزاید؛ و خداوند به هرکس بخواهد بی حساب روزی می دهد (و از مواهب بی انتهای خویش بهره مند می سازد)

بعد از آنکه خداوند در آیه ۳۵ این سوره، نور الهی را با بیان مثال دقیق و ظریف و زیبایی، شرح می‌دهد؛ در آیات بعد از آن به جایگاه این نور پرداخته می‌فرماید:

«این نور در خانه هایی است که دارای ویژگی‌های زیر است: دیوارهای بلند و غیرقابل نفوذ دارد تا از دسترس شیاطین و هوسبازان دور باشد.

دیگر اینکه مردانی از آن پاسداری می‌کنند که برنامهٔ آنها یادخدا و تسبیح او در هر صبح و شام است؛ مردانی که زرق و برق دنیای مادّی آنها را از یاد خدا غافل نمی‌کند، مردانی که پیوند مستمرّ آنها با خداوند از طریق نماز، و پیوند مستمرّشان با خلق خدا از طریق زکات برقرار است.

مردانی که از روز رستاخیز و حساب و کتاب اعمال بیمناک‌اند، و این بیم آمیخته با امید، پیوسته آنها را در مسیر حقّ نگه می‌دارد؛ و خداوند به چنین مردانی پاداشی بی حساب مرحمت می‌کند.

درست در تعبیرات بالا دقّت کنید و ببینید چقدر عظمت این خانه‌های الهی و پاسدارانش در این آیات توصیف و ترسیم شده است. سپس به روایات زیر دقّت فرمایید:

سیوطی در تفسیر الدّر المنثور از انس بن مالک و بریده (دو نفر از صحابه پیامبرﷺ) نقل می‌کند هنگامی که رسول خداﷺ این آیه را تلاوت فرمود، مردی برخاست و گفت: «اَیُّ بُیُوتٍ هذِهِ یا رَسُوْلَ اللهِ»: «این خانه هایی که در این آیه توصیف شده کدام است ای پیامبر خدا!».

پیامبرﷺ فرمود: «**بُیُوتُ الاَنْبیاء!**»: «خانه‌های پیامبران است».

ابوبکر برخاست و عرض کرد: «**هذا البَیْتُ مِنْها لَبَیْتُ عَلیٍ وَ فاطِمَةَ؟!**» «این خانه از آنها است، خانه علی و فاطمه» علیهما السلام؟

فرمود:« **نَعَمْ مِنْ اَفاضِلِها**»: «آری این از برترین آنها است». [1]

شبیه همین معنی را حاکم حسکانی در شواهد التّنزیل از ابوبرزه (یکی دیگر از صحابه) از پیامبر اکرمﷺ نقل کرده است، بی آنکه نام شخص خاصی را ببرد، بلکه چنین است «**قیلَ یا رَسُولَ اللهِ اَبَیتُ عَلَیٍّ وَ فاطِمَةَ مِنْها؟ قالَ مِنْ اَفْضَلِها**»: «گفته شد آیا خانهٔ علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام از آنها است»؟ پیامبرﷺ فرمود: «از برترین آنها است»![2]

و بعد از ذکر این روایت، روایت سابق را نیز با دو طریق از انس بن مالک و بریده نقل کرده است. [3]

جالب اینکه آلوسی در روح المعانی با اینکه تمام فضائل اهل بیت علیهم السلام را با بی میلی تعقیب می‌کند در اینجا بعد از آنکه روایت اوّل را از انس بن مالک و بریده نقل می‌کند؛ می‌افزاید: «**وَ هذا اِنْ صَحّ لایَنْبَغی العُدُول عَنْهُ**»: «اگر این روایت صحیح باشد سزاوار نیست (در تفسیر آیه) از آن عدول کنیم» (و به تعبیر دیگر بهترین سخن در تفسیر ایه است که منظور از آن، بیوت انبیاء می‌باشد که از بهترین آنها خانهٔ علی و

۱. الدّر المنثور، جلد ۵، صفحه ۵۰.
۲. شواهد التّنزیل، جلد ۱، صفحه ۴۱۰، حدیث ۵۶۶.
۳. همان مدرك، حدیث ۵۶۷ و ۵۶۸.

فاطمه علیها السلام است).[۱]

گروهی دیگر از بزرگان اهل سنّت نیز این روایت را در کتب خود آورده‌اند.

به یقین این روایات، شامل علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام و فرزندانش حسن و حسین علیهما السلام می‌شود؛ همچنین فرزندان فاطمه علیها السلام از نسل حسین علیه السلام: «**یعنی امامان معصوم**» مشمول این آیه‌اند، چرا که همان راه و برنامه را ادامه می‌دهند.

آری خانهٔ آنها هم طراز خانه‌های انبیاء است؛ خانه‌ای است که نور الهی همیشه در آن تابان است؛ و از دستبرد شیاطین محفوظ است، بلکه از برترین آنها محسوب می‌شود، و به یقین ساکنان این خانه نیز از برترین انسان‌ها هستند و در فضیلت همانند انبیاء الهی می‌باشند.

اینها اموری است که به آسانی از روایات فوق می‌توان فهمید، آیا با این حال مقدّم داشتن دیگران بر آنها جفا نیست؟.

۳ـ صراط مستقیم

در ششمین آیه سورهٔ «**احمد**» که شبانه روز در نمازها می‌خوانیم عرضه می‌داریم: ﴿**اِهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقیمَ**﴾: «ما را به راه راست هدایت کن».

۱. روح المعانی، جلد ۱۸، صفحه ۱۵۷ ذیل آیه مورد بحث.

راهی که ما را به تو و به آنچه موجب رضای تو است برساند، راهی جدای از راه کسانی که غضب تو آنها را فرو گرفته، و همچنین جدای از راه گمراهان.

خدایا ما را هم به این راه هدایت فرما؛ و هم در این راه ثابت و پایدار و برقرار دار.

بی شک «**صراطِ مُسْتَقیم**» مفهوم بسیار وسیع و گسترده‌ای دارد و لذا بعضی آن را به معنی اسلام و بعضی قرآن، و بعضی پیامبرﷺ و امامان راستین و بعضی به آیین الله، و بعضی به معنی راه و روش انبیای الهی تفسیر کرده‌اند که هر کدام از اینها می‌تواند بخشی از مفهوم وسیع آیه را تشکیل دهد.

ولی در روایات متعّدی که به طرق مختلف از پیامبر اکرمﷺ نقل شده است انگشت روی یکی از بارزترین مصادیق آن گذاشته شده؛ زیرا صراط مستقیم به راه و روش علی بن ابیطالب علیه‌السلام و یا محمّد و آل محمّدﷺ تفسیر شده است.

حاکم حسکانی در شواهد التّنزیل از جابر بن عبدالله انصاری از پیامبر اکرمﷺ نقل می‌کند که فرمود:

«**اِنَّ اللهَ جَعَلَ عَلِیّاً وَ زَوْجَتَهُ وَ اَبْنائَهُ حُجَجَ اللهِ عَی خَلْقِهِ وَ هُمْ اَبْوابُ الْعِلْمِ فی اُمَّتی، مَنْ اِهْتَدی بِهِم هُدِیَ اِلی صِراطٍ مُسْتَقیمٍ**»:

«خداوند علی علیه‌السلام و همسرش (فاطمه زهرا علیهاالسلام) و فرزندان او را حجّت‌های الهی بر خلقش قرار داده، و آنها درهای علم در امّت من هستند؛ هر کس به وسیله آنها

هدایت شود، به صراط مستقیم هدایت شده است. [۱]

و در حدیث دیگری از ابن عبّاس از رسول خداﷺ چنین نقل می‌کند که به علی بن ابیطالب ؑ فرمود: «**اَنْتَ الطَّرِیقُ الْواضِحُ وَ اَنْتَ الصِّراطُ الْمُسْتَقیمُ وَ اَنْتَ یَعْسُوبُ الْمُؤْمِنینَ!**»: «تو راه روشن و صراط مستقیم و رهبر مؤمنان هستی». [۲]

و نیز در حدیث سوّمی از ابن عبّاس نقل می‌کند که در تفسیر ﴿**اِهْدِنَا الصِّراطَ المُسْتَقیم**﴾ می‌گفت: «**قُولُوا ـ مَعاشِرَ الْعِبادِ ـ اِهْدِنا اِلی حُبِّ النَّبِیِّ وَ اَهْلَ بَیْتِهِ!**»: «ای بندگان خدا بگوئید خدایا ما را هدایت به محبّت پیامبر و اهل بیتش کن». [۳]

و در حدیث چهارمی از ابوبریده در ذیل این آیه نقل می‌کند که گفت: «منظور صراط محمّدﷺ و آل او است». [۴]

این حدیث را علامّه ثعلبی در تفسیرش نیز آورده است. [۵]

شیخ عبیدالله حنفی در کتاب ارجح المطالب نیز آن را از ابوهریره نقل کرده است. [۶]

در حدیث پنجمی که در شواهد التّنزیل آمده از عبدالرّحمن بن زید از پدرش در

---

۱. شواهد التّنزیل، جلد ۱، صفحه ۵۸، حدیث ۸۹.
۲. همان مدرك، حدیث ۸۸.
۳. همان مدرك، حدیث ۸۷.
۴. همان مدرك، روایت ۸۸.
۵. تفسیر ثعلبی بنا به نقل کفایة الخصام، ص ۳۴۵.
۶. در ارجح المطالب، صفحه ۸۵، طبع لاهور.

تفسیر آیه ﴿صِراطَ الَّذینَ اَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ﴾ می‌کند که گفت: «هَوَ النَّبِیُّ وَ مَنْ مَعَهُ وَ عَلِیُّ بْنُ اَبی طالِبٍ وَ شیعَتُهُ». [۱]

در منابع شیعه و پیروان مکتب اهل بیت نیز روایات متعدّدی در این زمینه وارد شده از جمله در روایتی از امام صادق علیه‌السلام در تفسیر ﴿صِراطَ الَّذینَ اَنْعَمْتَ عَلَیْهِم﴾ آمده است که فرمود: «یَعْنی مُحَمَّداً صلی‌الله‌علیه‌وآله وَ ذُرِّیَّتَهُ عَلَیْهِمُ السَّلامُ»: «مقصود محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله و ذریه او است». [۲]

به این ترتیب بارزترین و روشنترین مصادیق «صراط مستقیم»، راه پیامبر و علی علیه‌السلام و فرزندان معصوم او از نسل فاطمه زهرا علیهاالسلام است که هر کس دست به دامن ولای آنها زند و در خطّ آنها حرکت کند، قدم در راه مستقیمی گذارده است که او را به خدا نزدیک، و از گمراهی و انحراف دور می‌سازد.

۴ـ وسیله پذیرش توبه آدم علیه‌السلام

در آیه ۳۷ سورهٔ «بقره» آمده است که: «آدم علیه‌السلام پس از «ترك اولی» «کلماتی از

۱. شواهد التّنزیل، جلد ۱، صفحه ۶۶، حدیث ۱۰۵.
۲. نورالثقلین، جلد ۱، صفحه ۲۳، حدیث ۱۰۱ (برای آگاهی بیشتر نسبت به این احادیث به تفسیر نور الثقلین و برهان مراجعه فرمایید).

سوی پروردگارش دریافت داشت؛ (و با آن توبه کرد.). و خداوند توبه او را پذیرفت؛ زیرا او توبه پزیر ومهربان است.» ﴿فَتَلَقّی آدَمُ مِنْ رَبِّهِ کَلَماتٍ فَتابَ عَلَیْهِ اِنَّهُ هُوَ التَّوابُ الرَّحیمُ﴾.

در اینکه این کلمات، که خداوند به آدم علیه‌السلام برای توبه القاء نمود چه بوده است؟ در میان مفسّران گفتگو است. گروهی آن را اشاره به همان چیزی می‌دانند که در آیه ۲۳ سوره «اعراف» آمده: ﴿قالا رَبَّنا ظَلَمْنا اَنْفُسَنا وَ اِنْ لَم تَغْفِرْلَنا وَ تَرْحَمْنا لَنَکُونَنَّ مِنَ الْخاسِرینَ﴾: «آن دو (آدم و حوّا علیهما‌السلام) گفتند: پروردگارا! ما به خویشتن ستم کردیم؛ و اگر تو ما را نبخشی و بر ما رحم نکنی، به یقین. از زیانکاران خواهیم بود».

بعضی آن را اشاره به دعاها و نیایش‌های دیگر، و از جمله دعای یونس هنگامی که درشکم ماهی زندان بود یعنی جمله ﴿سُبْحانَکَ اِنّی کُنْتُ مِنَ الظّالِمینَ﴾ دانسته‌اند. ولی در روایات متعدّدی که از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله یا صحابه نقل شده، آن کلمات سوگند دادن خداوند به حق محمّد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام بوده است.

سیوطی در الدّر المنثور در ذیل همین آیه از ابن عبّاس‌نقل می‌کند که من از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله پرسیدم: منظور از این کلماتی که آدم علیه‌السلام از خداوند دریافت داشت و با آن توبه کرد چه بود؟ فرمود: «سَئَلَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ عَلیٍّ وَ فاطِمَةَ وَالْحَسَنِ

وَالْحُسَيْنِ عليهم‌السلام اِلّا تُبْتَ عَلَيَّ فَتابَ عَلَيْهِ»: «او خدا را به حق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین عليهم‌السلام خواند و تقاضا کرد که مرا ببخش و خداوند توبه او را پذیرفت». [1]

و نیز در همان کتاب ازعلی عليه‌السلام نقل می‌کند که از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله دربارهٔ تفسیر این آیه سؤال کردم؛ فرمود: «... خدا به آدم عليه‌السلام دستور داد بگو: «اَللّهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، سُبْحانَکَ لا اِلهَ اِلّا اَنْتَ عَمِلْتُ سُوءً وَ ظَلَمْتُ نَفْسی فَاغْفِرْلی اِنَّکَ اَنْتَ الْغَفُورُ الرَّحیمُ، اَللّهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ سُبْحانَکَ لا اِلهَ اِلّا اَنْتَ عَمِلْتُ سُوءً وَ ظَلَمْتُ نَفْسی فَتُبْ عَلَیَّ اِنَّکَ اَنْتَ التَّوّابُ الرَّحیمُ فَهؤلاءِ الْکَلِماتُ الَّتی تَلَقّی آدَمُ عليه‌السلام»:

«بگو خداوندا! من تو را به حق محمّد و آل محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌خوانم، منزّی، معبودی جز تو نیست؛ من بد کردم به خویشتن ستم روا داشتم؛ مرا ببخش که تو غفور و رحیمی. خداوندا! من تو را به حقّ محمّد و آل محمّد می‌خوانم، تو منزّهی، معبودی جز تو نیست، من بد کردم و به خویشتن ستم نمودم توبهٔ مرا بپذیر که تو توّاب و از این روایت به خوبی معلوم می‌شود که منافاتی میان تفسیرهای سه گانه بالا نیست و همه این کلمات در دعای آدم عليه‌السلام جمع بوده است.

ابن مغازلی در کتاب مناقبش همین معنی را از سعید بن جبیر از ابن عباس نقل کرده است که از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دربارهٔ کلماتی که آدم عليه‌السلام از پروردگارش دریافت داشت و

۱. الدّر المنثور، جلد ۱، صفحه ۶۰.

خداوند توبه او را پذیرفت، سؤال شد، پیامبرﷺ فرمود: «سَئَلَهُ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَفاطِمَةَ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ عليهم‌السلام اِلّا ما تُبْتَ عَلَيَّ فَتابَ عَلَيْهِ»:

«از خدا به حقّ محمّد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام درخواست کرد که توبه مرا بپذیر، و خداوند توبهٔ او را پذیرفت». [۱]

همچنین علامهٔ قندوزی در ینابیع المودّه و بیهقی در دلائل النّبوّة، و بدخشی در مفتاح النّجاح، و عبدالله شافع در مناقب این حدیث را نقل کرده‌اند.[۲]

گر چه بسیاری از کتب، این سند این حدیث را به ابن عبّاس منتقی کرده‌اند ولی راوی آن منحصر به ابن عبّاس نیست، زیرا در الدّر المنثور از دیلمی در مسند الفردوس با سندی که به علی علیه‌السلام منتهی می‌شود؛ همین معنی را نقل می‌کند که علی علیه‌السلام می‌فرماید از پیامبر اکرمﷺ دربارهٔ این آیه سؤال کردم تا آنجا که می‌گوید: «خداوند به آدم علیه‌السلام تعلیم داد که او را به حقّ محمّد و آل محمّدﷺ بخواند تا توبه‌اش پذیرفته شود». [۳]

این معنی در منابع اهل بیت علیهم‌السلام و منابع اهل سنّت از امام صادق علیه‌السلام نیز نقل شده و روایات آن متعدّد و طرق آن متنوع است. [۴]

---

۱. مناقب ابن مغازلی، مطابق نقل احقاق الحق، جلد ۹، صفحه ۱۰۲ .
۲. همان مدرك.
۳. الدّر المنثور، جلد ۱، صفحه ۶۰ (با تلخیص).
۴. تفسیر برهان، جلد ۱، صفحه ۸۶ ـ نور الثقلین، جلد ۱، صفحه ۶۷ به بعد ـ بحارالانوار، جلد ۲۶، صفحه ۳۱۹ به بعد.

این حدیث را نباید فضیلت ساده‌ای پنداشت و به سادگی از کنار آن گذشت که آدم علیه‌السلام هنگامی که می‌خواهد از ترک اولای خود توبه کند ـ و این نخستین ترک اولایی بود که واقع شده ـ از سوی خداوند مأمور می‌شود که خدا را به حقّ محمّد و آل محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله یا به حقّ محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام بخواند، تا توبه او پذیرفته شود.

زیرا این معنی دربارهٔ هیچ کس جز آنها وارد نشده است و مقامی است والا مخصوص آنها؛ و این نشان عظمت فوق العاده خمسه طیّبه و پیامبر و اهل بیت او و امامان معصوم علیهم‌السلام است.

با این حال چگونه می‌توان کسی را شایسته‌تر از آنها برای خلافت و ولایت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دانست و چگونه می‌توان دیگران را بر آنها ترجیح داد.

آیا با وجود این گونه مدارك، جای تعجب است، که امامت در دودمان پیامبر و آل محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله تا دامنهٔ قیامت باقی باشد؟!

۵ـ بهترین حسنات

در آیه ۸۹ سوره «نمل» می‌خوانیم: ﴿مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْها وَ هُم مَنْ فَزَعٍ

يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ»: «کسانی که کار نیکی انجام دهند پاداشی بهتر از آن خواهند داشت؛ و آنان از وحشت آن روز در امانند».

باز در اینجا «حسنه»، مفهوم گسترده‌ای دارد که همهٔ حسنات را در برمی گیرد؛ و بشارت می‌دهد هر کسی حسنه‌ای انجام دهد، خداوند پاداشی بهتر از آن به او می‌دهد. و یکی از آثار مهم آن ایمنی از ترس و وحشت روز محشر است که بزرگترین وحشتها است.

ولی در بعضی از روایات محبّت اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله به عنوان یکی از بارزترین و مهم‌ترین مصداق حسنه در این آیه معرفی شده است و نشان می‌دهد که این محبّت از بهترین وسایل امنیّت در یوم المعاد است.

در شواهد التّنزیل چندین روایت در ذیل این آیه به همین مضمون نقل شده که منظور از «**حسنة**» در آیه فوق محبّت اهلبیت علیهم السلام است.

از جمله از ابوعبدالله جدلی از علی علیه السلام نقل می‌کند که حضرت به او فرمود: «آیا می‌خواهی تفسیر آیه ﴿**من جاءَ بِالْحَسَنَة فَلَهُ خَيْرٌ مِنْها** ...﴾ را برای تو بگویم؟» او می‌گوید: عرض کردم: آری، فدایت شوم، امام علیه السلام فرمود: «**اَلْحَسَنَةُ حُبُّنا اَهْلَ الْبَيْتِ وَ السَّيِّئَةُ بُغْضُنا**»: «حسنه محبّت ما اهلبیت علیهم السلام، و سیئه کینه و عداوت ما است» سپس آیه را تلاوت فرمود.[1]

۱. شواهد التنزیل، جلد ۱، صفحه ۴۲۵، حدیث ۵۸۱.

همین معنی را در حدیث ۵۸۲ و ۵۸۷ نقل کرده است با این تفاوت که در ذیل حدیث سوّم آمده است: «**اَلا اُخْبِرُکَ بِالسَّیِئَةِ الّتی مَنْ جاءَ بِها اَکَبَّهُ اللهُ عَلی وَجْهِهِ فی نارِ جَهَنَّمَ، بُغْضُنا اَهْلَ الْبَیْتِ!**»: «آیا تو را خبر دهم از سیئه‌ای که هر کس آن را انجام دهد خداوند او را به رو در آتش جهنّم می‌افکند؟، آن کینه و عداوت اهلبیت علیهم‌السلام است» سپس امیرمؤمنان علیه‌السلام آیه دوّم را تلاوت فرمود: ﴿**وَ مَنْ جاءَ بِالسَّیِئَةِ فَکُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فی النّار**﴾.[1]

و در حدیث دیگری از ابوامامه باهلی[2] نقل می‌کند که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

«**اِنَّ اللهَ خَلَقَ الاَنْبیاءَ مِنْ شَجَرٍ شَتّی وَ خَلَقَنی وَ عَلیّاً مِنْ شَجَرَةٍ واحِدةٍ فَاَنَا اَصْلُها وَ عَلَیٌّ علیه‌السلام فَرْعُها، وَ فاطِمةُ لِقاحُها وَالْحَسَنُ وَ الْحُسَیْنُ ثِمارَها، وَاَشیاعُنا اَوْراقُها، فَمَنْ تَعَلَّقَ بِغُصْنٍ مِنْ اَغْصانِها نَجا، وَ مَنْ زاغَ هَوی، وَلَوْ اَنَّ عابِداً عَبَدَاللهَ اَلْفَ عامٍ، ثُمَّ اَلْفَ عامٍ، ثُمَّ اَلْفَ عامٍ، ثُمَّ لَمْ یُدْرِکْ مَحَبَّتَنا اَکَبَّهُ اللهُ عَلی مِنْخَرَیْهِ فی النّار**»:

«خداوند پیامبران را از درختان (ریشه‌های) متعدّدی آفرید، و من و علی را شجره واحده، من ریشه آن هستم، و علی علیه‌السلام شاخه آن، و حسن و حسین علیهما‌السلام میوه‌های آن، و شیعیان ما برگ‌های آن هستند، پس هر کس به شاخه‌ای از

---

۱. سورهٔ نمل، آیهٔ ۹۰ و همان مدرک.
۲. ابوامامه باهلی از اصحاب پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله بود و وفات او را در سنه ۸۱ نوشته‌اند و او آخرین کسی است که در شام بدرود حیات گفت (اسدالغابه، در ماده صَدَیْ) ولی در الکنی و الالقاب وفات او در سال ۸۶ نوشته شده و نام او صدی بر وزن رجیل است و هم او بود که معاویه مراقبینی بر او گمارده بود که به سوی علی علیه‌السلام نرود.

شاخه‌های آن درآویزد نجات می‌یابد، و هر کس منحرف گردد سقوط می‌کند؛ و اگر عبادت کننده‌ای خدا را یک هزار سال، و سپس یک هزار سال دیگر، باز هم یک هزار سال دیگر، عبادت کند، و محبّت ما را نداشته باشد خداوند او را به صورت در آتش می‌افکند»! [۱]

علامه قندوزی نیز مضمون حدیث اول را از علی علیه‌السلام نقل می‌کند، و حدیث به اینجا ختم می‌شود، که فرمود: «**اَلْحَسَنَةُ حُبُّنا وَالسَّيِّئَةُ بُغْضُنا**»: «حسنه محبت ما است و سیئه کینه و عداوت ما». [۲]

در همان کتاب از ابن کثیر از امام صادق علیه‌السلام نقل می‌کند که فرمود (آیه): ﴿**مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ اَمْثالِها**﴾: «کسی که حسنه‌ای انجام دهد ده برابر برای او خواهد بود» دربارهٔ همه مسلمین است، امّا آن حسنه‌ای که اگر کسی آن را بجا آورد بهتر از آن به او داده می‌شود و از وحشت روز قیامت در امان است آن ولایت و محبت ما (اهلبیت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله) است». [۳]

گروهی از مفسّران و ارباب حدیث گر چه مسأله مودّت اهلبیت علیهم‌السلام را به عنوان یک حسنه بزرگ در ذیل آیه مورد بحث نیاورده‌اند، ولی در ذیل آیه ۲۳ «**شوری**» ﴿**وَمَنْ يَقتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فيها حُسْناً**﴾: «هر کس کار نیکی انجام دهد، بر نیکی اش

۱. شواهد التّنزیل، جلد ۱، صفحه ۴۲۸، حدیث ۵۸۸.
۲. ینابیع المودّه، صفحه ۹۸.
۳. همان مدرك.

می افزاییم». مضمون احادیث فوق را نقل کرده‌اند.

از جلمه سیوطی در الدّر المنثور از ابن ابی حاتم از ابن عبّاس نقل می‌کند که در تفسیر این آیه گفت: «**اَلْمَوَدَّةُ لِآلِ مُحَمَّدٍ**ﷺ»: «منظور از آن دوستی آل محمدﷺ است».[1]

آلوسی در روح المعانی در ذیل این آیه ۲۳ سورهٔ«**شوری**» بعد از آن که می‌گوید بعضی از مفسّران گفته‌اند منظور از «**حسنة**» مودت ذوی القربای رسول اللهﷺ است می‌گوید: این معنی از ابن عباس و سدّی نقل شده، سپس می‌افزاید: محبت آل رسول از اعظم حسنات است و تحت عنوان «حسنه» در این آیه در ردیف اوّل وارد می‌شود.[2]

احادیث شبیه احادیث فوق در کتب دیگر نیز آمده است که نقل همه آنها به طول می‌انجامد.

این بحث را با حدیثی درباره محبّت اهلبیت ـ هر چند در ذیل آیه وارد نشده است ـ پایان می‌دهیم:

شبلنجی در نورالابصار حدیثی از پیامبرﷺ نقل کرده، و تصریح می‌کند که حدیث صحیحی است و در ضمن آن آمده است که پیامبرﷺ فرمود: «**وَاللهِ لایَدْخُلُ**

۱. الدّر المنثور، جلد ۶، صفحه ۷.
۲. روح المعانی، جلد ۲۵، صفحه ۳۱.

قَلْبَ رَجُلٍ، اَلاِیمانَ حتّی یُحِبُّهُمْ (اَهْلَبَیْتی) لِقَرابَتِهِمْ مِنّی»: «به خدا سوگند ایمان در دل کسی وارد نمی‌شود تا اهل بیت مرا به خاطر قرابتشان با من دوست بدارد». [1]

این نکته نیز حائز اهمیّت است که یک محبت عادی و معمولی هرگز نمی‌تواند وسیله نجات از وحشت روز قیامت گردد؛ و یا یکی از شرائط ایمان بوده باشد.

این تعبیرات به خوبی نشان می‌دهد که محلبت اهلبیت اشاره به مسأله مهم و بنیادین ولایت و امامت است که سبب بقاء دین و ادامه خط نبوّت و حفظ ایمان است.

ꕥ

از مجموع آنچه به صورت اشاره در آیات فوق آمده و به طور صریح در روایاتی که در تفسیر آن وارده شده، آمده است؛ این نکته روشن می‌شود که آل محمّدﷺ و اهلبیتﷺ مخصوصاً علی و فاطمه و حسن و حسینؑ مقام بسیار والای دارند زیرا: کسانی هستند که موّدت آنها اجر و پاداش رسالت است؛ و نماز بدون درود و صلوات بر آنها باطل است، موقعیت آنها به عنوان صراط مستقیم شناخته شده است.

آدم برای رهایی از خشم الهی که به خاطر ترك اولی دامنگیرش شده بود خدا را به نام‌های آنها سوگند داد و توبه کرد تا توبه‌اش پذیرفته شد!

۱. نورالابصار، صفحه ۱۲۶.

و بالاخره موّدت آنها حسنه‌ای است که هر فرد با ایمانی را از ترس و وحشت قیامت رهایی می‌بخشد.

آری کسانی که دارای این اوصاف فوق العاده ممتاز هستند و عظمت مقام آنان در روایات معروف اهل سنّت و منابع مشهور اهل بیت علیهم‌السلام آمده است؛ هرگز با دیگران برابری ندارند. در نتیجه با وجود آنها نمی‌توان به سراغ دیگران رفت، و به یقین این محبّت و موّدت مقدمه است برای مسأله ولایت و رهبری که تداوم خط رهبری پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است.

و نیز کسانی که در روایات متواتر ثقلین درکنار قرآن قرار گرفته‌اند، و این دو به عنوان دو وسیله نجات‌بخش از گمراهی معرفی شده‌اند؛ دو وسیله‌ای که تا دامنه قیامت در میان امت اسلامی باقی خواهند ماند و مسلمانان باید به آن دو پناه ببرند.

و کسانی که به عنوان کشتی نجات، و ستارگان فروزان هدایت معرفی شده‌اند از همه برترند، اوصافی که در غالب منابع معروف و مشهور فریقین آمده است.

آری اعتقاد ما این است که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله به دنبال اشاراتی که در آیات قرآن مجید در این زمینه آمده است با سخنان خود حجّت را بر همهٔ مسلمانان تمام کرد؛ و این مسلمانانند که باید دور راز تعصّب‌ها و پیش‌داوری‌ها راه نجات خود را برگزینند. یعنی دست به دامن آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله زنند وبا هدایت و رهبری آنها به سرمنزل مقصود

و سعادت برسند، و آنها که این همه اشارات و تصریحات را با آن همه مدارك مستند نادیده می‌گیرند یا توجیه و تأویل و تفسیر به رأی می‌کنند خود باید پاسخگوی آن باشند.

تصریح به نام امامان اهلبیت علیهم‌السلام

این نکته نیز شایان ذکر است که در بعضی از روایات که در منابع اهل سنت آمده نام تمام «**امامان دوازده گانه**» نیز به طور کامل برده شده، یعنی بعد از علی علیه‌السلام امام حسن، سپس امام حسین، بعد، امام علی بن الحسین، سپس امام محمد بن علی الباقر، و بعد جعفر بن محمد الصادق، سپس موسی بن جعفر الکاظم، بعد علی بن موسی الرضا، سپس محمد بن علی التقی، بعد علی بن محمد النقی، سپس حسن بن علی العسکری و بعد محمد بن الحسن المهدی علیهم‌السلام آمده است!

از جمله سلیمان بن ابراهیم قندوزی حنفی در کتاب ینابیع المودّه دو حدیث در این زمینه نقل کرده است:

حدیث اوّل را از فرائد السمطین با سندی که به ابن عباس می‌رسد نقل می‌کند که یک نفر یهودی خدمت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آمد و سؤالات مختلفی درباره اسلام و

تعلیمات اسلامی کرد، و از جمله درباره وصی پیامبر سؤال کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله نخستین وصی خویش را علی بن ابیطالب علیه السلام و سپس فرزندانش حسن و حسین علیهما السلام و بعد ائمه نه گانه دیگر را هر کدام را با اسم نام برد.

مرد یهودی ایمان آورد، و تصریح کرد که من نیز در کتب انبیای پیشین، و در کتاب موسی علیه السلام دیده‌ام که نخستین جانشین پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله داماد او است و دومین و سوّمین آنها دو برادر از فرزندان او هستند و نه نفر دیگر از اولاد سوّمین پیشوا می‌باشند. [1]

حدیث دوّم در حدیث دیگری از مناقب از جابربن عبدالله انصاری نیز داستانی مشابه همین داستان نقل می‌کند که نام «**امامان دوازده گانه**» امامیه یک یک با صراحت در آن آمده است؛ و چون این دو حدیث طولانی بود ما به طور خلاصه به آن اشاره کردیم. [2]

نباید فراموش کرد روایات زیادی در سابق نقل کردیم که دلالت بر «**امامان دوازده گانه**» به طور اجمال داشت، هر گاه بار دیگر به آن بحث مراجعه کنید و آن روایات معتبر و مشهور را که از طرق اهل سنّت و شیعه نقل شده در نظر بگیرید خواهد دید که هیچ تفسیر صحیح و قابل ملاحظه‌ای برای ائمه اثنی عشر (یا خلفاء

۱. ینابیع المودّه، صفحه ۴۴۰، باب ۷۶.
۲. همان مدرك، صفحه ۴۴۲، باب ۷۶.

و امراء اثنی عشر) جز آن که شیعه می‌گوید ارائه نشده است؛ و همه در تفسیر عدد دوازده گانه درباره خلفای پیامبرﷺ متحیر مانده‌اند.

این روایات که در معتبرترین منابع حدیث نقل شده به اندازه‌ای قوی است که قابل انکار نیست، تنها تفسیر صحیحی که برای آن وجود دارد همان تفسیری است که امامیه ذکر کرده است.

به امید آن روز که پیش‌داروی‌ها را کنار بگذاریم و بررسی تازه و مستقلی روی روایات و آیات قرآنی در زمینه امامت و خلافت رسول خداﷺ انجام دهیم؛ شاید دریچه‌های تازه‌ای به روی همگان گشوده شود.

الامام المهدی ۷

بر خلاف آنچه بعضی از ناآگاهان تصور می‌کنند اعتقاد به قیام مهدی علیه‌السلام و حکومت جهانی او مخصوص شیعه و پیروان مکتب اهل بیت علیهم‌السلام نیست؛ بلکه تمام فرق اسلامی بدون استثناء، ظهور مردی از دودمان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را در آخر الزمان به نام «**مهدی**» علیه‌السلام که دنیا را پر از عدل و داد می‌کند پذیرفته‌اند، و روایات آن را در کتب خود از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل کرده‌اند.

کتاب‌های فراوانی در این زمینه به وسیله دانشمندان اهل سنّت و علمای شیعه نگاشته شده است که به قسمتی از آن در بحث‌های آینده اشاره می‌شود.

این روایات از روایات متواتر و قطعی است که همه محققان اسلامی ـ صرف نظر از مذهب خاص خود ـ آن را پذیرفته‌اند. تنها عده محدودی مانند ابن خلدون و احمد امین مصری در صدور این روایات از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله تردید کرده‌اند؛ و قرائنی در دست داریم که انگیزه آنها از این کار ضعف روایات نبوده بلکه شاید فکر می‌کردند که

روایات مربوط به قیام مهدی ﷺ مشتمل بر خارق عاداتی است که به سادگی نمی‌توانند آن را باور کنند.

این در حالی است که متعصب‌ترین فرق اسلامی یعنی وهابی‌ها نیز آن را پذیرفته، و به متواتر بودن احادیث آن اعتراف کرده‌اند.

شاهد این مدّعا بیانیه‌ای است که چند سال قبل از طرف «رابطة العالم الاسلامی» که شدیداً زیر نفوذ وهابیان و دولت سعودی است، در پاسخ سؤالی که از آنها درباره ظهور حضرت مهدی ﷺ شده بود صادر گردید.

این بیانیه در پاسخ یکی از اهالی کنی» به نام ابومحمد و به امضای دبیر کل «رابطة العالم الاسلامی» محمد صالح القزار بود، در این بیانیه آمده است که:

ابن تیمیه مؤسس مذهب وهابیان احادیث مربوط به مهدی ﷺ را نیز پذیرفته است سپس به رساله‌ای که پنج تن از علمای معروف حجاز در این زمینه تهیه کرده‌اند می‌پردازد:

در قسمتی از این رساله می‌خوانیم:

«به هنگام ظهور فساد در جهان و نشر کفر و ظلم، خداوند جهان را به وسیلهٔ «**مهدی**» ﷺ پر از عدل و داد می‌کند آن‌گونه که از ظلم و ستم پر شده است؛ او آخرین خلیفهٔ راشدین دوازدهگانه است که پیامبرﷺ طبق کتب صحاح از آن خبر

داده است ... .

احادیث مربوط به مهدی را بسیاری از صحابه پیامبرﷺ نقل کرده‌اند از جمله عثمان بن عفان، علی بن ابیطالب علیه‌السلام، طلحة بن عبیدالله، عبدالرحمن بن عوف، عبدالله بن عبّاس، عمّار بن یاسر، عبدالله بن مسعود، أبوسعید خدری، ثوبان، قرة بن ایاس مزنی، عبدالله بن حارث، ابوهریره، حذیفة بن یمان، جابربن عبدالله، ابوامامه، جابربن ماجد، عبدالله بن عمر، انس بن مالک، عمران بن حصین و امّ سلمه.

اینها بیست نفر از کسانی هستند که روایات مهدی علیه‌السلام را نقل کرده‌اند، افراد زیاد دیگری غیر آنها نیز وجود دارند.

سخنان فراوانی نیز از خود صحابه درباره ظهور مهدی علیه‌السلام نقل شده است که آنها را نیز می‌توان در ردیف روایت پیامبر شمرد، زیرا این مسأله از مسائلی نیست که بتوان با اجتهاد، پیرامون آن سخن گفت (بنابراین صحابه این مطالب را از پیامبرﷺ شنیده‌اند).

سپس می‌افزاید: این دو مطلب ـ روایات پیامبرﷺ و روایت صحابه که در اینجا در حکم حدیث است ـ در بسیاری از متون معروف اسلامی و کتب اصلی حدیث اعمّ از سنن و معاجم و مسانید آمده است.

از جمله سنن ابی داود، سنن ترمذی، ابن ماجد، ابن عمرو، مسند احمد، و ابن

لیلی، و بر.از، و صحیح حاکم، و معاجم طبرانی، و دار قطنی و ابونعیم، و خطیب بغدادی، و ابن عساکر و غیر آنان.

سپس می‌افزاید: این مطلب آن اندازه اهمیّت دارد که بعضی از دانشمندان اسلامی کتاب‌های مخصوص در زمینه اخبار مهدی علیه‌السلام تألیف کرده‌اند از جمله ابونعیم اصفهانی در اخبار المهدی علیه‌السلام، ابن حجر هیثمی در القول المختصر فی علامات المهدی المنتظر علیه‌السلام، شوکانی در التوضیح فی تواتر، جاء فی المنتظر و الرجال و المسیح و ادریس عراقی مغربی در کتاب المهدی علیه‌السلام و ابوالعباس ابن عبدالمؤمن المغربی در کتاب الوهم المکنون فی الرد علی بن خلدون.

بعد اضافه می‌کند: گروهی از دانشمندان بزرگ اسلام از قدیم و جدید در نوشته‌های خود تصریح کرده‌اند که احادیث درباره مهدی علیه‌السلام در حدّ تواتر است (و به همین دلیل قابل انکار نیست).

از جمله از سخاوی در کتاب فتح المغیث محمد بن احمد سفاوینی در کتاب شرح العقیده و ابوالحسن الابری، در مناقب الشافعی و ابن تیمیه در کتاب فتاوایش، و سیوطی در الحاوی و ادریس عراقی در کتاب خود و شوکانی در التوضیح و محمد جعفر کنانی در نظم التنامر.

و در پایان این بحث می‌گوید: تنها ابن خلدون است که خواسته، احادیث

مهدی علیه‌السلام را مورد ایراد قرار دهد؛ ولی بزرگان دین و دانشمندان اسلام گرفتار او را در کرده‌اند؛ وبعضی مانند ابن عبدالمؤمن کتاب ویژه‌ای در رد او نوشته‌اند.

کوتاه سخن این: که حافظان حدیث و بزرگان دین تصریح کرده‌اند که احادیث مهدی علیه‌السلام مشتمل بر احادیث صحیح و حسن که در مجموع متواتر است.

و در پایان چنین نتیجه می‌گیرد: بنابراین اعتقاد به ظهور مهدی علیه‌السلام بر هر مسلمانی واجب است، و این جزء عقائد اهل سنت و جماعت است، و هیچکس جز افراد نادان و بی‌خبر یا بدعت‌گذار آن را انکار نمی‌کنند»! [1]

اشاره به این نکته نیز لازم است که به اعتقاد گروهی از محققین، اعتقاد به وجود مهدی علیه‌السلام منحصر به مسلمانان نیست، بلکه سایر پیروان مذاهب نیز همواره در انتظار مصلحی بزرگ برای جهان هستند. و در منابع مختلف آنها، این معنی یادآوری شده است، و شرح بیشتر آن را باید در کتبی که درباره ظهور مهدی علیه‌السلام نوشته شده است مطالعه کرد. [2]

اکنون با توجه به روش مباحث کتاب که بر محور تفسیر موضوعی دور می‌زند به سراغ آیاتی می‌رویم که به این ظهور بزرگ اشاره می‌کند:

---

۱. از نامه مورخ ۲۱ یوما ۱۹۷۶ که به امضاء مدیر مجمع فقه اسلامی محمد منتظر کنانی رسیده است، این رساله نتیجه بحث نامبرده و چهار نفر دیگر از فقهای معروف حجاز: شیخ صالح بن عثیین، و شیخ احمد محمد جمال، و شیخ احمد علی، و شیخ عبدالله خیاط.

۲. در این زمینه می‌توانید به کتاب انقلاب جهانی مهدی علیه‌السلام مراجعه فرمائید.

۱ـ حکومت صالحان در زمین

در سوره «انبیاء» می‌خوانیم: **وَلَقَدْ کَتَبْنا فی الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّکْرِ اَنَّ الاَرْضَ یَرِثُها عِبادِیَ الصّالِحُونَ ـ اِنَّ فی هذا لَبَلاغاً لِقَومٍ عابِدینَ:**

«در «زبور» بعد از ذکر (تورات) نوشتیم:«بندگان شایسته ام وارث (حکومت) زمین خواهند شد.» ـ در این، پیام روشنی است برای گروه عبادت کنندگان (پروردگار».

این آیات، به دنبال آیاتی که پاداش اخروی صالحان را بیان می‌کند قرار گرفته؛ و در واقع بیانگر پاداش دنیوی آنان است و پاداش بسیار مهمی که زمینه ساز سعادت و اجرای احکام الهی و صالحان و نجات جامعه انسانی است.

با توجّه به اینکه «**ارض**» به طور مطلق تمام کرهٔ زمین و سراسر جهان را شامل می‌شود ـ مر اینکه قرینه خاص در میان باشد ـ این آیه بشارتی است در زمینهٔ **حکومت جهانی صالحان**، و از آنجا که این معنی در گذشته تحقق نیافته است؛ باید در آینده در انتظار آن بود؛ و این همان چیزی است که به عنوان «**حکومت جهانی مهدی**» از آن یاد می‌کنیم.

این نکته نیز قابل توجه است که آیه می‌گوید: «ما این وعده را در کتب انبیاء پیشین نیز نوشته‌ایم، اشاره به اینکه این وعده تازه نیست بلکه امری است ریشه‌دار

که در مذاهب دیگر نیز آمده است.

منظور از «زبور» به احتمال قوی همان «زبور داود» است که مجموعه‌ای از مناجاتها و نیایشها و اندرزهای داود پیامبر می‌باشد که در کتب عهد قدیم (کتب وابسته به تورات) به عنوان «مزامیر داود» از آن یاد شده است.

جالب اینکه در همین کتاب مزامیر داود ـ با تمام تحریفاتی که در کتب عهد قدیم به مرور زمان صورت گرفته ـ باز این بشارت بزرگ دیده می‌شود.

در مزمور ۳۷ جمله ۹ می‌خوانیم:

« ... زیرا که شیران منقطع می‌شوند و اما متوکلان به خداوند وارث زمین خواهند شد، و حال اندك است که شریر نیست می‌شود، هر چند مکانش را استفسار نمایی ناپیدا خواهد شد»!

و در جلمه یازدهم همین «مزمور» آمده است: «امّا متواضعان وارث زمین شده و از کثرت سلامتی متلذّذ خواهند شد».

و نیز در همین «مزمور» در جمله ۲۷ همین معنی با عبارت زیر آمده است:

«زیرا متبرکان خداوند وارث زمین خواهند شد امّا ملعونان وی منقطع خواهند شد»!

و در جمله ۲۹ آمده است: صدیقان وارث زمین شده، ابداً درآن ساکن

خواهندشد».

روشن است تعبیراتی مانند «**صدیقان**»، «**متوکلان**»، «**متبرکان**» و «**متواضعان**» اشاره به همان «مؤمنان صالحان» است که در قرآن آمده.

منظور از «**ذکر**» در آیه فوق نیز به اعتقاد بسیاری از مفسّران تورات است و ایه ۴۸ سوره انبیاء، به آن گواهی می‌دهد: **وَلَقَدْ آتَيْنا مُوْسى وَ هارُونَ الْفُرْقانَ وَضِياءً وَ ذِكْرى لِلْمُتَّقِينَ**: «ما به موسی و هارون چیزی که وسیله جدایی حق از باطل و روشنایی و یادآوری پرهیزگاران بود بخشیدیم».

بعضی نیز احتمال داده‌اند که منظور از «ذکر»، «قرآن» است، و از «زبور» تمام کتب انبیای پیشین است (بنابراین معنی ایه چنین می‌شود ما در تمام کتب انبیای پیشین علاوه بر «قرآن» این بشارت را داده‌ایم ...».

به هر حال این بشارت در پاره‌ای از ملحقات تورات مانند کتاب «اشیاء نبی» نیز آمده است چنانکه د فصل یازدهم این کتاب می‌خوانیم:

«ذلیلان را به عدالت حکم، و برای مسکینان زمین به راستی تبیه (و مایه بیداری ۹ خواهد بود.

کمربند کمرش عدالت

و وفا نطاق میانش خواهد بود

و گرگ با بره سکونت داشته

و طفل کوچک شبان ایشان خواهد بود ...

زیرا که زمین از دانش خداوند مثل آبهایی که دریا را فرو می‌گیرند پر خواهد شد!

و در خود تورات نیز اشاره هایی به این معنی دیده می‌شود از جمله در فصل ۱۳ شماره ۱۵ آمده است: «زمین را به یکی ا زاولاد ابراهیم می‌دهیم اگر کسی غبار زمین را بشمارد ذریت او را خواهد شمرد»!

و در فصل ۱۷ جلمه ۲۰ آمده است: او (اسماعیل) را برکت دادم و او را بارور گردانیده (فرزندانش را) به غایت زیاد خواهم نمود و دوازده سرور به وجود خواهد آورد و او را امت عظیمی خواهد داد»!

از جلمه دوازده سرور به وجود خواهد آورد که نشان می‌دهد امامان و پیشوایان دوازده گانه همه از فرزندان او هستند. (توجه کیند).

و در فصل ۱۸ جمله ۱۸ آمده است: جمیع اقوام دنیا در او متبرك خواهند بود.

و تعبیرات و اشارات دیگری از این قبیله که ذِکر همهٔ آنها به طول می‌انجامد.

در روایات اسلامی ـ علاوه بر اشاره روشنی که در آیه فوق نسبت به قیام

مهدی علیه‌السلام شده ـ نیز این مسأله به طور صریح آمده است، از جمله مرحوم طبرسی در مجمع البیان در ذیل همین آیه از امام باقر علیه‌السلام چنین نقل می‌کند:

«هُمْ اَصْحابُ الْمَهْدیِّ فی آخِرِ الزَّمانِ»: «آنها ـ بندگان صالحی را که خداوند در این آیه بعنوان وارثان زمین ذکر فرموده است ـ یاران مهدی علیه‌السلام در آخر الزمان هستند».

در تفسیر قمی نیز در ذیل این آیه چنین آمده است:

«قالَ الْقائِمُ وَ اَصْحابُه» منظور از این آیه «مهدی(قائم) علیه‌السلام و یاران او هستند».

شک نیست که بندگان صالح خدا ممکن است بخشی از حکومت روی زمین را در اختیار بگیرند، همانگونه که در عصر رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله و بعضی از اعصار دیگر واقع شد، ولی قرار گرفتن حکومت تمام روی زمین در اختیار صالحان تنها در عصر مهدی علیه‌السلام صورت می‌گیرد، و روایات فراوانی که از طرق اهل سنت و شیعه در این زمینه رسیده است در سر حد تواتر است.

شیخ منصور علی ناصف نویسنده کتاب التاج الجامع للاصول ـ کتابی که اصول پنجگانه معروف اهل سنت در آن گردآوری شده و تقریظهای مهمی از علمای الازهر بر آن نوشته‌اند ـ در کتاب مزبور چنین آورده است:

«اِشْتَهَرَ بَیْنَ الْعُلَماءِ سَلَفاً وَ خَلَفاً اَنَّهُ فی آخِرِ الزَّمانِ لابُدَّ مِنْ ظهورِ رَجُلٍ مِنْ اَهْلِ الْبَیْتِ مُسَمَّی الْمَهْدی یَسْتَوْلی عَلی الْممالِکَ الاِسْلامیَّةِ وَ یَتَّبِعُهُ الْمُسْلِمُونَ وَ یَعْدِلُ بَیْنَهُمْ وَ

يُؤَيِّدُ الدِّينَ»:

«در میان همه دنشمندان امروز و گذشته مشهور است که در آخر الزمان به طور یقین مردی از اهل بیت علیهم‌السلام ظاهر می‌شود که بر تمام کشورهای اسلامی مسلط می‌گردد؛ و همه مسلمانان از او پیروی می‌کنند و در میان آنها عدالت را اجرا می‌نماید و دین را تقویت می‌کند».

سپس می‌افزاید: «**وَ قَدْ رَوى اَحاديثُ الْمَهدى جَماعَة مِنْ خيارِ الصِّحابَة، وَ اَخْرَجَها اَكابِرُ الْمُحَدّثين: كابى داود، و ترمذى، و ابن ماجة، و الطبرانى، و ابى يُعلى و البزار و الامام احمد الحاكم (رض)**».

احادیث مهدی علیه‌السلام را گروهی از اصحاب خوب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل کرده و بزرگان اهل بیت علیهم‌السلام مانند ابوداود و ترمذی و ابن ماجه و طبرانی و ابویُعلی و البزاز و امام احمد و حاکم (رض) درکتابهای خود آورده‌اند. [1]

حتّی ابن خلدون که معروف به مخالفت با احادیث مهدی علیه‌السلام است نیز شهرت این احادیث را در میان همه دانشمندان اسلام نتوانسته است انکار کند. [2]

از کسان دیگری که تواتر این اخبار را در کتاب خود آورده‌اند محمد شبلنجی دانشمندا معروف مصری در کتاب نور الابصار است می‌گوید:

---

۱. التاج الاجامع للاصول، جلد ۵، صفحه ۳۴۱ (این مطلب بصورت پاورقی در آن صفحه آمده است).
۲. ابن خلدون، صفحه ۳۱۱ (چاپ بیروت).

«تَواتُر الأخبار عَنِ النَّبِیّ صلی الله علیه و آله عَلی اَنَّ المَهدی مِنْ اَهْلِ بَیْتِهِ وَ اَنَّه یَمْلاءُ الاَرضَ عَدلاً»: «اخبار متواتری از پیامبر صلی الله علیه و آله به ما رسیده است که مهدی علیه السلام از خاندان او است و تمام روی زمین را پر از عدالت می‌کند».

این تعبیر در بسیاری از کتب دیگر نیز آمده است تا آنجا که شوکانی از علمای معروف اهل سنت در کتابی که پیرامون تواتر احادیث مربوط به مهدی علیه السلام و خروج دجال و بازگشت مسیح نوشته بعد از بحث مشروحی در زمینه تواتر احادیث مربوط به مهدی علیه السلام می‌نویسد: «هذا یَکْفی لِمَنْ کانَ عِنْدَهُ ذَرَّةٌ مِنَ الیمانِ وَ قَلَیلٌ مِنْ اِنْصافٍ»: «آنچه گفته شده برای کسانی که یک ذره ایمان و یک جو انصاف دارند کافی است»![1]

خوب است در اینجا حداقل چند روایت نخبه که در معروفترین منابع اسلامی آمده است به عنوان مشت نمونه خروار بیاوریم:

۱ـ احمد حنبل از ائمّه چهارگانه اهل سنّت در کتاب مسند خود از ابوسعید خدری نقل می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «لاتَقُومَ السّاعَةَ حَتّی تَمْتلاُ الاَرْضَ ظُلْماً وَ عُدْواناً، قال ثُمَّ یَخْرُجُ رَجُل مِنْ عِتْرَتی اَوْ مِنْ اَهِل بَیْتی یَمْلاُها قِسْطاً وَعَدْلاً کما مُلِئَتْ ظُلْماً وَ عُدواناً»: «قیامت برپا نمی‌شود تا آن زمانی که زمین پر از ظلم و ستم گردد؛ سپس مردی از عترت یا اهل بیت علیهم السلام من قیام می‌کند و زمین را پر از قسط و عدل

۱. نقل از کتاب التاج، جلد ۵، صفحه ۳۶۰ (چاپ داراحیاء التراث العربی).

می‌سازد آن گونه که ظلم و ستم آن را پرکرده بود».[۱]

۲ـ همین معنی را حافظ ابوداود سجستانی در کتاب سنن خود با مختصر تفاوتی نقل کرده است.[۲]

۳ـ ترمذی محدّث معروف به سند صحیح (طبق تصریح منصور علی ناصف در التّاج) از عبدالله از پیامبر اکرمﷺ نقل می‌کند که فرمود: «**لَوْ لَمْ یَبْقَ مِنَ الدُّنْیا اِلّا یومٌ لَطَوَّلَ اللهُ ذلِکَ الْیَوْمَ حَتّی یَبْعَثَ رَجُلاً مِنّی اَوْ مِنْ اَهْلِ بَیْتی یَواطِئُ اِسْمُهُ اِسْمی وَ اِسْمُ اَبیهِ اِسْمَ اَبی یَمْلاُ الاَرْضَ قِسْطاً وَعَدْلاً کَما مُلِئَتْ ظُلْماً وَجَوْراً**»: «اگر باقی نماند از عمر دنیا مگر یک، خداوند آن یک روز را چنان طولانی می‌کند که مبعوث کند مردی را از من یا از اهل بیت من ـ تردید از راوی روایت است و مفهوم و محتوا یکی است ـ که اسم او اسم من، و اسم پدرش، اسم پدر من است[۳] زمین را پر از عدل و داد می‌کند آن گونه که از ظلم و ستم پر شده است.[۴]

شبیه همین حدیث را با مختصر تفاوتی حاکم نیشابوری در مستدرك آورده و در پایان آن می‌گوید: این حدیث صحیحی است هر چند بخاری و مسلم آن راذکر

---

۱. مستدرك احمد، جمله ۳، صفحه ۳۶.
۲. سنن ابی داود، جلد ۴، صفحه ۱۵۲.
۳. بعضی از بزرگان علما تصریح کرده اند که صحیح در اینجا، اسم ابیه اسم ابنی (اسم پدرش اسم فرزند من است) و به این ترتیب با نام مبارك حضرت مهدی به عقیده شیعه (محمد بن الحسن العسکری) کاملاً موافق است.
۴. التّاج، جلد ۵، صفحه ۳۴۳.

نکرده‌اند. [۱]

۴ـ و نیز در صحیح «ابی داود» از امّ سلمه نقل شده است که می‌گوید: من از رسول خداﷺ شنیدم چنین می‌فرمود: «**اَلْمَهْدیُّ مِنْ عِتْرَتی مِنْ وُلْدِ فاطِمَةَ**»: «مهدی علیه‌السلام از خاندان من است از فرزندان فاطمه علیهاالسلام». [۲]

۵ـ حاکم نیشابوری در مستدرک، حدیث مشروح‌تری در این زمینه از ابوسعید خدری از پیامبر اکرمﷺ نقل می‌کند که فرمود: «**یَنْزِلُ بِاُمَّتی فی آخِرِ الزِّمانِ بَلاءٌ شَدید مِنْ سُلْطانِهِمْ، لَمْ یُسْمَعْ بَلاءٌ اَشَدُّ مِنْهُ، حَتّی تَضیقَ عَنْهُمُ الاَرْضُ الرَّحْبَةُ، وَ حَتّی یَمْلاُ الاَرْضَ جَوْراً وَ ظُلْماً، لایَجِدُ الْمُؤْمِنُ مَلْجَأً یَلْتَجِاُ الَیْهِ مِنَ الظُّلْمِ فَیَبْعَثُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ رَجُلاً مِنْ عِتْرَتی، فَیَمْلَاُ الاَرْضَ قِسْطاً وَعَدْلاً کَما مُلِئَتْ ظُلْماً وَ جَوْراً، یَرْضی عَنْهُ ساکِنُ السَّماءِ وَ ساکِنُ الاَرْضِ، لاتَدَّخِرُ الاَرْضُ مِنْ بَذْرِها شَیْئاً اِلّا اَخْرَجَتْهُ، وَلاَ السَّماءُ مِنْ قَطْرِها شَیْئاً اِلّا صَبَّهُ اللّهُ عَلَیْهِمْ مِدْراراً**»:

«در آخر زمان بلای شدیدی بر امّت من از سوی سلطان آنها وارد می‌شود؛ بلایی که شدیدتر از آن شنیده نشده! تا آنجا که زمین وسیع و گسترده، بر آنها تنگ می‌شود، و تا آنجا که زمین پر از جور و ظلم می‌گردد؛ و مؤمن پناه‌گاهی برای پناه جستن به آن از ظلم نمی‌یابد در این هنگام خداوند متعال مردی از عترتم را مبعوث

۱. المستدرک، جلد ۴، صفحه ۵۵۸.
۲. صحیح ابی داود، جلد ۲، صفحه ۲۰۷.

می‌کند که زمین را پر از عدل و داد کند؛ آن گونه که از ظلم و ستم پر شده بود. ساکنان آسمان (فرشتگان) از او خشنود می‌شوند؛ و همچنین ساکنان زمین، زمین تمام بذرهای خود را بیرون می‌فرستد و بارور می‌شود؛ و آسمان تمام دانه‌های باران را بر آنها فرو می‌بارد (و همه جا را سیراب و پربرکت می‌کند)». [1]

حاکم بعد از ذکر حدیث می‌گوید: این حدیث صحیح است هر چند بخاری و مسلم آن را در کتاب خود نیاورده‌اند.

و این گونه احادیث از راویان مختلف، در منابع مشهور، فراوان است ونشان می‌دهد که سرانجام حکومت جهانی به دست با کفایت مهدی علیه‌السلام برپا می‌شود؛ و همه جا پر از عدل و داد می‌گردد؛ و مضمون آیهٔ فوق، ﴿انَّ الاَرْضَ یَرِثُها عِبادِیَ الصّالِحُونَ﴾ تحقّق می‌یابد.

آیه سوره نور

در آیه ۵۵ این سوره می‌خوانیم: ﴿وَعَدَاللهُ الَّذینَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَعَمِلُوا الصّالحاتِ لَیسْتَخْلِفَنَّهُمْ فی الاَرْضِ کَما اسْتَخْلَفَ الَّذینَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَیُمَکِّنَنَّ لَهُمْ دِینَهُمُ الَّذی ارْتَضی لهُمْ وَلَیُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ اَمْناً یَعْبُدُونَنی لایُشْرِکُونَ بی شَیْئاً وَمَنْ کَفَرَ بَعْدَ ذلِکَ فَاُولئِکَ هُمُ الْفاسِقُونَ﴾:

۱. المستدرك علی الصحیحین، جلد ۴، صفحه ۴۶۵ (طبع حیدرآباد دکن).

«خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند وعده داده است که به یقین، خلافت روی زمین را به آنان خواهد داد، همان گونه که به پیشینیان آنها خلافت بخشید؛ و دین و آیینی را که برای آنان پسندیده، بر ایشان پابرجا و ریشه دار خواهد ساخت؛ و ترسشان را به امنیت و آرامش مبدّل می کند، (بگونه ای) که فقط مرا می پرستند و چیزی را همتای من قرار نخواهند داد. و کسانی که پس از آن کافر شوند، آنها همان فاسقانند.»

در این آیه با صراحت به مؤمنان صالح بشارت داده شده است که سرانجام حکومت روی زمین را در دست خواهند گرفت؛ و دین اسلام فراگیر خواهد شد، ونا‌امنی‌ها و وحشت‌ها به آرامش و امنیّت مبدّل می‌گردد؛ شرك از سراسر جهان برچیده می‌شود؛ و بندگان خدا با آزادی به پرستش خدای یگانه ادامه می‌دهند؛ و نسبت به همگان اتمام حجت می‌شود؛ به گونه‌ای که اگر کسی بعد از آن بخواهد راه کفر را بپوید مقصر و فاسق خواهد بود. (مخصوصاً در بخش آخر آیه دقت کنید).

گر چه این امور مهم که مورد وعده الهی بوده است در عصر پیامبر اکرمﷺ و زمان‌های بعد از آن در مقیاس نسبتاً وسیعی برای مسلمین جهان تحقق یافت و اسلام که روزی در چنگال دشمنان چنان گرفتار بود که مجال کمترین ظهور و بروزی به آن نمی‌دادند؛ و مسلمانان دائماً در ترس و وحشت به سر می‌بردند؛

سرانجام نه فقط شبه جزیره عرب بلکه بخش‌های عظیمی از جهان را فرا گرفت و دشمنان در تمام جبهه‌ها شکست خوردند؛ ولی با این حال حکومت جهانی اسلام، که سراسر دنیا را فرا گیرد و شرك و بت پرستی را بکلی ریشه کن سازد، و امنیت و ارامش و آزادی و توحید خالص را همه جا گسترش دهد هنوز تحقق نیافته پس باید در انتظار تحقق آن بود.

این امر مطابق روایت متواتره که قبلاً به آن اشاره شد در عصر قیام مهدی علیه‌السلام تحقق خواهد یافت؛ بنابراین یکی از مصادیق این آیه در عصر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و اعصار مقارن آن حاصل شد و شکل وسیعترش در عصر قیام مهدی علیه‌السلام خواهد بود؛ و این دو با هم منافاتی ندارد، و این وعدهٔ الهی در هر دو مرحله باید تحقق یابد.

منظور از استخلاف و جانشین شدن در اینجا همان جانشینی از اقوام کافر پیشین است که حکومت آنها زائل می‌شود و حکومت حق بجای آن می‌نشیند نظیر آنچه در آیهٔ ۱۴ سورهٔ «**یونس**» آمده است: ﴿**ثُمَّ جَعَلْناكُمْ خَلائِفَ فِی الْاَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ**﴾: «سپس شما را پس از ایشان جانشینان آنها در روی زمین قرار دادیم؛ تا ببینیم شما چگونه عمل می‌کنید».

شبیه همین معنی در آیه ۶۹ و ۷۴ سورهٔ«**اعراف**» آمده است.

بنابراین، کسانی ـ مانند فخر رازی ـ که پنداشته‌اند آیه دلیل روشنی بر صحت

خلافت خلفای چهارگانه نخستین است چرا که آنها بودند که جانشین و خلیفه پیامبر شدند؛ و وعدهٔ الهی در عصر آنان تحقق پیدا کرد؛ گرفتار اشتباهی شده‌اند. زیرا آیه فوق ناظر به خلافت پیامبر نیست بلکه خلافت و جانشینی اقوام پیشین است آن‌گونه که در آیات سه گانه بالا آمد و آن گونه که در آیه ۱۳۷ سوره «**اعراف**» آمده است: ﴿**وَاَوْرَثنَا الْقَوْمَ الَّذینَ کانُوا یُسْتَضْعَفُونَ مَشارِقَ الاَرْضِ وَمَغارِبَها الّتی بارَکْنا فیها وَتَمَّتْ کَلِمَةُ رَبِّکَ الْحُسْنی عَلی بَنی اسْرائیلَ بِما صَبَرُوا**﴾:

«و مشرقها و مغربهای پر برکت زمین را به آن قوم که (زیر زنجیر ظلم و ستم) به ضعف کشانده شده بودند، واگذار کردیم؛ و وعده نیك پروردگارت بر بنی اسرائیل، بخاطر صبر و استقامتی که به خرج دادند، تحقّق یافت».

بدیهی است بنی اسرائیل وارث فرعونیان شدند و بر سراسر آن کشور وسیع پر برکت (مصر و اطراف آن) حاکم گشتند.

به هر حال آیه، بشارت و نوید حکومت مؤمنان صالح را بر سراسر جهان می‌دهد که در مقیاس وسیعی در عصر پیامبر اسلامﷺ و بعد از آن تحقق یافت. هر چند همه جهان را فرا نگرفت؛ ولی نمونه‌ای از تحقق این وعدهٔ الهی بود. امّا به صورت حکومت جهانی بر تمام روی زمین، هنوز تحقق نیافته و مصداق نهایی آن با فراهم شدن زمینه‌ها به مشیت الهی با حکومت حضرت مهدی علیه‌السلام تحقق خواهد یافت که

طبق روایات پیامبرﷺ و سایر معصومینعليهم‌السلام تمام دنیا را پر از عدل و داد می‌کند بعد از آنکه از ظلم و جور پر شده باشد و ما در انتظار این وعده قرآنی هستیم.

روایاتی که در تفسیر این آیه در منابع مختلف نقل شده نیز این واقعیّت را تأیید می‌کند.

ازجمله مفسّر معروف قرطبی در تفسیر الجامع لاحکام القرآن ذیل این آیه از سلیم بن عامر از مقداد بن اسود نقل می‌کند که از رسول خداﷺ شنیدم که می‌فرمود: «ما عَلی ظَهْرِ الاَرْضِ بَیْتُ حَجَرٍ وَلا مَدَرٍ اِلّا اَدْخَلَهُ اللهُ کَلِمَةَ الاِسْلامِ»: «هیچ خانه‌ای از سنگ یا گل بر صفحه زمین باقی نمی‌ماند مگر اینکه خداوند اسلام را در آن وارد می‌کند». [1]

و در تفسیر روح المعانی از امام علی بن الحسین علیه‌السلام چنین نقل شده است که در تفسیر این آیه فرمود: «هُمْ وَاللهِ شِیْعَتُنا اَهْلَ الْبَیْتِ یُفْعَلُ ذلِکَ بِهِمْ عَلی یَدِ رَجُلٍ مِنّا وَ هُوَ مَهْدِیُّ هذِهِ الاُمَّةِ وَ هُوَ الَّذی قالَ رَسُوْلُ اللهِﷺ فیه لَوْ لَمْ یَبْقَ مِنَ الدُّنْیا اِلّا یَوْمٌ واحِدٌ لَطَوَّلَ اللهُ تَعالی ذلِکَ الْیَوْمَ حَتّی یَلِیَ رَجُلٌ مِنْ عِتْرَتی اِسْمُهُ اِسْمی یَمْلَأُ الاَرْضَ عَدْلاً وَقِسْطاً کَما مُلِئَتْ ظُلْماً وَجَوْراً»:

«آنها به خدا سوگندشیعیان ما هستند؛ خداوند این کار را بر دست مردی از ما انجام می‌دهد؛ و او مهدی علیه‌السلام این امّت است. و او همان کسی است که رسول

۱. تفسیر قرطبی، جلد ۷، صفحه ۴۶۹۲.

خداﷺ درباره‌اش فرمود: "اگر از عمر دنیا جز یک روز باقی نمانده باشد خداوند آن روز را طولانی می‌کند تا مردی از عترت من که نام او نام من است حاکم زمین شود و آنرا پر از عدل و داد می‌کند؛ آن گونه که از ظلم و جور پر شده باشد».

این حدیث را با مختصر تفاوتی در بسیاری از منابع اهلبیتعليهم‌السلام می‌توان یافت.

گر چه آلوسی در روح المعانی این حدیث را با نظر موافق ارزیابی نکرده؛ ولی در ذیل آن می‌گوید: از طرق ما، پاره‌ای از روایات وارد شده که مؤیّد این معنی است ـ هر چند ما بر آن تکیه نمی‌کنیم ـ مانند چیزی که عطیّه از پیامبر اکرمﷺ نقل کرده است که پس از تلاوت این آیه فرمود: «**اهل البیت هیهنا**»: «اهل بیتعليهم‌السلام در اینجا هستند.» و اشاره به سوی قبله فرمود. [1]

قرطبی حدیث دیگری نیز در این زمینه نقل می‌کند که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «**زُوِیَتْ لِیَ الاَرْضُ فَرَأَیْتُ مَشارِقَها وَ مَغرِبَها وَ سَیَبْلُغُ مِلْکُ اُمَّتی ما زُوِیَ لی مِنْها**»: «زمین برای من گردآوری شد؛ و تمام مشارق و مغارب آن را دیدم و به زودی حکومت امّت من بر تمام آنچه در نظر من جمع و پیچیده شد (بر تمام روی زمین) استقرار خواهد یافت». [2]

از آنچه گفتیم پاسخ بسیاری از ایرادات مخالفان بر منطق پیروان اهل بیتعليهم‌السلام

۱. روح البیان، ذیل آیه مورد بحث.
۲. تفسیر قرطبی، ذیل آیهٔ مورد بحث.

در تفسیر این آیه روشن می‌شود.

توضیح این که: همان گونه که گفتیم تحقق این وعده الهی مراحلی دارد: یک مرحله از آن در مورد مؤمنان صالح در عصر پیامبرﷺ واقع شد؛ و بعد از فتح مکّه و سیطرهٔ اسلام بر جزیرة العرب، مسلمانان در سایه اسلام و پیامبرﷺ امنیت نسبی پیدا کردند و حاکم بر بخش عظیمی از منطقه شدند و آنچه در شأن نزول این آیه آمده است تحقق یافت.

(در شأن نزول این آیه در بسیاری از تفاسیر، از جلمه اسباب النزول، مجمع البیان، فی ظلال، و قرطبی (با تفاوت مختصری) آمده است هنگامی که پیامبر اسلامﷺ و مسلمانان به مدینه هجرت کردند و انصار با آغوش باز از آنها استقبال نمودند، تمامی عرب بر ضدّ آنان قیام نمودند آن چنان که ناچار بودند اسلحه را از خود دور نکنند؛ شب را با سلاح بخوابند و صبح با سلاح برخیزند؛ ادامهٔ این حالت بر مسلمانان سخت آمد، بعضی می‌پرسیدند تا کی این حالت ادامه خواهد یافت؟ آیا زمانی خواهد رسید که شب را با خیال راحت استراحت کنیم و از هیچ کس جز خدا نترسیم؟! آیهٔ فوق نازل شد و بشارت داد که چنین زمانی فرا خواهد رسید).

مرحلهٔ دیگر آن، در زمان خلفا واقع شد که اسلام بخش‌های عظیمی از جهان را زیر بال و پر خود گرفت و امنیت و آرامش بیشتر برای مسلمین فراهم گشت.

ولی مرحلهٔ سوّم و نهایی یعنی: عالمگیر شدن اسلام و حاکمیّت بر کلّ جهان توأم با امنیّت و آرامش و پیروزی سپاه توحید بر لشکر شرك هنوز تحقق نیافته؛ و تنها در عصر قیام مهدی ﷺ صورت خواهد پذیرفت. و این معانی سه گانه که سلسله مراتب یک واقعیت است هیچ منافاتی با هم ندارد.

ضمناً از این آیه استفاده می‌شود که این وعدهٔ الهی مخصوص افرادی است که دارای ایمان و عمل صالح باشند و به یقین در هر عصر و زمانی این دو شرط تحقق یابد مرحله‌ای از این حاکمیّت الهی برای مسلمین فراهم خواهد شد و در نقطه مقابل هر گاه شکستی رخ دهد و مسلمین در چنگال دشمنان ناتوان و خوار گردند باید دانست که آن دو اصل که دو شرط وعده الهی است به فراموشی سپرده شده: ایمان‌ها ضعیف گشته، و عمل‌ها آلوده گردیده است!

۳ـ آیه ظهور حقّ

در آیه ۳۳ سوره «توبه» می‌خوانیم: ﴿هُوَ الَّذی اَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدی وَ دِیْنِ الْحَقِّ لِیُظْهِرهُ عَلَی الدِّیْنِ کُلِّهِ وَلَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُوْنَ﴾: «او کسی است که پیامبرش را با هدایت و آیین حق فرستاد، تا آن را بر همه آیین ها پیروز گرداند، هر چند مشرکان ناخشنود

باشند.».

قابل توجّه اینکه این آیه، بعد از آیه ﴿یُرِیْدُونَ اَنْ یُطْفِئُوا نُوْرَ اللهِ بِاَفْوَاهِهِمْ وَیَأْبَی اللهُ اِلّا اَنْ یُتِمَّ نُوْرَهُ وَلَوْ کَرِهَ الْکَافِرُونَ﴾: «آنها می خواهند نورِ خدا را با دهان خود خاموش کنند؛ ولی خدا جز این نمی خواهد که نور خود را کامل کند، هر چندکافران ناخشنود باشند.»

در این آیات نیز همانند آیه سابق، خداوند وعدهٔ غلبه و پیروزی اسلام را بر تمام ادیان جهان داده است. در اینکه منظور از پیروزی اسلام بر تمام ادیان چیست؟ مفسّران احتمالات زیادی داده‌اند.

فخر رازی پنج تفسیر در اینجا ذکر می‌کند که پاسخی است بر سؤالات مربوط به چگونگی این غلبه:

۱ـ منظور، غلبه نسبی و موضعی است چرا که اسلام در هر منطقه‌ای بر هر دین و آیینی پیروز شده است.

۲ـ منظور پیروزی بر ادیان در جزیرة العرب است.

۳ـ منظور، آگاه ساختن پیامبرﷺ از جمیع ادیان الهی است (در اینجا جمله «لیظهر» به معنی آگاه ساختن تفسیر شده).

۴ـ منظور، پیروزی و غلبه منطقی است؛ یعنی خداوند منطق اسلام را بر سایر

ادیان پیروز می‌گرداند.

۵ـ منظور، پیروزی نهایی بر تمام ادیان و مذاهب به هنگام نزول عیسی علیه‌السلام و قیام مهدی علیه‌السلام است که اسلام جهان‌گیر خواهد شد.

بی شک تفسیر آیه به پیروزی منطقی آن هم به صورت وعده‌ای بر آینده مفهوم درستی ندارد؛ زیرا پیروزی منطقی اسلام از همان آغاز آشکار بود؛ به علاوه ماده ظهور و اظهار ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّيْنَ كُلِّهِ﴾ به طوری که از موارد استعمال آن در قرآن مجید استفاده می‌شود؛ به معنی غلبهٔ خارجی و عینی است چنانکه در داستان اصحاب کهف می‌خوانیم: ﴿إِنَّهُمْ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ﴾: «اگر آنان به شما دسترسی پیداکنند سنگسارتان می‌کنند». [1]

و در آیه ۸ سوره «توبه» می‌خوانیم: ﴿كَيْفَ وَإِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ لَا يَرْقُبُوا فِيكُمْ إِلًّا وَلَا ذِمَّةً﴾ «چگونه (پیمان مشرکان ارزش دارد)، در حالی که اگر بر شما غالب شوند، نه رعایت خویشاوندی با شما را می کنند، و نه پیمان را؟!»

بدیهی است نه بت پرستان قوم اصحاب کهف، و نه بت پرستان مکّه هرگز پیروزی منطقی بر خدا پرستان نداشتند؛ غلبه آنها تنها غلبه خارجی بود. بنابراین منظور از غلبهٔ اسلام بر تمام ادیان، غلبهٔ خارجی و عینی است نه غلبه منطقی و ذهنی.

این غلبه ـ همان گونه که نظیر آن در بحث گذشته آمد ـ مراحل مختلفی دارد:

---

۱. سورهٔ کهف، آیهٔ ۲۰.

یک مرحله آن در عصر پیامبرﷺ واقع شد؛ و مرحله وسیعتر آن در قرون بعد، و مرحله نهایی به هنگام قیام مهدی علیه‌السلام حاصل می‌شود چرا که آیهٔ شریفه سخن از غلبه اسلام بر تمام ادیان بدون هیچ قید و شرط می‌گوید. و غلبه مطلق و بی قید و شرط در صورتی به طور کامل تحقق می‌یابد که سراسر روی زمین را فرا گیرد. همان گونه که در روایت پیامبر اسلامﷺ آمده است که فرمود: «**لایَبْقی عَلی ظَهْرِ الاَرْضِ بَیْتُ مَدَرٍ وَلا وَبَرٍ اِلّا اَدخَلَهُ اللّهُ کَلِمَة الاِسْلامِ**»: «هیچ خانه‌ای بر صفحه روی زمین باقی نمی‌ماند ـ نه خانه هایی که از سنگ و گل ساخته شده و نه خیمه هایی که از کرك و مو بافته‌اند ـ مگر اینکه خداوند کلمهٔ اسلام را در آن وارد می‌کند». [1]

شبیه همین معنی در تفسیر الدّر المنثور از سعید بن منصور و ابن منذر و بیهقی در سننش از جابربن عبدالله نقل شده است که در تفسیر این آیه گفت: «**لایَکُونُ ذلِکَ حَتی لا یَبْقی یَهُودِیٌّ وَلا نَصْرانِیٌّ صاحِبُ مِلَّةٍ اِلّا الاِسْلامُ**»: «این معنی تحقق نمی‌یابد مگر آن زمانی که هیچ یهودی و نصرانی صاحب مذهب و ملّت نخواهند بود مگر اسلام ـ همگی در سایهٔ اسلام قرار خواهند گرفت و همه جا سخن از سلام و کلمه توحید و عظمت خداوند یکتا است ـ» [2] آری در آن روز بزرگ این وعده بزرگ تحقق می‌یابد و:

۱. مجمع البیان، ذیل آیه مورد بحث.
۲. الدّر المنثور، جلد ۳، صفحه ۲۳۱.

همه جا نغمهٔ قرآن و دعا خواهد شد

همه جا غلغل تسبیح و ثنا خواهد شد

بانگ تکبیر ز هر بام و دری برخیزد

عیش دجّال مبدّل به عزا خواهد شد

عالم آن گونه که از ظلم و ستم پرگشته

پر ز انوار عدالت همه جا خواهد شد

اهرمن خیمه ز اطراف جهان برچیند

همه جا مظهر انوار خدا خواهد شد!

همین معنی از امام صادق علیه‌السلام در تفسیر آیه فوق نقل شده است، فرمود: «**وَاللهِ مانَزَلَ تَأویلُها بَعْدُ وَلا یَنْزِلُ تَأوِیلُها، حتّی یَخْرُجَ الْقائِمُ فَاِذا خَرَجَ الْقائِمُ لَمْ یَبْقَ کافِرٌ بِاللهِ الْعَظیمِ**»: «به خدا سوگند هنوز مضمون این آیه (در مرحلهٔ نهایی) تحقق نیافته است؛ و تنها زمانی تحقق می‌پذیرد که حضرت قائم علیه‌السلام خروج کند و به هنگامی که او قیام نماید کافری نسبت به خداوند در تمام جهان باقی نمی‌ماند». [1]

این نکته نیز حائز اهمیّت است که جمله ﴿**هُوَ الَّذی اَرْسَلَ رَسُوْلَهُ بِالْهُدی وَ دِینِ الْحَقِّ لِیُظْهِرهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّه**﴾ در سه سوره از قرآن آمده است: اوّل سوره «**توبه**» آیه ۳۳ (چنانکه گذشت) دوّم سوره «**فتح**» آیه ۲۸، سوم سورهٔ «**صف**» آیه ۹.

۱. نورالثقلین، جلد ۲، صفحه ۲۱۲.

این تکرار نشان می‌دهد که قرآن مجید با تأکید هر چه بیشتر این مسأله را پی‌گیری کرده است.

در حدیث دیگری که در منابع اهل سنّت از ابوهریره نقل شده است می‌خوانیم: منظور از جمله ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلى الدِّينِ كُلِّهِ﴾، خروج عیسی بن مریم علیه‌السلام است (و می‌دانیم خروج عیسی بن مریم علیه‌السلام طبق روایات اسلامی به هنگام قیام مهدی علیه‌السلام است). [1]

این بحث را با حدیث دیگری از قتاده مفسّر معروف نقل شده است به پایان می‌بریم؛ او در تفسیر این آیه می‌گوید: «اَلاَدیانُ سِتَّةٌ: اَلَّذینَ آمَنُوا، وَالَّذینَ هادُوا، وَالصّابِئِیْنَ، و اَلنَّصاری، وَالَمجُوسُ، وَالَّذینَ اَشْرَکُوا، فَالَادْیانُ کُلُّها تَدْخُلُ فی دِیْنِ الاِسْلامِ»: «در عالم شش دین وجود دارد: الذین آمنوا (مسلمانان)، یهود، ستاره پرستان، نصاری، مجوس و مشرکان، همهٔ این ادیان داخل در اسلام می‌شوند». [2]

روشن است که این معنی به طور نهایی هنوز تحقق نیافته، و جز در عصر قیام مهدی علیه‌السلام حاصل نمی‌شود.

این نکته نیز قابل ملاحظه است که منظور از میان رفتن آیین یهود و مسیحیّت به طور کامل نیست؛ بلکه منظور حاکمیّت اسلام بر همهٔ جهان است (دقت کنید).

---

۱. الدّر المنثور، جلد ۳، صفحه ۲۳۱.
۲. همان مدرك.

آثار انتظار ظهور مهدی علیه‌السلام

بعضی از ناآگاهان چنین پنداشته‌اند که انتظار ظهور مهدی علیه‌السلام بر اساس آیات و روایات فوق، ممکن است سبب رکود و عقب ماندگی، یا فرار از زیر بار مسؤولیّت‌ها، و تسلیم در برابر ظلم و ستم گردد. چرا که اعتقاد به این ظهور بزرگ مفهومش قطع امید از اصلاح جهان قبل از او و حتّی کمک کردن به گسترش ظلم و فساد است تا زمینه ظهور آن حضرت فراهم گردد!

این سخنی است که سالها است بر سر زبان مخالفان و منکران قیام مهدی علیه‌السلام است و ابن خلدون به آن اشاره کرده است، در حالی که مطلب کاملاً برعکس است و انتظار این ظهور بزرگ آثار بسیار سازنده‌ای دارد، که در ذیل به طور فشرده می‌آوریم تا معلوم شود آنها که چنین قضاوت کرده‌اند قضاوت عجولانه و حساب نشده‌ای است در برابر مسأله‌ای که هم در قرآن مجید به آن اشاره شده و هم در احادیث متواتره که در کتب معروف اهل سنّت و منابع مشهور شیعه آمده و با صراحت مطرح شده است.

حقیقت انتظار و آثار سازنده آن

سخن در این بود که آیا ایمان به ظهور مهدی ﷺ با آن برنامه جهانیش که عالم را پر از عدل و داد می‌کند و ریشه‌های ظلم و ستم را قطع می‌نماید اثر سازنده تربیتی دارد یا آثار منفی؟

آیا ایمان به چنین ظهوری انسان را چنان در افکار رؤیایی فرو می‌برد که از وضع موجود خود غافل می‌گردد و تسلیم هر گونه شرایطی می‌کند؟

و یا این که به راستی این عقیده یک نوع دعوت به قیام و سازندگی فرد و اجتماع است؟

آیا ایجاد تحرك می‌کند یا رکود؟

آیا مسئولیت آفرین است یا مایهٔ فرار از زیر بار مسئولیت‌ها؟!

و بالاخره آیا مخدر است یا بیدار کنند؟

ولی قبل از توضیح و بررسی این سؤالات توجه به یک نکته کاملاً ضروری است و آن این که سازنده‌ترین دستورات و عالیترین مفاهیم هر گاه بدست افراد ناوارد یا نالایق یا سوء استفاده چی بیفتد ممکن است چنان مسخ شود که درست نتیجه‌ای بر خلاف هدف اصلی بدهد و در مسیری بر ضد آن حرکت کند و این نمونه‌های

بسیار دارد و مسئلهٔ «**انتظار**» بطوری که خواهیم دید در ردیف همین مسائل است.

بهر حال برای رهایی از هر گونه اشتباه در محاسبه در این گونه مباحث باید به اصطلاح آب را از سرچشمه گرفت تا آلودگی‌های احتمالی نهرها و کانال‌های میان راه در آن اثر نگذارد.

یعنی ما در بحث «**انتظار**» مستقیماً به سراغ اصلی اسلامی رفته و لحن گوناگون روایاتی را که روی مسئلهٔ «**انتظار**» تأکید می‌کند مورد بررسی قرار می‌دهیم تا از هدف اصلی آگاه شویم.

اکنون با دقت به این چند روایت توجه کنید:

۱ـ کسی از امام صادق علیه‌السلام پرسید: چه می‌گوئید درباره کسی که دارای ولایت پیشوایان است و «**انتظار ظهور**» حکومت حق را می‌کشد و در این حال از دنیا می‌رود؟

امام علیه‌السلام در پاسخ فرمود: «**هُوَ بِمَنْزِلَةِ مِنْ كانَ مَعَ الْقائِمَ فی فُسْطاطِهِ ـ ثُمَّ سَكَتَ هُنَيْئَةً ـ ثُمَّ قالَ هُوَ كَمَنْ كانَ مَعَ رَسُوْلِ الله**»: «او همانند کسی است که با رهبر این انقلاب در خیمهٔ او (ستاد ارتش او) بوده باشد ـ سپس کمی سکوت کرد ـ و فرمود: مانند کسی است که با پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله در مبارزاتش همراه بوده است». [1]

۱. محاسن برقی طبق نقل بحار الانوار، چاپ قدیم، جلد ۱۳، صفحه ۱۳۶.

عین این مضمون در روایات زیادی با تعبیرات مختلفی نقل شده است.

۲ـ در بعضی «**بِمَنْزِلَةِ الضّارِبِ بِسَيْفِهِ فی سَبيل اللهِ**»: «همانند شمشیر زنی در راه خدا».

۳ـ و در بعضی دیگر «**كَمَنْ قارَعَ مَعَ رَسُوْلِ اللهِ بِسَيْفِهِ**»: «همانند کسی است که در خدمت پیامبرش با شمشیر بر مغز دشمن بکوبد»!.

۴ـ در بعضی دیگر « **بِمَنزِلَةِ مِنْ كَانَ قاعِداً تحتَ لِواءِ القائِمِ**» «همانند کسی که زیر پرچم قائم علیه‌السلام بوده باشد».

۵ـ و در بعضی دیگر «**بِمَنْزِلَةِ الْمُجاهِدِ بَيْنَ يَدَیْ رَسُوْلِ اللهِ** صلی‌الله‌علیه‌وآله»: «همانند کسی است که پیش روی پیامبر جهاد کند».

۶ـ و بعضی دیگر «**بِمَنْزِلَةِ مَنِ اسْتُشْهِدَ مَعَ رَسُوْلِ اللهِ**»: «همانند کسی است که با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله شهید شود».

این تشبیهات هفت‌گانه که در مورد انتظار ظهور مهدی علیه‌السلام در این شش روایت وارد شده روشنگر این واقعیت است که یک نوع رابطه و تشابه میان مسئلهٔ «**انتظار**» از یک سو، و «**جهاد**»، و مبارزهٔ با دشمن در آخرین شکل خود از سوی دیگر وجود دارد (دقت کنید).

۷ـ در روایت متعددی نیز انتظار چنین حکومتی را داشتن، به عنوان بالاترین

عبادت معرفی شده است.

این مضمون در بعضی از احادیث از پیامبرﷺ و در بعضی از امیر مؤمنان علی علیه‌السلام نقل شده است، در حدیثی می‌خوانیم که پیامبرﷺ فرمود: «**اَفْضَلُ اَعْمالِ اُمَّتی اِنْتِظارُ الْفَرَجِ مِنَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ**»: «بالاترین اعمال امت من انتظار فرج از ناحیه خدا کشیدن است». [۱]

و در حدیث دیگری از پیامبرﷺ می‌خوانیم «**اَفْضَلُ الْعِبادَةِ اِنْتِظارُ الْفَرَجْ**». [۲]

این حدیث اعم از اینکه «**انتظار فرج**» را به معنی وسیع کلمه بدانیم یا به مفهوم خاص یعنی انتظار ظهور مسلح بزرگ جهانی باشد، اهمیت انتظار را در مورد بحث ما روشن می‌سازد.

این تعبیرات همگی حاکی از این است که انتظار چنان انقلابی داشتن همیشه توأم با یک جهاد وسیع و دامنه‌دار است این را در نظر داشته باشید تا به سراغ مفهوم انتظار رفته سپس از مجموع آنها نتیجه‌گیری کنیم.

مفهوم انتظار

«**انتظار**» معمولاً به حالت کسی گفته می‌شود که از وضع موجود ناراحت است و

۱. کافی بنا به نقل بحارالانوار، جلد ۱۳، صفحه ۱۳۷.
۲. کافی بنا به نقل بحارالانوار، جلد ۱۳، صفحه ۱۳۶.

برای ایجاد وضع بهتری تلاش می‌کند.

فی المثل بیماری که انتظار بهبودی می‌کشد، یا پدری که در انتظار بازگشت فرزندش از سفر است؛ از بیماری و فراق فرزندن ناراحت‌اند و برای وضع بهتری می‌کوشند.

همچنین تاجری که از بازار آشفته ناراحت است و در انتظار فرو نشستن بحران اقتصادی می‌باشد این دو حالت را دارد: بیگانگی با وضع موجود و تلاش برای وضع بهتر.

بنابراین مسئلهٔ «**انتظار**» حکومت حق و عدالت «مهدی علیه‌السلام» و قیام مصلح جهانی در واقع مرکب از دو عنصر است، عنصر نفی و نصر اثبات عنصر نفی همان بیگانگی با وضع موجود و عنصر اثبات خواهان وضع بهترین بودن است.

و اگر این دو جنبه در روح انسان به صورت ریشه دار حلول کند سرچشمه دو رشته اعمال دامنه دار خواهد شد.

این دو رشته اعمال عبارتند از: ترک هر گونه همکاری و هماهنگی با عوامل ظلم و فساد و حتی مبارزه و درگیری با آنها از یک سو، و خودسازی و خودیاری و جلب آمادگی‌های جسمی و روحی و مادی و معنوی برای شکل گرفتن آن حکومت واحد جهانی و مردمی از سوی دیگر.

و خوب که دقت کنیم می‌بینیم هر دو قسمت آن سازنده و عامل تحرّك و آگاهی و بیداری است.

با توجّه به مفهوم اصلی «**انتظار**» به معنی روایات متعددی که در بالا درباره پاداش و نتیجه کار منتظران نقل کردیم به خوبی درك می‌شود. اکنون می‌فهمیم چرا منتظران واقعی گاهی همانند کسانی شمرده شده‌اند که در خیمه حضرت مهدی علیه‌السلام یا زیر پرچم او هستند یا کسی که در راه خدا شمشیر می‌زند، یا به خون خود آغشته شده، یا شهید گشته است.

آیا اینها اشاره به مراحل مختلف و درجات مجاهده در راه حق و عدالت نیست که متناسب با مقدار آمادگی و درجه انتظار افراد است؟

یعنی همانطور که میزان فداکاری مجاهدان راه خدا و نقش آنها با هم متفاوت است؛ انتظار و خودسازی و آمادگی نیز درجات کاملاً متفاوتی دارد که هر کدام از اینها با یکی از آنها از نظر مقدمات و نتیجه شباهت دارد، هر دو جهاداند و هر دو آمادگی می‌خواهند و خودسازی، کسی که در خیمهٔ رهبر چنان حکومتی قرار گرفته یعنی در مرکز ستاد فرماندهی یک حکومت جهانی است، نمی‌تواند یک فرد غافل و بی‌خبر و بی‌تفاوت بوده باشد، آنجا جای هر کس نیست، جای افرادی است که به حق شایستگی چنان موقعیت و اهمیتی را دارند. همچنین کسی که سلاح در دست

دارد و در برابر رهبر این انقلاب با مخالفان حکومت صلح و عدالتش می‌جنگد، آمادگی فراوان روحی و فکری و رزمی باید داشته باشد.

برای آگاهی بیشتر از اثرات واقعی «**انتظار ظهور مهدی۷**» به توضیح زیر توجه کنید.

انتظار یعنی آماده باش کامل

یعنی اگر ظالم و ستمگرم چگونه ممکن است در انتظار کسی باشم که طعمهٔ شمشیرش خون ستگران است؟

من اگر آلوده و ناپاکم چگونه میتوانم منتظر انقلابی باشم که شعلهٔ اوّلش دامان آلودگان را می‌گیرد؟

ارتشی که در انتظار جهاد بزرگی است آمادگی رزمی نفرات خود را بالا می‌برد و روح انقلاب در آنها می‌دهد و هر گونه نقطه ضعفی را اصلاح می‌کند.

زیرا چگونگی «**انتظار**» همواره متناسب با هدفی است که در انتظار آن هستیم.

انتظار آمدن یک مسافر عادی از سفر.

انتظار بازگشت یک دوست بسیار عزیز.

انتظار فرا رسیدن فصل چیدن میوه از درخت و درو کردن محصول.

هر یک از این انتظارها آمیخته با یک‌نوع آمادگی است، در یکی باید خانه را آماده کرد و وسایل پذیرایی فراهم ساخت، در دیگری ابزار لازم، و داس و کمباین و ...

اکنون فکر کنید آنها که انتظار قیام یک مصلح بزرگ جهانی را می‌کشند در واقع انتظار انقلاب و دگرگونی و تحوّلی را دارند که وسیعترین و اساسی‌ترین انقلاب‌های انسانی در طول تاریخ بشر است.

انقلابی که بر خلاف انقلاب‌های پیشین جنبهٔ منطقه‌ای نداشته بلکه هم عمومی و همگانی است و هم تمام شئون و جوانب زندگی انسان‌ها را شامل می‌شود، انقلابی است سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اخلاقی.

نخستین فلسفه ـ خودسازی فردی

چنین تحوّلی قبل از هر چیز نیازمند به عناصر آماده و با ارزش انسانی است که بتوانند بار سنگین چنان اصلاحات وسیعی را در جهان بدوش بکشند، و این در درجه اول محتاج به بالا بردن سطح اندیشه و آگاهی و آمادگی روحی و فکری برای همکاری در پیاده کردن آن برنامه عظیم است. تنگ نظری‌ها، کوته بینی‌ها، کج فکری‌ها، حسادت‌ها، اختلافات کودکانه و نابخردانه و بطور کلی هر گونه نفاق و

پراکندگی با موقعیت منتظران واقعی سازگار نیست.

نکته مهم این است که منتظر واقعی برای چنان برنامه مهمی هرگز نمی‌تواند نقش تماشاچی را داشته باشد باید از هم اکنون حتماً در صف انقلابیون قرار گیرد.

ایمان به نتایج و عاقبت این تحوّل هرگز به او اجازه نمی‌دهد که در صف مخالفان باشد و قرار گرفتن در صف موافقان نیز محتاج به داشتن اعمالی پاك و روحی پاکتر و برخورداری از شهامت و آگاهی کافی است.

من اگر فاسد و نادرستم چگونه می‌توانم در انتظار نظامی که افراد فاسد و نادرست در آن هیچگونه نقشی ندارند بلکه مطرود و منفور خواهند بود، روز شماری کنم.

آیا این انتظار برای تصفیه روح و فکر و شستشوی جسم و جان از لوث آلودگی‌ها کافی نیست؟

ارتشی که در انتظار جهاد آزادی بخش به سر می‌برد حتماً به حالت آماده باش کامل در می‌آید سلاحی را که برای چنین میدان نبردی شایسته است بدست می‌آورد، سنگرهای لازم را می‌سازد؛ آمادگی رزمی افراد خود را بالا می‌برد.

روحیه افراد خود را تقویت می‌کند و شعله عشق و شوق برای چنین مبارزه‌ای را در دل فرد فرد سربازانش زنده نگه می‌دارد ارتشی که دارای چنین آمادگی نیست

هرگز در انتظار به سر نمی‌برد و اگر بگوید دروغ می‌گوید.

انتظار یک مصلح جهانی به معنای آماده باش کامل فکری و اخلاقی، مادی و معنوی، برای اصلاح همه جهان است. فکر کنید چنین آماده باشی چقدر سازنده است.

اصلاح تمام روی زمین و پایان دادن به همه مظالم و نابسامانی‌ها شوخی نیست کارساده‌ای نمی‌تواند باشد، آماده باش برای چنین هدف بزرگی باید متناسب با آن باشد یعنی باید به وسعت و عمق آن باشد!

برای تحقق بخشیدن به چنین انقلابی، مردان بسیار بزرگ و مصمم و بسیار نیرومند و شکست‌ناپذیر، فوق العاده پاك و بلند نظر، کاملاً آماده و دارای بینش عمیق لازم است.

و خود سازی برای چنین هدفی مستلزم به کار بستن عمیق‌ترین برنامه‌های اخلاقی و فکری و اجتماعی است، این معنای انتظار واقعی ایا هیچکس می‌تواند بگوید چنین انتظاری سازنده نیست؟

فلسفه دوّم ـ خود یاری‌های اجتماعی

منتظران راستین در عین حال وظیفه دارند تنها به خویش نپردازند بلکه مراقب

حال یکدیگر باشند، و علاوه بر اصلاح خویش در اصلاح دیگران نیز بکوشند زیرا برنامه عظیم و سنگینی که که انتظارش را می‌کشند یک برنامه فردی نیست، برنامه‌ای است که تمام عناصر انقلاب باید در آن شرکت جویند، باید کار به صورت دسته جمعی و همگانی باشد، کوشش‌ها و تلاش‌ها باید هماهنگ گردد، و عمق و وسعت این هماهنگی باید به عظمت همان برنامه انقلاب جهانی باشد که انتظار آن را دارند.

در یک میدان وسیع مبارزه دسته جمعی هیچ فردی نمی‌تواند از حال دیگران غافل بماند بلکه موظف است هر نقطه ضفعی را در هر کجا ببیند اصلاح کند و هر موضع آسیب پذیری را ترمیم نماید؛ و هر قسمت ضعیف و ناتوانی را تقویت کند. زیرا بدون شرکت فعالانه و هماهنگ تمام مبارزین، پیاده کردن چنان برنامه‌ای امکان‌پذیر نیست.

بنابراین منتظران واقعی علاوه بر اینکه به اصلاح خویش می‌کوشند وظیفه خود می‌دانند که دیگران را نیز اصلاح کنند.

این است اثر سازنده دیگری برای انتظار قیام یک مصلح جهانی، و این است فلسفه آن همه فضیلت‌ها که برای منتظران راستین شمرده شده است.

فلسفه سوم ـ منتظران راستین در فساد محیط حل نمی‌شوند

اثر مهم دیگری که انتظار مهدی ﷺ دارد حل نشدن در مفاسد محیط و عدم تسلیم در برابر آلودگی‌ها است.

توضیحی این که هنگامی که فساد فراگیر می‌شود و اکثریت یا جمع کثیری را به آلودگی می‌کشاند گاهی افراد پاك دریک بن بست سخت روانی قرار می‌گیرند؛ بن‌بستی که از یأس اصلاحت سرچشمه می‌گیرد.

گاهی آنها فکر می‌کنند کار از کار گذشته و دیگر امیدی به اصلاح نیست؛ و تلاش و کوشش برای پاک نگاه داشتن خویش بیهوده است؛ این نومیدی و یأس ممکن است آنها را تدریجاً به سوی فساد و همرنگی با محیط بکشاند و نتوانند خود را به صورت یک اقلیت صالح در برابر اکثریت ناسالم حافظ کنند و همرنگ جماعت شدن را موجب رسوایی بدانند!

تنها چیزی که می‌تواند در آنها امید بدمد و به مقاومت و خویشتن داری دعوت کند و نگذارد در محیط فاسد حل شوند امید به اصلاح نهایی است؛ تنها در این صورت است که آنها دست از تلاش و کوشش برای حفظ پاکی خویش و اصلاح دیگران بر نخواهند داشت.

و اگر می‌بینیم در دستورات اسلامی یأس از آمرزش، یکی از بزرگترین گناهان

شمرده شده است و ممکن است افراد ناوارد تعجب کنند که چرا یأس از رحمت خدا اینقدر مهم تلقی شده؛ حتی مهمتر از بسیاری از گناهان، فلسفه‌اش در حقیقت همین است که گناه‌کار مأیوس از رحمت، هیچ دلیلی نمی‌بیند که به فکر جبران بیفتد و یا لااقل دست از ادامهٔ گناه بردارد، و منطق او این است اکنون که آب از سر من گذشته است چه یک قامت چه صد قامت! من که رسوای جهانم غم دنیا هیچ است!، بالاتر از سیاهی رنگ دیگر نباشد، آخرش جهنم است، من که هم اکنون آنرا برای خود خریده‌ام دیگر از چه می‌ترسم؟! و مانند این منطق‌ها ...

امّا هنگامی که روزنهٔ امید برایا و گشوده شود، امید به عفو پروردگار، امید به تغییر وضع موجود، نقطه عطفی در زندگی او خواهد شد و او را به توقف کردن در مسیر گناه و بازگشت به سوی پاکی و اصلاح دعوت می‌کند.

به همین دلیل امید را می‌توان همواره به عنوان یک عامل مؤثر تربیتی در مورد افراد فاسد شناخت همچنین افراد صالحی که در محیط‌های فاسد گرفتاراند، بدون امید نمی‌توانند خویشتن را حفظ کنند.

نتیجه این که «**انتظار ظهور**» مصلحی که هر قدر دنیا فاسدتر می‌شود امید ظهورش بیشتر می‌گردد اثر فزایندهٔ روانی در معتقدان دارد، و آنها را در برابر امواج نیرومند فساد بیمه می‌کند؛ آنها نه تنها با گسترش دامنهٔ فساد محیط مأیوس

نمی‌شوند بلکه به مقتضای. وعده وصل چون شود نزدیک * آتش عشق تیزتر گردد وصول به هدف را در برابر خویش می‌بینند و کوشش آنها برای مبارزه با فساد و یا حفظ خویشتن با شوق و عشق زیادتری تعقیب می‌گردد.

ꕥ

از مجموع بحث‌های گذشته چنین نتیجه می‌گیریم که اثر تخدیری انتظار تنها در صورتی است که مفهوم آن مسخ یا تحریف شود ـ همانگونه که جمعی از مخالفان، تحریفش کرده‌اند و جمعی از موافقان مسخش ـ اما اگر به مفهوم واقعی در جامعه و فرد پیاده شود یک عامل مهم تربیت و خود سازی و تحرّك و امید خواهد بود.

از جمله مدارك روشنی که این موضوع را تأیید می‌کند این است که در ذیل آیهٔ ﴿وَعَدَ اللهُ الَّذینَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ لَیَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی الاَرْضِ ...﴾

«خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند وعده داده است که به یقین، خلافت روی زمین را، به آنان خواهد داد» از پیشوایان بزرگ اسلام نقل شده است که منظور از این آیه «هُوَ الْقائِمُ وَ اَصْحابُهُ»: «مهدی علیه‌السلام و یاران او هستند». [1]

و در حدیث دیگری می‌خوانیم: «نَزَلَتْ فی الْمَهْدی»: «این آیه درباره مهدی علیه‌السلام

۱. بحار الانوار قدیم، جلد ۱۳، صفحه ۱۴.

نازل شده است».

در این آیه مهدی ﷺ و یارانش به عنوان ﴿اَلَّذینَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ﴾ «کسانی که از شما ایمان آورده و کارها یشایسته انجام داده‌اند» معرفی شده‌اند، بنابراین تحقق این انقلاب جهانی بدون ایمان مستحکم که هر گونه ضعف و زبونی و ناتوانی را دور سازد، و بدون اعمال صالحی که راه را برای اصلاح جهان بگشاید امکان‌پذیر نیست. و آنها که در انتظار چنین برنامه‌ای هستند هم باید سطح آگاهی و ایمان خود را بالا ببرند و هم در اصلاح اعمال خویش بکوشند.

تنها چنین کسانی هستند که می‌توانند نویید شرکت در حکومت او بخود دهند؛ نه آنها که با ظلم و ستم همکاری دارند؛ و نه آنها که از ایمان و عمل صالح بیگانه‌اند. نه افراد ترسو و زبونی که بر اثر ضعف ایمان از همه چیز حتی از سایه خود می‌ترسند.

و نه افراد سست و بی حال و بیکاره‌ای که دست روی دست گذارده و در برابر مفاسد محیط و جامعه شان سکوت اختیار کرده و کمترین تلاش و کوششی در راه مبارزه با فساد ندارند.

این است اثر سازندهٔ قیام مهدی ﷺ در جامعهٔ اسلامی.

خداوندا! دیدگان ما را به جمالش روشن کن، و ما را از یاران وفادار و سربازان

فداکارش قرار ده!

پایان جلد نهم پیام قرآن

ربیع الثانی سال ۱۴۱۵

مطابق با مهرماه سال ۱۳۷۳